



www.
www.
www.
www.

Ghaemiyeh

.com
.org
.net
.ir

مکتب الفتن



بلاسٹی

فَضْلُهُ مُثْلُدٌ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

طہرانیق معابر طلاقیون

پسته

تیریت ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸



جلد چهارم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن

نویسنده:

مهدی صدری

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد ۴
۲۱	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۳	۲۹- آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و الہ و سلم!
۲۴	اشاره
۲۵	اعتبار سند روایت
۲۶	واکنش مخالفان: جعل روایت
۲۷	شواهد روایی
۲۸	اختصاص امیرمؤمنان علیه السلام به فضیلت گذشته و اعتراف عمر به آن
۲۹	خروج از ایمان با اذیت علی علیه السلام
۳۰	واکنش مخالفان نسبت به روایت گذشته و منکر دانستن متن آن
۳۱	پاسخ
۳۲	۳۰- دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۳	اشاره
۳۴	اعتبار سند روایت
۳۵	مفاد حدیث
۳۶	نتیجه گیری
۳۷	واکنش مخالفان: توجیه بی جا
۳۸	پاسخ
۳۹	شواهد روایی
۴۰	۳۱- حب و بغض علی علیه السلام میزان تشخیص ایمان و نفاق
۴۱	اشاره
۴۲	اعتبار سند روایت

مفاد روایت

و اکنش مخالفان

و اکنش اول: این حدیث از مشکل ترین روایات است!

اشاره

پاسخ

اشکال

و اکنش دوم: تحریف معنوی: تلاش ذهبی در توجیه دلالت روایت

اشاره

پاسخ

و اکنش سوم: چرا بخاری آن را نقل نکرده؟

اشاره

اشکال

دفاع از ابن تیمیه!

پاسخ

و اکنش چهارم: تلاش بیشتر ابن تیمیه برای تضعیف روایت

اشاره

پاسخ

و اکنش پنجم: ادعای موضوعیت نداشتن حبّ و بعض امیر المؤمنان علیه السلام

الف) ادعای بیجای اشتراک!

ب) حکمت تراشی و توجیهی دیگر برای مدلول حدیث!

پاسخ یاوه های عسقلانی از زبان حضرموتوی

پاسخ دندان شکن به مدعیان اشتراک

اشاره

تذکر ضروری

شواهد روایی

۶۷	اشاره
۶۹	تذکر
۷۰	واکنش نسبت به شواهد: این احادیث ساختگی ضعیف و نادرست است!
۷۰	اشاره
۷۱	اشکال
۷۲	اشکال
۷۲	داستانی شنیدنی در خروج از ایمان با کینه علی علیه السلام
۷۵	۳۲- علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت دشمن علی علیه السلام دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله!
۷۵	اشاره
۷۶	اعتبار سند
۷۷	واکنش مخالفان
۷۷	واکنش اول: ایجاد شک و تردید
۷۸	واکنش دوم: انکار و تکذیب!
۷۹	واکنش سوم: منکر دانستن حدیث
۷۹	اشاره
۸۰	پاسخ
۸۱	واکنش چهارم: کتمان از روی ترس!
۸۲	واکنش پنجم: ادعای ساختگی بودن آن به دروغ!
۸۲	اشاره
۸۲	پاسخ
۸۳	واکنش ششم: ادعای تفرد راوی به آن
۸۳	اشاره
۸۴	پاسخ:
۸۴	سنجه نظریه ذهنی و ابن الجوزی!
۸۴	شواهدی دیگر
۸۷	۳۳- حتّ و بعض علی علیه السلام حتّ و بعض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله!

۸۷	اشاره
۸۷	اعتبار سند روایت
۸۸	مفاد روایت
۸۸	شواهد روایی
۹۱	۳۴- مرگ جاهلی برای دشمن علی علیه السلام
۹۱	اشاره
۹۲	اعتبار سند روایت
۹۲	وکنش مخالفان
۹۲	وکنش اول: خدشه در سند روایت
۹۳	وکنش دوم: اشکال در دلالت و ...
۹۳	شواهد روایت
۹۵	۳۵- عذابی سخت برای دشمن علی علیه السلام
۹۵	اشاره
۹۶	اعتبار سند روایت
۹۶	وکنش مخالفان
۹۶	پاسخ
۹۷	شواهد روایت
۹۹	۳۶- شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام
۹۹	اشاره
۹۹	اعتبار سند روایت
۱۰۰	شواهدی دیگر
۱۰۴	وکنش مخالفان
۱۰۸	تذکر:
۱۰۹	۳۷- اسرار نهانی همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	سند روایت

واکنش مخالفان: جعل روایت برای دیگران ! ۱۱۱

الف) در برابر همراهی تا آخرین لحظات ۱۱۱

پاسخ از زبان ابن عباس و روایات خود عایشه ۱۱۲

ب) جعل روایت در برابر شواهد تبادل اسرار نهانی ۱۱۳

پاسخ ۱۱۴

شواهد روایی ۱۱۵

اشاره ۱۱۵

الف) شواهد همراهی تا آخرین لحظات ۱۱۵

اشاره ۱۱۵

شاهد اول ۱۱۶

واکنش مخالفان در برابر شاهد اول ۱۱۷

تأیید بخش اخیر شاهد اول ۱۲۰

تذکر ۱۲۱

اشاره ۱۲۱

شاهد دوم ۱۲۱

شاهد سوم ۱۲۱

شاهد چهارم ۱۲۲

تحریف آشکار در شاهد چهارم ۱۲۳

پاسخ به یک اشکال مهم ۱۲۴

اشاره ۱۲۴

شاهد پنجم ۱۲۴

شاهد ششم ۱۲۴

شاهد هفتم ۱۲۵

شاهد هشتم ۱۲۵

شاهد نهم ۱۲۵

۱۲۶	شاهد دهم
۱۲۶	شاهد یازدهم
۱۲۷	شاهد دوازدهم
۱۲۷	شاهد سیزدهم
۱۲۸	شاهد چهاردهم
۱۲۸	شاهد پانزدهم
۱۲۹	شاهد شانزدهم
۱۲۹	شاهد هفدهم
۱۳۰	شاهد هجدهم
۱۳۱	ب) شواهد تبادل اسرار نهانی
۱۳۱	اشاره
۱۳۱	شاهد اول
۱۳۴	شاهد دوم
۱۳۴	شاهد سوم
۱۳۴	شاهد چهارم
۱۳۵	شاهد پنجم
۱۳۵	شاهد ششم
۱۳۶	تأیید شاهد ششم
۱۴۰	چند نکته مهم درباره شاهد ششم و روایات پس از آن
۱۴۰	نکته اول: تعیین وظیفه !
۱۴۱	نکته دوم: دین سالم!
۱۴۲	نکته سوم: تشخیص بیمان شکنی امت!
۱۴۵	اشکال
۱۴۶	شاهد هفتم
۱۴۷	شاهد هشتم

- ١٤٨ - شاهد نهم
- ١٤٩ - ٣٨- على عليه السلام تبناها وصي پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ١٤٩ - اشاره
- ١٥١ - اعتبار سند روایات وصیت
- ١٥١ - تأثیف مستقل
- ١٥٢ - واکنش مخالفان
- ١٥٢ - اشاره
- ١٥٢ - واکنش اول: انکار وصیت
- ١٥٢ - اشاره
- ١٥٣ - اشکال
- ١٥٣ - اشکال
- ١٥٤ - واکنش دوم: تضعیفات سندی
- ١٥٤ - اشاره
- ١٥٥ - پاسخ
- ١٥٦ - تذکر
- ١٥٦ - اشکال
- ١٥٦ - واکنش سوم: تحریف لفظی
- ١٥٧ - واکنش چهارم: تحریف معنوی
- ١٥٧ - اشاره
- ١٥٨ - پاسخ
- ١٥٩ - واکنش پنجم: حذف و کتمان روایت
- ١٥٩ - واکنش ششم: جعل روایت در برابر روایت وصیت
- ١٦٠ - روایاتی دیگر در وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ١٧٤ - تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله
- ١٧٤ - اشاره
- ١٧٦ - شواهد تجهیز

۱۷۸	واکنش مخالفان در برابر روایات تجهیز
۱۷۸	واکنش اول: منکر دانستن
۱۷۸	واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران
۱۷۸	اشاره
۱۷۹	تذکر
۱۸۰	واکنش سوم: جعل حدیث: دستور ابوبکر!
۱۸۰	واکنش چهارم: آرزوی بازگشت زمان!
۱۸۱	۳۹- علی علیه السلام پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۸۱	اشاره
۱۸۱	اعتبار روایات
۱۸۲	مفاد روایات
۱۸۳	شواهد روایی
۱۸۷	واکنش مخالفان
۱۸۷	واکنش اول: منکر دانستن متن
۱۸۷	اشاره
۱۸۷	پاسخ
۱۸۷	واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران
۱۸۹	۴- علی علیه السلام در قیامت
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	اولین کسی که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود
۱۸۹	اشاره
۱۹۰	شواهد روایی دیگر
۱۹۳	همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۹۸	ساقی کوثر
۱۹۸	اشاره
۲۰۳	واکنش مخالفان

۲۰۳	واکنش اول: جعل روایت در برابر آن
۲۰۳	واکنش دوم: تحریف معنوی
۲۰۴	پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت
۲۱۱	علی علیه السلام دارای گنج بهشتی
۲۱۱	اشاره
۲۱۱	اعتبار سند روایت
۲۱۲	توضیح مفاد روایت
۲۱۳	واکنش مخالفان
۲۱۳	واکنش اول: حذف و تقطیع
۲۱۴	واکنش دوم: انکار صحت
۲۱۵	پیوست ها
۲۱۵	اشاره
۲۱۵	۱- ضمائم برخی از فضیلت های گذشته
۲۱۵	علی علیه السلام تنها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۲۰	علی علیه السلام تنها وارث پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۲۰	اشاره
۲۲۲	باقیمانده حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۲۲	واکنش مخالفان در برابر فضائل گذشته
۲۲۲	واکنش اول: تحریف لفظی روایت
۲۲۳	واکنش دوم: تحریف معنوی روایت
۲۲۳	واکنش سوم: منکر دانستن روایت
۲۲۴	واکنش چهارم: تضعیف سندی
۲۲۴	واکنش پنجم: جعل روایت در برابر روایات وراثت و وزارت
۲۲۵	اعتراف ابوبکر به فضیلت هشتم: تنها پاسخ مثبت...
۲۲۵	اشاره
۲۲۸	تحریف روایت گذشته در مصادر اهل تسنن

تذکر

علی علیه السلام برگزیده و امین پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۲۱ همسری برترین بانو -

۲۲۲ اشاره

۲۲۳ مطلب اول: همسری فاطمه علیها السلام

۲۲۴ مطلب دوم: خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۲۵ مطلب سوم: پدر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۲۶ اشاره

۲۲۷ تذکر لازم

۲۲۸ مطلب چهارم: برتری حضرت فاطمه علیها السلام

۲۲۹ اشاره

۲۳۰ نتیجه گیری از روایات

۲۳۱ نکته اول: تنها همتای فاطمه علیها السلام

۲۳۲ نکته دوم: فاطمه علیها السلام میزان شناخت حق از باطل

۲۳۳ نکته سوم: معرفی خلیفه با رفتار عملی

۲۳۴ خبر از شهادت امیر المؤمنان علیه السلام

۲۳۵ تحریف روایات گذشته

۲۳۶ ۲- اظهار علاقه ویژه به امیر المؤمنین علیه السلام در قالب دعا

۲۳۷ اشاره

۲۳۸ دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سلامتی و شفای علی علیه السلام

۲۳۹ خوشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و خاندانش

۲۴۰ اشتیاق پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار جمال علی علیه السلام

۲۴۱ دعا هایی که با هیچ چیز قابل قیاس نیست!

۲۴۲ خدا بر علم و دانشت بیفزاید!

۲۴۳ دعا هایی شب زفاف امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهم السلام

۲۴۴ دعا هایی دیگر

- ۳- برخی از ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقار -
۲۶۷ اشاره
- ۲۶۷ سند روایت
- ۲۶۸ تذکر مهم
- ۲۶۹ روایتی مشابه / تحریف به حذف
- ۲۷۰ فضای بیان روایت توسط سعد
- ۲۷۱ شواهد روایت سعد
- ۲۷۲ واکنش مخالفان نسبت به ویژگی سوم: مباھله
- ۲۷۳ واکنش اول: کتمان فضیلت اهل بیت علیهم السلام و نقل روایتی ساختگی
- ۲۷۴ واکنش دوم: حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام از روایات
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۶ پاسخ
- ۲۷۷ واکنش سوم: تلاش برای کم رنگ کردن مطلب
- ۲۷۸ اشاره
- ۲۷۹ اشکال
- ۲۸۰ نکته دو نکته
- ۲۸۱ نکته اول
- ۲۸۲ پاسخ
- ۲۸۳ نکته دوم
- ۲۸۴ واکنش چهارم: تحریف معنوی
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۶ پاسخ
- ۲۸۷ واکنش پنجم: حدیثی ساختگی درباره همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در مباھله
- ۲۸۸ - ۴- ویژگی های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۹۰ اعتبار سند روایت

- ۲۹۳ اشاره به برخی از نکات مهم این روایت
- ۲۹۷ واکنش مخالفان
- ۲۹۷ واکنش اول: تضعیف بیجای سندی و
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ اشکال
- ۲۹۷ واکنش دوم: منکر دانستن بخشی از متن
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ پاسخ
- ۲۹۹ واکنش سوم: این مطالب فقط به این سند نقل شده!
- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ پاسخ
- ۳۰۱ تذکر دو نکته
- ۳۰۱ نکته اول
- ۳۰۱ نکته دوم
- ۳۰۳ ۵- ویژگی های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۴ اشاره ای به مفاد روایت
- ۳۰۴ اعتبار سند روایت
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۶ تذکر
- ۳۰۶ واکنش مخالفان
- ۳۰۶ واکنش اول: حکم به ساختگی بودن روایت
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۷ پاسخ
- ۳۰۷ واکنش دوم: تحریف لفظی
- ۳۰۹ ۶- حدیث نقلین

۳۰۹	اشاره
۳۱۲	تألیف مستقل در حدیث
۳۱۲	اشاره به مفاد حدیث ثقلین از زبان عامه!
۳۱۵	چند تذکر لازم درباره مفاد حدیث ثقلین
۳۱۷	تذکر
۳۲۰	واکنش مخالفان
۳۲۰	اشاره
۳۲۰	واکنش اول: کتمان
۳۲۱	واکنش دوم: انکار بیان حدیث ثقلین در حجۃ الوداع
۳۲۱	اشاره
۳۲۱	پاسخ
۳۲۳	واکنش چهارم: بهانه تراشی تفرد مسلم به نقل آن!
۳۲۳	واکنش سوم: منکر دانستن آن
۳۲۳	اشاره
۳۲۴	پاسخ
۳۲۴	واکنش پنجم: تضعیف بیحا و چشم پوشی از اسناد معتبر
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	پاسخ
۳۲۶	واکنش ششم: تحریفات لفظی
۳۲۶	اشاره
۳۲۷	الف) اسقاط حدیث ثقلین از خطبه حجۃ الوداع
۳۲۸	ب) اسقاط بخش «و عترتی» از خطبه
۳۲۹	ج) تبدیل «و عترتی» به «و سنته نبیته»
۳۳۰	د) تبدیل «تمسک» به اهل بیت علیهم السلام به «توصیه به رعایت حقوق» آنان
۳۳۲	تذکر چند نکته
۳۳۳	بيان تحریف

۳۳۴	واکنش هفتم: تحریفات معنوی
۳۳۴	اشاره
۳۳۴	نمونه اول:
۳۳۴	پاسخ
۳۳۵	نمونه دوم و سوم:
۳۳۵	پاسخ
۳۳۷	پاسخ دلیل اول البانی:
۳۴۳	تذکر
۳۴۳	پاسخ
۳۴۳	پاسخ دلیل دوم:
۳۴۵	واکنش هشتم: جعل روایت در برابر حدیث ثقلین
۳۴۵	اشاره
۳۴۵	پاسخ
۳۴۶	واکنش نهم: مخالفت عملی با حدیث ثقلین
۳۵۰	۷- نیاز به نص در امامت و انکار آن
۳۵۰	وجه نیاز به پیامبر و امام
۳۵۰	اشتراط عصمت و دانش الهی در امام
۳۵۱	انتخاب یا انتصاب؟
۳۵۲	سردرگمی و چاره اندیشی برای فرار از مخصوصه!
۳۵۳	اشکال
۳۵۶	رهبری جامعه پس از پیامبر صلی الله علیه و اله
۳۵۸	شبهات مخالفان و پاسخ آن
۳۵۸	اشاره
۳۵۹	پاسخ الف)
۳۵۹	پاسخ ب)
۳۶۱	پاسخ

۳۶۲	پاسخ
۳۶۳	پاسخ
۳۶۴	پاسخ
۳۶۵	پاسخ
۳۶۵	پاسخ
۳۶۶	پاسخ
۳۶۷	استناد به اتفاق و عدالت صحابه و توجیه رفتار آنان
۳۶۹	دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۷۶	آشوبی دیگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۸۰	تذکر
۳۸۰	صحابه در آیینه قرآن و روایات
۳۸۲	صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۸۷	- تفکیک در حجیت - ۸
۳۸۷	اشاره
۳۸۸	پاسخ
۳۸۹	فهرست
۳۸۹	فهرست اجمالی دفتر اول
۳۸۹	فهرست اجمالی دفتر دوم
۳۹۰	فهرست اجمالی دفتر سوم...
۳۹۰	فهرست تفصیلی دفتر چهارم
۴۰۰	پیوست ها ۱۵۵۳-۱۷۲۴
۴۰۸	درباره مرکز

بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد 4

مشخصات کتاب

سروشناسه : صدری، مهدی، - 1347

عنوان و نام پدیدآور : بررسی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن / مهدی صدری.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، 1402 -

مشخصات ظاهری : 6 ج.

فروست : مطالعات شیعی.

شابک : دوره: 978-0-323-442-600-978 : ح.3-324-442-600-2978 : ج.3-325-442-600-978 : ح.4-327-442-600-5978 : ج.4-328-442-600-1-978 : ج.5-329-442-600-978 : ج.6-326-442-600-7-978 : ج.7-326-442-600-8-978 : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.2-6 (چاپ اول: 1402).

یادداشت : عنوان دیگر: فضایل امیرالمؤمنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : - ج.3. روایت 633 - 851. ج.5. روایت 1120 - 1612

عنوان دیگر : فضایل امیرالمؤمنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل -- احادیث اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-Talib, Imam I, 600-661 -- Virtues -- Hadiths (Sunnite)

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نظر اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Views of sunnites

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 9117461

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مریم محققیان

ص: 1359

اشاره

29- آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم!

اشارة

[1/853] پیامبر فرمود: (مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي).

یعنی: هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است. (1)

[2/853] عن عمرو بن شاس الأسلمي - و كان من أصحاب الحديثة - ، قال: خرجت مع علي عليه السلام إلى اليمن فجفاني في سفرى ذلك حتى وجدت في نفسي عليه، فلما قدمت المدينة أظهرت شكايتها في المسجد حتى سمع بذلك رسول الله صلی الله علیه وآلہ، فدخلت المسجد ذات غداة - و رسول الله صلی الله علیه وآلہ جالس في ناس من أصحابه - فلما رأني أبد لي (2) عينيه - يقول: حدد إلي النظر - حتى إذا جلسـت ، قال: «يا عمرو، والله لقد آذيتني».

قلت: أعوذ بالله من آذاك يا رسول الله ، قال: «بلى، من آذى علياً فقد آذاني».

عمرو بن شاس اسلامی - که از صحابه ای است که در حدیثی حضور داشته - در سفر یمن با حضرت علی علیه السلام همراه بوده و از رفتار آن حضرت ناراحت و عصبانی شده بود. خودش می گوید: پس از بازگشت از سفر در مسجد زبان به گله و شکایت از آن حضرت گشود تا آن که مطلب به گوش پیامبر صلی الله علیه وآلہ رسید.

روزی وارد مسجد شدم آن حضرت با جمیع اصحاب نشسته بود، نگاهی تند و خشمگانی به من نمود، هنگامی که نزد آن حضرت نشستم فرمود:

ص: 1361

1- صحيح ابن حبان / 15 / 365

2- این لفظ در منابع ، مختلف نقل شده: «أَبْدَانِي» ، «أَبْدُنِي» ، «أَمْدَنِي» ، «أَحْدَنِي».

«ای عمرو، به خدا سوگند مرا اذیت کردی»! عرض کردم: پناه می برم به خدا از این که شما را آزار دهم! فرمود: «آری؛ هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است». (1)

[3/854] عن سعد بن أبي وقاص ، قال: كنت جالساً في المسجد - أنا ورجلين معنـي - فتلـنا من عـليـ ، فأقبل رسول الله صـليـ الله عـليـ وآلـهـ غضـبانـ ، يعـرفـ في وجهـهـ الغـضـبـ ، فـتعـوذـتـ باللهـ منـ غـضـبـهـ ، فقالـ: «ـمـالـكـمـ وـمـالـيـ؟ـ منـ آـذـىـ عـلـيـاًـ قـدـ آـذـانـيـ» (2)

سعد بن ابی وقار: گوید من با دونفر دیگر در مسجد نشسته بودیم و از علی [علیه السلام] بدگویی می کردیم ناگهان دیدیم پیامبر صلی الله علیه و آلہ در حالی که خشمناک بود و غصب از چهره اش می بارید به سوی ما آمد و فرمود: «شما را با من چکار؟! [شما را با من چکار؟!] هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است».

وبنابر روایتی سه مرتبه جمله اخیر را تکرار فرمود. (3)

ص: 1362

1- مسنـدـ أـحـمـدـ 3/483 ، مـجـمـعـ الزـوـائـدـ 9/129 . اـيـنـ روـايـتـ بـهـ تـقـصـيلـ يـاـ اـخـتـصـارـ درـ مـنـابـعـ ذـيـلـ آـمـدـهـ اـسـتـ: فـضـائـلـ اـمـيرـ المـؤـمـنـيـنـ عـلـيـ السـلاـمـ لأـحـمـدـ بنـ حـنـبـلـ 173-174 شـمـارـهـ 105 ، فـضـائـلـ الصـحـابـةـ لـابـنـ حـنـبـلـ 2/716 شـمـارـهـ 981 (طبـعةـ دـارـ ابنـ الجـوزـيـ ، الـرـيـاضـ) ، الـمـصـنـفـ لـابـنـ أـبـيـ شـيـبـةـ 7/502 ، صـحـيـحـ اـبـنـ حـبـانـ 15/365 ، مـشاـهـيرـ عـلـمـاءـ الـأـمـصـارـ 62-63 ، الثـقـاتـ لـابـنـ حـبـانـ 3/272-273 ، التـارـيخـ الـكـبـيرـ لـبـخـارـيـ 6/307 ، الـجـرـحـ وـالـتـعـديـلـ لـابـنـ أـبـيـ حـاتـمـ 6/237 ، الـمـسـتـدـرـكـ 3/122 ، تـارـيخـ مدـيـنـةـ دـمـشـقـ 42/202-203 ، الـمـنـتـخـبـ مـنـ ذـيـلـ الـمـذـيـلـ مـنـ تـارـيخـ الطـبـرـيـ 78 ، أـسـدـ الـغـابـةـ 4/114 (بـهـ نـقـلـ اـزـبـونـعـيمـ ، اـبـنـ مـنـدـةـ وـابـنـ عـبـدـ الـبـرـ) ، الـاسـتـيـعـابـ 3/1183 ، دـلـائـلـ الـنـبـوـةـ لـلـبـيـهـقـيـ 5/394-395 ، الـرـيـاضـ النـضـرـةـ 3/121-122 ، ذـخـائـرـ الـعـقـبـيـ 65 ، الـأـنـسـابـ لـلـسـمـعـانـيـ 1/396 تـارـيخـ الـإـسـلـامـ للـذـهـبـيـ 4/631 ، الـإـصـابـةـ 4/534 ، مـوـارـدـ الـظـمـآنـ 7/132 ، الـبـدـاـيـةـ وـالـنـهـاـيـةـ 5/121 وـ7/382-383 ، السـيـرـةـ الـنـبـوـيـةـ لـابـنـ كـثـيرـ 4/202 ، جـواـهـرـ الـمـطـالـبـ 63/1 ، كـنـزـ الـعـمـالـ 11/601 وـ13/142 ، سـبـلـ الـهـدـىـ وـالـرـشـادـ 11/293 ، الصـوـاعـقـ الـمـحرـقةـ 172 ، فـيـضـ الـقـدـيرـ 6/24 .

2- رجـوعـ شـوـدـ بـهـ الـأـحـادـيـثـ الـمـخـتـارـةـ 3/267-268 ، مـجـمـعـ الزـوـائـدـ 9/129-130 .

3- يـقـولـهـاـ ثـلـاثـ مـرـارـ. قـالـ - أـيـ سـعـدـ بـنـ أـبـيـ وـقـاصـ -: فـكـنـتـ أـوـتـيـ مـنـ بـعـدـ ، فـيـقـالـ: إـنـ عـلـيـاًـ يـعـرـضـ بـكـ ، يـقـولـ: اـنـقـواـفـتـنـ الـأـخـيـنـسـ. فـأـقـولـ: هـلـ سـمـّـانـىـ؟ـ فـيـقـولـونـ: لاـ. فـأـقـولـ: إـنـ خـيـسـ النـاسـ لـضـنـيـنـ - وـفـيـ روـايـةـ لـكـثـيرـ - ، مـعـاذـ اللـهـ أـنـ أـوـذـيـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ بـعـدـ ماـ سـمـعـتـ مـنـهـ مـاـ سـمـعـتـ. (رجـوعـ شـوـدـ بـهـ الـأـحـادـيـثـ الـمـخـتـارـةـ 3/267-268 ، مـسـنـدـ أـبـيـ يـعـلـىـ 2/109)

روایت اول به اعتراف معاصرین اهل تسنن مانند محمد ناصرالدین البانی، (۱) و وصی الله بن محمد عباس معتبر است. (۲)

روایت دوم - از عمرو بن شاس - در مسند احمد نقل شده (۳) که برای اعتبارش کافی است. (۴)

گذشته از آن هیشمی راویان آن را مورد اطمینان دانسته و حکم به اعتبار آن نموده، (۵) حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) نیز آن را صحیح دانسته اند. (۶)

سبط ابن الجوزی نیز گفته: هیچ اشکالی بر سند این حدیث وارد نیست. (۷)

البانی درباره آن گفته: و هذا إسناد حسنٌ. (۸)

روایت سوم - روایت سعد بن ابی وقاص - در الاحدیث المختارة نقل شده که

ص: 1363

1- التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان 64/10 ، السراج المنير في ترتيب احاديث صحيح الجامع الصغير 2 / 689 - 691 ، البانی در جای دیگر می نویسد: صحيح بمجموع هذه الطرق. (سلسلة الاحدیث الصحیحة 5 / 374 شماره 2295)

2- فضائل الصحابة لابن حنبل 2 / 784 شماره 1078 (طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض).

3- مسند أحمد 3 / 483.

4- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 10 - 11 نکته شماره 7.

5- مجمع الزوائد: 9/129: رواه أحمد والطبراني.... و البزار... و رجال أحمد ثقات..

6- المستدرک 3 / 122.

7- تذكرة الخواص 1 / 310 - 311

8- سلسلة الأحاديث الصحيحة 5 / 373 - 374 شماره 2295.

برای اعتبارش کافی است بوصیری و هیشمی راویان آن را ثقه و مورد اطمینان دانسته و حکم به اعتبار آن نموده اند.[\(1\)](#)

ابو عبد الله مصطفی بن العدوی، عبدالله الشهري البانی و محقق کتاب الاحدیث المختارة نیز حکم به حسن و اعتبار آن کرده اند.[\(2\)](#)

روایت: (منْ آذى علیاً فَقَدْ آذانِي) در مصادر اهل تسنن فراوان آمده است.[\(3\)](#)

واکنش مخالفان: جعل روایت

مخالفان در برابر روایت دوم روایتی ساختند که اختصاص این فضیلت را از امیر مؤمنان علیه السلام علیه السلام سلب و آن را امری عمومی که همه مسلمانان در آن مشترک هستند

ص: 1364

1- قال الهیشمی: رواه أبو یعلی و البزار باختصار ، ورجال أبي یعلی رجال الصحيح غير محمد بن خداش و قنان ، و هما ثقان. (مجموع الزوائد 9 / 129 - 130 ، ورجوع شود به کشف الأستان 3 / 200) ابو یعلی آن را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. (مسند أبي یعلی 12 / 109 : حدّثنا مصعب بن سعد ابن أبي وقاص ، عن أبيه...) وقال البوصیری: رواه ابن أبي عمر ، ورواته ثقات. (اتحاف الخیرۃ المھرۃ للبوصیری 7 / 219 - 220)

2- الصحيح المسند من فضائل الصحابة 122 ، المطالب العالية لابن حجر ، تحقيق عبد الله الشهري ، طبع الرياض 16 / 129 ، 131 . البانی درباره این حدیث می نویسد: وهذا إسنادٌ حسنٌ. وَسَنُ از ذکر سندهای دیگر می گوید: فالحادیث صحیح بمجموع هذه الطرق. (سلسلة الأحادیث الصحیحة 5 / 374 شماره 2295).

3- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 243 شماره 200 ، أنساب الأشراف 2 / 146 ، کشف الأستان 3 / 199 - 200 ، الاستیعاب 3 / 1101 ، تاریخ مدینة دمشق 42 / 204 ، المحاسن والمساوی للبیهقی 37 ، الوافی بالوفیات 21 / 179 ، بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث 296 ، تاریخ الخلفاء 190 ، الجامع الصغیر 2 / 547.

معنی نماید! این روایت از سیف بن عمر معلوم الحال نقل شده است. (1)

عن عمرو بن شاس الأسلمي ، قال: خرجت مع علي بن أبي طالب [عليه السلام] إلى اليمن فأجفاني ، فأظهرت لائمة علي [عليه السلام] بالمدينة حتى فشا ذلك ، فدخلت المسجد... ذات غداة ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالس ، فرمانی ببصره حتى إذا جلست قال: «والله يا عمرو بن شاس لقد آذيتني» قلت: أعوذ بالله وبالإسلام أن أؤذني رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقال: بلى ، من آذى مسلماً فقد آذاني ومن آذى مسلماً فقد آذى الله عزّ وجل (2)

شواهد روایی

اختصاص امیر مؤمنان علیه السلام به فضیلت گذشته و اعتراف عمر به آن

اختصاص این امتیاز به امیر مؤمنان علیه السلام از کلمات و روایات عامه به خوبی روشن است، و از کلام مناوی معلوم می شود که این مطلب بین صحابه مطلبی معروف و مشهور بوده است، او می گوید: صحابه به این ویژگی علی علیه السلام معرفت و شناخت (و اعتراف) داشتند ، سپس در ادامه می نویسد:

[4/855] دارقطنی روایت کرده که: عمر شنید کسی از علی علیه السلام بد گویی ، به او گفت: وای بر تو! آیا علی را می شناسی؟!... به خدا سوگند تو آزار ندادی مگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در قبرش. (3)

این مطلب به گونه های دیگر نیز نقل شده از جمله آن که:

ص: 1365

-
- 1- سیف بن عمر التمیمی ... متrock باافق، و قال ابن حبان: اتهم بالزنقة... يروي الموضوعات. وعن یحیی: فلس خیر منه. (المغني ، 460/1 میزان الاعتدال 2 / 255)
 - 2- تاریخ مدینة دمشق 201/42
 - 3- فیض القدیر 24/6.

[5/856] کسی نزد عمر از علی عليه السلام بدگویی کرد، عمر با اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: صاحب این قبر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و علی نیز فرزند ابی طالب بن عبدالمطلب از علی جز به نیکی یاد نکن؛ زیرا اگر او را آزار دهی - و بنابر نقلی: اگر با او دشمنی کنی - پیامبر صلی الله علیه و آله را در قبرش اذیت کرده ای [\(1\)](#)

خروج از ایمان با اذیت علی عليه السلام

[6/857] ابن عباس می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی علیه السلام در حالی که عصبانی بود وارد شد، حضرت سبب آن را پرسید، علی علیه السلام پاسخ داد: پسر عمومهایتان مرا درباره شما اذیت می کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین از جا بلند شد و خطاب به مردم فرمود:

یا ایها الناس ، من آذی علیاً فقد آذاني ، إنْ علیاً أَوْلُكُمْ إِيمَاناً وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ . يَا ائِيَّاهَا النَّاسُ ، مِنْ آذِي عَلِيًّا بَعْثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًا أَوْ نَصْرَانِيًا .

ای مردم هر کس علی را آزار دهد مرا آزرده است، علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و از همه شما به عهد الهی وفادارتر است.

ای مردم کسی که علی را بیازard در قیامت یهودی یا نصرانی محسور شود.

جابر بن عبد الله انصاری عرض کرد: یا رسول الله، حتی اگر به یگانگی خدا و رسالت شما شهادت دهد؟

ص: 1366

1- تاریخ مدینة دمشق 42/519 و مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 253 شماره 211 (تحقيق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/795 شماره 1089 (طبعه دار ابن الجوزی، الریاض، النضرۃ، 3/123-124)، کنز العمال 13 / 123 - 124، جواهر العقدین، 380، الصواعق المحرقة 177 - 178، فیض القدیر 6/24 وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة 2/795 حکم به صحت آن نموده.

حضرت فرمود: ای جابر، با شهادتین جان و مال خویش را محترم و مصون و محفوظ داشته و از پرداخت جزیه [\(1\)](#) با ذلت و خواری معاف شده اند (ولی ایمان آنان واقعی نبوده به دلیل آنکه علی علیه السلام را آزرده اند) [\(2\)](#)

* پیش از این در روایت شماره 168 از بریده گذشت که: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي سَرِيرَةٍ، فَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا عَلَيْهَا [علیه السلام] ، فَلَمَّا جَئْنَا، قَالَ: «كَيْفَ رَأَيْتُمْ صَاحِبَكُمْ؟» قَالَ: إِنَّمَا شَكَوْتُهُ وَإِمَّا شَكَاهُ غَيْرِيْ ، قَالَ: فَرَفِعَ رَأْسَهُ - وَكَنْتَ رَجُلًا مَكْبَابًا - إِنَّا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَحْمَرَ وَجْهَهُ يَقُولُ: «مَنْ كَنْتَ وَلِيَّ فَعَلَّيْ وَلِيَّهُ» فَقَلَّتْ: لَا أَسْوَءُكَ فِيهِ أَبْدًا

از این روایت به روشنی فهمیده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه از شنیدن شکایت دیگران از امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت ناراحت گردید که صورت مبارکش سرخ شد و فرمود: «من کنت ولیه فعلی ولیه».

بریده در آخر گفت: (از این پس) هیچ گاه شما را در مورد علی ناراحت نخواهم کرد. پس معلوم شد که این ویژگی مخصوص آن حضرت است

در روایات دیگر آمده که بریده گفت: من گرم صحبت بودم... یک دفعه سرم را بلند کردم دیدم رنگ چهره مبارک پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه دگرگون و متغیر شده [\(3\)](#) و خشم و غضب در آن نمایان است، [\(4\)](#) رگ‌های گردن حضرت از شدت خشم قرمز (و پراز خون) شده بود، [\(5\)](#) تا حال چنین خشمی از آن حضرت ندیده بودم جز روز

ص: 1367

-
- 1- مالیاتی که اهل کتاب باید به حاکم مسلمانان پرداخت نمایند.
 - 2- مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 64
 - 3- جعلت احادیث بما کان... و کنت رجلاً مكباباً فرفعت رأسی فإذا وجه رسول الله صلی الله علیه و آل‌ه وسلم قد تغير. (مسند احمد (358/5)
 - 4- فرأيت الغضب في وجه رسول الله صلی الله علیه و آل‌ه. (مسند احمد 5 / 356)
 - 5- فرفعت رأسی ، وأوداج رسول الله صلی الله علیه و آل‌ه قد احرمت. (المستدرک 2 / 129 - 130)

قریظه و النصیر!! (1) (ترس سر تا پای وجودم را گرفته بود)، دوست داشتم پیش از این واقعه زمین دهان باز کرده و مرا در خود فروبرده بود
(2) عرض کردم: پناه می برم به خدا از غضب خدا و پیامبر! (3)

برای روایت دوم که از عمرو بن شاس گذشت - روایت شماره 853- نیز شاهدی وجود دارد.

[7/858] عن أبي رافع، قال: بعث رسول الله صلى الله عليه و آله علیاً [عليه السلام] أميراً على اليمن، و خرج معه رجل من أسلم يقال له: عمرو بن شاس ، فرجع وهو يذمّ علیاً و يشكوه، فبعث إليه رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال: «اخسأ يا عمرو، هل رأيت من عليّ جوراً في حكمه أو أثرة في قسمه»؟ قال: اللهم لا . قال: «فعلامَ تقول الذي بلغني»؟ قال: بعضه [بغضه ظ] ، لا أملك [!!]، قال: فغضب رسول الله صلى الله عليه و آله حتى عرف ذلك في وجهه، ثم قال: «مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَهُ نِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى». (4) يعني: پیامبر لشکری به یمن گسیل داشت که فرمانده آن امیرالمؤمنین علیه السلام بود. یکی از لشکریان عمرو بن شاس بود که پس از بازگشت به مذمت و شکایت از علی علیه السلام پرداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله برای او پیغام فرستاد که: « اخسأ (5) يا عمرو دور شوای عمرو، آیا از علی قضاوت یا تقسیمی

ص: 1368

-
- 1- فرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قد غضب لم أره غضب مثله قط إلا يوم قريظة و النصیر. (تاریخ مدینة دمشق 42 / 191 ، المعجم الأوسط للطبراني 117/5)
 - 2- ولو دلت أن الأرض ساخت بي قبل هذا! (كنز العمال 13 / 144 - 145)
 - 3- فلما رأيت ذلك قلت: أعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله. (تاریخ مدینة دمشق 42 / 195 - 144 / 13) و نیز رجوع شود به دفتر نخست صفحه 237 - 238، روایات شماره 127 - 129 و دفتر سوم صفحه 959 روایت شماره 675.
 - 4- قال الهيثمي: رواه البزار ، وفيه رجال وتقوا على ضعفهم. (مجمع الزوائد 9 / 129 و مراجعه شود به كشف الأ Starr 3 / 199)
 - 5- این تعبیر در مقام توهین بکاربرده می شود و شاید بهترین مرادف آن در فارسی «گم شو» باشد.

به نا حق دیدی؟! او پاسخ داد: نه حضرت فرمود: «پس چرا از او بدگویی می کنی؟! او پاسخ داد: از او کینه به دل دارم و نمی توانم خودنگهدار باشم! حضرت با شنیدن این کلام چنان خشمنگین گردید که شدّت خشم و غضب در چهره مبارکش نمودار شد پس از آن فرمود: «هر کس از علی کینه و دشمنی به دل داشته باشد مرا مبغوض داشته و کسی که بغض مرا داشته باشد با خدا دشمنی نموده است. هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است.»

واکنش مخالفان نسبت به روایت گذشته و منکر دانستن متن آن

عسقلانی (متوفی 852) متن روایت گذشته را منکر دانسته سپس گفت: راویانش همه راضی هستند بتویژه محمد بن عبیدالله خیلی ضعیف است. [\(1\)](#)

پاسخ

اشکال او در متن بی جاست؛ زیرا که روایات فراوان بر آن شهادت می دهد [\(2\)](#)

اما نسبت به اشکال در سند، چنان که هیثمی گفته همه راویانش توثیق دارند [\(3\)](#) هر چند برخی از آن ها تضعیف هم شده باشند. محمد بن عبید الله بن ابی رافع، اشکالش نقل فضائل و علاقه به اهل بیت علیهم السلام است [\(4\)](#) و گرنہ ابن حبان اورا در کتاب الثقات توثیق نموده [\(5\)](#) و ابن ماجه نیز از وی روایت کرده است. [\(6\)](#)

ص: 1369

1- مختصر زوائد مسنند البزار لابن حجر / 317 شماره 1928.

2- به عنوان نمونه رجوع شود به فضیلت های شماره 28 - 33 و شواهدش.

3- مجمع الزوائد 9/129

4- هو في عداد شيعة الكوفة، ويروي من الفضائل أشياء لا يتبع عليها. (الكامل لابن عدي 6/113 - 114 و مراجعه شود به تهذيب الكمال 9/36 - 38 ، تهذيب التهذيب 26/26)

5- الثقات لابن حبان 7/400

6- تهذيب الكمال 26/38 .

1370:ص

30- دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

[1 / 859] احمد بن حنبل و حاکم به سند صحیح نقل کرده اند که پیامبر فرمود: (مَنْ سَبَّ عَلَيَا فَقَدْ سَبَّتِي). (1)

یعنی: هر کس به علی علیه السلام ناسزا و دشنام گوید، مرا دشنام گفته است

اعتبار سند روایت

حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) حکم به صحت این روایت کرده و در ادامه افزوده اند: «وَمَنْ سَبَّنِي سَبَّ اللَّهَ». (2)

صالح احمد الشامی، (3) و ابو عبد الله مصطفی بن العدوی (4) نیز آن را صحیح دانسته اند. این روایت در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده است. (5).

ص: 1371

1- مسنند أحمد 323/6

2- المستدرک 3/121.

3- جامع الأصول التسعة 309/13.

4- الصحيح المسنند من فضائل الصحابة 122 به نقل از نسائی ، مراجعه شود به خصائص أمير المؤمنین علیه السلام 99.

5- تاریخ مدینة دمشق 14 / 132 و 30 / 179 و 42 / 266 ، 533، مروج الذهب 2 / 423، الرياض النصرة 3 / 122 - 123 ، ذخائر العقبی 66 تاریخ الإسلام 3 / 634، اتحاف الخیرة المأھرة للبوصیری 7 / 220 ، البداية والنهاية ، 7 / 391 ، نظم درر السمحین 105 ، حیاة الحیوان دمیری 1 / 241 ، تاریخ الخلفاء 190 ، الجامع الصغیر 2 / 608 ، کنز العمال 11 / 573 ، الصواعق المحرقة ، 123 ، سبل الهدی و الرشاد 11 / 250 ، 294 ، فیض القدیر 1906 ، ینابیع المودة 1 / 152 ، 2 / 102 ، 156 ، 274 ، 278 ، 395.

مناوی در شرح حدیث (مَنْ سَبَّ عَلَيًّا فَقَدْ سَبَّنِي) می نویسد: کسی که به خدا ناسزا بگوید از همه شقی تر است در این حدیث اشاره شده به آخرین حدّ یگانگی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام به گونه ای که محبت هر یک موجب دوستی دیگری و بعض و دشمنی هر کدام باعث دشمنی دیگری است.

ولی در آخر گفته: البته در علم کلام اثبات شده که لازمه این مطلب برتری علی بر ابوبکر و عمر نیست! (1)

نتیجه گیری

اگر روایت (مَنْ سَبَّ عَلَيًّا فَقَدْ سَبَّنِي) را با روایاتی که می گوید: معاویه امیر مؤمنان علیه السلام را سب نمود (2) یا روایت صحیح مسلم که او به سعد بن ابی وقارا دستور داد که آن حضرت سب نماید، (3) ضمیمه کنیم چه نتیجه ای می گیریم؟!

ص: 1372

1- فیض القدیر: 1906: ولا يلزم منه تفضيل علي [عليه السلام] على الشيوخين لما بُيّن في علم الكلام.

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 260 ، روایت شماره 132 که به نقل از المصنف لابن ابی شیبة 7/496 و سنن ابن ماجة قزوینی 1 / 45 گذشت.

3- أمر معاویة بن ابی سفیان سعداً فقال: ما يمنعك أن تسب ابا تراب. (صحیح مسلم 1207 - 121) و شارحان تصریح کرده اند که مراد آن است که: أمره بسبٍ علی [عليه السلام] فألی سعد أنس سب. (الکوکب الوهاج 23/444)، ابن تیمیه نیز تصریح کرده که معاویه فرمان به سب علی [عليه السلام] داد (منهاج السنۃ 5/42)

ناسرا گفتن معاویه به آن حضرت از مسلمات تاریخ است (1) و ناسرا گفتن به پیامبر صلی الله علیه و آله به اتفاق مسلمانان موجب کفر است و هیچ توجیهی نمی‌پذیرد.

ضیاء مقدسی روایت کرده که سعد بن ابی وقار به راوی گفت: شنیده‌ام در کوفه به شما می‌گویند که علی را دشنام دهید؟ سوگند به خدایی که جانم در دست اوست از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی چیزی شنیده‌ام که اگر ازه بر فرق سرم بگذارند هرگز حاضر نمی‌شوم اورا دشنام دهم (2)

نظیر روایت فوق را هیشمی از ابو یعلی به سند معتبر نقل کرده است. (3)

و بنابر روایتی سعد بن ابی وقار گفت: آن مطلب فرمایش حضرت است که (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيِّ مَوْلَاهٌ). (4)

واکنش مخالفان: توجیه بی جا

برخی دست به توجیهی بارد و غیر قابل قبول زده و گفته اند»

«من سبّ علیاً» أي من جهة النسب !! (5) يعني: مراد از روایت آن است که کسی از جهت نسب به علی ناسزا گوید.

پاسخ

ناگفته بیداست که روایت اطلاق دارد و هیچ دلیلی بر این تقييد وجود ندارد.

ص: 1373

1- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2519: «ناسزا گویی معاویه و بنی امية برای حرمت شکنی»

2- الأحاديث المختاره /3 - 274 ، حدیث شماره 948

3- مجمع الزوائد 1299 - 130: رواه أبو يعلى [في المسند (2 / 114)] و إسناده حسن.

4- الأحاديث المختاره / 3 - 274 ، رجوع شود به روایات شماره 204، 205، 206

5- مرقاة المفاتيح .3942/9

[2/860] به سند صحیح روایت شده که مردی شامی نزد ابن عباس به امیر المؤمنین علیه السلام نا سزا گفت ابن عباس سنگریزه به سوی او افکنده و گفت:

یا عدو الله! آذیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) [الأحزاب (33): 57]، لو کان رسول الله صلی الله علیه و آله حیاً لآذیته.

یعنی: ای دشمن خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله را آزردی. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود (از ناسزا گفتن به علی علیه السلام) مورد آزار تو قرار می گرفت

پس ابن عباس با قرائت آیه فوق به او فهماند که با این ناسزا گفتن مورد لعن و نفرین خدا در دنیا و آخرت واقع شده و عذابی خوار کننده دارد.

حاکم نیشابوری (متوفی 405) و حافظ شمس الدین ذهبی (متوفی 748) حکم به صحت این روایت کرده اند.[\(1\)](#)

[3/861] به سند معتبر روایت شده که ام سلمه بر مردم اعتراض کرده و می گفت: آیا بین شما به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گفته می شود؟ پاسخ دادند: پناه بر خدا! - یا: سبحان الله! - چگونه ممکن است که کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گوید! ام سلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به علی علیه السلام ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است.[\(2\)](#)

ص: 1374

.122 - 121 / 3 - المستدرک

2- عن أبي عبد الله الجدلي ، قال: دخلت على أم سلمة ، فقالت لي: أيس رب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فيكم؟! قلت: معاذ الله ! - أو سبحان الله أو كلمة نحوها - قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: «من سبّ علياً فقد سبّني». (مسند أحمد 323/6، فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 194 شماره 133 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 / 735 - 736 شماره 1011 (طبعة دار ابن الجوزی الرياض)، ورجع شود به المستدرک 3 / 121 ، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام 99 ، جزء الحميري 28 ، تاريخ مدينة دمشق 42 / 266 ، 533 ، البداية والنهاية 7 / 391 ، فيض القدير 6 / 190) قال الهيثمي: رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح غير أبي عبد الله الجدلي، وهو ثقة. (مجمع الزوائد 9 / 130) حمزة احمد زین در تعلیقه مسنند احمد 18 / 314 شماره 26627 (طبعة دار الحديث ، القاهرة) گفته: إسناده صحيح. ووصى الله ابن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة 2 / 735 - 736 حکم به صحت آن نموده. نسائی (متوفی 303) در السنن الكبرى 5 / 133 و خصائص امیر المؤمنین علیه السلام 99 نیز آن را روایت کرده و حوینی حکم به حسن و اعتبار آن نموده است. (الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] صفحه 93 شماره 88)

[4/862] وبنابر نقلی دیگر گفت: مگر به علی علیه السلام ناسزا نمی گویید؟! علی علیه السلام محبوب پیامبر صلی الله علیه وآلہ است.[\(1\)](#)

[5/863] ابن المغازلی (متوفی 483) روایت کرده که ابن عباس از کنار زمزم می گذشت، شنید که جماعتی از اهل شام به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا می گویند.

ص: 1375

1- عن أبي عبدالله الجدلي قال قالت لي أم سلمة: يا أبا عبد الله ، أيسَّب رسول الله صلَّى الله عليه وآله فيكم؟! قلت: أتَيْ يُسَبِ رسول الله؟! قالت أليس يُسَبَ على... وقد كان رسول الله صلَّى الله عليه وآله يحبه. (رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة 7/503، مسند أبي يعلى 12 / 444 - 445، أنساب الأشراف 2 / 182، المعجم الأوسط للطبراني 6 / 74، المعجم الصغير للطبراني 21/2، المعجم الكبير للطبراني 23 / 323 ، العثمانية للجاحظ 285 تاريخ بغداد 7/413 - 414، تاريخ مدينة دمشق 42 / 265، 266 ، 267 شرح ابن أبي الحميد 13 / 222 ، البداية والنهاية 7 / 391، كنز العمال 13 / 146) قال الهيثمي: رواه الطبراني في الثلاثة، وأبو يعلى، ورجال الطبراني رجال الصحيح ، غير أبي عبدالله وهو ثقة. (مجمع الزوائد 9/130) البانی نیز حکم به صحت آن نموده است. (رجوع شود به سلسلة الأحادیث الصحيحة 7 / ق 2 / 996 شماره 3332)

از آنان پرسید: کدامین شما به خدا ناسزا می گفت؟! گفتند: سبحان الله هیچ کدام!

گفت: کدام یک به پیامبر و ناسزا می گفت؟! گفتند: سبحان الله هیچ کدام!

گفت: پس چه کسی به علی بن ابی طالب عليه السلام ناسزا می گفت؟ پاسخ دادند: آری ما بودیم. ابن عباس گفت: گواهی می دهم که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم و آن را (درست) به خاطر سپردم که به علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود:

هر کس به تو ناسزا گوید مرا ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا گوید به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید خدا او را به صورت در آتش اندازد.[\(1\)](#)

[864] قال علي عليه السلام: حَسَبِي حَسْبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدِينِهِ، فَمَنْ تَنَوَّلَ مِنِّي شَيْئًا تَنَوَّلَ [يتناوله] منَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [\(2\)](#)

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: شخصیت و شرافت من، همان شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله و دین من دین اوست هر کس متعرض من شود در حقیقت به پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده است!

[865] وقال علي عليه السلام: (يَهْلِكُ فِي ثَلَاثَةِ الْلَاعِنُ، وَالْمُسْتَمِعُ الْمُقْرُ وَالْحَامِلُ لِلْوِزْرِ وَهُوَ الْمَلِكُ الْمُتَرَفُ يُنَقَّرِبُ إِلَيْهِ بِأَعْنَتِي، وَيُبَرِّأُ عِنْدَهُ مِنِ دِينِي، وَيُنَقَّصُ عِنْدَهُ حَسَبِي؛ وَإِنَّمَا حَسَبِي حَسْبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدِينِهِ وَيَنْجُو فِي ثَلَاثَةِ مَنْ أَحَبَّ مُحِبِّي وَمَنْ عَادَى عَدُوُّي)

ص:[1376](#)

1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 261 (چاپ اسلامیه 394)، جواهر المطالب 1/65.

2- رجوع شود به المتفق والمفترق 1 / 321 ، کنز العمال 13 / 165 . و في تاريخ مدينة دمشق: 519/42: حسبي حسب النبي صلی الله علیه و آله وسلم ، و دینی دین النبي صلی الله علیه و آله ، و من نال منی شيئاً فإنما يناله من النبي صلی الله علیه و آله

[3] قال : فَمَنْ أَشْرَبَ قَلْبَهُ بُغْضِي أَوْ أَلْبَ عَلَىٰ أَوِ اِنْتَقَصَنِي فَلَيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَدُوُّهُ وَخَصْمَهُ وَ (اللَّهُ عَدُوُّ الْكَافِرِينَ). [البقرة (2): 98].

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سه کس در مورد من هلاک می‌گردند:

[1] کسی که مرا لعن و نفرین نماید.

[2] کسی که لعن بر من را بشنود و آن را بپذیرد (و با لعن کننده هم عقیده باشد)

[3] و حامل وزر (یعنی کسی که بار سنگین این گناه بر دوش اوست که) او پادشاه خوش گذرانی است که برای تقرب به او مرا نفرین کنند، نزد او از دین من بیزاری جویند و از شخصیت و شرافت من عیب جویی نمایند، در حالی که شرافت من همان شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله و دین من دین اوست.

و سه کس به واسطه من نجات یابند:

[1] دوست من

[2] دوست دوستان من

[3] و دشمن دشمنانم.

حضرت در ادامه فرمود: پس هر کس دلش لبریز از بغض و کینه من باشد یا با فنته انگیزی دیگران را بر کینه من تحریک و یا از من عیب جویی نماید ، بداند که خدا دشمن و خصم اوست و خدا دشمن کافران است.

ص: 1377

31- حب و بغض على عليه السلام ميزان تشخيص ايمان و نفاق

اشارة

[1/866] عده ای از محدثین اهل تسنن ، از جمله مسلم بن حجاج نیشابوری نقل کرده اند که امیر مؤمنان عليه السلام فرمود:

(وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأَمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْهِ الْأَمِّيِّ إِلَّا يُحِبِّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ) (1) یعنی: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید پیامبر صلی الله علیه و آله با من چنین عهد فرمود که جز مؤمن مرا دوست نمی دارد و جز منافق کینه مرا نخواهد داشت.

این روایت با تعبیر گوناگون دیگر نیز نقل شده است. (2)

ص: 1379

1- صحيح مسلم 1/61 و در برخی از مصادر افزووده شده: «قضاء قضاه الله على لسان نبيكم صلی الله علیه و آله» مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة 494/7، سنن ابن ماجة 1/42، سنن النسائي 117/8، السنن الكبرى للنسائي أيضاً 47/5، 137 و 6/535، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 104 - 105، فضائل الصحابة للنسائي 17، السنة لابن أبي عاصم 584، مسند أبي يعلى الموصلي 347/1، صحيح ابن حبان 15/367 - 368، الاستذكار لابن عبد البر 8/446، الاستيعاب 3/1100، العثمانية للجاحظ 308 - 309، الأذكار النووية 279 ذخائر العقبى 91 الرياض النصرة 3/189 - 190، نظم درر السمحطين 102، تاريخ مدينة دمشق 271، 272، 273، 274، 275، تفسير القرطبي 44/7، الإصابة 4/468، سير أعلام النبلاء 12/509 - 510، تاريخ الخلفاء للسيوطى 187، كنز العمال 13/120، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان للالباني 10/65. قال الخطيب البغدادي: مشهور من حديث الأعمش. (تاريخ بغداد 2/251)

2- مانند: «لا يحب علياً منافق ولا يبغضه مؤمن». تاريخ مدينة دمشق 3/189، مسند أبي يعلى 12/362، سبل الهدى والرشاد 11/295، السنة لابن أبي عاصم 584، المعجم الكبير للطبراني 23/375 («لا يبغض علياً مؤمن ولا يحبه منافق»). (المصنف لابن أبي شيبة 7/503، كنز العمال 11/622) («لا يحب علياً إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق»). (المعجم الكبير للطبراني 23/375)، كنز العمال 11/622، سبل الهدى والرشاد 11/295) و مراجعه شود به شرح ابن أبي الحميد 9/172 و 18/24، أنساب الأشراف 2/97، مسند أبي يعلى الموصلى 1/251، تهذيب الكمال 15/233، تذكرة الحفاظ 1/10، سير أعلام النبلاء 5/189 و 6/244 و 12/509، تاريخ الإسلام للذهبي 3/634، المعجم الأوسط للطبراني 5/87، المعجم الكبير للطبراني 23/375 تاريخ مدينة دمشق 42/134، الرياض النصرة 3/173 - 190، مجموعة الفتاوى لابن تيمية 10/65، البداية والنهاية 7/391، تاريخ الخلفاء للسيوطى 187، الإصابة 4/468، الصواعق المحرقة 122، الشفا بتعريف حقوق المصطفى عليه السلام 2/48، مطالب المسؤول 104، معارج الوصول 41 الفصول المهمة 1/14، 586 - 587، جواهر المطالب 11/248، 250، سبل الهدى والرشاد 11/295، كنز العمال 11/445، 598 و 13/622 و 178 و 14/81، ينابيع المودة 1/149 - 152.

[2/867] وفي رواية: (عهد إلى النبي أَنَّه لَا يُحِبُّك إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِبُك إِلَّا مُنَافِقٌ) (1) جمعى از صحابه اين مطلب را از پيامبر نقل کرده اند. (2)

ص: 1380

-
- 1- مراجعه شود به مسند أحمد 1/95 ، 128 ، سنن الترمذی 5/306 ، سنن النسائی 8/116 ، السنن الكبرى للنسائي أيضاً 5/137 و 6/534 ، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 105 ، مسند أبي يعلى 1/251 ، المعجم الأوسط للطبراني 2/337 و 5/87 مسند الحميدي (المتوفى 219) 1/31 ، معرفة علوم الحديث للحاكم النيسابوري 180 ، الفوائد المنتقة 38 ، العثمانية للجاحظ 308 - 309 ، أسد الغابة 4/26 طبقات الحنابلة لابن أبي يعلى 1/320 ، تفسير السمعاني 3/317 ، تفسير البغوي 4/207 ، تاريخ بغداد 8/416 و 14/426 ذيل تاريخ بغداد 2/70 ، تاريخ مدينة دمشق 38/349 و 42/270 - 279 ، 279- 301 و 51/119 ، تذكرة الحفاظ 1/10 ، سير أعلام النبلاء 5/189 و 6/244 و 17/169 ، تاريخ الإسلام للذهبي 3/634 ، الإصابة 4/468 ، مجمع الزوائد 9/133 ، البداية والنهاية 7/391 ، فتح الباري 7/58 ، كنز العمال 11/598 و 11/599 ، 13/622 و 177- 178 ، الشفا للقاضي عياض 2/48 ، شرح ابن أبي الحديد 4/63 و 17/18 - 18/20 و 275/221 .
 - 2- وروى طائفة من الصحابة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآلـهـ قال لعلى رضى الله عنه [عليه السلام]: «لا يحبك إلا مؤمن، ولا يغضبك إلا منافق». الاستيعاب 3/1100 ، الاستذكار 8/446 ، الوفي بالوفيات 21/179 ، نهاية الأربع 5/20

[3] روى أبو نعيم في الحلية، عن علي [عليه السلام] ، (قال: إن ابني فاطمة [عليها السلام] قد استوى في حبّهما البرّ والفاخر، وإنّي عهد إلى النبي صلى الله عليه وآلـه [أنّه لا يُحبّك إلا مُؤمنٌ، ولا يُبغضك إلا منافق]. (1)

* و در روایت شماره 883 خواهد آمد که طبرانی (متوفی 360) به سند معتبر از پیامبر صلی الله علیه و آلـه نقل کرده که فرمود: (لا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤمنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَ حَبِيبُ اللَّهِ وَ بَغِيْضُهُ بَغِيْضُ اللَّهِ، وَ يَلِّيْلُ مِنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي). (2)

اعتبار سند روایت

این حدیث با اسناد و طرق فراوان نقل شده، و عده ای از عامه حکم به صحت و اعتبار آن کرده اند که به جهت کثرت مصادر آن و وجودش در صحیح مسلم نیازی به اطاله کلام درباره سند آن دیده نمی شود. ابو نعیم اصفهانی می گوید: این حدیث صحیح است و همه بر اعتبار آن اتفاق نظر دارند. (2)

برخی از اهل تسنن آن را صحیح ترین حدیث فضائل دانسته اند. (3)

ص: 1381

1- حلية الأولياء 4 / 185 ، كنز العمال 13 / 177 - 178

2- حلية الأولياء 4 / 185 (شرح حال زر بن حبيش). ابن أبي الحميد درباره آن می نویسد: الخبر الصحيح المتفق عليه. (شرح ابن أبي الحميد 8 / 119) و نیز گفته: الخبر الذي روی في جميع الصاحح. (همان 13 / 251).

3- قال أبو معاوية: قال لي أمير المؤمنين هارون: أيُّ حديث أَصَحُّ في فضائل علي؟ قلت: حديث علي [عليه السلام]: إِنَّه لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ صلی الله علیه وآلـه إلیه لا يُحبّنی إلـّا مُؤمنٌ وَ لَا يُبْغِضُنی إلـّا مُنَافِقٌ. (مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 163)

حافظ ابوبکر ابن جعابی، محمد بن عمر تمیمی بغدادی، قاضی موصل (متوفی 355) [\(1\)](#) تألیف مستقلی در جمع آوری اسناد این روایت دارد با نام:

طرق من روی عن أمیر المؤمنین عليه السلام: (إِنَّهُ لَعَاهِدَ النَّبِيِّ الْأَمِّيِّ [عليه السلام] إِلَى أَنْ لَا-يُحِبِّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُغْضَهُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ [\(2\)](#)).

مفاد روایت

مناسب است برای توضیح متن روایت کلامی از آلوسی نقل شود. او می‌نویسد: بعض علی علیه السلام از علائم نفاق شمرده شده است، سپس گفته:

[4/869] فقد أخرج ابن مردویه ، عن ابن مسعود ، قال: ما كننا نعرف المنافقین على عهد رسول الله صلی الله عليه وآلہ إلّا ببغضهم علی بن أبي طالب [عليه السلام].

یعنی: ابن مسعود می‌گوید: ما منافقین را در زمان پیامبر صلی الله علیه وآلہ جز به کینه و بعض علی علیه السلام نمی‌شناختیم. این مطلب از ابوسعید خدری نیز نقل شده است.

آلوسی در ادامه می‌گوید:

من کینه علی علیه السلام [عليه السلام] را از قوی ترین علائم نفاق می‌دانم، اگر این را پذیرفتی ، نمی‌دانم درباره یزید چه می‌گویی، آیا علی را دوست داشت یا دشمن؟ گمان نمی‌کنم شک داشته باشی که آن ملعون

ص: 1382

1- شرح حال او را بنگرید در تذكرة الحفاظ 3/925

2- ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حنفی نیشابوری معروف به حاکم حسکانی (قرن پنجم) گفته است که خودش نیز تألیف مستقلی دارد با نام «إثبات النفاق لأهل النصب والشقاق» و روایاتی را از صحابه در نفاق دشمنان اهل بیت علیهم السلام جمع آوری نموده است. (شواهد التنزيل 1/551)

شدید ترین کینه را نسبت به [امام] علی و [امام] حسن و [امام] حسین [علیه السلام] داشت که آثار متواتر بر آن دلالت دارد، پس یقیناً آن ملعون منافق بوده است. [\(1\)](#)

نگارنده گوید: شگفتانه آلوسی مستقیم به سراغ یزید رفته و از کسانی که در برابر خود امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند و با آن حضرت کینه تو زی و دشمنی نمودند، سکوت کرده است!

آن چه آلوسی گفته درباره کسی که خلافت را به یزید واگذار نموده نیز جاری است، ولذا از لعن یزید منع کردند تا کار به جای باریک نکشد و به قول تفتازانی: تحامیاً عن أن يرتفع إلى الأعلى فالاعلى [\(2\)](#)

ابن حجر عسقلانی - در شرح حال محمد بن یوسف بن حیان، پس از اشاره به محبت او نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام و دوری (و تنفر و بیزاری) اواز کسانی که با آن حضرت جنگیدند - می نویسد:

او از بدرالدین بن جماعه پرسید: آیا حدیث «لا يُحِبِّي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لا يُغْضَبَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ» صحیح است؟ پاسخ داد: آری.

گفت: کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند و به رویش شمشیر کشیدند او را دوست داشتند یا از او کینه به دل داشتند؟! [\(3\)](#)

ص: 1383

1- تفسیر الآلوسی 26 / 78 .

2- شرح المقاصد 2 / 307 .

3- قال - في ترجمة محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الغرناطي ، أثیر الدین ، أبو حیان الأندلسی الجیانی -: و مال إلى مذهب أهل الظاهر ، وإلى محبة علي بن أبي طالب [علیه السلام] والتجافي عن من قاتله ، و كان يتاؤل قوله [صلی الله علیه و آله]: (لا يُحِبِّي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لا يُغْضَبَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ) !!!] و كان كثير الخشوع يبكي عند قراءة القرآن... قال جعفر الأدفوی: جرى على طريق كثير من أئمة النهاة في حبّ علي [علیه السلام] حتى قال مرّة لبدر الدين ابن جماعة: قد روی علي [علیه السلام] قال: عهد إلى النبي صلی الله علیه و آله و سلم لا يحبّني إلا مؤمن ولا يغضبني إلا منافق هل صدق في هذه الرواية فقال له ابن جماعة: نعم ، فقال: فالذين قاتلوكه وسلموا السيف في وجهه كانوا يحبّونه أو يغضبونه؟! (الدرر الكامنة 4/306 - 309 - 308) (چاپ دیگر 6/58، 62، 64)، البدر الطالع للشوکانی 2 / 291)

واکنش اول: این حدیث از مشکل ترین روایات است!

اشاره

ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء ذیل ترجمه حاکم نیشابوری - پرده از نهان خویش برداشته و احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را از احادیث مشکل، و حدیث گذشته را از مشکل ترین آن روایات دانسته و - می نویسد:

وقد جمعت طرق حدیث الطیر في جزء ، و طرق حدیث: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ [فعلیٰ مولا]) و هو أصلح ، وأصح منهما ما أخرجه مسلم عن علي [عليه السلام] قال: «إنه لعهد النبي الأئمّي صلى الله عليه و آله إلّي: «إنه لا يحبك إلا مؤمن ، ولا يبغضك إلا منافق»، وهذا أشكال الثلاثة ، فقد أحبّه قوم لا خلاق لهم ، وأبغضه بجهل قوم من النواصي، فالله أعلم. يعني: من اسناد حدیث طیر را جمع آوری کرده ام، اسناد حدیث (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيِّ مَوْلَاهُ) را نیز جمع آوری نموده ام که از حدیث طیر صحیح تراست. و از آن دو صحیح تر، حدیث مسلم از علی علیه السلام است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد نمود که جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را مبغوض ندارد.»

این حدیث مشکلش از آن دو بیشتر است ؟ زیرا گروهی او را دوست دارند که نزد خدا پاداشی ندارند و گروهی از نواصی از روی ندادی کینه او را به دل دارند. خدا بهتر می داند!!

در حاشیه کتاب سیر اعلام النبلاء بر مطلب گذشته این گونه خُردہ گرفته شده:

ص: 1384

این هم اشکالی ندارد چون مراد محبت شرعی است که نزد خدا ارزش دارد نه محبتی که این همه بلا و مصیبت به دنبال دارد چنین محبتی و بمال صاحبیش می شود مانند محبت نصاری به مسیح (1)

پاسخ

پاسخ این کلام آن است که: هیچ گاه محبت شیعه به امیر المؤمنان علیه السلام محبت نا درست نیست. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و کلام خود امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «کسی که در محبت آن حضرت افراط و زیاده روی نماید، هلاک شود»، یعنی برای آن حضرت نبوت و پیامبری یا الوهیت قائل شود. (2) ولی اگر مطابق دلیل، یعنی روایات متواتر مسلم و معتبر آن حضرت را بردیگران ترجیح دهد و هم چنین ایشان را خلیفه بلا فصل بداند این محبتی است بر میزان شرع گرچه دیگران طاقت و تحمل شنیدن آن را نداشته باشند و آن را «بلایا» بدانند! (3)

ص: 1385

1- وقال في التعليقة: وجد على هامش الأصل تعليق على استشكال الذهبي، ونصّه: قلت: لا إشكال ، فالمراد لا يحبك الحب الشرعي المعتمد به عند الله تعالى، أما الحب المتضمن لتلك البلايا والمصابب ، فلا- عبرة به ، بل هو وبال على صاحبه كما أحببت النصارى المسيح. (سير أعلام النبلاء 17 / 169)

2- عن علي عليه السلام ، قال: (يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌ مُفْرِطٌ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ). وعن علیه السلام، قال: دعاني رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم فقال: (إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيَّةٍ أَبْغَضَتْهُ الْيَهُودُ حَتَّىٰ بَهَتُوا أُمَّةً وَ أَحَبَّتْهُ الْصَّارَىٰ حَتَّىٰ أَنْزَلُوا الْمَنْزِلَ الَّذِي لَيْسَ بِهِ) ألا وإنه يهلك في اثنان: محب مفرط يُقرّظني بما ليس في، و مبغض يحمله شناني على أن يبهتني. ألا وإنني لست بنبي ولا يوحى إلى، ولكنني أعمل بكتاب الله و سنته نبيه.... (مراجعة شود به مسند أحمد 1/160 ، السنة لابن أبي عاصم 463 ، الاستيعاب 3/1101 ، تاريخ مدينة دمشق 42/293 - 298 ، الرياض النصرة 3/195 ، مجمع الزوائد 9/133 ، كنز العمال 11/326)

3- به عنوان نمونه رجوع شود به عیبی که برای حارت همدانی گفته شده: «إفراطه في حب علي [علیه السلام] و تقضيله له على غيره. (جامع بیان العلم وفضله 2/154 ، تفسیر القرطبی 1 / 5) نگارنده گوید: در دفتر پنجم صفحه 2171 تحت عنوان: «غلو چیست و غالی کیست» توضیح بیشتری درباره غلو خواهد آمد.

در هر صورت آن چه در نظر ذهبي مشکل آمده اين کبرای کلى است که: «حب و بعض اميرالمؤمنين عليه السلام ميزان تشخيص ايمان و نفاق باشد». او اين مطلب را نمي تواند پذيريد با آنكه در صحيح مسلم نقل شده، بلكه اگر خودش هم پيامبر صلی الله عليه وآلہ بشنويد باز برایش قابل قبول نیست؛ زيرا دشمنان اميرالمؤمنين عليه السلام منافق معرفی شده اند، یعنی، طلحه، زبیر، معاویه عمرو بن عاص و همه کسانی که در مقابل آن حضرت جبهه گيري کرده اند.

و مهم آن است که در تعليقه - از روی غفلت يا تغافل ! - به قسمت دوم کلام ذهبي اشاره نشده و آن اين که: ناصبي ها از روی ناداني به او کينه ورزيدند.

اشکال

اشکال بر ذهبي آن است که:

1 چرا شما مدافع ناصبي ها شده ايد ، دشمني آن ها را توجيه مى کنيد و برای آنان عذر تراشى مى نماید که دشمني آن ها از روی جهالت و ناداني است؟!

چرا وقتی کسی به خلفا صحابه يا حتی معاویه عمرو بن عاص و... ناسزا گويد و يا دشمني ورزد نمي گويد اين از روی ناداني است پس معذور است و ضرری به ايمان او نمي زند ، بلكه نسبت به آنان فحاشی هم مى کنيد؟!!!(1)

ص: 1386

-
- مواردي از فحاشى آن ها را بنگريid در كتاب السننه للخلال 509 ضعفاء العقيلي 2/42 و 3/304، الكامل لابن عدى، 6/459،
 - الموضوعات لابن الجوزي ، 1/346 ميزان الاعتدال 1/408 و 3/242 و 4/237، تاريخ الإسلام للذهبي 9/233، سير أعلام النبلاء 7/30 - 33 ، لسان الميزان 3/27 در دفتر پنجم پاورقی صفحه 1951 - 1950 برخی از موارد فحاشی آنان نقل شده است

2. آیا اگر کسی از روی جهالت با پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی کند معدور است؟!

مگر ذهبی به صحبت حدیث: (مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي) اعتراف نمی کند؟!

مگر نمی گوید که سند حدیث: (مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي) بنا بر نظریه بخاری و مسلم صحیح است؟!!

(1)

3. اگر این جهالت عذر بود چرا پیامبر صلی الله علیه و آله استشنا نفرمود که: مگر آن که از روی جهالت باشد؟!

چرا حضرت بر صحابه ای که به خیال خودشان از روی جهالت با آن حضرت رفتار خوبی نداشتند غصب کرده و فرمود: (مَنْ آذَى عَلَيَا فَقَدْ آذَنِي مَنْ آذَى عَلَيَّا)؟!

چرا به بریده فرمود: (أَنَا فَقِتْ بَعْدِي يَا بَرِيدَةً) آیا منافق شده ای که با علی دشمنی می کنی و از او بدگویی می نمایی) (3)

و چرا به عایشه فرمود: (وَاللَّهِ لَا يُبِغْضُهُ أَحَدٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا مِنْ غَيْرِهِمْ مِّنَ النَّاسِ إِلَّا وَهُوَ خَارِجٌ مِّنَ الْإِيمَانِ) به خدا سوگند هیچ کس - از خاندانم یا دیگران - کینه اورا به دل نگیرد مگر آن که از ایمان خارج شود.

البته مطلب منحصر در روایات گذشته نیست و آثار در این زمینه متواتر است - چه در مورد کینه توزی نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام

(5) و چه نسبت به عموم

ص: 1387

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1425 روایت شماره 887 و صفحه 1475، روایت شماره 936 به نقل از المستدرک 3 / 130 ، 142 - 143 .

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1361 ، فضیلت: 31 «آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله».

3- تاریخ مدینة دمشق 42 / 191

4- شرح ابن أبي الحدید 6 / 217

5- برای نمونه رجوع شود به فضیلت های شماره 28 - 35 و شواهدش

اهل بیت علیهم السلام (1) - برای نمونه به روایتی اشاره کنیم که خود ذهبی نیز حکم به صحت آن کرده است که:

[5/870] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (...فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا صَدَقَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَدَقَ لَهُ وَصَامَ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْفَضًا [وَهُوَ مُبْغَضٌ]
لَاَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله دَخَلَ النَّارَ.) (2)

[6/871] و آخر الحاکم - وصحّحه - قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَا يُبَغِّضُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ رَجُلٌ إِلَّا
أَدَّهَ اللَّهُ النَّارَ.) (3)

پس حضرت فرمود که با وجود کینه اهل بیت علیهم السلام، کوشش واجتهاد در عبادت و نماز و روزه سودی ندارد و بنده را اهل آتش جهنم می کند و کاملاً طبیعی است که چنین کسی دشمنیاش از روی جهالت و نادانی باشد.

4. چرا فقط نسبت به احادیث فضائل امیر مؤمنان علیه السلام اشکال تراشی می شود؟ با آن که به اعتراف خود ذهبی در صحیح مسلم هم آمده است.

ص: 1388

1- مثل ما رواه ابن حجر المکی و حکم بصحته: «... و هُمْ، عترتي خُلقوا من طينتي، ويل للملائكة بفضلهم، من أحبّهم أحبّه الله و من
أبغضهم أبغضه الله». (المنح المکیة (535)

2- قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. ذهبی نیز با حاکم موافقت نموده است. (المستدرک 3 / 149 ، و
مراجعة شود به المعجم الكبير 11/142 ، إمتناع الأسماع 11/177 ، مجمع الزوائد ، 171/9 ، کفاية الطالب الليب للسيوطی 265 /
266 ، کنز العمال 12/42 ، سبل الهدی و الرشاد 11/5 ، الصواعق المحرقة 174)

3- المستدرک 3 / 150: قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه - ورواه في المستدرک 3 / 4150 / 352 بلفظ:
«أكبه الله في النار» - ، صحيح ابن حبان 15/435 ، موارد الظمآن 7 / 205 ، إمتناع الأسماع 11 / 178 ، کفاية الطالب الليب للسيوطی 2
/ 265 ، کنز العمال 12 / 104 ، سبل الهدی و الرشاد 11 / 8 ، قال: وروى الحاکم و ابن حبان و صححاه. ابن حجر مکی در المنح
المکیة 535 حکم به صحت آن نموده و البانی نیز در سلسلة الأحادیث الصحیحة 5/643 - 644 شماره 2488 آن را بنابر شرط مسلم
صحیح دانسته است آلوسی پس از نقل روایت گذشته و روایاتی دیگر می نویسد: إلى غير ذلك مما لا يحصى كثرة من الأخبار. (تفسیر
الآلسوی 25 / 32)

چرا در مطالبی که نسبت به دیگران وارد شده این حساسیت و چنین ایراد هایی دیده نمی شود؟!

۵. ذهبي به خوبی می داند که پذيرفتن روایات مذمت بعض و كينه امير المؤمنين عليه السلام يعني مخالفت صريح با صحابه و....!!!

لذا تلاش می کند تا از پذيرفتن آن امتناع ورزد ولی چاره اي از آن ندارد؛ زيرا در اين زمينه روایاتي وجود دارد که خودش حکم به اعتبار آن نموده است مانند بخش: (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالاَّ، وَعَادِ مَنْ عَادَا) از حدیث شریف غدیر که ذهبي درباره آن گفت: «قوية الإسناد». (۱)

و مانند حدیث: (مَنْ أَحَبَّ عَلَيّاً فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلَيّاً فَقَدْ أَبْغَضَنِي). (۲)

و حدیث: (مَنْ سَبَّ عَلَيّاً فَقَدْ سَبَّنِي) (۳)

واکنش دوم: تحریف معنوی: تلاش ذهبي در توجیه دلالت روایت

اشاره

ذهبي که به تعبير مغربي- يکي از سنيان معاصر - هنگامی که چشمش به فضائل على عليه السلام می افتد چنان عصبانی می شود که درک و شعور و وجدانش را از دست می دهد و نمی فهمد چه می گويد!! (۴) در جاي دیگر به توجیه دلالت اين حدیث پرداخته و می نويسد:

ص: 1389

1- البداية والنهاية 5 / 233 ، السيرة النبوية 4 / 426 ، هم چنین: تفسیر آلوسی 195/6

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1425 ، فضیلت 33: «حب و بعض على عليه السلام حب و بعض خدا و پیامبر صلی الله علیه وآلہ است»

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1371 فضیلت 30: «دشنام به على عليه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآلہ»

4- فتح الملك العلي 160 - 161

مراد از روایت آن است که ایمان و نفاق هر یک شعبه‌های دارد یکی از شعبه‌های ایمان محبت علی [علیه السلام] و یکی از شعبه‌های نفاق بغض و کینه اوست. هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که انسان فقط با داشتن محبت علی [علیه السلام] مؤمن مطلق و به مجرد کینه او منافق خالص شود! [\(1\)](#)

پاسخ

کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را واقعاً دوست داشته باشد، دوستی اش علامت ایمان اوست و اهل نجات است، و هم چنین مجرد کینه آن حضرت حاکی از نفاق است و این به روشنی از روایات استفاده می‌شود

چنان که بعض و کینه خدا و پیامبر علیه السلام حاکی از عدم ایمان است، به نصّ روایت همین مطلب درباره کینه امیرالمؤمنین علیه السلام جاری است [\(2\)](#)

و هر مؤمن عاقلی در برابر کلام خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم است

واکنش سوم: چرا بخاری آن را نقل نکرده؟

اشاره

ابن تیمیه - که بنایش بر آن است که به هر نحوی شده با فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت نماید [\(3\)](#) - درباره حدیث: (لا يُحِبَّنْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُنْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ) گفته است:

ص: 1390

1- قال الذهبي: (لا يُحِبَّنْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُنْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ)، فمعناه أن حبّ علي من الإيمان، وبغضه من النفاق، فالإيمان ذو شعب، وكذلك النفاق يتشعب، فلا يقول عاقل: إن مجرد حبه يصرير الرجل به مؤمناً مطلقاً، ولا بمجرد بغضه يصرير به الموحد منافقاً خالصاً. (سير أعلام النبلاء 12/509-510)

2- به عنوان نمونه رجوع شود به فضیلت های شماره 23-24، 28-35 و شواهدش. در همین زمینه رجوع شود به مطلب دوم از کلام حضرموتی، صفحه 1397 - 1398.

3- نحوه صحبت او را در واکنش چهارم صفحه 1393 - به نقل از منهاج السنة 4/696 - بنگرید.

فقط مسلم آن را نقل کرده (وبخاری از آن اعراض نموده)، گذشته از آنکه مورد شک و تردید برخی نیز واقع شده است.[\(1\)](#)

اشکال

واقعاً جای تعجب است، آیا ابن تیمیه هر حدیثی که مسلم متفرد به نقل آن باشد و بخاری آن را روایت نکرده باشد نمی پذیرد؟!

آیا شک و تردید نواصیب موجب رد و انکار یا تردید در حدیث می شود؟!

دفاع از ابن تیمیه!

دکتر صاعدی - در دفاع از ابن تیمیه - می نویسد:

شاید مراد او از تردید مطلبی باشد که ذهبي گفته ، و سپس مطلبی را که از تعلیقه سیر اعلام النبلاء گذشت نقل کرده و در آخر می نویسد:
این مطلب درستی است و با کلام نووی و کلام سندی در شرح حدیث موافق است. [\(2\)](#)

پاسخ

1. چنان که در واکنش اول کلام ذهبي و تعلیقه آن و پاسخ هر دو گذشت، قطعاً مراد از محبت در روایت صحیح مسلم حبّ مشروع و پسنديده نزد خداوند است و محبت غالیان را شامل نمی شود ولی میزان در محبت مشروع را روایات صحیح و مورد اتفاق فرقین تعیین می کند نه کلام ناصیبیان و متعصبان.

ص: 1391

1- منهاج السنة 7/ 147

2- فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 266

2. اشکال و تردید امثال ابن تیمیه بیشتر در قسمت دوم روایت است که: «جز منافق کینه او را به دل ندارد»؛ زیرا آن ها از دل خود باخبرند و اعتراف به این مطلب برایشان دشوار است!

3. ابن حجر عسقلانی تصریح کرده که ابن تیمیه روایات صحیح فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار نموده و به عیب جویی و تنقیص آن حضرت پرداخته؟⁽¹⁾ پس روشن شد که اشکال او ناشی از چیست؟ و آیا او به حضرت محبت دارد یا کینه؟

واکنش چهارم: تلاش بیشتر ابن تیمیه برای تضعیف روایت

اشاره

ابن تیمیه برای تضعیف این فضیلت ادعا کرده که:

احادیثی که درباره انصار آمده صحیح تر است؛ زیرا مورد اتفاق اهل علم و دانش واقع شده و اهل علم یقین به صدور آن دارند!⁽²⁾

پاسخ

شرح و بیان روایاتی که درباره انصار نقل شده در آینده خواهد آمد،⁽³⁾ ولی آن چه تذکر ش اینجا لازم است آنکه این روایات بافضیلت گذشته امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ تنافی ندارد؛ زیرا هر دو مثبت هستند و هیچ کدام دیگری را نفی نمی کند.

ص: 1392

1- قال: لكنه - أي ابن تيمية - رد في ردّه كثيراً من الأحاديث الجياد !!... و كم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي أذته أحياناً إلى تنقیص علی علیه السلام. (لسان الميزان 319/6 - 320)

2- منهاج السنة 7 / 147

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1399 - 1400

اما ابن تیمیه - بر حسب طینتش برای ایجاد شک و تردید در مطلب! - می خواهد بین این روایات تنافی ایجاد نماید چنان که در راستای تضعیف روایت ، پیش از این- هنگام نقل حدیث از صحیح مسلم - گفته:

اگر این حدیث محفوظ و ثابت باشد (یعنی روایان الفاظ و عبارات آن را درست ثبت و ضبط کرده باشند) (1)

و با این طرز، ایراد سخن نموده تا بتواند در حدیث تردید و تشکیک نماید!

واکنش پنجم: ادعای موضوعیت داشتن حب و بعض امیر المؤمنان علیه السلام

الف) ادعای بیجای اشتراک !

عسقلانی که در شرح روایت پرچم داری خیر گفته: علی علیه السلام در تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ تمام را گذاشته تا جایی که خدا او را دوست دارد و دوستی او علامت ایمان و کینه او نشان نفاق گشته چنان که در صحیح مسلم نقل شده... (2) ولی در این جابر خلاف آن چه خودش گفته، مدعی اشتراک صحابه با آن حضرت در این فضیلت گردیده و با وقارت تمام می نویسد:

این مطلب در مورد همه صحابه جاری است؛ زیرا چیزی که باعث گرامی داشتن امیر المؤمنین علیه السلام شده ، در آن هانیز موجود است و آن سختی ها و زحمات نیکوبی است که در راه دین متهم شده اند (3)

عسقلانی به خیال خام خویش ! - میخواهد این امتیاز را از امیر المؤمنین علیه السلام

ص: 1393

1- إن كان هذا محفوظاً ثابتاً عن النبي صلى الله عليه و آله. (منهاج السنة 4/696)

2- ...ولهذا كانت محبّته علامة الايمان ، وبغضنه علامة النفاق. (فتح الباري 7/57 - 58)

3- وقد ثبت في صحيح مسلم عن علي [عليه السلام]: أن النبي صلى الله عليه و آله وسلم قال له: (لَا يُحِبِّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُغْضِنِي إِلَّا مُنَافِقٌ)، وهذا جار باطراد في أعيان الصحابة لتحقق مشترك الإكرام لما لهم من حسن العناء في الدين. (فتح الباري 1/60)

سلب کند و بگوید این فضیلت بین همه صحابه مشترک است ولی با اشکال مهمی مواجه می شود و آن این که صحابه با یک دیگر کینه توزی داشته و در دو جبهه موافق و مخالف امیر المؤمنین علیه السلام قرار گرفته و بر روی یک دیگر شمشیر کشیده و جنگیده اند!! چگونه ممکن است هم عمار مؤمن باشد و هم قاتل او؟! چگونه می شود که حب و بعض همه آن ها میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد؟! در این صورت - العیاذ بالله - این کلام لغو می شود ، لذا در ادامه می نویسد:

قرطبی - صاحب المفہوم شرح صحیح مسلم - نوشتہ: جنگ هایی که بین صحابه واقع شده ربطی به ایمان و نفاقشان ندارد، بلکه اختلافی پیش آمده و باعث مخالفت آنان با یک دیگر گردیده است ، لذا آنان هم دیگر را منافق ندانستند و چنان که درباره اجتهاد در احکام هر کس به حق اصابت کند دو پاداش دارد و هر کس خطایماید یک اجر آنان نیز همین حال را دارند [\(1\)](#)

روشن است که این اجتهادی است در برابر نص و مخالف صریح کلام پیامبر صلی الله علیه و آله! چرا این جنگ ها ربطی به ایمان و نفاقشان ندارد؟!

مگر جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام جنگ با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟!

چگونه می توان - برخلاف آثار و دلائل فراوان - گفت که آن ها یک دیگر را کافر، منافق، گمراه و... ندانسته اند؟! [\(2\)](#)

ص: 1394

1- فتح الباری 1/ 60 ، تحفة الأحوذی 10/ 274 - 275 .

2- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 211 - 212 ، روایت شماره 115 دفتر دوم ، صفحه 536 - 537 روایت شماره 345 دفتر سوم ، صفحه 1041 - 1083 ، روایات شماره 738، 790، 794، 795، 796، 798، 799، 775، 758، 743 - 742 ، روایت شماره 742، 779، 777، 756، 743 - 742 ، روایات شماره 801، 804، 806، 807، 810، 812 .

بدون شک مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه وآلہ بر سه دسته تقسیم می شدند: 1. کفار و مشرکین ، 2. مؤمنان و مسلمانان.3. منافقان.

آیات و روایات فراوان دلالت دارد بر وجود اهل نفاق در بین مسلمانان یعنی صحابه. آیا معنا دارد که بگوییم پس از رحلت و شهادت پیامبر صلی الله علیه وآلہ ، همه صحابه بر ایمان و عدالت و تقوا استوار بوده اند؟! آیا معقول است که تصور شود با شهادت آن حضرت ، نفاق از بین مسلمانان ریشه کن شده است؟!

بخاری به نقل از حدیفه می نویسد: منافقان امروز از زمان پیامبر صلی الله علیه وآلہ بدترند زیرا در آن هنگام کارهای خود را پنهانی انجام میدادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده اند. [\(1\)](#) دقت شود که این کلام مربوط به چه زمان و چه کسانی است!

آری؛ هر کس در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلاک قرار گرفت قطعاً مشمول نص صریح پیامبر صلی الله علیه وآلہ است که فرمود: (لا تُرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) [\(2\)](#)

ب) حکمت تراشی و توجیهی دیگر برای مدلول حدیث!

شگفت آن که ابن حجر در ضمن بحثی رجالی از آن چه در جاهای دیگر گفته غفلت کرده و دست به حکمت تراشی و تحریف معنوی دیگری زده که نتیجه آن نیز «موضوعیت نداشتن حب و بعض امیرمؤمنان علیه السلام» است. او می نویسد:

من سابقً نسبت به این که علمای رجال، ناصبی را غالباً توثیق کرده و شیعه را مطلقاً تضعیف می نمودند اشکال داشتم، بویژه که در حق علی [علیه السلام] وارد شده: «جز مؤمن او را دوست نمی دارد و جز منافق به او دشمنی نمی ورزد»، سپس پاسخ آن برایم روشن شد که:

ص: 1395

1- صحیح البخاری 8/100 و مراجعه شود به کنز العمال، 1/367 البح الرخار (مسند بزار): 7-303

2- مصادر آن در دفتر سوم ، صفحه 1201 گذشت

[1] دشمنی مذکور در اینجا مقید به سببی بوده

[2] و آن عداوتی است که به خاطر یاری کردن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد (یعنی اگر کسی علی [علیه السلام] را به خاطر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری نموده دشمن بدارد منافق است نه به هر دلیل دیگر)؛

[3] زیرا دشمنی اسبابی دارد از جمله آن که طبع بشری اقتضا دارد که نسبت به کسی که از او بدی دیده دشمنی دارد....

[4] و این غالباً مربوط به امور دنیوی است.

[5] و روایت دوستی و دشمنی علی [علیه السلام] عام نیست، چرا که گروهی اورا دوست داشتند و در دوستی او افراط ورزیدند تا آن جا که اورا پیامبر یا خدا دانستند....

[6] علاوه بر آن، آن چه در حق علی [علیه السلام] از این گونه مطالب وارد شده در حق انصار هم آمده است و پاسخ آن است که دشمنی با آن ها به خاطر یاری پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه فاق، و دوستی آن ها بدین جهت نشانه ایمان است، پس در حق علی [علیه السلام] هم، همین را باید گفت

[7] از طرف دیگر بیشتر کسانی که ناصبی خوانده شده اند به راست گویی و دین داری مشهورند،

[8] برخلاف راضی ها که غالباً دروغ گو و در نقل بی پروا بوده اند.

[9] اصل در این مطلب آن است که ناصبیان معتقدند که علی [علیه السلام] عثمان را کشته یا قاتلان اورا یاری کرده، از این رو دشمنی با آن حضرت به پندار آنان از روی دین داری بوده است

[10] علاوه که خویشان برخی از آنان در جنگ های علی [علیه السلام] کشته شده بودند. (۱)

ص: 1396

1- قال ابن حجر وقد كنت استشكلاً توثيقهم الناصبي غالباً و توهينهم الشيعة مطلقاً و لا سيما أن علياً [عليه السلام] ورد في حقه: (لا يُحبه إلا المؤمن، ولا يبغضه إلا منافق) ثم ظهر لي في الجواب عن ذلك: أن البعض هاهنا مقيد بسبب وهو كونه نصر النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم؛ لأن من الطبع البشري بغض من وقعت منه إساءة في حق المبغض والحبّ بعكسه، وذلك ما يرجع إلى أمور الدنيا غالباً. والخبر في حبّ علي [عليه السلام] وبغضه ليس على العموم فقد أحبّه من أفرط فيه حتى ادعى أنه نبی أو أنه إله، تعالى الله عن إفكهم. والذي ورد في حق علي [عليه السلام] من ذلك قد ورد مثله في حق الأنصار. وأجب عنده العلماء أن بغضهم لأجل النصر كان ذلك علامه تقافه وبالعكس فكذا يقال في حق علي [عليه السلام]. وأيضاً فأكثر من يوصف بالنصب يكون مشهوراً بصدق اللهجة و التمسك بأمور الديانة بخلاف من يوصف بالرفض فإن غالبيهم كاذب ولا يتورع في الإخبار، والأصل فيه أن الناصبة اعتقادوا أن علياً رضي الله عنه [عليه السلام] قتل عثمان أو كان أعلم عليه فكان بغضهم له ديانة بزعمهم، ثم انصاف إلى ذلك أن منهم من قتلت أقاربه في حروب علي [عليه السلام]. (تهذيب التهذيب 8/ 411)

*پاسخ یاوه های عسقلانی از زبان حضرموتی (۱)

[۱] این که ابن حجر عسقلانی گفته: «دشمنی در این جا مقیّد به سببی بوده» درست نیست ، و این ادعا بی دلیل است ، نظر درست آن است که دشمنی امیر المؤمنین علیه السلام هیچ گاه از مؤمن سرنمی زند؛ زیرا ملازم با نفاق است، و دوستی او هرگز از منافق به وقوع نمی پیوندد زیرا ملازم با ایمان است [و این مقتضای اطلاق روایات است]

[۲] اما اینکه دشمنی علی علیه السلام که دلیل نفاق است، به خاطر یاری پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته خطأ و غفلت آشکاری است؛ زیرا لازمه آن الغاء سخن معصوم از تخصیص آن به علی علیه السلام است؛ زیرا دشمنی به خاطر یاری کردن پیامبر صلی الله علیه و آله کفری است، آشکار خواه آن شخصی که مورد دشمنی قرار گرفته علی علیه السلام باشد یا

ص: 1397

1- سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضرتی زیدی (متوفی ۱۳۵۰) صاحب کتاب العتب الجميل، النصائح الكافية و....

دیگری مسلمان باشد یا کافر پس فایده ذکر نام علی علیه السلام به اختصاص در مورد چیزی که حکم آن شامل هر مسلمان و کافری می شود چیست؟!

حق آن است که دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مطلق (به هر دلیلی که باشد) نشانه رسوخ ایمان در قلب دوستدار او و دشمنی آن حضرت نشانه وجود نفاق در دشمن او است، و این ویژگی آن حضرت است چنان که درباره برادرش پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین گونه است.

[3] اما اینکه گفته: «طبع بشری از کسی که به آدمی بدی کرده بیزار است».

گوییم: این به مطلب ما مربوط نیست، زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام به هیچ یک از دشمنان خود بدی نکرده، و هر که را از پدران و خویشان دشمنانش به قتل رسانده، این حق بوده که آنان را کشته و امیرالمؤمنین علیه السلام تنها اجرا کننده فرمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، از این رو حضرتش در کشتن آن ها نیکوکار بوده و مستحق سپاس همان کسانی که او را دشمن داشته اند

و اگر دشمنی آن حضرت بدین خاطر روا بود و یا روا بود که دشمنان او را بدین جهت معذور بداریم بدون شک منافقان قریش و نظایر آن ها نیز در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله عذر موجهی دارند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله سران آن ها را کشت، در حالی که احدی بدین مطلب قائل نیست، چگونه چنین نباشد در صورتی که خدای سبحان می فرماید: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بِيَنْهُمْ ثُمَّ لَا يَحِدُّوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَإِنَّمَا يَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَرَاتِ) [النساء (4): 65]. (1)

ص: 1398

1- ترجمه تحت الفظی آیه شریفه به پروردگارت سوگند که اینان مؤمن نخواهند بود تا آن که تو را در مشاجرات خود داور کنند، آن گاه کم ترین ناراحتی از داوری تو در خود نیابند و دربست تسليم تو باشند.

[4] و این که گفته: «و این های بیشتر به امور دنیا مربوط می شود»، منظور اور روشن نیست.[\(1\)](#)

[5] این که گفته: «خبر دوستی و دشمنی علی [علیه السلام] عمومیت ندارد، زیرا گروهی در دوستی او افراط کردند»

در پاسخ می گوییم: این مطلب اختصاص به امیر المؤمنین علیه السلام ندارد، زیرا هر که پیامبر صلی الله علیه و آله را هم بدین پایه دوست بدارد و معتقد باشد او خداست کافر و گمراه است مانند کسانی که مسیح یا عزیز علیهم السلام را خدا دانستند، و این دخلی به مطلب ما ندارد.

[6] اما این که گفته: «آن چه در حق علی [علیه السلام] از این گونه مطالب وارد شده درباره انصار هم وارد شده است.»

در پاسخ می گوییم: میان امیر المؤمنین علیه السلام و انصار فرقی هست که از الفاظ دو حدیث آشکار می گردد؛ زیرا منقبتی که از شارع در حق انصار وارد شده حکم را بصفتی که از لفظ «نصرت» گرفته شده یعنی بر لفظ «انصار» مترتب دانسته و این اشاره به علت حکم دارد که همان «نصرت» است و به همین دلیل به جای انصار مثلا نگفت فرزندان «قیله» یا «اوسم» یا «خرج» و این یکی از راه های بیان علت است که اصولیان آن را «ایماء» یعنی اشاره نامند و می گویند: از موارد ایماء آن است که حکم را برابر یک وصف مشتق مترتب سازند [که وصف بیان گر علیّت] است مانند: أکرم العلماء: عالمان را احترام کن. از این رو اگر مترتب ساختن احترام بر علمی که در علما هست به خاطر علیّت علم نبود بعید بود که

ص: 1399

1- نگارنده گوید: به نظر می رسد مقصود آن باشد که وقتی دشمنی آن ها با امیر المؤمنین علیه السلام به جهت امور دنیوی شد دیگر نمی شود آن را به حساب دین گذاشت و آن را باعث نفاق دانست و البته پاسخ آن، از آن چه در پاسخ شماره 3 گذشت روشن است.

چنین دستوری صادر شود. در مورد انصار هم همین گونه است که حکم مترتب بر نصرتی است که توسط انصار صورت گرفته است

اما در حدیثی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده، شارع حکم را - که عبارت از نفاق دشمن او و ایمان دوست او است - بر ذات حضرت علی علیه السلام و نام خاص آن حضرت مترتب نموده (نه بر وصف او).

اگر شارع می دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای صفتی است که دشمنی او به خاطر آن صفت رواست و دشمن او منافق بشمار نمی آید، هرگز حکم نفاق را بر نام شخصی آن حضرت بدون هر قیدی مترتب نمی ساخت، پس سیاق خبر دلالت دارد که ذات امیرالمؤمنین علیه السلام ذات پاک و مقدسی است که صفاتی جدایی ناپذیر در اوست که جز منافق نمی تواند به خاطر آن ها او را دشمن بدارد.

با این بیان، ادعای مساوات میان امیرالمؤمنین علیه السلام و انصار بر طرف شده و فرق آن ها آشکار می گردد

[7] اما این که گفته: «بیش تر کسانی که ناصبی خوانده شده اند به راست گویی و دین داری مشهورند.

در پاسخ می گوییم: این لغزشی است از او و غفلت از روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در صحیحین و کتاب های دیگر درباره خروج خوارج از دین و در نکوهش آنان وارد شده است، از جمله آن که: «آنان مسلمان بوده سپس به کفر گراییده و از دین بیرون شده و بدان بازنگشته اند».

گویی شیخ فراموش کرده مطلبی را که از کتاب های خودش تهذیب التهذیب و لسان المیزان نقل کرده ایم که برخی از خوارج که توبه کرده اند خود اعتراف نموده اند که هر چیزی را که دل خواه آنان بود به صورت حدیث در می آوردنند! آیا پس از این اعتراف رواست که سگ های آتش دوزخ و بد ترین خلق خدا و شرور ترین آفریدگان را که در حدیث بدین اوصاف خوانده شده اند به راست گویی

و دین داری - آن گونه که شیخ پنداشته - ستو؟! هرگز ، بلکه خوارج از فاسق ترین و دروغ گو ترین خلق خدا هستند و دروغ هم از صفات منافق است و خدا می داند که منافقان دروغ گویند ، و هرگز گفتار شیخ درست نیست که آن ها راست گو و دین دار بوده اند.

[8] اما این که راضیان را دروغ گو شمرده... درست نیست [وروشن است که اورایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را دروغ پنداشته است].

[9] اما این که شیخ گفته: «ناصیبیان معتقدند که علی رضی الله عنه [علیه السلام] عثمان را کشته».

در پاسخ می گوییم: از این عبارت او بر می آید که می خواهد ناصیبیان را تبرئه نماید که اعتقاد و دین داری آنان سبب شده که کسی را که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است دشمن بدارند! ولی فساد این سخن بدیهی است و هیچ منصفی در فساد آن شک نمی ورزد، زیرا اگر روا باشد که اعتقاد و دین داری به باطل موجب آن باشد که خداوند کسی را معذور بدارد بی شک یهود و نصاری در کفر و دشمنی با پیامبر عذر موجه و گسترده ای دارند؛ زیرا آنان به پیروی از عالمان دینی و راهبان مذهبی خود معتقد و متدين به کذب آن حضرت بودند. و بطلان این مطلب و مطلب گذشته بدیهی است.

[10] اما این که گفته: «علاوه بر این ، برخی از خویشان خوارج در جنگ های علی علیه السلام کشته شده بودند ، این نیز نمی تواند عذر موجه آن ها در دشمنی با آن حضرت باشد ، زیرا حق پدران و خویشان آنان را کشته است و کشنه آنان مجری حکم خدا درباره آن ها بوده است و بس ، و چنین کسی با این کار مأجور و ستوده خواهد بود.[\(1\)](#)

ص: 1401

1- رجوع شود به العتب الجميل 32-19. این پاسخ - با تلخیص و تصرف - از کتاب الإمام علي بن أبي طالب علیه السلام، تأليف شیخ احمد رحمانی همدانی رحمه الله 705-712 گرفته شد.

آیا معقول است مطلبی که مشترک بین عموم صحابه است

1. با تأکید و سوگند

2. بکار بردن لفظ: «إنّ» ،

3. ذکر جمله با نفی و «إلا» که مفید حصر است،

4. و با تکیه بر لفظ «عهد» این گونه بیان شود و الذي فلق الحبة و برأ النسمة إِنَّهُ لِعَهْدِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُحِبِّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُغْضِنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.

5. و یا پس از آن افزوده شود: (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى) [طه (20): 61]!⁽¹⁾

اگر این فضیلت مشترکی بین همه صحابه است چرا همه محدثین از مسلم نیشابوری تا ذهبی و.... آن را به عنوان فضائل ویژه آن حضرت ذکر کرده اند؟⁽²⁾

چرا این روایت باعث حساسیت ذهبی متعصب شده و آن را مشکل ترین روایات فضائل حضرت می داند؟!

مطلوبی که مشترک بین صحابه است که جای اشکال و حساسیت ندارد؟!

آری؛ اصحاب شورا نیز اعتراف کردند که این فضیلت مختص علی علیه السلام است.⁽³⁾

ص: 1402

1- مسند أبي يعلى 347/1، تاريخ مدينة دمشق 60/42، نظم درر السقطین 102

2- به عنوان مثال ذهبی می نویسد: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام]، أبوالحسن ، الهاشمي، قاضي الأمة ، و فارس الإسلام ، و ختن المصطفى صلی الله علیه و آله ، كان ممّن سبق إلى الإسلام، لم يتلهم ، و جاهد في الله حق جهاده ، ونهض بأعباء العلم والعمل ، وشهد له النبي صلی الله علیه و آله بالجنة ، وقال: «من كنت مولاً فعلى مولاً» ، وقال له: أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» و قال: «لا يحبك إلا مؤمن ولا يغضبك إلا منافق». و مناقب هذا الإمام جمة، أفردتتها في مجلدة، و سميتها

بـ: فتح المطالب و مناقب [في مناقب] علي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام]. (تذكرة الحفاظ 10/1)

3- هل فيكم أحد قال له صلی الله علیه و آله: لا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ... غیری؟ قالوا اللهم لا (المناقب لابن المغازلي 119)

کسانی که در جبهه مقابل امیر المؤمنین علیه السلام قرار گرفته بودند بغض و کینه آن حضرت را به دل داشتند و صریحاً آن را بر زبان می‌آوردند.

از رجز های معروف در جنگ جمل است که:

نحن بنو ضَبَّة أَعْدَاءُ عَلَى *** ذَاكَ الَّذِي يَعْرُفُ قَدْمًا [فيكم] بالوصي (1)

و یکی دیگر از بنی ضَّبه در اشعارش می‌گفت: اگر علی از دست ما جان سالم بدر برد ما زیان کاریم! اگر فرزندانش حسن و حسین را نکشیم غم و غصه و حزن و اندوه جان کاه و طولانی مرا خواهد کشت! (2)

شواهد حاکی از آن است که آن ها دشمنی با آن حضرت را از سنت و شریعت و دین و آیین دانسته و بدان افتخار نموده و می‌گفتند: و بغضه شریعة من السنن. (3)

ص: 1403

1- رجوع شود به الفتوح لابن أعثم 2/475 ، شرح ابن أبي الحديد 1/144

2- فخرج عوف بن قطن الضبي و هو ينادي: ليس لعثمان ثأر إلا على بن أبي طالب و ولده ، فأخذ خطام الجمل وقال: يا أم يا أم خلا مني الوطن *** لا- أبتغى القبر و لا أبغى الكفن من هاهنا محشر عوف بن قطن *** إن فاتنا اليوم على فالغبن أو فاتنا ابناه حسين و حسن *** إذا أمت بطول هم و حزن (شرح ابن أبي الحديد 1/256)

3- ثم تقدّم رجل من أصحاب الجمل يقال له: عبد الله بن سري ، فجعل يرتجز ويقول: يا رب إني طالب أبا الحسن *** ذاك الذي يُعرف حقاً بالفتنه الذي نطلب عليه الإحن *** وبغضه شريعة من السنن قال: فخرج إليه على رضي الله عنه [عليه السلام] و هو يرتجز ويقول: قد كنت ترميه يا يشار الفتنه *** قدمًا و تطلبه بأوتار الإحن و اليوم تلقاه ملياً فاعلمن *** بالطعن والضرب عليها بالسنن قال: ثم شدّ عليه على [عليه السلام] بالسيف فصرمه ضربة هتك بها عاتقه فسقط قتيلاً ، فوقف على رضي الله عنه [عليه السلام] ثم قال: قد رأيت أبا الحسن فكيف وجدته؟! (الفتوح لابن أعثم 2/475)

واز این روی دین خود را از دین حضرت جدا می دانستند؛ لذا عمرو بن یثربی در نبرد جمل در رجز خوانی اش افتخار می کرد که: من کسانی را که بر دین علی بودند به قتل رساندم! [\(1\)](#)

و هنگامی که عمار با ضربه ای او را بر زمین زد و کشان کشان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد او در خواست گذشت نمود، حضرت به او فرمود: تو را به جهت کشتن کسانی که بر دین من بودند به قتل می رسانم. [\(2\)](#)

واين مطلب تازمان معاویه و پس از آن نیز ادامه پیدا کرد به گونه ای که معاویه به زاده سمیه - یعنی زیاد بن ایه! - فرمان داد: هر کسی را که بر دین علی یافته به قتل برسان! [\(3\)](#)

پس آن ها اصلاً خودشان را بر دینی غیر از دین امیرالمؤمنین علیه السلام می دانسته اند، اگر این مطلب عقیده همه آنان باشد آیا می توان ادعای اشتراک نمود؟!

ص: 1404

1- خرج عمرو بن یثربی و هو يقول: إن تذكروني فأنا ابن يثريي ***قاتل علباء وهند الجملة ثم [و] ابن صوحان على دين علي وبيت اول بنابر نقل های دیگر: إن تقتلوني [يقتلوني] فأنا ابن يثربی / يا: أنا لم من ينكرني [أنكرنی] ابن يثربی. (رجوع شود به أنساب الأشراف 244/2 و 11/3، 378-389، تاريخ الطبری 3/526-527، 537، تاریخ مدینة دمشق 43/464، الإصابة 5 (122))

2- قال عليه السلام: أقتلك صبراً بالثلاثة الذين قتلتهم على ديني. (تاریخ مدینة دمشق 43 / 465)

3- في كتاب مولانا أبي عبد الله الحسين عليه السلام إلى معاویة: أولست صاحب الحضرة میّن الذين كتب إليك ابن سمية أَنْهُمْ عَلٰى دِينِ عَلٰی ، فكتبت اليه: اقتل من كان على دين علی ورأیه ، فقتلهم ومثل بهم بأمرک، و دین علی [عليه السلام] دین محمد صلی الله علیه وآلہ الذي کان یضرب علیه أباک ، و الذي انتحالک إیاه أجلسک مجلسک هذا [الذی أنت فیه] . (أنساب الأشراف 5 / 121 ، المحرر للبغدادی 479 الإمامة والسياسة 1 / 156) (تحقيق الزینی) 1 / 203) (تحقيق الشیری)

[7/872] ذیل آیه شریفه: (وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقُولِ) [محمد صلی الله علیه وآلہ وآلہ (47): 30] نیز نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآلہ در تفسیر «لحن القول» فرمود: «هو بغض علي بن أبي طالب». (1) پس قرآن هم میزان شناخت منافقین را بغض علی علیه السلام می داند.

[8/873] قد روی کثیر من أرباب الحديث عن جماعة من الصحابة ، قالوا: ما كنّا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلی الله علیه وآلہ إلّا ببغض علي بن أبي طالب [علیه السلام] (2)

ابن ابی الحدید به نقل از شیخ بلخی می نویسد: بسیاری از محدثین روایت کرده اند که جمعی از صحابه گفته اند: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه وآلہ منافقین را فقط به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم

ابن ابی الحدید می گوید: این روایت بین محدثین مشهور است.

و در جای دیگر گفته است: و هو خبر محقق مذکور في الصحاح (3)

[9/874] عن جابر بن عبد الله الأنباري، قال: و الله ما كنّا نعرف منافقينا [معشر الأنصار] على عهد رسول الله صلی الله علیه وآلہ إلّا ببعضهم علياً. (4)

ص: 1405

1- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/360 شواهد التنزيل 2/248-250 ، الدر المنشور 6/66 ، فتح القدير للشوکانی ، 40/5 ، سبل الهدى والرشاد 11/290.

2- شرح ابن ابی الحدید 4/83.

3- شرح ابن ابی الحدید 9/135 و 13/251 و 13/251 و رجوع شود به العثمانية 308 - 309.

4- المعجم الأوسط 4/264. این مطلب از جابر با الفاظ دیگر نیز نقل شده رجوع شود به فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 251، 298 شماره 208، 268 (تحقيق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/792 - 793 ، 835 شماره 1086 ، 1146 (طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض)، کشف الأستار 3/199، المعجم الأوسط 2/328 ، فوائد ابی علی الصوف 84، تاریخ مدینة دمشق 42/286 ، 287 ، 374 ، ذخائر العقبی 91 ، الرياض النصرة 3/190 ، الاستذکار 8/446 ، الاستیعاب 3/1110، تاریخ الإسلام للذهبي 3/634. وبعضی آن را از ابوذر روایت کرده اند (المستدرک 3/129، الرياض النصرة 3/190 ، کنز العمال 13/106)، وبعضی از ابن عباس. (تاریخ بغداد 13/155 ، تاریخ مدینة دمشق 42/284 - 285)

وصى الله بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة حكم به به اعتبار اين روایت نموده است.[\(1\)](#)

[875/10] وعن أبي سعيد الخدري ، قال: إن كنا لنعرف المنافقين ، نحن عشرة الأنصار - وفي رواية: نعرف منافقي الأنصار - ببغضهم علي بن أبي طالب [عليه السلام]. [\(2\)](#)

وصى الله بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة حكم به صحت اين روایت نموده است [\(3\)](#)

[876/11] وعن أبي ذر: ما كنا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوات ، والبغض لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه [عليه السلام]. [\(4\)](#)

حاکم نیشابوری گفته: این حدیث بر شرط مسلم صحیح است

ص: 1406

1- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/793 ، شماره 1086 (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض).

2- سنن الترمذی 5/298 و مراجعه شود به فضائل اميرالمؤمنین عليه السلام لأحمد بن حنبل 172 شماره 103، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/715 شماره 979 (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض)، أنساب الأشراف 2/96 ، تاريخ بغداد 13/155 ، تاريخ مدينة دمشق 42/285 ، المستدرک 3/129 ، شواهد التنزيل 2/248-249 ، الرياض النصرة 3/190 ، ذخائر العقبی 91 ، تذكرة الحفاظ 2/673 ، اسد الغابة ، 4/30 تاريخ الإسلام للذهبي 3/634 تفسیر قرطبي ، 1/267 مجمع الزوائد 9/132-133 ، مطالب المسؤول 103 نظم درر السقطین 102 ، الدر المنشور 6/66-67 ، تاريخ الخلفاء للسيوطی 187 ، کنز العمال 13/106 ، الصواعق المحرقة 122 ، 174 ، سبل الهدی و الرشاد 11/290 ، ينابیع المودة 1/150-151 و 2/180 ، 392 ، 461 ، تفسیر آلوسی 26/78.

3- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/715 شماره 979 (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض).

4- قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ، ولم یخرجاه. (المستدرک 3/129)

در روایتی خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه به عایشه فرمود: (... وَ اللَّهُ لَا يُغْضِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَا مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ هُوَ خَارِجٌ مِنَ الْإِيمَانِ). (1)

حقیقت آن است که شواهد روایی در این زمینه فراوان و خارج از حوصله این کتاب است؛ لذا به همین مقدار بسنده می‌شود. (2)

تذکر

نگارنده گوید این مطلب از انصار نیز معروف است که: إن كنا لنعرف الرجل لغير أبيه ببغضه علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]. (3)

وعبادة بن الصامت گفته: كنا ننور [نُبُورٌ] أولادنا بحبٍ علي بن أبي طالب [عليه السلام] فإذا رأينا أحداً لا يحبّ علي بن أبي طالب [عليه السلام] علمنا أنه ليس منا، وأنه لغير رشدٍ. (4)

در کتب لغت اهل تسنن آمده است: و باره يَبُورُه بَوْرًا: جَرَبَه و اخْتَبَرَه ، و منه الحديث: كُنَّا نُبُورُ أُولَادَنَا بُحْبٍ عَلَيٍّ [عليه السلام]. (5)

خلاصه آن که ما فرزندان خویش را با محبت علی علیه السلام آزمایش می‌کردیم ، اگر می‌دیدیم کسی آن حضرت را دوست ندارد می‌فهمیم که فرزند پدرش نیست و حلال زاده نمی‌باشد !

در روایت شماره 423 گذشت که ابوبکر خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام گفت:

ص: 1407

1- شرح ابن ابی الحدید 6 / 217 - 218

2- رجوع شود به فضیلت های 29- 34 و الغدیر 3 / 182 - 187 و 6 / 267 - 269.

3- مراجعه شود به الإكمال لابن ماکولا 4 / 200 تاریخ مدینة دمشق 287/42

4- تاریخ مدینة دمشق 42 / 287

5- النهاية لابن الأثير 1 / 161 ، لسان العرب 4 / 87 ، تاج العروس 6 / 118.

لَا يُحِبُّكُم إِلَّا العظيم السعادة و لا يبغضكم إِلَّا الرديء الولادة، وأنتم عترة الله الطيّبون و خيرة الله المنتخبون.

و در روایت شماره 568 گذشت که: «یا اینها الناس امتحنوا اولادکم بحبه... فمن أحبه فهو منكم ومن أبغضه ليس منكم». انس پس از نقل این روایت می گوید: پس از جنگ خیر گاهی کسی فرزندش را بر دوش گرفته و سر راه علی علیه السلام می ایستاد و به آن حضرت اشاره کرده و از فرزندش می پرسید: آیا این مرد را دوست داری؟ اگر پاسخ می داد، آری او را به فرزندی می پذیرفت و اگر می گفت: نه او را بر زمین می زد و می گفت: برو نزد مادرت و مادرت نیز به خانواده اش ملحق شود، من به کسی که علی را دوست ندارد، نیازی ندارم!

و در روایت شماره 693 گذشت که قال رسول الله صلی الله علیه وآلہ (... لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا سَعِيدُ الْجَدِّ طَيِّبُ الْمَوْلَدِ وَ لَا يُبغِضُهُمْ إِلَّا شَقِّيُّ الْجَدِّ رَدِّيُّ الْمَوْلَادِ).

جزری شافعی (متوفی 833) می گوید: این مطلب از زمان قدیم تا امروز مشهور است که فقط زنا زادگان بغض و کینه علی علیه السلام را به دل دارند.[\(1\)](#)

مسعودی حکایتی جالب در این باره نقل کرده مناسب است مراجعه شود.[\(2\)](#)

واکنش نسبت به شواهد: این احادیث ساختگی ضعیف و نادرست است!

اشارة

ابن کثیر دمشقی در البداية والنهاية با اعتراف به کثرت روایات وارده در محبت امیر المؤمنین علیه السلام - با نادیده گرفتن روایات معتبر و شواهد آن بلکه وجود

ص: 1408

-
- 1- وهذا مشهور من قدیم وإلى اليوم أنه ما يبغض علياً رضي الله عنه[عليه السلام] إلا ولد زنا. (أسنى المطالب 58)
 - 2- مروج الذهب 3/475

آن در صحیح مسلم - بسیاری از آن ها را ضعیف و یا ساختگی دانسته و گفته:

[877] 12/ [«طوبی لمن أحبك وصدق فيك وويل لمن أبغضك وكذب فيك» روایات فراوان به این مضمون نقل شده که ساختگی است.

[878] 13/ [«من زعم أنه آمن بي وبما جئت به وهو يبغض علياً فهو كاذب ليس بمؤمن» روایت با این سند ساختگی است و ثابت نیست.

[879] 14/ [درباره خبر معروف: «لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق» به نقل از ام سلمه گفته: این روایت با اسناد دیگر و متون متفاوت از ام سلمه نقل شده ولی صحیح نیست.

[880] 14/ و نسبت به کلام پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه که فرمود: (كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُنِي) چنان اظهار نظر نموده که: تمام اسناد آن ضعیف است و قابل احتجاج نیست. [\(1\)](#)

اشکال

اهل انصاف می دانند که روایات واردہ در محبت امیرالمؤمنین علیه السلام - گذشته از ورود آن در صحاح - فوق حد تواتر است و به انضمام یک دیگر معتبر می شود. [\(2\)](#) ولی نهایت عناد و کینه توزی ابن کثیر آن است که چشم و گوش بسته به انکار آن بپردازد و از رسوایی نزد اهل دانش و مؤاخذه فردای قیامت واهمه ای نداشته باشد!

یکی از معاصرین در تفسیر آیه شریفه: (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) [محمد صلی الله علیه وآل‌ه (47): 30] از شیخ طبرسی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه در تفسیر (لحن القول) فرمود: «هو بغض علي بن أبي طالب». یعنی مراد از شناخت منافقین در «لحن القول»

ص: 1409

1- البداية والنهاية 391/7

2- قال المقرئي: قد جاء في الحصن على حب أهل البيت أحاديث كثيرة: صحاح، وحسان، وضعيفة، وحبيهم مما يجب على أهل الإسلام (إمتاع الأسماع 179/11 - 180)

بغض امیرالمؤمنین علیه السلام است. و نقل کرده که: «وقد کنا نعرف المنافقین في عهد رسول الله ببغضهم له» یعنی صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، منافقین را به بغض امیرالمؤمنین علیه السلام می شناختند. سپس می گوید:

این روایات سند معتبری ندارد و در احادیث صحیح نقل نشده و عشق و علاقه به تشیع باعث نقل این مطلب شده است

سپس می گوید: البته این مطلب صحیح است ولی اختصاص به علی ندارد و بغض هر یک از صحابه - و در پیش‌آپیش آنان ابوبکر و عمر و عثمان و... - علامت نفاق است! (1)

اشکال

اولاً: چرا نویسنده اشاره ای به وجود این روایات در کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن بلکه وجود آن در صحیح مسلم نکرده است؟!!

و ثانیاً: آیا او غافل است از آن که منافقین هم - به حسب ظاهر - از صحابه بودند، پس چگونه ممکن است بغض منافقین نشانه نفاق باشد !؟

داستانی شنیدنی در خروج از ایمان با کینه علی علیه السلام

[16/881] عایشه می خواست ام سلمه را فریب دهد و در نبرد جمل با خود همراه سازد لذا به او گفت: از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله تو اولین کسی هستی که هجرت نمودی ، در بین امهات المؤمنین تو از همه بزرگ تری ، پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم بین همسرش را در خانه تو انجام می داد، جبرئیل بیشتر اوقات در خانه تو نازل می شد

ص: 1410

1- التفسیر الحدیث لمحمد عزه در روزه 8/325.

ام سلمه پرسید: منظورت از این سخنان چیست؟!

عاишہ گفت: عبدالله بن زبیر به من اطلاع داده که مردم از عثمان خواستند توبه کند و پس از آن که توبه کرد او را با زبان روزه و در ماه حرام کشتد!

من تصمیم دارم به همراهی زبیر و طلحه به بصره بروم، تو هم با ما همراه شو، شاید خدا این امر را به دست ما اصلاح فرماید.

ام سلمه گفت: تو خودت مردم را علیه عثمان تحریک می کردی و بدترین الفاظ را درباره او بکار می بردی. از او فقط به عنوان نعش! (کفتار، یا پیر مرد احمق یا نام ریش درازی از یهود که عثمان را به او تشییه می کردند!) یاد می کردی!! (چگونه الان دل سوز او شده ای و می خواهی به خون خواهی او با امیرالمؤمنین علیه السلام بجنگی؟!)

تو مقام و منزلت علی علیه السلام را خوب می دانی...

آیا به یاد داری روزی که ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و آن حضرت با علی علیه السلام خلوت کرده و با هم دیگر نجوا داشتند ، تو تصمیم داشتی ناگهانی بر آن دو وارد شوی من تو را منع کردم ولی گوش به حرفم ندادی و تصمیمت را عملی کردی، چیزی نگذشت که با گریه برگشتی ، از تو پرسیدم: چه شده؟! گفتی: ناگهان بر آن دو وارد شدم و به علی گفتم: بهره من از پیامبر صلی الله علیه و آله از نه روز یک روز است ای پسر ابوطالب! در این یک روز مرا به حال خودم نمی گذاری؟! پیامبر که - به شدت عصبانی و چهره مبارکش از خشم سرخ شده بود - فرمود:

(أَرْجِعُى وَرَاءَكِ وَاللَّهِ لَا يُعِصُنَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَهُوَ خَارِجٌ مِنَ الْإِيمَانِ).

ص: 1411

یعنی: (ای عایشه) برگرد و از نزد ما بیرون رو به خدا سوگند هیچ کس - از خاندانم یا دیگران - کینه علی را به دل نگیرد مگر آن که از ایمان خارج شود.

- و این جا بود که تو (ای عایشه) پشیمان و رسوا بازگشتی!

عایشه گفت: آری ، این مطلب را به یاد دارم!![\(1\)](#)

ص: 1412

1- شرح ابن أبي الحدید 217/6

32- علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت دشمن علی علیه السلام دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله!

اشارة

[1/ 882] حاکم نیشابوری با سند صحیح - که ذهبی نیز اعتراف به صحت سند آن کرده هر چند متنش را نپذیرفته - از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به امیرالمؤمنین علیه السلام انداخت و به آن حضرت فرمود: «یا علی انت سید فی الدنیا، سید فی الآخرة، حبیک حبیی و حبیی حبیب الله، وعدوک عدوی و عدوی عدو الله، والویل لمن أبغضك بعدي».

ای علی! تو سید و سالاری در دنیا و سید و سالاری در آخرت

دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

وای بر کسی که پس از من نسبت به تو کینه توزی نماید.[\(1\)](#)

[2/ 883] طبرانی (متوفی 360) بخش دوم این حدیث را به سند صحیح این چنین نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: (لا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُغْضِبُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَغْضَبَكَ فَقَدْ أَغَضَنِي)، وَ حبیی

ص: 1413

1- المستدرک 3 / 127 - 128 ورجوع شود به العسل المصفی من تهذیب زین الفتی 2 / 355.

حَبِّبَ اللَّهِ وَيَغْيِضِي بِغَيْضِ اللَّهِ، وَيُلِّمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي) [\(1\)](#)

يعنى: جز مؤمن تورا دوست ندارد و جز منافق کينه تورا به دل نگيرد

هر کس تورا دوست داشت مرا دوست داشته و هر کس کينه تورا به دل داشت به من بغض ورزیده است دوست من دوست خدا و دشمن من دشمن خداست. واى بر کسى که پس از من تورا مبغوض بدارد.

روایت گذشته - با کمی تفاوت ، به تفصیل یا به اختصار - در برخی دیگر از منابع عامه نیز نقل شده است.[\(2\)](#)

اعتبار سند

از آن چه تحت عنوان «واکشن مخالفان» می آید اعتبار سند این روایت معلوم می گردد. ذهبی در ترجمه احمد بن الازهر - راوی حدیث گذشته - می نویسد:

ابن عدی گفته: او در ظاهر خود را راست گو نشان می دهد.

ص: 1414

1- المعجم الأوسط 87/5. قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/133) هيئتمی در ادامه ، شبھه ای مطرح کرده که همراه با پاسخ آن در واکشن پنجم مخالفان صفحه 1420 خواهد آمد.

2-فضائل امير المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 254 - 255 شماره 214 (تحقيق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/796 شماره 1091 (طبعه دار ابن الجوزی، الرياض، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه اش راویان آن را نقطه دانسته است)، الكامل لابن عدی 192/1 - 193 و 312/5 ، تاریخ بغداد 4/261 ، المناقب للخوارزمی 327، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی ، 107 ، الرياض النصرة ، 122/3 ، 124 ، 138 ، المناقب للخوارزمی 327، شرح ابن ابی الحدید 9/171 ، تهذیب الکمال 1/259 ، سیر اعلام النبلاء 9/575 و 12/366 ، میزان الاعتدال 2/613 ، تاریخ الإسلام للذهبی 20/40 ، إكمال تهذیب الکمال لعلاء الدين مغلطای 1/15 ، تهذیب التهذیب 1/10 ، البداية والنهاية 7/392 - 391 ، نظم درر السمعطین 101 ، معارج الوصول 40 جواهر المطالب 1/64 ، 103 یتابع المودة (1/271 و 2/278) .491

سپس ذهبي بر او اشكال گرفته که: چنین نیست، بلکه همان گونه که ابو حاتم گفته (واقعاً) راست گواست و نسائی و دیگران هم گفته اند که اشكالی بر او وارد نیست تنها اشكالی که به او کرده اند نقل حدیثی است در فضائل علی [علیه السلام] از عبد الرزاق که دل شهادت به بطلان آن می دهد [\(1\)](#)

ذهبی مکرر از احمد بن الأزهربه عظمت یاد کرده و او را ستدوده است. [\(2\)](#)

واکنش مخالفان

واکنش اول: ایجاد شک و تردید

ابن عدی جرجانی و ابن حجر عسقلانی به نقل از او - با اعتراف به راست گویی عبد الرزاق با درماندگی تمام! - گفته اند:

به عبد الرزاق نسبت تشیع داده اند، شاید مطلب بر او مشتبه شده [\(3\)](#)

اشکال: این تردید هیچ وجهی ندارد، جز مخالفت با فضائل امیر المؤمنین علیه السلام!

ص: 1415

1- قال ابن عدی: هو ب بصورة أهل الصدق. قلت: بل هو - كما قال أبو حاتم - صدوق. وقال النسائي وغيره: لا بأس به... ولم يتكلّموا فيه إلا لروايته عن عبد الرزاق عن مَعْمَر حديثاً في فضائل علی [علیه السلام] يشهد القلب أنه باطل. (ميزان الاعتدال 1/82)

2- أحمد بن الأزهربن منيع بن سليط ، الإمام الحافظ ، الشبت ، أبو الأزهرب ، العبدی النیسابوری محدث خراسان فی زمانه... و هو ثقة بلا تردد غایة ما نقوموا عليه ذلك الحديث في فضل ، علي رضي الله عنه [علیه السلام] عنه ، ولا ذنب له فيه. (سير أعلام النبلاء 12 / 363 - 366 ورجوع شود به تذكرة الحفاظ 2 / 546 ، تاريخ الإسلام 20 / 41) و در ضمن کلماتش مکرر او را توثیق کرده: الثقة أحمد بن الأزهرب. (سير أعلام النبلاء 9 / 574 - 575) أحمد بن الأزهرب ، وهو ثقة. (ميزان الاعتدال 2 / 613)

3- قال ابن عدی: و أما هذا الحديث عن عبد الرزاق ، و عبد الرزاق من أهل الصدق ، و هو ينسب إلى التشیع فلعله شبّه عليه ؛ لأنّه شیعی. (الکامل 1/193، تهذیب التهذیب 1/11). نگارنده گوید: صفحه 1494 مقصود آن ها از تشیع خواهد آمد.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می‌گوید: ابوالازهر این حدیث را برای اهل بغداد روایت می‌نمود ولی یحیی بن معین آن را انکار می‌کرد. روزی یحیی پس از اتمام مجلس درسش گفت: کجاست این کذاب نیشابوری که این حدیث را از (استاد من) عبد الرّزاق روایت می‌کند؟! ابوالازهر از جابر خاست و گفت: من هستم! یحیی از کار او خنده اش گرفت او را نزد خود جای داد و از او پرسید چه شد که این حدیث را فقط عبد الرّزاق برای تونقل کرده و کس دیگری از او نشنیده است؟ او پاسخ داد: من (برای فراغیری علم حدیث) به صنعته رفتم، عبد الرّزاق به آبادی خویش رفته بود من هم با آن که بیمار بودم خودم را به آن جا رساندم (۱) از امور خراسان از من پرسید و من اوضاع را به او گزارش دادم از او احادیثی را شنیده و نوشتیم و سپس همراه او به صنعته بازگشتم هنگام وداع به من گفت تو را بر من حقی است، (برای ادای آن) حدیثی را برای توراالت می‌کنم که کسی جز تو آن را از من نشنیده است. (۲)

به خدا سوگند او روایت را با همین الفاظ برای من نقل کرد.

سخن ابوالازهر که به پایان رسید، یحیی بن معین از او عذرخواهی نموده سپس او را تصدیق کرد. (۳)

ص: 1416

۱- و بنا بر نقل ذهبي: من قبل از نماز صبح نزد او رسیدم هنگامی که برای ادای نماز بیرون آمد چشممش به من افتاد و شگفت زده شد.
(سیر اعلام النباء ۹ / ۵۷۶)

۲- قال الذهبي: وقال أبو محمد بن الشرقي: حدثنا أبو الأزهر ، قال: كان عبد الرزاق يخرج إلى قرية ، فذهبت خلفه ، فرأني أشتدّ ، فقال: تعال. فأركبني خلفه على البغل ، ثم قال لي: ألا أخبرك بحديث غريب؟ قلت: بلـي ، فحدثني بالحديث ، فذكره. قال: فلما رجعت إلى بغداد ، أنكر عليّ یحیی بن معین و هؤلاء....(سیر اعلام النباء ۱۲ / ۳۶۸)

۳- المستدرک ۳ / ۱۲۷ - ۱۲۸

اشاره

ذهبی در تلخیص مستدرک بر این حدیث خرده گرفته که:

گرچه راویان آن (همه) مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) منکر (وغیر قابل قبول) است. (۱)

ذهبی در جایی دیگر چنین نگاشته است:

أوهى ما أتى به حديث أَحْمَدُ بْنُ الْأَزْهَرِ - وَهُوَ ثَقَةٌ - أَنَّ عَبْدَ الرَّزَاقَ حَدَّثَهُ خَلْوَةً مِنْ حَفْظِهِ أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزَّهْرِيِّ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبْنَى عَبَاسٍ....

وقال - بعد ذكر الحديث - : مع كونه ليس ب صحيح فمعناه صحيح سوى آخره، ففي النفس منها شيء ، وما اكتفى بها حتى زاد: «و حبيبك حبيب الله وبغيضك بغيض الله والويل لمن أبغضه» فالويل لمن أبغضه. هذا لا ريب فيه، بل الويل لمن يغضّ منه أو غصّ من رتبته و لم يحبّه كحبّ نظرائه أهل الشورى... (۲) يعني: سنت ترين چیزی که از عبدالرزاق نقل شده حدیثی است که احمد بن الازهر ثقه می گوید: عبدالرزاق در خلوت از حفظ برای من نقل کرد... این حدیث درست نیست، البته معنای آن صحیح است جز بخش آخر آن که نسبت به آن احساس بدی در ما وجود دارد و به آن چه گذشت اکتفا نکرده بلکه گفتہ:

«دوست تو دوست خدا و دشمن تو دشمن خداست، وای بر کسی که به تو کینه ورزد» البته وای بر کسی که به او کینه ورزد یا از منزلتش بکاهد و او را مانند کسانی که نظیر او هستند (مانند) اهل شورا دوست ندارد.

ص: 1417

.128 - 127/ 3 - المستدرک 1

.613 - میزان الاعتدال 2/ 2

ملاحظه فرمودید که: سند حديث نزد او هیچ اشکالی ندارد ولی مشکل آن است که باید امیرالمؤمنین علیه السلام را در رتبه کسانی که نزد ذهبی نظیر حضرت هستند - مانند اهل شورا - دوست داشت بدون هیچ امتیازی بر آنان!

علاوه بر آن، اینکه حب و بعض امیرالمؤمنین علیه السلام چنان مورد تأکید قرار گیرد که حب و بعض خدا تلقی شود برای ذهبی به هیچ وجه قابل قبول نیست، چنانکه نظیر این مطلب از او درباره حديث صحیح مسلم: (إِنَّهُ لَعَمَهُ مُدَانِيُّ الْأُمَّةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضِنِي إِلَّا مُنَافِقٌ) پیش از این گذشت. [\(1\)](#)

پاسخ

روایات معتبر دلالت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام فضائل منحصر به فرد است و نظیر ندارد و مقداری ناچیز از آن را در این کتاب ملاحظه فرمودید. شواهد هر دو بخش این روایت به زودی خواهد آمد روایاتی که در خصوص حب و بعض آن حضرت وارد شده منحصر در این روایت نیست و - چنان که پیش از این نیز گذشت - خود ذهبی آن احادیث را صحیح و معتبر می داند، مانند حديث صحیح مسلم که اخیراً گذشت،

و مانند بخش (اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ...) از حديث شریف غدیر که ذهبی درباره آن گفت: قویة الإسناد [\(2\)](#)

و مانند حديث: (مَنْ أَحَبَّ عَلَيْهَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلَيْهَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي) [\(3\)](#)

و حديث: (مَنْ سَبَّ عَلَيْهَا فَقَدْ سَبَّنِي) و... [\(4\)](#)

ص: 1418

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1384

2- البداية والنهاية 5/233 ، السيرة النبوية 4/426 ، هم چنین: تفسیر آلوسی 195/6.

3- رجوع شود به فضیلت: 33: «حب و بعض علی علیه السلام حب و بعض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

4- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1371 ، فضیلت 30: «دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله»

ذهبی می گوید: عبدالرزاق این حديث را مخفیانه فقط برای ابوالازهر نقل کرده و جرأت آن که آن را برای دیگران - مانند احمد بن حنبل و یحیی بن معین - روایت کند یا در تأثیفاتش ذکر نماید نداشته؛ و آن را با خوف و نگرانی نقل کرده است!⁽¹⁾

او در جای دیگر نوشته: عبد الرّزاق به اوضاع و شرایط خوب آشناست؛ لذا جرأت نداشته این حديث را روایت کند مگر مخفیانه!⁽²⁾

یکی از سینیان معاصر می گوید: نقل این گونه احادیث از عبدالرزاق معروف است ولی در محافل عمومی - از ترس محدثینی که سخت گیری کرده و بر روایان مناقب علی علیه السلام اعتراض می نمودند- از ذکر آن اجتناب کرده است.⁽³⁾

شایان ذکر است که ابوالازهر نیز پس از انکار ابن معین و دیگر مشایخ، قسم یاد کرد که دیگر این حديث را نقل نکند مگر آن که یک در هم صدقه بدهد!

و بنابر نقلی اوبارها از یحیی بن معین معذرت خواهی کرد (و با آن که) حُسن و نیکویی این حديث برایش اعجاب انگیز بود (دیگر آن را نقل نکرد)!؟⁽⁴⁾

ص: 1419

1- سیر اعلام النباء: 367/12 و حدّث به و هو خائف يتربّ.

2- ميزان الاعتدال 82/1

3- دفع الارتياب عن حديث الباب 59.

4- تذكرة الحفاظ 2/546، سير اعلام النباء 12/368، تاريخ الإسلام 20/41. قال علاء الدين مغلطاي: وفي كتاب الإرشاد للخليلي: قال يحيى بن معين له - لِمَا حَدَّثَ بِحَدِيثٍ: «...أَنْتَ سَيِّدٌ - لَقَدْ جَئْتَ بِطَامَةً. فَقَالَ لَهُ: حَدَّثْنِي عَبْدُ الرَّزَاقَ فِي الصَّحَّرَاءِ. قَالَ الْخَلَيلِيُّ: وَ لَا يَسْقُطُ أَبُو الْأَزْهَرَ بِهَذَا - يَعْنِي بِرَوَايَةِ هَذَا الْحَدِيثِ - وَ كَانَ مِنْ بِيَادِرَهِ الْحَدِيثِ. قَالَ أَبُو الْأَزْهَرُ: فَحَلَفْتُ أَلَا أَحَدَّثُ بِهِ حَتَّى أَتَصْلِقَ بِدَرْهَمٍ! وَ اعْتَذَرَ إِلَيْيَ أَبْنَيْ مَعِينَ غَيْرَ مَرَةٍ، وَ تَعَجَّبَ مِنْ حَسْنِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ! (إِكْمَالُ تَهْذِيبِ الْكَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ 1/16-17 وَ رَجْوَعٌ شَوْدَهُ بِهِ سير اعلام النباء 12/368، تذكرة الحفاظ 2/546، تاريخ الإسلام للذهبي (20/41 - 42)

اشاره

بعضی گفته اند: مَعْمَر - که از مشایخ حدیث است و این روایت در کتابش آمده - برادر زاده ای را فرضی داشته که تألیفاتش را در اختیار او گذاشته بود، او این مطلب را در کتاب افزوده و هیبت مَعْمَر مانع از آن بوده که کسی به او ایراد بگیرد و عبدالرزاق هم این روایت را از آن کتاب (بی اعتبار) نقل کرده است. [\(1\)](#)

پاسخ

اولاً: برای مَعْمَر برادری ذکر نکرده اند چه رسد به برادر زاده!! [\(2\)](#)

ثانیاً: ذهبي بر اين کلام خرده مى گيرد که مَعْمَر انسان ساده لوحی نیست بلکه حافظ حدیث بوده و نسبت به روایات زهری کاملاً بصیرت داشته است. [\(3\)](#)

اشاره شد که ذهبي در تلخيص المستدرک بر حدیث خرده گرفته که گرچه راویان آن مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) غير قابل قبول است

سپس پا را از آن فراتر نهاده و گفته: اصلاً بعيد نیست که ساختگی باشد و گرنه چرا عبدالرزاق آن را مخفیانه نقل کرده؟! چرا جرأت نداشته که نزد احمد بن حنبل و یحیی بن معین و دیگران لب به آن بگشاید. [\(4\)](#)

ص: 1420

1- رجوع شود به العلل المتناهية لابن الجوزي 1/ 222 ، مجمع الزوائد 9/ 133 ، تنزيه الشريعة 1/ 398 تعليقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 796 شماره 1091 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي الرياض)

2- غماری حسني (المعروف به ابن الصديق) در این زمینه بحث مفصلی کرده و می گوید: اصلاً مَعْمَر برادر نداشته تا چه رسد برادر زاده! (القول المقنع في الرد على الألباني المبتدع 7 - 8)

3- سیر اعلام النباء 9/ 575- 576.

4- المستدرک 3/ 127- 128.

شگفت آن که ابن الجوزی - به قصد ایجاد و هن در سند ! - تکذیب ابن معین را - که در واکنش دوم گذشت - نقل کرده ولی عذرخواهی او را ذکر نکرده!⁽¹⁾

واکنش ششم: ادعای تقرّد راوی به آن

اشاره

ذهبی در ترجمه عبدالرزاق می نویسد:

فظیع ترین و زشت ترین روایت عبدالرزاق مطلبی است که فقط احمد بن الازهر - که ثقه است ! - از او در فضائل امام علی [علیه السلام] نقل کرده و شبیه احادیث جعلی است.⁽²⁾

پاسخ:

اولاً: تقرّد راوی ثقه به نقل، روایت عیی برای راوی یا آن روایت نیست.⁽³⁾

ثانیاً: خود ذهبی در کتاب های دیگرش - و قبل از او خطیب بغدادی و دیگران - معتبر اند که محمد بن علی بن سفیان صنعنی نیز این مطلب را از عبدالرزاق نقل کرده و ابوالازهر متفرق به نقل آن نیست⁽⁴⁾

سنجش نظریه ذهبی و ابن الجوزی !

پیش از این گذشت که ذهبی گفته: راویان آن (همه) مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) منکر (و غیر قابل قبول) است بعید نیست ساختگی باشد!⁽⁵⁾

ص: 1421

1- قال المصنف: قلت: وأحمد بن الأزهـر قد كذـبه يحيـي بن معـين. (العلـل المـتناهـية 1/222)

2- وأفـظـعـ حـدـيـثـ لـهـ ماـ تـقـرـدـ بـهـ عـنـهـ الثـقـةـ أـحـمـدـ بـنـ الـأـزـهـرـ فـيـ مـنـاقـبـ الـإـمـامـ عـلـيـ [ـعـلـيـهـ السـلـامـ]ـ ؛ـ فـإـنـهـ شـبـهـ مـوـضـعـ.ـ (ـسـيـرـ أـعـلـامـ الـنـبـلـاءـ 9ـ /ـ 575ـ)

3- رجـوعـ شـوـدـ بـهـ دـفـتـرـ پـنـجمـ ،ـ صـفـحـهـ 2170ـ عـنـوانـ:ـ «ـتـذـكـرـ مـهـمـ درـبـارـهـ اـشـكـالـ تـقـرـدـ بـهـ نـقـلـ»ـ.

4- تـارـيخـ بـغـدـادـ 4ـ /ـ 262ـ ،ـ تـارـيخـ الـإـسـلـامـ لـلـذـهـبـيـ 20ـ /ـ 41ـ ،ـ مـيزـانـ الـاعـدـالـ 1ـ /ـ 82ـ ،ـ سـيـرـ أـعـلـامـ الـنـبـلـاءـ 9ـ /ـ 574ـ وـ 12ـ /ـ 366ـ ،ـ تـهـذـيـبـ الـكـمالـ 1ـ /ـ 260ـ ،ـ تـهـذـيـبـ التـهـذـيـبـ 1ـ /ـ 11ـ .ـ

5- المستدرک 3/127-128

و در جای دیگر گفته: دل شهادت به بطلان آن می دهد.[\(1\)](#)

و در جای دیگر نوشته: این حدیث درست نیست، البته معنای آن صحیح است، جز بخش آخر آن که نسبت به آن احساس بدی در ما وجود دارد؛ زیرا به آن چه گذشت اکتفا نکرده و گفته: «دوست تو دوست خدا و دشمن تو دشمن خدادست، وای بر کسی که به تو کینه ورزد».[\(2\)](#)

در نقطه مقابل ذهبي ، ابن الجوزى می گويد: اين حدیث گر چه ساختگی است ولی معنای آن صحیح است وای بر کسی که خود را بیهوده به زحمت انداخته و آن را جعل کرده است.[\(3\)](#)

جالب است که ذهبي سند را صحیح می داند ولی صحت بخشی از متن را نمی پذيرد ولی ابن الجوزى متن آن را بدون اشکال و صحیح دانسته است!

شهادت دیگر

مشابه روایت گذشته روایتی است که ابن عساکر نقل کرده است که:

[3] 884] پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: (وَالَّذِي بَعَثْنَا بِالْحَقِّ لَقَدْ رَوَجْتُكِ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَسَيِّدًا فِي الْآخِرَةِ، فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُغْضِبُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ).[\(4\)](#)

يعنى: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید ، تورا به همسری کسی درآوردم که سید و سالار در دنیا و سید و سالار در آخرت است ، جز مؤمن او را

ص: 1422

1- ميزان الاعتدال 1/82

2- ميزان الاعتدال 2/613.

3- هذا حديث لا يصح عن رسول الله صلی الله علیه و آله، و معناه صحيح ، فالويل لمن تکلف في وضعه إذ لا فائدة في ذلك. (العلل المتباھية لابن الجوزى 1/222 تنزیه الشريعة المرفوعة 1/398)

4- تاريخ مدينة دمشق 42/134.

دوست ندارد و جز منافق بعض و کینه او را نخواهد داشت.

شواهد سیادت آن حضرت فراوان است، مانند: تعبیر به «سید المسلمين» در روایات شماره: 47، 48، 49، 53، 233 (پاورقی)، 345
1332 صفحه 1430، 716، 446

«سید المؤمنین» در روایات شماره: 27، 47، 53 (پاورقی)، 1040.

سید مبجّل» در روایت شماره: 717 ، «سید أحبّه» در روایت شماره: 717

«سیداً في الدنيا» در روایت شماره 1/250 ، «سید العرب» شماره: 61، 62، 63، 62، 61/1، 61، 559، 1009، 1358، 1445، 1445، 1577.

تعییر به: «یعسوب المؤمنین» یا «یعسوب الدین» در روایات شماره: 49 تا 53، 98، 114، 264، 265، 266، 268، 269

قال القاضی الرامهرمذی (المتوفی 360) وفي الحديث: «اعلیٰ یعسوب المؤمنین» أي سیدهم [\(1\)](#)

و در روایت شماره 54: «یاعلیٰ ، إنك عبقریّهم»... قال المهدی: أي سیدهم.

تعییر به: «سید الأوصياء» روایات شماره 961، 964، 964، 972. «سید الصدیقین روایت شماره 957 ، «سید الوصیّین» روایات شماره: 971 ، 969

و اما شواهد بخش دوم، یعنی شواهد تحذیر از دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و... و یا آن که دشمن آن حضرت دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله است:

[4/885] عن ابن عمر، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - يقول في حجة الوداع، وهو على ناقته ، فضرب على منكب علی [علیه السلام]، وهو يقول -: «اللهم اشهد [لهم] ، اللهم قد

ص: 1423

1- أمثال الحديث المروية عن النبي صلی الله علیه و آله 68.

بلغت، هذا أخي، وابن عمي، وصهري، وأبو ولدي ، اللهم كبّ من عاداه في النار». [\(1\)](#)

يعنى: پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم در حجۃ الوداع - در حالی که سوار بر ناقه بود با دست مبارک بر شانه امیرالمؤمنین علیه السلام زد و - اعلام فرمود: خدایا شاهد باش که من فرمان تورا ابلاغ نمودم، این (علی) برادر من، پسر عمومیم ، دامادم و پدر فرزندان من است. خدایا هر کس با او دشمنی کند اورا در دوزخ افکن!

[5/886] وروی ابن عساکر عنہ صلی الله علیه وآلہ وسلم: (يَا عَلَيَّ لَوْ أَنَّ أُمَّتِي أَبْغَضُوكَ - لَا كَبَّهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَّا خَرِّهُمْ فِي النَّارِ). [\(2\)](#) یا علی اگر امتم به تو کینه ورزد (و دشمنی کند) خدا آن هارا به صورت در دوزخ افکند!

و در آینده به سند معتبر خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم: (عَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَى عَلَيْهِ). هر کس با علی دشمنی کند خدا با او دشمن باشد. [\(3\)](#)

و رجوع شود به عناوین:

«حبٌّ وبغضٍ على عليه السلام ميزان تشخيص إيمان ونفاق»

«حبٌّ وبغضٍ على عليه السلام حبٌّ وبغضٍ خدا وپیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم است»،

«آزار على عليه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم»،

«جنگ با علی علیه السلام و خاندانش یعنی جنگ با پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم»،

«دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم و خدا»،

«مرگ جاهلی برای دشمن علی علیه السلام» [\(4\)](#)

ص: 1424

1- رجوع شود به المعجم الأوسط 6/300 ، کنز العمال 5/291 و 11/609.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/297 - 298

3- رجوع شود به السراج المنير في ترتيب أحاديث صحيح الجامع الصغير 2/689 - 691.

4- فضیلت های شماره: 28 ، 29 ، 30 ، 31 ، 33 ، 34.

33- حب و بعض علی علیه السلام حب و بعض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله!

اشاره

[1/887] کسی به سلمان گفت: چرا این قدر علی را دوست داری؟

او پاسخ داد: چون از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: (مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي). یعنی: هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس کینه علی را داشته باشد مرا مبغوض داشته است

اعتبار سند روایت

حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) حکم به صحبت آن بنابر شرط بخاری و مسلم کرده اند.[\(1\)](#)

این حدیث در صحاح الأحادیث مقدسی ها آمده است.[\(2\)](#)

البانی و وادعی نیز آن را صحیح دانسته اند.[\(3\)](#)

ص: 1425

.130 / 3 - المستدرک

2- رجوع شود به صحاح الأحادیث فيما اتفق عليه أهل الحديث، 13/8، شماره 29579 (تحقيق و تعلیق دکتر حمزة أحمد الزین).

3- السراج المنیر فی ترتیب احادیث صحیح الجامع الصغیر للألبانی 2/ 689- 691، الجامع الصحیح مما لیس فی الصحیحین للوادعی

معلوم است که سلمان محبتی ویژه به امیر مؤمنان علیه السلام داشته و چنین محبتی از او نسبت به دیگر صحابه دیده نشده و گرنم این پرسش و پاسخ وجهی نداشت. و این ریشه اشتراک دیگران را با آن حضرت در این فضیلت می زند!

این روایت - و هم چنین فضیلت های پیشین - فضیلت های شماره 23 تا 36 - مُشت محکمی است بر دهان ناصیبیان که ادعا می کنند به جهت محبت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه طرفداری و با امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی نموده اند. (1)

شواهد روایی

[2/888] طبرانی (متوفی 360) نیز به سند معتبر از ام سلمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ أَحَبَّ عَلَيَا قَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَحَبَّنِي قَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَ مَنْ أَبْغَضَ عَلَيَا قَدْ أَبْغَضَنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَنِي قَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ). (2)

یعنی: هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است هر کس کینه علی را داشته باشد مرا مبغوض

ص: 1426

-
- 1- ابن قتیبه در نصیحت به ناصیبیان می گوید و لو کان إکرامک لرسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی دعاك إلى محبة من نازع علیاً و حاربہ و لعنه إذ صحب رسول الله صلی الله علیه و آله و خدمه و كنت قد سلکت في ذلك سبیل المستسلم لأنت بذلك في علی علیه السلام أولی سابقته و فضله و خاصة ته و قرابته و الدناوة التي جعلها الله بینه و بین رسول الله صلی الله علیه و آله. یعنی: اگر توبه احترام پیامبر صلی الله علیه و آله، گرایش به دوستی کسانی داری که با علی [علیه السلام] به نزاع برخاسته و با او جنگیده و او را لعن و نفرین کرده اند و تسليم و مطیع آنان شده ای به دلیل آن که یاور و خدمت گزار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، علی [علیه السلام] از آنان (به محبت و تسليم) سزاوارتر است به جهت سابقه (درخشنان)، فضیلت ویژگی ها [ای منحصر بفرد] ارج و قرب و خویشاوندی که خدا بین او و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. (كتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة 35-36)
 - 2- المعجم الكبير 23/380 ام سلمة تقول: أشهد أنني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول...

داشته و کسی که بغضن مرا داشته باشد خدا را مبغوض داشته است.

سیوطی گفته: طبرانی این روایت را با سند صحیح روایت کرده است. (1)

حافظ هیثمی و ابن حجر مکی می نویسنده این روایت را طبرانی با سند نیکو نقل کرده است. (2) این حدیث در صحاح الأحادیث مقدمه آمده است. (3)

والبانی نیز حکم به صحت آن کرده است. (4)

مناوی (متوفی 1031) نیز روایتی را به همین مضمون - به نقل از احمد - از اسلمه نقل کرده (5) و سند آن را معتبر دانسته ولی در مسنند احمد و کتاب فضائل او یافت نشد !

[3/ 889] سلمان نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه فرمود: (یا علی، مُحِبُّكَ مُحِبٰنِي و مُبْغِضُكَ مُبْغِضِنِی) یعنی: ای علی دوستدار تو دوستدار من است، و کسی که از تو کینه به دل داشته باشد به من کینه توزی نموده (و دشمن من) است. (6)

[4/ 890] و عن عمّار ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آل‌ه: (أُوصي مَنْ آمنَ بي و صدقني بولایة علی بن أبي طالب ، فمَنْ تَوَلَّهْ فقد تَوَلَّنِي ، وَ مَنْ تَوَلَّنِي فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ، وَ مَنْ أَبْعَضَهْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي ،

ص: 1427

-
- 1- تاريخ الخلفاء 190
 - 2- رواه الطبراني، و إسناده حسن. (مجمع الزوائد 132/9 ، الصواعق المحرقة 123)
 - 3- رجوع شود به صحاح الأحادیث فيما اتفق عليه أهل الحديث 13/8 ، شماره 29578 (تحقيق و تعليق دکتر حمزة أحمد الزین)
 - 4- سلسلة الأحادیث الصحيحة 3/288: رواه المخلص في الفوائد المنتقاة 10/15 بسند صحيح
 - 5- فیض القدیر 6/43
 - 6- مجمع الزوائد 1329: رواه الطبراني، وفيه عبد الملك الطويل و ثقة ابن حبان و ضعفه الأزدي، وبقية رجاله و ثقوا. نگارنده گوید: قال الذهبي: الأزدي... و عليه في كتابه في الضعفاء مؤاخذات ؛ فإنه ضعف جماعة بلا دليل بل قد يكون غيره قد وثقهم. (سیر أعلام النبلاء 16 (348-347

و من أبغضني فقد أغضن الله عزّ وجلّ).

[5/891] ورواه بعضهم مختصراً عن عمار هكذا: قال رسول الله: (مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي فَلَيَتَوَلَّ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنْ وَلَأَيْتَهُ وَلَا يَتَّبِعَنِي وَلَا يَتَّبِعُهُ) [\(2\)](#)

يعنى: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سفارش می کنم کسانی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده اند به ولایت علی بن ابی طالب هر کس ولایت او را پذیرفته و هر کس ولایت مرا پذیرد ولایت خدا را پذیرفته است.

* در روایات شماره 858، 883 گذشت و در روایت شماره 936 - که حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده اند - از امیر مؤمنان علیه السلام خواهد آمد که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس بعض و کینه تو را به دل داشته باشد مرا می‌غوض داشته است.»

روایات به این مضمون در مصادر دیگری نیز آمده است.^(۳)

1428 : *¶*

- 1- مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42/239 و 52/7 ، الأخبار الموقيات لابن بكار 312 ، المناقب لابن المغازلي 191
 610/11 ، ذخائر العقبي 65 ، الرياض النضرة 3/122 ، جواهر المطالب 1/64 ، كفاية الطالب للكنجي 74-75 ، كنز العمال 11/192
 611- قال الهيثمي: رواه الطبراني ياسنادين ، أحسب فيهما جماعة ضعفاء ، وقد وثقوها. (مجمع الزوائد 9/108-109)
 2- تاريخ مدينة دمشق 42/239 ، كنز العمال 11/611.
 3- برأى نمونه رجوع شود به فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 234 ، المعجم الكبير 1/319 ، الاستيعاب 3/1101 ، تاريخ مدينة دمشق 42/271 ، الرياض النضرة 3/122 ، ذخائر العقبي 65 ، الواقي بالوفيات 21/179 ، نظم درر الس冩طين 103 ، جواهر
 المطالب 1/63 ، مجمع الزوائد 9/109 ، 129 ، 131 - 133 ، الصواعق المحرقة 172 ، الجامع الصغير 2/554 ، كنز العمال 11/
 601/14 ، 610 ، 622 و 81/14 ، سبل الهدى والرشاد 11/293 ، ينابيع المودة 2/155 ، 363 ، 364 .458

34- مرگ جاهلی برای دشمن علی علیه السلام

اشاره

[1/892] ابویعلی با سندی که راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند، نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله - در ضمن حدیثی - به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

(وَاللَّهُ لِأَرْضِيْنِكَ ! أَنْتَ أَخِي ، وَأَبُوْلَدِي ، تُقَاتِلُ عَنْ [عَلَى] سُنْنَتِي وَتُبَرَئُ ذَمَّتِي .

مَنْ مَاتَ فِي عَهْدِي فَهُوَ كَنْزُ اللَّهِ ، وَمَنْ مَاتَ فِي عَهْدِكَ فَقَدْ قَضَى نَحْبَهُ ، وَمَنْ مَاتَ بِحَجَّكَ [يُحِبُّكَ] بَعْدَ مَوْتِكَ حَتَّمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ ، وَمَنْ مَاتَ يُغَضِّكَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ، وَحَوْسَبَ بِمَا عَمِلَ فِي الْإِسْلَامِ)[\(1\)](#)

يعنى: به خدا تورا خوشنود می نمایم تو برادر من و پدر فرزندان من هستی برای دفاع از سنت من مبارزه خواهی کرد و وعده ها و دیون مرا می پردازی.

ص: 1429

1- عن علي عليه السلام ، قال: طلبني رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، فوجدني في جدول نائما ، فقال: «قم، ما ألوم الناس يسمونك: أبي تراب» ، قال: فرأني كأني وجدت في نفسي من ذلك ، فقال: «قم...» إلى آخر ما في المتن. (مسند أبي يعلى 1/403 ، اتحاف الخيرة المهرة للبوصيري 2217 ، جامع الأحاديث 16/264 ، كنز العمال 13/159) ورجوع شود به فضائل امير المؤمنين علیه السلام لأحمد بن حنبل 278 - 279 شماره 240 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/815 شماره 1118 (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، تاريخ مدينة دمشق 42/55 ، الرياض النصرة 3/124 ، ذخائر العقبى 66 ، جواهر المطالب 1/70 ، الصواعق المحرقة 126 ، ينابيع المودة 1/374 و 2/157 ، 403

کسی که در عهد من (در زمان من و با وفاداری به من) از دنیا برود از گنج های الهی است.

و کسی که در عهد تو (در زمان تو و با وفاداری به تو) بمیرد در راه خدا جان سپرده (و به عهد خویش وفا کرده) است

هر کس - پس از تو تا آن زمان که خورشید طلوع و غروب می نماید - با محبت تو بمیرد خدا عاقبت او را ختم به خیر کرده و با ایمان و امنیت از دنیا می رود (واز عذاب آخرت در امان است).

و هر کس با کینه تو بمیرد به مرگ دوران جاهلیت از دنیا رفته و نسبت به اعمالی که در دوران اسلام بجای آورده نیز مواجه خواهد شد.

اعتبار سند روایت

بوصیری گوید: راویان این حدیث ، ثقه و مورد اطمینان هستند و توثیق او را سیوطی (متوفی 911) - و به تبع او متقدی هندی (متوفی 975) - نیز نقل کرده اند.[\(1\)](#)

واکنش مخالفان

واکنش اول: خدشه در سند روایت

هیثمی در سند این روایت مناقشه کرده که زکریا الأصبهانی [الصہباني] ضعیف است.

پاسخ او آن است که: ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده و ثقه شمرده است.[\(2\)](#)

ص: 1430

-
- 1- اتحاف الخيرة المهرة للبوصيري 221/7 ، جامع الأحاديث 16/264 ، كنز العمال 13/159 ، قال البوصيري: رواه ثقات
 - 2- قال الهيثمي في مجمع الروايند 9/122 رواه أبو يعلى، وفيه زکریا الأصبهانی ، وهو ضعیف. نگارنده گوید: قال ابن حبان: زکریا بن عبد الله بن بیزید النخعی الصہباني من أهل الكوفة، کنیته: أبو يحيى، روی عنہ قتيبة بن سعید زکریا بن عطیة البحراںی، سکن البصرة، یروی عن سلام أبي المنذر ، روی عنہ أهل البصرة. (الثقة 8/252)

واکنش دوم: اشکال در دلالت و...

صاعدي اين حديث را نپذيرفته و برای سست كردن آن آيه: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِحْوَةً) [الحجرات (49): 10] و حدیث: (المُؤْمِنُ أخو المُؤْمِن) را مطرح کرده! [\(1\)](#)

پاسخ او آن است که: در فضیلت شماره 9 گذشت که «تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه علی علیه السلام است، پس این یکی از امتیاز های مخصوص آن حضرت است و ربطی به برادری مؤمنان با یک دیگر ندارد.

اما مطالب ویژه دیگری که در این روایت آمده، آن هم شواهد متعدد به نقل از چند تن از صحابه دارد.

شواهد روایت

طبرانی روایتی قریب به روایت گذشته را از پسر عمر این گونه نقل کرده که:

[2/893] فقال - يعني رسول الله صلى الله عليه و آله: «ألا- أرضيك يا على»؟! قال: بلـ يا رسول الله. قال: (أنت أخـي ، وَ زـيري ، تـفضـيـ دـينـي ، وَ تـجـزـ مـؤـعـدـي ، وَ تـبـرـ ذـمـتـي ، فـمـنـ أـحـبـكـ فـيـ حـيـاةـ مـنـيـ فـقـدـ [قصـىـ] تـحـبـهـ ، وَ مـنـ أـحـبـكـ فـيـ حـيـاةـ مـنـكـ بـعـدـ خـتـمـ اللـهـ لـهـ بـالـأـمـنـ وـ الـإـيمـانـ وـ آمـنـهـ يـوـمـ الـفـزـعـ ، وـ مـنـ مـاتـ وـ هـوـ يـغـضـلـكـ - يـاـ عـلـيـ - مـاتـ مـيـتـةـ جـاهـلـيـةـ ، يـحـاسـبـهـ اللـهـ بـمـاـ عـمـلـ فـيـ إـسـلـامـ). [\(2\)](#)

ص: 1431

1- فضائل الصحابة صاعدي 6 / 288 - 289

2- المعجم الكبير للطبراني، 321/12 ، مجمع الزوائد 121/9 ، كنز العمال 11/610.

ابن اثیر در ترجمه یحیی بن عبدالرحمن انصاری روایتی را نقل کرده که:

[3/894] قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: (مَنْ أَحَبَّ عَلَيْهَا مَحْيَا وَمَمَاتَهُ، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَمَا غَرَبَتْ؛ وَمَنْ أَبْغَضَ عَلَيْهَا مَحْيَا وَمَمَاتَهُ، فَمَيَتَتْهُ جَاهِلِيَّةٌ، وَحَوْسِبَ بِمَا أَحَدَثَ فِي الْإِسْلَامِ). أخرجه أبو موسى. (۱)

* و در روایت شماره 235 گذشت: یا علی انت أخي ، وصفیی، ووصیی، و وزیری، وأمینی ، مکانک منی مکان هارون من موسی إلّا انه لا نبی بعدی ، من مات وهو يحبك ختم الله عز و جل له بالأمن والإيمان ، ومن مات يبغضك لم يكن له نصيب من الإسلام.

* و در روایت شماره 405 به نقل از طبرانی گذشت که: ألا من أحبك حف بالأمن والإيمان، ومن أبغضك أماته الله ميته الجاهلية، و حوسب بعمله في الإسلام.

روایات گذشته در دلالت بر این مطلب مشترک است که هر کس با محبت علی علیه السلام بمیرد ، خدا عاقبت او را ختم به خیر کرده و با ایمان و امینیت از دنیا می رود و از عذاب آخرت در امان است.

و هر کس با کینه علی علیه السلام بمیرد بهره ای از اسلام ندارد و به مرگ جاهلیت از دنیا رفته و نسبت به اعمالی که در دوران اسلام بجای آورده نیز مؤاخذه شود.

ص: 1432

.101 / 5 - أسد الغابة

35- عذابی سخت برای دشمن علی علیه السلام

اشاره

[1/895] ابویعلی به سندي که راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در عالم رؤیا محضر پیامبر صلی الله علیه و آله مشرّف شدم، به آن حضرت شکایت کردم که من از دست این امت چقدر سختی کشیده و کجی و کینه تو زی دیدم این را گفتم و به گریه افتادم آن حضرت به من فرمود: (یا علی گریه مکن! آن جا رانگاه کن) (و به سمتی اشاره فرمود) دیدم دونفر را عذاب می کنند و با سنگ صخره ها بر سرshan می کوبند به گونه ای که سرshan متلاشی می شد ولی باز به حالت اول بر می گشت (و عذابشان از سر گرفته می شد)

راوی می گوید: روز بعد خواستم به دیدن امیر مؤمنان علیه السلام بروم در بین راه به من گفتند که ایشان شهید شد (یعنی حضرت این رویا را یک روز پیش از ضربت خوردن، بیان فرمود). [\(1\)](#)

ص: 1433

1- عن أبي صالح - يعني الحنفي - ، عن علي [عليه السلام] ، قال:رأيت النبي صلی الله علیه و آله وسلم في منامي فشكوت إليه ما لقيت من أمهه من الأود واللدد ، فبكيت ، فقال لي: «لا تبك يا على ، والتفت» ، فالتفت فإذا رجلان يتصلدان ، وإذا جلاميد يرضخ بها رؤوسهما حتى تقضى ثم يرجع أو قال: يعود. قال: فغدوت إلى على [عليه السلام] كما كنت أغدو عليه كل يوم حتى إذا كنت في الخرازين لقيت الناس ، فقالوا لي: قتل أمير المؤمنين [عليه السلام]. (مجمع الزوائد 9/138 ، مسند أبي يعلى 1/398 ، كنز العمال 13/191)

هیثمی می گوید: این مطلب را ابویعلی با سندی که راویان آن تقه هستند نقل کرده است. (۱)

واکنش مخالفان

مخالفان - برای آن که از ارزش و اعتبار و اهمیت مطلب کاسته شود - گفته اند:

شاید راوی این خواب را برای امیرالمؤمنین علیه السلام دیده و نقل کرده باشد!

آن دو نفر هم ابن ملجم و رفیقش بوده اند.

سپس تردید خود را با عبارت: و الله أعلم اظهار کرده اند. (۲)

پاسخ

این روایت معتبر به روشنی دلالت دارد که خود حضرت خواب دیده اند، نه راوی؛ زیرا می گوید «عن علی علیه السلام قال» و اگر رؤیا مربوط به راوی بود باید می گفت: «قلت لعلی علیه السلام».

اما این که گفته: آن دو نفر که عذاب می شدند ابن ملجم و رفیقش بوده اند.

پاسخش آن است که: باید آن عذاب با شکایت امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباط داشته باشد، پس عذاب مربوط به دشمنانی می شود که حضرت از آنان شکایت داشته است که ممکن است معاویه، عمرو بن العاص یا... باشند. چنان که از شواهد آینده معلوم می گردد!

ص: 1434

1- رواه أبو يعلى... و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/138)

2- قال الهيثمي: رواه أبو يعلى هكذا ، ولعل الرائي هو أبو صالح ، رآه لعلي [عليه السلام] ، وأن الذين رآهموا ابن ملجم القاتل و رفيقه ، والله أعلم. (مجمع الزوائد 9/138)

[896/2] (قال ابن أبي الحديد: وَرَوَى الْأَعْمَشُ عَنْ عَمَّارِ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحِ الْحَنَفِيِّ عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لَنَا يَوْمًا: لَقَدْ رَأَيْتُ الْلَّيْلَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ حَتَّى بَكَيْتُ، فَقَالَ لِي: اُنْظُرْ. (انظر) فَنَظَرَتْ فَإِذَا جَلَامِيدٌ، وَإِذَا رَجُلًا مُصَفَّدًا - قَالَ الْأَعْمَشُ: هُمَا مُعاوِيَةً وَعَمْرُو بْنَ الْعَاصِ - قَالَ: فَجَعَلْتُ أَرْضَخَ رُؤُسَهُمَا ثُمَّ تَعُودُ، ثُمَّ أَرْضَخَ.. حَتَّى اتَّبَعْتُهُ).

[897/3] (وروى نحو هذا الحديث عمرو بن مرة ، عن أبي عبد الله بن سلمة، عن علوي عليه السلام، قال: رأيت الليلة رسول الله صلى الله عليه وآله فشكوت إليه فقد قال: «هَذِهِ جَهَنَّمُ فَانْظُرْ مَنْ فِيهَا» فـإِذَا مُعاوِيَةً وَعَمْرُو بْنَ الْعَاصِ مُعَلَّقِينِ بِأَرْجُلِهِمْ مُنَكَّسَةً يَنْتَرِي رُؤُسَهُمْ بِالْحِجَارَةِ أَوْ قَالَ: تُشَدُّخُ. [\(1\)](#)

ص: 1435

36- شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام

اشاره

[1/898] احمد بن حنبل و حاکم به سند صحیح نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام و عمر بن یاسر فرمود: (أَلَا أَحَدٌ تَكُمْ بِأَشْقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ... أَحَيْمُرُ ثَمُودُ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَصْرِبُكَ - يا علی - علی هذه - یعنی قرنه - حتی شَتَّلَ مِنْهُ هذِهِ [مِنَ الدَّمِ] - یعنی لِحِيَتِهِ) - (1) یعنی: به شما نگویم که دو نفر که شقی ترین مردم هستند چه کسانی هستند؟ یکی مردک سرخ پوستی از قوم ثمود که ناقه حضرت صالح علیه السلام را پی کرد و دیگری کسی است که بر فرق تو - ای علی - شمشیر زند تا محاسنت از آن خوینی گردد.

اعتبار سند روایت

حاکم نیشابوری (متوفی 405)، شمس الدین ذهبی (متوفی 748)، (2) سیوطی و البانی حکم به صحت این روایت کرده اند. (3)

ص: 1437

1- مسنند أحمد 4/263 ، المستدرک 3/141 با کمی اختلاف

2- المستدرک 3/141 .

3- تاریخ الخلفاء ، 191 السراج المنیر فی ترتیب أحادیث صحيح الجامع الصغیر 2/689-691 ورجوع شود به سلسلة الأحادیث
الصحيحة للألبانی 4/324 شماره 1743.

هیشمی متوفی 807) نیز راویان آن را توثیق کرده است. (1)

محمد الصبان مصری (متوفی 1206) می‌گوید: این روایت با اسناد متعدد نقل شده که برخی صحیح و برخی دیگر نیکو و معترض است.

(2)

شواهدی دیگر

ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) شواهدی بر این روایت نقل نموده و گفته: شاهدی هم از روایت امیر مؤمنان علیه السلام دارد که بزار به سند نیکو نقل کرده است.

[899/2] (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلَىٰ [عَلَيْهِ الْسَّلَامُ]: «مَنْ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ»؟ قَالَ: عَاقِرُ النَّاقَةِ قَالَ: فَمَنْ أَشْقَى الْآخِرِينَ؟ قَالَ: الله وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ «فَاتَّلَكَ») (3)

ص: 1438

1- مجمع الزوائد 9/136 ، قال: رواه أحمد و الطبراني و البزار [كشف الأستار 3/202] باختصار، و رجال الجميع موثقون إلا أن التابعي لم يسمع من عمار. نگارنده گوید: ابن حجر از این اشکال پاسخ داده و گفته: قد ذکر البخاری أن محمد بن خثیم هذا ولد على عهد النبي صلى الله عليه و آله - نقله عنه ابن مندة و كذا ذكر البغوي - فما المانع من سماعه من عمار؟! (تهذیب التهذیب 9/130) و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 296 - 325 شماره 323 - 325 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/854 - 855 شماره 1172 - 1173 (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه اش حکم به اعتبار آن کرده است.

2- اسعاف الراغبين بهامش نور الا بصار 174

3- فتح الباری 7/60 ، و مراجعه شود به كشف الأستار 3/202. قال ابن حجر: أخرجه الطبراني ، و له شاهد من حديث عمار بن ياسر عند أحمد، ومن حديث صهیب عند الطبراني ، وعن على [عليه السلام] نفسه عند أبي يعلى بایسناد لین و عند البزار بایسناد جیید. و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 76 شماره 153 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/698 شماره 953 (طبعة دار ابن الجوزی ، الرياض) ، وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه اش حکم به اعتبار آن نموده و گفته است: إسناده حسن لغيره

در این زمینه آثار دیگری نقل شده که هیثمی (متوفی 807) و دیگران حکم به اعتبار برخی از آن روایات کرده‌اند، چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید:

[3/900] (عن صحیب: عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وآلہ قَالَ - یوْمَا لِعَلَیٰ رضی اللہ عنہ [علیہ السلام]: مَن أشَقَ الْأَوَّلِينَ؟ قَالَ: الَّذِی عَقَرَ النَّاقَةَ یا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «صَدَقَتْ» ، قَالَ: «فَمَن أشَقَ الْآخِرِینَ؟» ؟ قَالَ: لَا عِلْمَ لِی یا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الَّذِی یَضْرِبُکَ عَلَیٰ هَذِهِ» ، وَأَشَارَ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وآلہ إلی یافوخته. فَکانَ عَلَیٰ علیہ السلام یَقُولُ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ: «وَدَدَتْ أَنَّهُ قَدِ ابْتَعَثَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ - یعنی لِحِيَتِهِ - مِنْ هَذِهِ» ، وَوَضَعَ یَدَهُ عَلَیٰ مُقدَّمِ رَأْسِهِ- (1)

[4/901] (عن جابر بن سمرة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وآلہ وآلہ لِعَلَیٰ [علیہ السلام]: «مَن أشَقَ ثَمُودَ؟» ؟ قَالَ: مَن عَقَرَ النَّاقَةَ. قَالَ: «فَمَن أشَقَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟» ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «قَاتَلُکَ» . (2)

[5/902] (أخبرنا عبيد الله أن النبي صلی اللہ علیہ وآلہ وآلہ و سلم قال لِعَلَیٰ [علیہ السلام]: يَا عَلَیٰ ، مَن أشَقَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «أَشَقَ الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ ، وَأَشَقَ الْآخِرِينَ الَّذِی یَطْعُنُکَ يَا عَلَیٰ». وَأَشَارَ إلی حَيْثُ یُطْعَنُ). (3)

ص: 1439

1- المعجم الكبير للطبراني ، 38/8 ، مستند أبي يعلى 1/378. قال الهيثمي: رواه الطبراني وأبو يعلى ، وفيه رشدين بن سعد وقد وُثِّقَ ، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/136) و مراجعه شود به تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 1/465 - 466 ، تاريخ مدينة دمشق ، شواهد التنزيل 2/435 ، أسد الغابة 4/359 ، البداية والنهاية 7/359 ، كنز العمال 13/190 ، الصواعق المحرقة 124 ، أضواء البيان 3/125.

2- رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني 2/247 ، تاريخ مدينة دمشق 42/550 ، مجمع الزوائد 9/136

3- الطبقات الكبرى لابن سعد 3/35 ، و مراجعه شود به الإمامة والسياسة 1/139 (تحقيق الزيني) 1/182 (تحقيق الشيري)

[6/903] (عن أبي سنان يزيد بن مرة الدئلي ، قال: مَرِضَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [عليه السلام] مَرَضًا شَدِيدًا حَتَّى أَدْنَقَ ، وَخَفَنَا عَلَيْهِ ، ثُمَّ إِنَّهُ بَرَأً وَنَعَّهَ ، فَقُلْنَا: هَنِئَا لَكَ أَبَا الْحَسَنِ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَاكَ ، قَدْ كُنَّا نَخَافُنَا عَلَيْكَ قَال: «لَكِنِّي لَمْ أَخَفْ عَلَى نَفْسِي ، أَخْبَرَنِي الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي لَا أَمُوتُ حَتَّى أُضْرَبَ عَلَى هَذِهِ - وَأَشَارَ إِلَى مُقْدَمَ رَأْسِهِ الْأَيْسَرِ - فَتَخَضَّبَ هَذِهِ مِنْهَا بِدَمٍ - وَأَخَذَ بِلِحِيَتِهِ - وَقَالَ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَقْتُلُكَ أَشْقى هَذِهِ الْأُمَّةِ ، كَمَا عَقَرَ نَاقَةَ اللَّهِ أَشْقى بَنِي فُلَانٍ مِنْ ثَمُودَ»...)[\(1\)](#)

[7/904] (وفي رواية: أَنَّهُ عَادَ عَلَيْهَا [عليه السلام] فِي شَكْوَاهَا قَالَ قُلْتُ لَهُ: لَقَدْ تَخَوَّفْنَا عَلَيْكَ فِي شَكْوَاهَا هَذِهِ فَقَالَ وَلَكِنِّي - وَاللَّهِ - مَا تَخَوَّفْتُ عَلَى نَفْسِي مِنْهُ؛ لِأَنِّي سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمُصَدِّقَ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّكَ سَتُضْرِبُ ضَرْبَهُ هُنَّا وَأَضْرَبَهُ هَا هُنَا وَأَشَارَ إِلَى صُدْغِهِ - فَيَسِيلُ دَمُهَا حَتَّى تَخَضَّبَ لِحِيَتِكَ وَيَكُونُ صَاحِبُهَا أَشْقَاهَا كَمَا كَانَ عَاقِرُ الْأَنَّاقَهُ أَشْقَى ثَمُودَ») [\(2\)](#)

روایاتی دیگر قریب به آن چه گذشت در منابع عامه آمده است. [\(3\)](#)

ص: 1440

1- مراجعه شود به كشف الأستار 3/ 202 - 203 ، مجمع الزوائد 9/ 137 ، الأحاديث المختارة 2/ 404

2- المعجم الكبير للطبراني 1/ 106. قال الهيثمي: رواه الطبراني، وإسناده حسن. (مجمع الزوائد 9/ 137) وقال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه. (المستدرك 3 / 113) و مراجعه شود به الأحاديث والمثنوي 1/ 146 تاريخ مدينة دمشق 42 / 543، شواهد التنزيل 2/ 438 ، السنن الكبرى للبيهقي ، 59/8 معرفة السنن والآثار للبيهقي 6/ 185 ، نظم درر السمعطين 136 ، كنز العمال 13/ 189 .

3- مراجعه شود به الأحاديث والمثنوي 1/ 147 ، السنن الكبرى للنسائي 5 / 153 ، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي ، 129 الرياض النضرة 3/ 106 ، تخريج الأحاديث والآثار 1/ 465 ، الجامع الصغير ، 437/1 ، كنز العمال 11 / 602 ، و 13 / 140 - 141 ، تفسير ابن أبي حاتم الرازى (10/3438) ، أحكام القرآن للجصاص 3/ 538 شواهد التنزيل 2/ 441 تفسير القرطبي 4/ 192 ، تفسير ابن كثير 4/ 552 ، الدر المثمر 16/ 357 ، فتح القدير 5/ 451 ، تاريخ مدينة دمشق 42/ 549 ، 550 ، البدء والتاريخ 4/ 182 ، البداية والنهاية 1/ 156 و 303 و 6/ 244 ، السيرة النبوية لابن هشام 2/ 434 دلائل النبوة للبيهقي ، 3/ 13 ، عيون الأثر لابن سيد الناس 1/ 300 ، السيرة النبوية لابن كثير ، 2/ 363 ، قصص الأنبياء لابن كثير (1/ 156) ، جواهر المطالب 1/ 31 ، ينابيع المودة 2/ 91 ، 396.

در روایت های متعدد این مطلب مستقیم از خود امیرالمؤمنین نقل شده:

[8/905] (قال عليه السلام: لَتُخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، فَمَا يَنْتَظِرُنِي الْأَشْقى)؟!⁽¹⁾

[9/906] (وقال عليه السلام: مَا يَحْسُنُ [حبس] أَشْقَاهَا؟! وَالَّذِي تَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ⁽²⁾ أو: مَا يَحْسُنُ أَشْقَاهَا أَنْ يَجْعَءَ فَيَقْتُلُنِي)⁽³⁾!

أو: مَا يَحْسُنُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا عَنْ أَعْلَاهَا؟!⁽⁴⁾

أو: ما ينتظر أشقاها؟⁽⁵⁾ أو: فما يختبر أشقاها؟⁽⁶⁾ أو: ألم يأن لأشقاها؟⁽⁷⁾

ص: 1441

1- البحر الزخار 3/92 ، كشف الأستار 3/203 - 203 ، تاريخ الإسلام للذهبي 3/646 و در بعضی از مصادر: «يُنْتَظِرُنِي» نقل شده.
(مراجعةه شود به مسنند أحمد 1/130 ، تاريخ مدينة دمشق 42/538 ، البداية والنهاية 7/359). و در بعضی: «فَمَا يَنْتَظِرُ بِالْأَشْقَى».
(مراجعةه شود به المصنف لابن أبي شيبة 8/587 ، الطبقات الكبرى لابن سعد 3/34) ، و در تهذيب الكمال 15/6: «مَا يَنْتَظِرُ الْأَشْقَى»؟
قال الهيثمي: رواه أحمد وأبو يعلى، و رجاله رجال الصحيح غير عبد الله بن سبيع وهو ثقة، و رواه البزار بإسناد حسن. (مجمع الزوائد
(137/9)

2- مراجعته شود به البحر الزخار للبزار 3/92 ، المعجم الكبير للطبراني 1/105 ، الأغاني 15/151 ، دلائل النبوة للبيهقي ، 439/6 ،
الطبقات الكبرى لابن سعد 3/33 ، تاريخ مدينة دمشق 42/545 ، 549 ، أسد الغابة ، 35/4 ، صفة الصفوية لابن الجوزي 1/332 و 2
/149 ، شرح ابن أبي الحميد 6/114 ، الأنساب للسمعاني ، 451/1 ، تاريخ الإسلام للذهبي 3/647 ، مجمع الروايد 9/138 ، البداية والنهاية 6/244 و 7/358 ، كنز العمال 13/194 ، فيض القدير 1/196 .

3- المصنف لابن أبي شيبة 8/587 ، كنز العمال 13/188 .

4- كنز العمال 13/187 ، و مراجعته شود به تاريخ اليعقوبي 2/193 .

5- تاريخ بغداد 12/57 ، الرياض النصرة 3/238 .

6- تاريخ مدينة دمشق 42/542 .

7- تاريخ مدينة دمشق 42/537 .

از مجموع روایت هایی که در دفتر های پیشین گذشت و خواهد آمد روشن است که ابن ملجم مرادی ملعون کسی را به قتل رسانده که:

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس در فضیلت با او برابر نیست و به نصّ آیه شریفه مباھله - عبارت: (وَأَنْفَسَنَا) و روایات دیگر - به منزله خود پیامبر صلی الله علیه و آله است.

بهترین خلق خدا

سید و سالار دنیا و آخرت،

تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله،

نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند حضرت هارون نسبت به حضرت موسی علیهمما السلام

همیشه همراه با حق و حق با او

همیشه همراه با قرآن و قرآن با او

سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله،

دوستی او دوستی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله،

دشمنی با او دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

یاری او یاری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و رها کردن او رها کردن خدا،

اطاعت او اطاعت خدا و نافرمانی او نافرمانی خدا،

جدایی از او جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

آزار او آزار پیامبر صلی الله علیه و آله،

جنگ با او جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله،

دشنام به او دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا،

حبّ و بعض او میزان تشخیص ایمان و نفاق،

مبارزات او مطابق قرآن،

سرافراز در آزمایش الهی،

تنها وصی و پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله،

وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سزاوار ترین مردم به آن حضرت،

سابقه او در اسلام از همه بیشتر علم و دانش او از همه افزون تر و در حلم و بردباری از همه برتر

درب ورودی شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله،

هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت،

تنها یار بت شکن پیامبر صلی الله علیه و آله،

تنها پرچم دار خیر که دارای مدار افتخار محبت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و «خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند».

تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت به او اختصاص دارد.

خورشید فقط برای او بازگشته تا نمازش را بجای آورد.

فقط او از پیامبر صلی الله علیه و آله است

به فرمان خدا همه درب ها به مسجد بسته و فقط درب خانه او باز گذاشته شده است

حضرت فاطمه علیها السلام به فرمان خدا به او تزویج شد

او بر همه گذشتگان و آیندگان ترجیح دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه از خدای تعالی برای خویش خواسته برای او نیز

در خواست نموده و خداوند هم پذیرفته است !

نگاه به او عبادت است !

مرگ جاهلی و عذابی سخت برای دشمن اوست.

او تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بوده و اسرار نهانی را از آن حضرت دریافت نموده و سپس تجهیز آن بزرگوار را بر عهده داشته است.

و اولین کسی که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود.

این ها همه فضائلی است که در روایات معتبر اهل تسنن آمده و به علی علیه السلام اختصاص دارد و هیچ یک از صحابه در این فضیلت ها با او شریک نیست، و ناگفته روشن است که قاتل چنین شخصیت با عظمتی در نهایت پستی و رذالت است و اصلاً قابل قیاس با قاتل دیگران نیست.

افرون بر آن ، چنین مطلب مهمی درباره هیچ کسی نقل نشده که قاتل او شقی ترین مردم باشد !

اما کسانی که ایمان و اعتقاد به کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند، قاتل علی علیه السلام را با قاتل دیگر صحابه برابر و یک سان دانسته و می گویند:

ما امیدواریم که ابن ملجم جهنمی باشد ولی احتمال می دهیم که خدا از او در گذرد. او مانند قاتل عثمان قاتل زبیر قاتل طلحه قاتل عمار و ... و قاتل [امام] حسین [علیه السلام]، است گرچه ما از همه آن ها متنفریم ولی امر آن ها را به خدا و آگذار می کنیم (1)

ص: 1444

1- قال الذهبي: و ابن ملجم عند الروافض أشقي الخلق في الآخرة. وهو عنده أهل السنة ممن نرجوله النار، ونجوز أن الله يتتجاوز عنه، لا كما يقول الخارج والروافض فيه. وحكمه حكم قاتل عثمان، وقاتل الزبير، وقاتل، طلحة، وقاتل سعيد بن جبير، وقاتل عمار، وقاتل خارجة وقاتل الحسين [علیه السلام] فكل هؤلاء نبرا منهم ونبغضهم في الله، ونكل أمرهم إلى الله عز وجل (تاریخ الإسلام 3/654) وقال في موضع آخر: قاتل طلحة في الوزر، بمنزلة قاتل علي [علیه السلام]. (سیر أعلام النبلاء 1/36)

و شکفت تر آن که برخی ابن ملجم را مجتهدی دانسته اند که نتیجه استتباط او این شده که کشتن امیر مؤمنان علیه السلام کار درستی است و بر این مطلب ادعای اتفاق نیز نموده اند [\(1\)](#) و بر مبنای آن ها باید بر این کار یک پاداش هم داشته باشد! [\(2\)](#)

نگارنده گوید: با قطع نظر از روایاتی که در اشقی الناس بودن ابن ملجم گذشت بدون شک او از خوارج و مارقین بوده [\(3\)](#) و نیازی به تکرار روایات و اقوال عامه درباره آن ها نیست ، با اسناد معتبر گذشت که از خوارج به «شرّ الخلق و الخلقة»، سگ های جهنم و... یاد شده است.

پس باید تبریک گفت به امثال ابن حزم که -در دفاع از دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام و یاری آنان سنگ تمام نهاده - علاوه بر اجتهاد ناکثین و مارقین قائل به اجتهاد سگ های جهنم و... نیز شده اند!

ص: 1445

1- قال ابن حزم (المتوفى 456): ولا خلاف بين أحد من الأمة في أن عبد الرحمن بن ملجم لم يقتل علينا عليه السلام إلا متأولاً مجتهداً مقدراً أنه على صواب. (المحلّى 10/484)، و مراجعه شود به الجوهر النقى للمساردينى (المتوفى 745 / 8/58) وفي المعني لابن قدامة 10/76: ولا يكفر المادح له على ذلك أيضاً المتممنى مثل فعله وهو عمران بن حطان. وقد روى البخاري عنه - أى عن عمران بن حطان - في صحيحه. قال ابن حجر: ومن عاب على البخاري إخراج حديثه الدارقطني ، فقال: عمران متزوك لسوء اعتقاده و خبث مذهبة. (الإصابة 5/234)

2- كما قال ابن حزم: فمعاوية... مخطئ مأجور مرّة؛ لأنّه مجتهد. (الفصل في الملل و... 4/88 - 89)

3- إنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُلْجَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَارِقِينَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَا [عليه السلام]. (مجموعۃ الفتاوی لابن تیمیة 25/306)

والبته برخی از عameه قول به اجتهاد ابن ملجم را هذیان دانسته اند.

قال الآلوسی: وقد أشارت الأخبار بل نطقت بأن قاتل الأمير [عليه السلام] كان مستحلاً قتله ، بل معتقداً الثواب عليه... وكون فعله كان عن شبهة تنجيه مما لا شبهة في كونه ضرباً من الهذیان، ولو كان مثل تلك الشبهة منجيأً من عذاب مثل هذا الذنب فليفعل الشخص ما شاء ، (سُبْحَانَكَ هَدَا بُهْتَانُ عَظِيمٍ) [النور (24): 16].⁽¹⁾

وقال الشنقطی: و حجّة من قال بكفره قریة للحديث الدال على أنه أشقى الآخرين، مقرؤنا بقاتل نافة صالح المذكور في قوله: (إذ انبعث أشقاها) [الشمس (91): 12] ، وذلك يدل على كفره⁽²⁾

تذکر:

روایات دیگری در اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام رسیده که در پیوست ها ذکر می شود.⁽³⁾

ص: 1446

1- تفسیر الآلوسی 8/168.

2- أضواء البيان للشنقطی 3/127 ، و مراجعه شود به الغدیر 1/323.

3- رجوع شود به همین دفتر ، صفحه 1584

37- اسرار نهانی همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات

اشارة

[1] به سند صحیح از همسر با وفا و گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله ام سلمه نقل شده که: (وَالَّذِي أَحْلَفُ بِهِ إِنْ كَانَ عَلَيْ [علیه السلام] لَا فَرَبَّ النَّاسِ عَهْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ عُذْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَدَاءً بَعْدَ غَدَاءٍ يَقُولُ: «جَاءَ عَلَيْ [علی]») [مزارا، قَالَتْ: وَأَطْلُثُهُ كَانَ بَعْثَهُ فِي [حَاجَةٍ] فَجَاءَ بَعْدَ مُفَظَّتِنْتُ [فَظَنَّنَا] أَنَّ لَهُ حَاجَةً فَخَرَجْنَا مِنْ الْبَيْتِ فَقَعَدْنَا عِنْدَ الْبَابِ فَكُنْتُ مِنْ أَدْنَاهُمْ إِلَى الْبَابِ فَأَكَبَّ عَلَيْهِ عَلَيْ [علیه السلام] فَجَعَلَ يُسَارِهُ وَيُنَاحِيهِ ثُمَّ قُبِضَ صلی الله علیه و آله و سلم یوْمِهِ ذَلِكَ فَكَانَ أَقْرَبَ النَّاسِ بِهِ عَهْدًا).

یعنی ام سلمه سوگند یاد می کرد که آخرین کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات و گفتگو داشت علی علیه السلام بود. سپس این چنین ادامه داد: هر روز صبح به عیادت آن حضرت می رفته روزی مکرر می فرمود: «علی آمد»؟ گمان می کنم اورا برای انجام کاری فرستاده بود ، لحظاتی گذشت و امیر مؤمنان علیه السلام از راه رسید، احساس کردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت کاری دارد لذا از اتاق بیرون رفیم و پشت درب نشستیم من از همه به در نزدیک تر بودم علی علیه السلام در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و سخنانی آهسته و سری بین آن دو بزرگوار رد و بدل شد و پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد پس او تا آخرین لحظات با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود.

ص: 1447

گذشته از آن که این روایت در مسنند احمد نقل شده [\(1\)](#) و برای اعتبارش کافی است، [\(2\)](#) حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) این روایت را صحیح دانسته [\(3\)](#) و هیثمی و دیگران نیز حکم به اعتبار آن کرده اند. [\(4\)](#)

این حدیث در بسیاری از منابع عامه آمده است. [\(5\)](#)

مفاهیم حدیث

این حدیث دلالت بر ارتباط خاص و ویژه امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که

ص: 1448

-
- 1- مسنند احمد 6/300.
 - 2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 10 - 11 نکته شماره 7.
 - 3- المستدرک 3/138 - 139.
 - 4- مجمع الزوائد 9/112. قال: رواه أَحْمَدُ، وَأَبُو يَعْلَى إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِيهِ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ قُبْضِ فِي بَيْتِ عَائِشَةِ... وَ الطَّبَرَانيُّ بِاختصارٍ، وَرِجَالُهُمْ رِجَالُ الصَّحِيفَةِ غَيْرُ أُمِّ مُوسَى، وَهِيَ ثَقَةٌ. فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ لِأَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلِ 2/853 شماره 1171 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) وصي الله بن محمد عباس در تعلیقه اش حکم به صحت آن کرده است. السنن الکبری للنسائی 4/261 و 5/154، کتاب الوفاة للنسائی 52، خصائص أمير المؤمنين علیه السلام 130 - 131، و حوینی نیز حکم به حسن و اعتبار آن نموده است. (الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] صفحه 133 شماره 150 (با خصائص نسائی توسط دارالكتاب العربي به طبع رسیده است).
 - 5- فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 322 - 323 شماره 294 ، المصنف لابن أبي شيبة 7/494، مسنند أبي يعلى 12/364، 404، تاريخ مدينة دمشق 42/393 - 395 (با اسناد متعدد)، ذكر أخبار إصبهان 1/250، مسنند ابن راهويه 4/129 - 130 ، المعجم الكبير للطبراني 23/375، اتحاف الخيرة المهرة 7/202 ، جواهر المطالب 1/175 - 176 ، البداية والنهاية 7/397، کنز العمال 13/146 ، سبل الهدى والرشاد ، 255/12 ، ینابیع المودة ، 163/2 ورجوع شود به سلسلة الأحادیث الصحیحة و الحسنة في فضائل الإمام علی علیه السلام برواية أهل السنة 136.

هیچ یک از صحابه از آن بهره ای نداشته است.

حضرت علی علیه السلام همان گونه که در تمام عمر گام به گام با آن حضرت همراه بود، در آخرین لحظات نیز در کنار بستر ایشان قرار گرفته و اسراری نهانی بین آن دو بزرگوار رد و بدل شد. این مطلب آن قدر مشهور و مسلم است که - چنان که به زودی خواهد آمد - در برخی از منابع حدیثی عامه، ابواب مستقلی به عنوان «همراهی امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات» منعقد شده است

واکنش مخالفان: جعل روایت برای دیگران !

الف) در برابر همراهی تا آخرین لحظات

در برابر این مطلب ، روایاتی ساخته شد که فضیلت همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات را به عایشه منتقل کند !

قالت عائشة: توفى النبي صلی الله علیه و آله فی بيته و في نوبتي و بين سحري و نحري و جمع الله بين ريقی و ريقه ! [\(1\)](#) يعني عایشه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من و در نوبت من و بر سینه من جان داد در حالی که - به اراده خدا - (لب بر لب او نهاده بودم و) آب دهان من و او یکی شده بود !

و پس از آن که تعارض آن را با روایات معتبر دیدند ناچار گفتند: روایاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده چون راویانش شیعه هستند قابل قبول نیست ! [\(2\)](#)

ص: 1449

1- مراجعه شود به صحيح البخاري 106/2 و 45/4 و 141/5 و 142/7، صحيح مسلم 137/1.

2- وهذا الحديث - أي ما رواه البخاري عن عائشة: مات ورأسه بين حافنتي وذاقنتي. (صحيح البخاري 139/5) - يعارض ما أخرجه الحاكم و ابن سعد من طرق: أن النبي صلی الله علیه و آله و سلم مات ورأسه في حجر علي [عليه السلام] ، وكل طريق منها لا يخلو من شيعي فلا-يلتفت إليهم. (رجوع شود به فتح الباري 106 / 8 - 107 ، عمدة القاري 18 / 66 ، شرح مستند أبي حنيفة للقاري 255) قال العيني: ولئن سلّمنا فنقول: إنه يتحمل أن يكون علي [عليه السلام] آخرهم عهداً به ، وأنه لم يفارقه إلى أن مات، فأسننته عائشة بعده إلى صدرها فقبض !! و مراجعه شود به الطبقات الكبرى 2/262 (ذكر من قال: توفي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم في حجر علي ابن أبي طالب [عليه السلام]) ، عمدة القاري 18 / 71 ، شرح ابن أبي الحديد 10 / 267-268 ، الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلی الله عليه و آله للسيد العاملی 32 / 332 ، الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام له أيضاً 9/16

و در ضمن برخی از آن روایات وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام را هم منکر شده اند !

عن الأسود ، قال: ذكروا عند عائشة أن علياً رضي الله عنه [عليه السلام] كان وصياً ، فقالت: متى أوصى إليه وقد كنت مسندته إلى صدرى - أو قالت: حجري - ، فدعا بالطست ، فلقد انحنت في حجري ، فما شعرت أنه قد مات ، فمتى أوصى إليه؟! وفي بعضها: فكيف أوصى إلى على؟!⁽¹⁾

خلاصه آن که عایشه گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سینه من یا در دامان من جان داد ، کجا به علی وصیت کرد !!

پاسخ از زبان ابن عباس و روایات خود عایشه

روی ابن سعد ، عن أبي غطفان ، قال: سألت ابن عباس: أرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله توفي و رأسه في حجر أحد؟ قال: توفي و هو لمستند إلى صدر علي [عليه السلام]. قلت: فإن عروة حدثني عن عائشة أنها قالت: توفي رسول الله صلى الله عليه و آله بين سحري و نحري ! فقال ابن عباس: أتعقل؟! والله لتوفي

ص: 1450

1- مسنـد أـحمد 6/32 ، صـحـيق البـخارـي 3/186 و 5/143 ، صـحـيق مـسـلم 5/75 ، سنـن ابن مـاجـة 1/519 ، المـصـنـف لـابـن أـبي شـبـية 7/309 و مـراـجـعـه شـوـدـ بـه سـنـنـ النـسـائـي 1/32 - 33 و 6/241 ، الطـبـقـاتـ الـكـبـرـيـ لـابـن سـعـد 2/260: «ذـكـرـ من قـالـ إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سـلـمـ لم يـوـصـ ، و إـنـهـ تـوـفـيـ و رـأـسـهـ فـيـ حـجـرـ عـائـشـةـ».

رسول الله صلی الله علیه و آله و إنه لمستند إلى صدر على [عليه السلام]...

راوی می گوید: سخن عایشه را با ابن عباس در میان گذاشتم او (از شنیدن این سخن برآشست و با عصبانیت به من) گفت: آیا عقل داری؟! [چگونه ممکن است سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله بر سینه یک زن... جان بسپارد؟!] به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود از دنیا رفت.

سپس ابن عباس ادامه داد: و او بود که حضرت را غسل داد و... ما در کنار پرده حضور داشتیم. [\(1\)](#)

جالب آن است که خدا حق را بربازی خود عایشه جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام اعتراف کرده است، چنان که خواهد آمد [\(2\)](#)

ب) جعل روایت در برابر شواهد تبادل اسرار نهانی

در منابع عامه روایات ساختگی فراوان با مضامین گوناگون دیده می شود که: عن علی [علیه السلام]: ما خصّنا رسول الله صلی الله علیه و آله بشيء لم يعم به الناس كافية إلا ما في قراب سيفي هذا. [\(3\)](#)

و اما این که در صحیفه موجود در غلاف شمشیر حضرت چه نوشته بود اختلاف خیلی بالا گرفته؛ زیرا هر کسی در کنار آن حدیث جعلی در مورد محتوای آن صحیفه مطلبی گفته و جمع بین این روایات مشکل گردیده است،

ص: 1451

1- الطبقات الكبرى 2/ 263 - 264 ، كنز العمال 7/ 253 - 254 .

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1459-1460 ، 1465 ، 1460 ، 1465 ، 914 ، روایات شماره 923 .

3- صحيح مسلم 6/ 85 رجوع شود به فتح الباري 1/ 182 - 183 و 4/ 73 ، عمدة القاري 2/ 160 - 161 و 10/ 232

و البته همه بالاتفاق دانش ویژه و خاصّ امیرالمؤمنین علیه السلام را نفی نمودند! (1)

و پیش از این گذشت که از آن حضرت پرسیدند: هل عهد إليک رسول الله صلی الله علیه وآلہ عهداً دون العامة؟ فقال: لا إلّا هذا وأخرج من قراب سيفه.... (2)

پاسخ

مجموع احادیثی که در فضیلت دهم: «علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه وآلہ» گذشت و روایات متعدد و معتبر که تحت عنوان «شواهد روایی» خواهد آمد ، مشت دروغ پردازان را باز می کند.

عسقلانی پس از گزارش های متعدد درباره «ذوالثدیة» می نویسد:

طرق متعدد این حدیث مشتمل بر مطالب فراوانی است که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآلہ فraigرفته چه درباره خوارج و چه غیر آنان. این مطلب از علی علیه السلام ثابت است که پیش‌اپیش خبر داد که در آینده شقی ترین افراد اور ابا به قتل می رسانند ، و همان گونه که فرموده بود اتفاق افتاد و مطالب فراوان دیگر. (3)

و ابوالمعین میمون بن محمد نسَفی (متوفی 508) گفتہ:

ممکن است پیامبر صلی الله علیه وآلہ احکام و مطالبی را فقط به علی علیه السلام یاد داده باشد که می دانسته فقط او به آن نیاز پیدا می کند. (4).

ص: 1452

1- قال ابن حجر: والجمع بين هذه الأخبار أن الصحيفة المذكورة كانت مشتملة على مجموع ما ذكر فنقل كل راوٍ بعضها. (فتح الباري 73/4 ورجوع شود به عمدة القاري 10/233)

2- المستدرک 141/2 ورجوع شود به السنن الكبرى للنسائي 5/208، سنن النسائي 24/8، شرح معاني الآثار للطحاوي 3/192 ، معرفة السنن والآثار للبيهقي 6/269، كنز العمال 11/327.

3- فتح الباري 12/266

4- تبصرة الادلة في اصول الدين 2/1174

اشاره

این ارتباط خاص و ویژه تا آخرین لحظات ، و هم چنین تبادل اسرار نهانی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام از آثار دیگری نیز استفاده می شود.

الف) شواهد همراهی تا آخرین لحظات

اشاره

مطلوبی که عایشه گفته - که: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سینه من جان داد - صرف ادعایی است که فقط مستند به خود اوست و هیچ شاهدی برای آن ندارد ، ولی جان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش امیر مؤمنان علیه السلام را عده ای روایت کرده اند، مانند: أمیر المؤمنین علیه السلام، حضرت زین العابدین علیه السلام، ابن عباس ، ابو رافع ، عمر ، عبدالله پسر عمرو بن العاص ، محمد فرزند ابوبکر ، شعبی ، صحابه دیگر و بلکه خود عایشه و اصحاب شورا نیز بدان اعتراف نموده اند !

پیش از این گذشت که در برخی از منابع حدیثی عامه ، ابواب مستقلی برای همراهی امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات منعقد شده ، چنان که نسائی (متوفی 303) نوشت: «ذكر أحدث الناس عهداً برسول الله صلی الله علیه و آله»[\(1\)](#).

و محب طبری (متوفی 694) چند باب منعقد ساخته:

ذكر أنه أقرب الناس عهداً بالنبي صلی الله علیه و آله يوم مات [\(2\)](#)

ذكر أنه أدخله النبي صلی الله علیه و آله في ثوبه يوم توفّي ، واحتضنه إلى أن قبض ، [\(3\)](#)

ص: 1453

1- السنن الكبرى 5/154.

2- ذخائر العقبى 72.

3- ذخائر العقبى 72.

ذكر اختصاصه بإدخال النبي صلی الله علیه وآلہ إیاہ معہ فی ثوبہ یوم توفی ، واحتضانه إیاہ إلی أَن قبض. (2)

و قريب به عنوان اخیر را باعنوی شافعی (متوفی 871) نیز ذکر نموده است. (3)

به روایات دیگری در این زمینه توجه فرمایید:

شاهد اول

[2] عبدالله پسر عمرو بن العاص روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه وآلہ در بیماری وفات فرمود: «ادعوا لی أخي» یعنی: برادرم را بگویید بیاید، ابوبکر را صدا زندن، آمد، حضرت از اور روی گردانید، دو مرتبه فرمود: «ادعوا لی أخي» عمر را صدا زندن، آمد باز حضرت صورت مبارک را از او برگرداند، و برای مرتبه سوم قضیه درباره عثمان تکرار شد، آخرین مرتبه که فرمود: «ادعوا لی أخي» علی علیه السلام را خبر کردند، نزد آن حضرت آمد، پیامبر صلی الله علیه وآلہ پارچه ای بر روی او انداخته و او را در آغوش گرفت هنگامی که علی علیه السلام بیرون آمد، از او پرسیدند: پیامبر صلی الله علیه وآلہ چه فرمود؟ حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: هزار باب از علم و داشن به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود. (4)

ص: 1454

-
- 1- الرياض النصرة 3 / 141 - 142 .
 - 2- الرياض النصرة 3 / 141 - 142 .
 - 3- جواهر المطالب 1 / 175: «اختصاصه بإدخال النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم إیاہ معہ فی ثوبہ یوم مات». ابن عساکر دمشقی (متوفی 571) نیز پس از ذکر «أن علياً [عليه السلام] كان ألزم للنبي صلی الله علیه وآلہ...» روایاتی مطرح کرده مناسب است مراجعه شود.
(تاریخ مدینة دمشق 42 / 393-395)
 - 4- تاریخ الإسلام للذهبي 11 / 224 - 225 ، ورجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42 / 385 تعلیق جواهر المطالب 1 / 175.

واکنش مخالفان در برابر شاهد اول

مخالفان ، متن این حديث را غیر قابل قبول دانسته و درباره اش گفته اند:

هذا حديث منكر ، يعني: قابل قبول نیست و سپس با تردید ابراز کرده اند: کاؤه موضوع ، یعنی: شاید جعلی باشد [\(1\)](#)

ولی در سند آن کسی که دروغ گو و حديث ساز باشد وجود ندارد.

عده ای با استناد به قول ابن عدی این روایت را منکر و مشکلش را از ناحیه عبدالله بن لهیعه دانسته و او را به اتهام تشییع تضعیف کرده [\(2\)](#)

و بنابر نقل کنانی ، ذهبی گفته: نقل این روایت و امثال آن باعث شده که ابن لهیعه متروک واقع شود! [\(3\)](#)

نگارنده گوید: عبدالله بن لهیعه ، قاضی مصر است و اساتید و شاگردان معروفی دارد. بزرگان اهل تسنن قسم یاد کرده اند که او راست گو و درست کار است. [\(4\)](#) احمد بن حنبل درباره او گفته:

آیا در مصر کسی مثل او پیدا می شود؟! او از جهت کثرت روایت دقت در ضبط احادیث و استواری بی نظیر است. [\(5\)](#)

ص: 1455

1- سیر أعلام النبلاء /8 24 .

2- قال ابن عدی: وهذا هو حديث منكر ، ولعل البلاء فيه من ابن لهیعه ؛ فإنه شديد الإفراط في التشيع ، وقد تكلم فيه الأئمة ، ونسبوه إلى الضعف. (الكامل لابن عدی 2/450 ، تاريخ مدينة دمشق 42/385 ، البداية والنهاية 7/396)

3- قال الذهبي: بهذا وشبهه استحق ابن لهیعه الترك. (تنزيه الشريعة 1/386)

4- سير أعلام النبلاء 8/31-11 ، وفي القول المسدّد لابن حجر 96: و الصواب أنه حسن الحديث.

5- قال أحمد بن حنبل: من كان مثل ابن لهیعه بمصر ، في كثرة حديثه ، وضبطه ، وإتقانه ؟! (سير أعلام النبلاء 8/13)

ابن عدی گرچه تضعیف ابن لهیعه را از دیگران نقل کرده (۱) ولی خودش احادیث او را نیکو دانسته، (۲) و هیشمنی در سرتاسر مجمع الزوائد بارها تصریح کرده که او حسن الحديث است.

البانی در دفاع از او می‌گوید: از نقل این روایت - اشاره به روایت ۹۰۸ - لازم نمی‌آید که او شیعه باشد چه رسید به شیعه افراطی، او فقط ناقل است! (۳)

ذهبی - که تعصّب بش مشهور است و درباره روایات فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و راویان آن به شدت برخورد می‌کند و گاهی نظرات متفاوت درباره یک روایت یا یک راوی از او دیده می‌شود !! (۴) - این جانیز دو گونه اظهار نظر کرده،

ص: 1456

1- الكامل 4 / 144

2- و عبد الله بن لهيعة له من الروايات والحديث أضعاف ما ذكرتُ، و حدیثه أحادیث حسان، و ما قد ضعفه السلف هو حسن الحديث، يكتب حدیثه ، وقد حدث عن الثقات الثوري و شعبة و مالك و عمرو بن الحارث و الليث بن سعد... قال الشيخ: وهذا الذي ذكرت لابن لهيعة من حدیثه وبينت جزءاً من أجزاء كثيرة مما يرويه ابن لهيعة عن مشايخه ، و حدیثه حسنٌ كأنه يستبان عن من روی عنه ، وهو من يكتب حدیثه. (الكاملا 4 / 152- 154)

3- سلسلة الأحاديث الضعيفة 14 / 304 شماره 6627. نگارنده گوید: مخالفان هر جانیاز به احادیث او باشد از او نقل می‌کنند و به روایاتش استناد می‌کنند! ابن تیمیه برای اثبات روایتی می‌نویسد: ورواه ابن وهب وغيره عن ابن لهيعة عن مشرح ، فهو ثابت عنه. (منهاج السنّة 6 / 69).

4- مانند نظرات متفاوت او درباره حدیث طیر که در دفتر نخست صفحه ۱۱۲- ۱۱۴ گذشت. یا اختلاف نظر او در مورد ابوالصلت هروی که در میزان الاعتدال 2/ 616 گفته: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیع خیلی سخت و محکم است. ولی در تلخیص المستدرک می‌گوید: او نه ثقہ است و نه امین! (المستدرک 3/ 126- 127) از جمله تناقضات ذهنی در مورد حدیث طیر آن است که در تعلیقه بر روایت حاکم (در المستدرک 3 / 130- 132) برای تضعیف روایت ، درباره راوی آن إبراهیم بن ثابت القصار می‌گوید: (ساقط) ولی در میزان الاعتدال 1/ 25: اظهار بی اطلاعی از حال اونموده و می‌نویسد: و لا أعرف حاله جيداً !!

چنان که گذشت او نقل این روایت و امثال آن را باعث متروک واقع شدن ابن لھیعه دانسته !

ولی در جایی نوشته: من ندیدم کسی قبل از احمد بن عدی او را به تشییع نسبت داده باشد.[\(1\)](#)

و در جای دیگر گفته: او متّهم به جعل حدیث نیست و شیعه افراطی هم نبوده بلکه از مشایخ راست گو است، سپس احتمال داده که راضی‌ها این حدیث را در کتاب او وارد کرده و او نفهمیده باشد![\(2\)](#)

ذهبی در جایی دیگر گفته: شاید مشکل این روایت از ناحیه راوی دیگر آن یعنی کامل بن طلحه باشد.[\(3\)](#)

نگارنده گوید: دیگران گفته اند که کامل هم راست گو است !?[\(4\)](#)

نتیجه آن که حدیث معتبر است و هیچ اشکالی به آن وارد نیست

ص: 1457

1- و ما رأيَتْ أَحَدًا قَبْلِهِ رَمَاهُ بِالتَّشِيعِ. (تاریخ الإسلام للذهبي 224/11 - 225)

2- سیر أعلام النبلاء 26 / 8

3- تاریخ الإسلام 225/11

4- الكشف الحثيث 160: قلت: کامل صدوق نگارنده گوید: گرچه ابو داود گفته: من کتاب های کامل را دور ریختم ، ولی ابوحاتم او را بی اشکال دانسته و احمد نیز گفته: کسی حجتی برای تضعیف او ندارد. البانی می گوید به نظر می رسد همان گونه که احمد و دیگران گفته اند او نقہ باشد و سخن ابو داود پذیرفته نیست ؟ زیرا دلیلی برای تضعیف ذکر نکرده حافظ عسقلانی هم در تقریب بر همین عقیده است و ابن حبان نیز احادیث او را صحیح دانسته ، نتیجه این که او راست گو است. (سلسلة الأحادیث الضعیفة 14 / 304 - 305 شماره 6627)

فخر رازی در تفسیرش این مطلب را پذیرفته و تأیید کرده و گفته است:

[909/3] قال علي عليه السلام: (عَلِّمَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْفَ بَابَ مِنَ الْعِلْمِ وَاسْتَبْطَطُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ) [\(1\)](#)

[910/3] متقی هندی (متوفی 975) در ضمن روایت معتبری از ابن عباس نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام هزار هزار کلمه آموخت که از هر کلمه هزار مطلب دیگر دانسته می شود. [\(2\)](#)

[911/5] متقی هندی در ضمن روایت معتبر دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب از علم و داش به من آموخت که از هر بابی هزار درب دیگر گشوده می شود. [\(3\)](#)

متقی هندی ذیل دو حدیث گذشته گفته است: در سند آن اجلح است که صدوق و راست گو است ولی شیعه سرسختی بوده است!

ص: 1458

1- تفسیر الرازی 23/8

2- عن ابن عباس قال: إن علياً [عليه السلام] خطب الناس فقال: يا أيها الناس! ما هذه المقالة السيئة التي تبلغني عنكم؟ والله! لتفتنن طلحة والزبير، ولتفتحن البصرة، ولتأتينكم مادة من الكوفة ستة آلاف وخمسة مائة وستين أو خمسة آلاف وستمائة وخمسين. قال ابن عباس: فقلت: الحرب خدعة. قال: فخرجت فأقبل أسأل الناس: كم أنتم؟ فقالوا كما قال. فقلت: هذا مما أسره إليه رسول الله صلی الله علیه وآلہ إله علمه ألف ألف كلمة، كل كلمة تفتح ألف كلمة (كنز العمال 13/164 - 165: [رواوه] الإسماعيلي في معجمه وفيه الأجلح صدوق شیعی جلد)

3- عن علي [عليه السلام] قال: علمني رسول الله صلی الله علیه وآلہ إله ألف باب، كل باب يفتح ألف باب. (كنز العمال 13/114 - 115: [رواوه] أبو أحمد الفرضي في جزئه، وفيه الأجلح أبو حجية، قال في المعني: صدوق شیعی جلد، [رواوه] أبو نعيم في الحلية، ورجوع شود به نظم درر السقطین 113 ، فتح الملك العالی 48، مطالب المسؤول 160، معراج الوصول 47 ، ينایع المودة 1/222، 231)

اشاره

از بعضی روایات استفاده می شود که پاره ای از این مطالب اطلاع از امور غیبی و وقایع آینده بوده، کلام، در این زمینه فراوان است، به یک روایت بسنده می شود.

[6/912] به سند صحیح از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: هیچ گروه سی صد نفری نیست - تاروز قیامت - که خروج نماید مگر آن که اگر بخواهم می توانم فرمانده و دعوت کننده اش را نام ببرم. [\(1\)](#)

شاهد دوم

[7/913] ابن سعد در طبقات نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم در بیماری وفات فرمود: «ادعوا لی اخی» بگویید برادرم بباید که من با او کار دارم ، هنگامی که نزد آن حضرت رفتم فرمود: «نژدیک ببای» به آن حضرت نزدیک شدم، پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم به من تکیه نموده و با من صحبت می فرمود به گونه ای که آب دهان مبارکش (را احساس می کرد) و به من اصابت می نمود. در آن حال اجل پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم رسید و در دامان من سنگین گردید (و جان داد). [\(2\)](#)

شاهد سوم

[8/914] عایشه می گوید پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم هنگام وفات فرمود: «ادعوا لی

ص: 1459

- 1- عن علی [علیه السلام] ، قال: ما من ثلث مائة تخرج إلا ولو شئت سمّيت سائقها وناعقها إلى يوم القيمة. [رواہ] نعیم بن حماد فی الفتنه ، و سندھ صحیح. (کنز العمال 11/271)
- 2- الطبقات الكبرى لابن سعد 2/263.

حبيبي» يعني: دوستم را بگوييد بيايد با او کار دارم» ابوبكر را صدا زند - و بنابر نقلی من او را صدا زدم - هنگامی که او آمد حضرت نگاهی به او کرد و سرشن را بر بالش گذاشت. دو مرتبه فرمود: «ادعوا لي حبيبي» اين دفعه عمر را صدا زند، حضرت (سرشن را بلند کرد) و نگاهی به او کرد و باز سر مبارکش را بر بالش و گذاشت و برای بار سوم فرمود: «ادعوا لي حبيبي» ، [اين دفعه من گفتم: واي بر شما! على بن ابي طالب را صدا کنيد پيامبر صلی الله عليه و اله وسلم با کس ديگري کار ندارد]،[\(1\)](#) على را صدا زند هنگامی که على آمد پيامبر صلی الله عليه و اله وسلم او را در بر گرفت و رواندازش را بر روی خود و او انداخت و در آغوش على جان سپرد.[\(2\)](#)

شاهد چهار

[9/915] در منابع متعدد آمده است که راوي گويد: من از مدینه تا شام با ابن عباس هم سفر بودم از او پرسیدم: آيا پيامبر صلی الله عليه و اله وسلم وصیت فرمود (يا نه)؟

او پاسخ داد: حضرت در بيماري پيش از وفات در خانه عايشه بستري بود، فرمود: «ادعوا لي علياً» يعني: به على بگوييد بيايد که با او کار دارم، عايشه گفت: به ابوبكر نگويم بيايد؟ فرمود: بيايد حفصه: گفت به عمر نگويم بيايد، فرمود: بيايد، ام الفضل (زن عمومي پيامبر صلی الله عليه و اله وسلم) گفت: به عباس نگويم بيايد، فرمود: بيايد. هر سه نفر حاضر شدند هنگامی که حضرت سر مبارک را بلند کرد و على عليه السلام را نديد سکوت اختيار کرده و حرفی نزد. عمر روبرو حاضرين کرد و گفت بلند شويد اگر حضرت با ما کاري داشت می گفت. اين مطلب سه بار اتفاق افتاد. [\(3\)](#)

ص: 1460

-
- 1- قسمت بين دو کروشه به نقل از ابن عساکر و خوارزمی است.
 - 2- مراجعه شود به تاريخ مدینة دمشق 42 / 393 ، المناقب للخوارزمی 68 ، ينابيع المودة 2 / 163 .
 - دلائل النبوة للبيهقي 7 / 226 - ورجع شود به مسنند أحمد 1 / 356 ، سنن ابن ماجة 1 / 391 ، الأحاديث المختارة 9 / 496 - 498 ، حديث 483-484 ، المعجم الكبير للطبراني 12 / 89 ، إمتناع الأسماع 14 / 482-483 تذکر: روایت در سنن ابی داود 2 / 339 آمده ولی کلام اخیر عمر از آن حذف شده است !!

این روایت در مسند احمد و الأحادیث المختاره که حکم به اعتبار هر دو شده موجود است.[\(1\)](#)

تحریف آشکار در شاهد چهارم

از ضمیمه این شواهد - بویژه چهار شاهد گذشته و مؤیداتش - به روایت معتبر ام سلمه - روایت شماره 907 - معلوم می شود که پس از آمدن امیر مؤمنان علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت از دنیا رفت

ولی کسانی که سعی در کتمان توجیه و انکار فضائل امیر مؤمنان علیه السلام داشته اند برای کم رنگ کردن این فضیلت آشکار دست به خیانتی بزرگ زده و روایاتی را در توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز جماعت با ابوبکر جعل نموده و برخی از آنان این دروغ را به روایت گذشته - شاهد چهارم - ضمیمه نموده اند.

با توجه به آن چه گفته شد ، روشن می شود که هدف آنان از این تحریف، انکار وصایت امیر مؤمنان علیه السلام است به این شرح که وانمود کنند توصیه دروغین پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز جماعت با ابوبکر که آن را اشاره به خلافتش دانسته اند - بعد از مطالبی است که با امیر مؤمنان علیه السلام در میان نهاده شده ، بویژه که در آخر روایت آمده: پس پیامبر صلی الله علیه و آله بدون آن که وصیتی کند از دنیا رفت [\(2\)](#)

ص: 1461

1- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 10-11- نکته شماره 7.

2- فمات رسول الله صلی الله علیه و آله و لم یوص. دلائل النبوة للبیهقی 7/227 ، المعجم الكبير للطبراني 12/89 ، شرح معانی الآثار للطحاوی 1/405 ، إمتاع الأسماع 14/483.

اشاره

ممکن است گفته شود چگونه شما بخشنی از روایت را پذیرفته و بخشنی دیگر از همان روایت را دروغ می دانید و انکار می کنید؟

در پاسخ گوییم: تکیک در حجیت امری شایع است؛ در آینده در این زمینه توضیح بیشتری خواهد آمد. (1)

شاهد پنجم

[916/10] (قال أمير المؤمنين عليه السلام - مخاطباً لأصحاب الشورى - : أَفِيْكُمْ أَحَدٌ تَوَلَّى عَمَصَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ؟

قالوا: اللَّهُمَّ لَا

قال: أَفِيْكُمْ أَحَدٌ آخرٌ عَاهَدَهُ [عهده] بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى [وَضَعَهُ فِي حُفْرَتِهِ غَيْرِيْ] ؟ قالوا: اللَّهُمَّ لَا. (2) أمير المؤمنان عليه السلام به اصحاب شورا فرمود: آیا در بین شما کسی جز من هست که چشمان مبارک پیامبر صلی الله علیه و الہ را (هنگام جان دادن) بر هم نهاده باشد؟ همه پاسخ دادند: نه. فرمود: آیا در بین شما کسی جز من هست که آخرين کسی باشد که از پیامبر صلی الله علیه و الہ جدا شده باشد و تا هنگام دفن با آن حضرت همراه باشد؟ باز همه پاسخ دادند: نه.

شاهد ششم

[917/11] كعب الأحبار از عمر بن الخطاب پرسید: ما کان آخر ما تکلم به رسول الله صلی الله علیه و الہ؟ آخرين سخن پیامبر صلی

الله علیه و الہ چه بود؟

ص: 1462

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1723 ، پیوست هشتم: «تکیک در حجیت»

2- تاریخ مدینة دمشق 435/42 ، کنز العمال 5/726

عمر گفت: از علی بپرس! کعب الاخبار از آن حضرت سؤال کرد، امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ فرمود: من پیامبر صلی الله علیه وآلہ را به سینه ام چسباندم، آن حضرت سرش را به دوش من گذاشت و دو مرتبه سفارش به نماز کرده و فرمود: «الصلاه.. الصلاه..» [وپس از آن جان داد] [\(1\)](#)

شاهد هفتم

[12/918] ابن سعد در طبقات از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: قبض رسول الله صلی الله علیه وآلہ و رأسه فی حجر علی [علیه السلام]. [\(2\)](#) یعنی: پیامبر صلی الله علیه وآلہ در حالی جان داد که سر مبارکش در دامان امیر مؤمنان علیه السلام بود.

شاهد هشتم

[13/919] و نیز ابن سعد از ابی غطفان روایت کرده که ابن عباس گفت: توفی صلی الله علیه وآلہ و هو لمستند إلى صدر علی [علیه السلام] ، یعنی پیامبر صلی الله علیه وآلہ در حالی از دنیا رفت که به سینه امیر المؤمنین علیه السلام تکیه داده بود.[\(3\)](#)

شاهد نهم

[14/920] قال ابن عباس: جاء ملك الموت إلى النبي صلی الله علیه وآلہ فی مرضه الذى قبض فيه فاستأذن ، ورأسه في حجر علی رضوان الله علیه [علیه السلام]. [\(4\)](#)

ص: 1463

1- الطبقات الكبرى لابن سعد 2/263 ، كنز العمال 7/252-253

2- الطبقات الكبرى 2/263

3- الطبقات الكبرى 2/264 - 263 ، كنز العمال 7/253-254

4- المعجم الكبير للطبراني ، 12/110 ، مجمع الزوائد 9/35

بنابر روایت طبرانی ابن عباس می گوید هنگامی که ملک الموت در بیماری وفات شرفیاب محضر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله شد اجازه ورود گرفت ، در آن حال سر مبارکش در دامان امیر المؤمنین علیه السلام بود.

شاهد دهم

[15/921] عن ابن عباس أن النبي صلى الله عليه وآلـه لـمـا ثقل - وعنهـ عائـشـة و حـفـصـة - إـذ دـخـل عـلـيـ [عليـهـ السـلاـمـ] فـلـمـ رـآـ النـبـيـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ رـفـعـ رـأـسـهـ ، ثـمـ قـالـ: «ـادـنـ منـيـ ، اـدـنـ منـيـ»ـ ، فـأـسـنـدـهـ إـلـيـهـ ، فـلـمـ يـزـلـ عـنـهـ حـتـىـ تـوـقـيـ...[\(1\)](#) طـبـرـانـیـ وـدـیـگـرـانـ اـزـ اـبـنـ عـبـاسـ روـایـتـ کـرـدـ کـهـ حـالـ پـیـامـبـرـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـآلـهـ درـ بـیـمـارـیـ وـفـاتـ سـخـتـ شـدـ . عـایـشـهـ وـ حـفـصـهـ حـضـورـ دـاشـتـندـ کـهـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلاـمـ اـزـ رـاهـ رـسـیـدـ ، تـاـ چـشـمـ پـیـامـبـرـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـآلـهـ بـهـ آـنـ حـضـرـتـ اـفـتـادـ سـرـ مـبـارـکـشـ رـاـ بـلـنـدـ نـمـودـ وـ فـرمـودـ: «ـبـیـاـ نـزـدـیـکـ مـنـ بـیـاـ نـزـدـیـکـ مـنـ»ـ ! اوـراـ درـ بـرـگـرفـتـ وـ درـ هـمـانـ حـالـ اـزـ دـنـیـاـ رـفـتـ .

شاهد یازدهم

[16/922] وعن أبي رافع ، قال: توفي رسول الله صلی الله علیه وآلـه و رأسـهـ فـيـ حـجـرـ عـلـيـ بنـ أـبـيـ طـالـبـ [عليـهـ السـلاـمـ]ـ ، وـ هوـ يـقـولـ لـعـلـيـ [عليـهـ السـلاـمـ]: «ـالـلـهـ اللـهـ وـ مـاـ مـلـكـتـ أـيـمـانـكـُمـ ، اللـهـ اللـهـ وـ الصـلـاـةـ»ـ ، فـكـانـ ذـلـكـ آـخـرـ ماـ تـكـلـمـ بـهـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـآلـهـ[\(2\)](#)

ص: 1464

-
- 1- مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني 1/230 ، المعجم الأوسط للطبراني 3/195-196 ، قال الهيثمي: روى ابن ماجة بعضه ، رواه الطبراني في الأوسط والكبير ، وفيه يزيد بن أبي زياد ، وهو حسن الحديث على ضعفه ، وبقية رجاله ثقات (مجمع الزوائد 9/36)
 - 2- قال الهيثمي: رواه البزار ، وفيه غسان بن عبد الله ولم أجد من ترجمه ، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 1/293)

ابو رافع می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی جان داد که سر مبارکش در دامان امیر مؤمنان علیه السلام بود و به علی علیه السلام سفارش برده‌گان و سفارش نماز را نمود، و این آخرین مطلبی بود که بر زبان مبارکش جاری گشت

شاهد دوازدهم

[17/923] راوی می گوید: مادر و خاله ام نزد عایشه رفته و از او درباره علی علیه السلام پرسیدند او گفت: چه می پرسید از کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله در دست او جان داد سپس او دستش را بر صورتش کشید [\(1\)](#)

و بنابر روایتی گفت: (وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهِ فِي يَدِهِ فَرَدَّهَا إِلَى فِيهِ). [\(2\)](#)

شاهد سیزدهم

[18/924] (عن الشعبي ، قال: تُؤْكِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهِ وَرَأْسُهُ فِي حِجْرٍ عَلَيٌّ [عليه السلام] وَغَسَّلَهُ عَلَيٌّ [عليه السلام] ، وَالْفَضْلُ مُحْتَضِنُهُ ، وَأُسَامَةُ يُنَاوِلُ الْفَضْلَ الْمَاءَ) [\(3\)](#)

ص: 1465

1- عن جمیع بن عمیر: ان امّه و خالتہ دخلتا علی عائشة ، فقالت: يا ام المؤمنین أخبرينا عن علی، قالت: أي شيء تسألن عن رجل وضع [یده] من رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم موضعًا فسألت نفسه في يده، فمسح بها وجهه.. واختلفوا في دفعه فقال: إن أحبت البقاع إلى

الله مكان قبض فيه نبیه. قالتا: فلم خرجت عليه؟ ! قالت: أمر قضی ، ووددت أن أفديه ما على الأرض من شيء. (مسند أبي يعلى 279/8 - 280 تاريخ مدينة دمشق 394/42 ، مجمع الزوائد 112/9 ، قال ابن كثير: وهذا منكر جدًا ، وفي الصحيح ما يرد هذا والله أعلم.

(البداية والنهاية 397/7) نگارنده گوید: قیل: مرتبة الحديث مقبول ، قريب من الحسن ، بل لعله حسن. (سلسلة الأحاديث الصحيحة و

الحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة والجماعة 140)

2- رواه الزمخشري في ربيع الابرار 2/167 والأبشيهي في المستطرف 1/242.

3- الطبقات الكبرى 2/263

شعیی نیز می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی جان داد که سر مبارکش در دامان امیر مؤمنان علیه السلام بود. و غسل آن حضرت نیز به دست مبارک علی علیه السلام انجام شد....

شاهد چهاردهم

[19/925] امیر مؤمنان علیه السلام پس از دفن شبانه فاطمه علیها السلام رو به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نموده و فرمود: السلام عليك يا رسول الله... فَلَقَّا دُوَّسَةَ دُكْنَكَ فِي مَلْحُودَةَ قَبْرِكَ، وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِيْ وَصَدَرِيْ نَفَسُكَ، فَ- (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) [البقرة (2): 156] (1) سلام بر تو ای رسول خدا! من خودم تورا در میان قبرت نهادم ، و توب بر سینه من جان دادی...

شاهد پانزدهم

* در روایت شماره 272 گذشت که: قال لیلی الغفاریه:... (فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ: يَا عَائِشَةُ دَعِیَ لِی أخْرِیٌ ؛ فَإِنَّهُ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا ، وَآخِرُ النَّاسِ بَیْ عَهْدِهِ عِنْدَ الْمَوْتِ ، وَأَوَّلُ النَّاسِ لِی لُقْبًا يَوْمَ الْقِیَامَةِ).

پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: برادرم علی را رهای کن... او اولین کسی است که به من ایمان آورد و آخرين کسی است که هنگام جان دادن در کنار من خواهد بود و اولین کسی خواهد بود که فردای قیامت با من دیدار می کند

ص: 1466

1- شرح ابن أبي الحدید 10/265

شاهد شانزدهم

* در روایت شماره 331 گذشت که برخی از صحابه همراهی آن حضرت با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات را در ضمن ایاتی آورده اند که:

و أقرب الناس عهداً بالنبي و من ** جبريل عون له في الغسل والكفن

شاهد هفدهم

* و در روایت شماره 343 گذشت که در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه آمده: تو خود را با علی علیه السلام برابر می دانی در حالی که او وارث پیامبر صلی الله علیه و آله، وصی (و جانشین) او پدر فرزندان او اولین پیرو او، و کسی است که تا آخرین لحظات در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود!

شاهد هجدهم

[926/20] قال سعد: أنا دخلنا على رسول الله صلی الله علیه وآلہ و فی الیوم الذي قبض فیه و هو یسأر علیّاً [علیه السلام] ، ولقد خرجت نفس رسول الله صلی الله علیه وآلہ و فیه و هو یسأرہ. (1)

سعد بن ابی وقار در ضمن روایتی می گوید: همان روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود شرفیاب محضر مبارکش شدیم آن حضرت با علی [علیه السلام] مخفیانه صحبت می کرد و در همان حال روح از بدن مبارکش مفارق نمود

ص: 1467

1- مسند الشاشی 1/145. سند این روایت نیکو و معتبر است. (رجوع شود به کتاب أسانید فضائل أمير المؤمنين علیه السلام للشيخ باسم الحلّي 1/320-321)

[21/927] در ضمن روایتی - که بخشی از آن ساختگی است ، ولی از باب الزام و بنابر تفکیک در حجیت می توان به آن بر عاّمه احتجاج نمود ([1](#))-آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سر پیامبر صلی الله علیه و آله (بر دست من و) بین بازو و ذراعم بود، در حالی که سفارش به ،نماز، زکات و (مراعات حال) بردگان می نمود... و دستور به شهادتین: لا إله إلّا الله وَ أَنْ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ می داد، جان سپرد. ([2](#))

ص: 1468

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1723 ، پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت».

2- عن علی [علیه السلام]: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لَمَا ثقل... فَكَانَ رَأْسَهُ بَيْنَ ذِرَاعَيْ وَعَضْدَيْ، فَجَعَلَ يُوصِي بِالصَّلَاةِ وَالرِّكَاهِ، وَمَا مَلَكَ أَيْمَانَكُمْ، قَالَ كَذَلِكَ.. حَتَّىٰ فَاضَتْ نَفْسُهُ، وَأَمْرَ بِشَهَادَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.. حَتَّىٰ فَاضَتْ نَفْسُهُ.... (الطبقات الكبرى لابن سعد 243/255 كنز العمال 7/329) ورجوع شود به البحر الزخار

اشاره

آثار و اخباری در صحبت‌های خصوصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده که به نحوی مؤید حديث گذشته ام سلمه است.

شاهد اول

[22/928] به سند معتبر از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده است که روز طائف پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را صدا زده و در گوش او مطالبی فرمود، مردم گفتند: نجوى (سخن مخفیانه و در گوشی) پیامبر صلی الله علیه و آله با پسر عمومیش طولانی شد. حضرت فرمود: (مَا أَنْتَجِيْتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ) یعنی: من با او نجوى نکردم خدا با او نجوى نمود.

ترمذی در سنن وبغوی در مصابیح السنۃ این حديث را معتبر و نیکو دانسته اند [\(1\)](#) و در بسیاری از منابع دیگر عامه نیز نقل شده است.
[\(2\)](#)

ترمذی می گوید: مراد آن است که خداوند به من دستور داده که با او نجوى (و سخن در گوشی) داشته باشم. [\(3\)](#) و دیگر شارحین نوشه اند: یعنی آن چه را که

ص: 1469

1- سنن الترمذی 5/303 ، مصابیح السنۃ 4/175 (دار المعرفة) 2/451 (دار الكتب العلمية)

2- السنۃ لابن أبي عاصم 584، شرح ابن أبي الحید 7/24 و 9/173، ذخائر العقبی 85، الرياض النضرة 3/170 ، کنز العمال ، 599/11 و 139/625 ، تاریخ بغداد 7/414 ، تاریخ مدینة دمشق 42/315 ، 316 ، 317 ، شواهد التنزیل 2/325 ، المناقب لابن المغازلی 123 ، 125 ، أسد الغابة 4/27 ، ذکر أخبار إصبهان 1/141 ، البداية و النهاية 7/393 ، مطالب المسؤول 91 ، الفصول المهمة 231/1 ، 221/20 ، تاج العروس 15/308 ، لسان العرب 15/25 ، النهاية لابن الأثیر 5/494 و 2/183 - 184 .

3- و معنی قوله: «و لكن الله انتجه» ، يقول: إن الله أمرني أن أنتجي معه. (سنن الترمذی 5/303)

من از جانب پروردگار مأمور بودم به نحو نجوى (و در گوشی) به او رساند. (1)

طبیی شارح مشکاة می نویسد: آن مطالب اسراری الهی و اموری غیبی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را مخزن آن قرار داد. (2)

[23/ 929] (وقال امير المؤمنين عليه السلام- في مناشدته يوم الشورى -: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ، أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ [صلی الله علیه و آله] نَاجَانِي يَوْمَ الطَّائِفِ دُونَ النَّاسِ، فَأَطَالَ ذَلِكَ فَقُلْتُمْ: نَاجَاهُ دُونَنَا. فَقَالَ: «مَا أَنَا اتَّبَعْتُهُ؛ بَلِ اللَّهُ اتَّبَعَهُ»، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.) (3)

روایت قبل به کیفیت های مختلف از جابر نقل شده... فقالوا - أو فقيل له ، أو فقال الناس -: قد طالت مناجاتك... و گونه های دیگر که ذکر آن مناسب است:

[24/ 930] لَمَّا أَنْ كَانَ يَوْمُ [غَزْوَةِ] الظَّافِرِ خَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْلَى [عَلِيهِ السَّلَامُ] فَنَاجَاهُ طَوِيلًا ، وَأَبْوَبَكَرَ وَعُمَرَ يَنْظَرُانِ وَالنَّاسُ ، قَالَ: ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا ، فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَالَتْ مَنَاجَاتُكَ الْيَوْمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا أَنَا اتَّبَعْتُهُ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ اتَّبَعَهُ».) (4)

وفي لفظ... وأطال مناجاته ، فرأى الكراهة في وجوه رجال ، فقالوا: قد أطال

ص: 1470

1- المفاتيح في شرح المصايح 6/ 314-315، شرح المصايح ابن الرومي 6/ 442.

2- شرح الطبیی على المشکاة 12/ 2887 ورجوع شود به حاشیه السهارنفوری 2/ 477. قال الطبیی: كان ذلك أسراراً إلهية وأموراً غيبة جعله من خرانتها. انتهى قال القاري: ان الظاهر أن الأمر المتناجي به من الأسرار الدنيوية المتعلقة بالأخبار الدينية من أمر الغزو ونحوه (مراجعة شود به مرقة المفاتيح 9/ 3941 ، تحفة الأحوذی 10/ 159).

3- المناقب لابن المغازلي 119 (چاپ اسلامیه 117).

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 316-317 ، ورجوع شود به 42/ 315 ، المعجم الكبير للطبراني 2/ 186 ، المناقب لابن المغازلي 123 ، 125 و قريب به همین مضمون در کنز العمل 13/ 139 به نقل از جندب بن ناجية یاناجیة بن جندب. مرتبة الحديث: حسن ، صحيح لغیره. (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام على عليه السلام برواية أهل السنة والجماعة 278)

مناجاته منذ اليوم.... (1)

وفي لفظ آخر: فقال أصحابه: ما أكثر ما يناجيه... (2)

وفي لفظ رابع: فقال بعض أصحابه: لقد أطالت نجوى ابن عمّه.... (3)

وفي لفظ خامس: فقال أحد الرجلين: لقد أطالت نجواه لابن عمّه! فلماً بلغ ذلك النبي صلى الله عليه وآلـهـ قال صلـى اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ: (مـاـ أـنـاـ إـنـتـجـاهـيـهـ وـلـكـنـ اللـهـ إـنـتـجـاهـ) (4)

وفي لفظ سادس: فقال له أبو بكر: يا رسول الله، لقد طالت مناجاتك عليناً منذ اليوم. (5)

وفي لفظ سابع: فلحق أبا بكر [أبو بكر ظ] وعمر، فقالا: طالت مناجاتك عليناً يا رسول الله! قال: (مـاـ أـنـاـ أـنـاجـيـهـ وـلـكـنـ اللـهـ إـنـتـجـاهـ) (6)

از آن چه گذشت معلوم می شود که این فضیلت اختصاصی امیر مؤمنان علیه السلام که یقیناً به فرمان خداوند بوده باعث حساسیت دیگران شده و واکنش نشان داده اند یعنی نتوانسته اند از اظهار احساسات ناپسند خویش خودداری نمایند؛ لذا لب به اعتراض گشوده و به هم دیگر یا حتی به خود پیامبر صلی الله علیه و آلـهـ گفته اند: چقدر سخن مخفیانه شما با علی طول کشید؟!

ص: 1471

1- تاريخ مدينة دمشق 42/316. وفي رواية: فانتجاه، وأطال نجواه حتى كره قوم من الصحابة ذلك ، فقال قائل منهم: لقد أطالت اليوم نجوى ابن عمّه.... (شرح ابن أبي الحميد 9/173)

2- تاريخ مدينة دمشق 42/315 مرتبة الحديث: حسنٌ ، لا بأس به. (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة والجماعة 281)

3- تاريخ مدينة دمشق 42/316.

4- المناقب لابن المغازلي 124 وفي رواية الحافظ الاصفهاني (المتوفى 430): فقال أحد الرجلين لآخر: لقد طالت نجواه لابن عمّه ! (ذكر أخبار إصبهان 1/141)

5- المعجم الكبير 2/186 ، كنز العمال 13/139.

6- تاريخ مدينة دمشق 42/315

ملا علی قاری در شرح مشکاة می نویسد: (فقال الناس): أَيُّ الْمُنَافِقُونَ أَوْ عَوَامُ الصَّحَابَةِ.[\(1\)](#) يعني معتبرین از منافقین یا عوام صاحبی بوده
اند !

ولی در برخی از منابع تصریح شده که این معتبر چه کسی بوده... !!

شاهد دوم

[25/931] (قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَاحِبُ سَرِّي عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) [\(2\)](#)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صاحب سرّ من علی بن ابیطالب است

شاهد سوم

*در روایت شماره 497 گذشت که ابن عباس گفت: بین ما این سخن رد و بدل می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد عهد با علی
علیه السلام در میان گذاشت که به هیچ کس دیگری ابراز نفرمود.

شاهد چهارم

[26/932] روایتی به تعبیر گوناگون نقل شده و ضیاء مقدسی آن را به این عبارت نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن
روایتی فرمود: وأشهد أنَّه ممَّا كان يُسِرُّ إلِي: «لَتُخَصِّبَنَّ هَذِهِ مِنْ دَمِ هَذِهِ» ، يعني لحیته من دم رأسه.[\(3\)](#)

ص: 1472

1- مرقاة المفاتيح 9/3941 ، تحفة الأحوذی 10/159.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/317

3- الأحاديث المختارة 2/26 حدیث 405 (قال في التعليقة: و إسناده صحيح) ورجوع شود به الأحاديث المختارة 2/82 حدیث 459
وصفحه 404 حدیث 792 تاريخ مدينة دمشق 48/376

یعنی گواهی می دهم از جمله اسراری که پیامبر صلی الله علیه و آله با من در میان گذاشت آن بود که محسنم از خون سرم خضاب می گردد.

و عبارت: «مَمَا كَانَ يُسِرُّ إِلَيْ» حاکی از اسرار دیگری است که بیان نشده.

شاهد پنجم

[27/933] سیوطی در ضمن روایتی معتبر از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که فرمود: (عَاهَدَ إِلَيْ أَنْ لَا أَمُوتَ حَتَّى أُوَمَّرَ ثُمَّ تُخَضَبُ هذِهِ، مِنْ هذِهِ).⁽¹⁾

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله با من چنین عهد نمود که من از دنیا نمی روم تا آن که سرکار آیم (وعهد دار خلافت گردم) سپس محسنم از خون سرم خضاب شود.

* در فضیلت 36: «شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام» روایاتی به معنای دور روایت قبل گذشت.

شاهد ششم

[28/934] در ضمن روایتی که حاکم و ذهبي حکم به صحت آن کرده اند آمده است: إن مَمَا عاهَدَ إِلَيْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِي بَعْدِه. ⁽²⁾ از جمله اموری که پیامبر صلی الله علیه و آله قبلًا به من خبر داد آن بود که امت پس از آن حضرت به من نیرنگ زده و پیمان شکنی خواهد نمود.

ص: 1473

1- جامع الأحاديث 16/281 ثم قال: رجاله ثقات.

2- المستدرک 3/140. وفي رواية:... سمعت علیاً [عليه السلام] يقول - على المنبر -: و الله لعهد النبي الأمي إلی أن الأمة ستغدر بي.

قال البزار: وهذا الحديث قد رواه غير واحد عن ، حبيب ، عن ثعلبة ، عن علي [عليه السلام] ، فطر بن خليفة وغيره. (البحر الرخار 3/91)

نکته ای که در این روایت نهفته استفاده از تعبیر «عهد» و «ممّا» است. از موارد کاربرد لفظ «عهد» جایی است که متضمن وصیّت و سفارشی بوده و یا در آن مورد شرط و تعهدی در کار باشد

و لفظ «ممّا» که ترکیبی از «من» و «ما» است مفید معنای «بعض» است یعنی این یکی از عهد های آن حضرت است و موارد دیگری نیز وجود داشته که در این روایت متعرّض آن نشده اند. در کلام عسقلانی نیز اعتراف به این حقیقت دیده می شود.[\(1\)](#)

تأثیر شاهد ششم

[29/935] عن علي بن أبي طالب [عليه السلام] ، قال: والله إنه لعهد النبي الأميّ صلى الله عليه و آله: (أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ بَعْدِي).
[\(2\)](#)

وفي لفظ: إن ممّا عهد إلى رسول الله صلی الله عليه و آله: (أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ بَعْدِي).[\(3\)](#)

ص: 1474

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1485.

2- قال البوصيري (المتوفى 840): رواه أبو بكر بن أبي شيبة بإسناد حسن. (اتحاف الخيرة المهرة 200/7 ، ورجوع شود به البحر الزخار 3 /91 ، المطالب العالية لابن حجر 378/8 (طبعة دار الكتب العلمية، بيروت) البداية والنهاية 244/6 و 360/7 ، كنز العمال 11/297 ، مجتمع الزوائد 9/137 ، تاريخ مدينة دمشق 42/447 - 448 ، كفاية الطالب الليبي للسيوطى 2/138 ، سبل الهدى والرشاد 10 /150).

3- تاريخ مدينة دمشق 42/448 ، البداية والنهاية 7/360 ، دلائل النبوة 6/440 قال البهقي: فإن صح هذا فيحمل أن يكون المراد به - والله أعلم - في خروج من خرج عليه في إمارته ، ثم في قتله. (دلائل النبوة 6/440) بخاری در مورد ثعلبة بن يزید راوی این حدیث اشکال کرده و گفته: فی حدیثه نظر ، لا يتبع فی حدیثه. (التاریخ الكبير 2/174 ، تهذیب الکمال 4/399) نگارنده گوید: ابن حبان او را در الثقات 4/98 ذکر کرده و نسائی در مسند علی علیه السلام او را توثیق نموده (تهذیب الکمال 4/399) و ابن عدی گفته: من در روایاتش حدیث منکری ندیده ام. (میزان الاعتدال 1/371) اما این که بخاری گفته: لا يتبع فی حدیثه. پاسخش آن است که عقیلی گفته: «ان هذه الأمة ستغدر بي» ، وقد روى هذا من غير هذا الوجه بأسانيد تقارب هذا. (ضعفاء العقيلي 9/4) و اسناد متعدد و معتبر آن را در شماره های 934 - 936 ملاحظه فرمودید. وقال الندوی: الحديث صحيح ، رجال الدولاني [الكتنى والأسماء 1/104 طبعة حیدرآباد] لهذا الحديث ثقات. (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة والجماعة 323 - 324 به نقل از نبوات الرسول صلی الله عليه و آله للندوی 111)

و في لفظ ثالث: إن مما عهد إلى النبي صلى الله عليه وآله أن الأمة ستغدر بي من بعده [\(1\)](#)

امير مؤمنان عليه السلام سوگند ياد نمود که پیامبر صلی الله علیه وآلہ و مسلم فرمود: مردم پس از من به تو خیانت کرده و پیمان شکنی خواهند کرد.

بسیاری از راویان حديث این روایت را نقل کرده اند. [\(2\)](#)

[30/936] در روایتی که حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده اند آمده:

امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: قال لي رسول الله صلی الله علیه وآلہ و مسلم: (إِنَّ الْأُمَّةَ سَيَتَعْدِلُ بِكَ بَعْدِي وَ أَنْتَ تَعِيشُ عَلَىٰ مِلَّتِي وَ تُقْتَلُ عَلَىٰ سُنْتِي مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّتِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي وَ أَنَّ هَذِهِ سَتُخْصَبُ مِنْ هَذَا) يعني لحیته من رأسه. [\(3\)](#)

يعني پیامبر صلی الله علیه وآلہ و مسلم فرمود: پس از من ، امت به تو نیرنگ خواهد زد. حیات توبه دین و آیین من خواهد بود و در حالی که بر سنت و روش من ثابت قدم هستی کشته می شوی کسی که تورا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس بغض و کینه تورا به دل داشته باشد مرا مبغوض داشته است.

سپس اشاره فرمود که محاسن تو از خون سرت خصاب خواهد شد.

ص: 1475

1- المستدرک 3/140، کنز العمال 11/297 (به نقل از ابن ابی شیبہ حارث، بزار، مستدرک، بیهقی)

2- شرح ابن ابی الحدید 4/107 و 6/45.

3- المستدرک 3/142 - 143.

[31/1937] در روایت دیگری که حاکم نیشابوری (متوفی 405) و ذهبی (متوفی 748) آن را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته اند آمده است: (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ [عليه السلام]: «أَمَا إِنَّكَ سَتَلْقَى بَعْدِي جَهَدًا» قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: «فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ») (1) یعنی: پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه به حضرت امیر علیه السلام فرمود: پس از من به زحمت می‌افتد (واز امت رنج فراوان خواهی دید)، علی علیه السلام عرض کرد: دینم سالم خواهد ماند؟ پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه فرمود: آری، با دینی سالم

[32/938] (عن علی بن ابی طالب [عليه السلام]، قال: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخِذُ بِيَدِي، وَنَحْنُ نَمْشِي فِي بَعْضِ سَكَنِ الْمَدِينَةِ، إِذْ أَتَيْنَا عَلَى حَدِيقَةٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَحْسَنَنَا مِنْ حَدِيقَةٍ! قَالَ: «لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا». ثُمَّ مَرَرْنَا بِأُخْرَى فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَحْسَنَنَا مِنْ حَدِيقَةٍ! قَالَ: «لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا». حَتَّىٰ مَرَرْنَا بِسَبَعَ حَدَائِقَ، كُلُّ ذَلِكَ أَفُولٌ: مَا أَحْسَنَنَا! وَيَقُولُ: «لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا». فَلَمَّا خَلَّ لَهُ الطَّرِيقُ اعْتَنَقَنِي، ثُمَّ أَجْهَشَ بَاكِيًّا. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا يُبَكِّيكَ؟ قَالَ: «صَدَّقَ غَائِنٌ فِي صَدَّدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُسْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي».

قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: «فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ».) (2)

ص: 1476

- 1- المستدرک 3/140 ، کنز العمال 11/617 ، کفاية الطالب الليب للسيوطی 2/138 ، سبل الهدى و الرشاد 10/150 .
- 2- مسنن ابی یعلی 1/427 و مراجعه شود به کشف الأستار 3/183. در تعلیقه المطالب العالية لابن حجر ، تحقيق عبدالله بن ظافر بن عبد الله الشهري 16/105 (طبع الرياض) شواهدی برای آن ذکر کرده و گفتہ: بمجموع هذه الشواهد يرتفع إلى درجة الحسن لغيره. نگارنده گوید: این روایت که معروف به «روایت حدائق سبعه» است، با کمی اختلاف و زیاده و نقصان در مصادر فراوان آمده به عنوان نمونه مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني 11/60-61 ، معجم الصحابة للبغوي ، 365/4 ، تاريخ بغداد ، 394/12 ، مجمع الزوائد 9/118 ، مختصر 322/42 ، 323 ، 324 ، الرياض النصرة 3/184 ، المناقب للخوارزمي 65 جواهر المطالب 1/230 ، مجمع الزوائد 9/118 ، زوائد مسنند البزار لابن حجر 2/313 شماره 1922 ، کنز العمال 13/176 یتابع المودة 1/134. بوصیری در اتحاف الخیرۃ المهرة 207/7 گفتہ: رواه الحاکم و صححه البتہ حاکم ذیل آن را ذکر نکرده و فقط صدر روایت را این گونه نقل کرده: عن ابی عثمان النھدی، قال: إن علیاً رضی الله عنه [عليه السلام] قال: بينما رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه وسلم آخذ بیدی - ونحن في سکن المدینة - إذ مررنا بحدیقة ، قلت: يا رسول الله ما أحسنها من حدیقة ، قال: «لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا». (المستدرک 3 / 139 حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته اند) و نیز مراجعه شود به فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 273 شماره 231 ، فضائل الصحابة الأحمد بن حنبل 2/809 شماره 1109 (طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض) ، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه اش نیز حکم به صحت آن نموده است.

وفي رواية: قال صلی الله عليه وآلہ: (ضَّغَائِنُ فِي ضَّدُورٍ قَوْمٌ لَا يُبَدِّلُونَهَا لَكَ حَتَّى يَقْدِعُونَنِي)، فقال علي عليه السلام: يا رسول الله ، ألا أضع سيفي على عاتقي فأليد خضراءهم ! قال: «بل تصر»، قال: فإن صبرت ! قال: «تلاقي جهاداً»، قال: أفي سلامة من ديني ؟ قال: «نعم» ، قال: فإذاً لا أبالي.[\(1\)](#)

خلاصه آن که پیامبر صلی الله عليه وآلہ با امیر مؤمنان علیه السلام دست در دست یک دیگر نهاده و در کوچه های مدینه قدم می زندن به با غ و بستانی رسیدند، امیر مؤمنان علیه السلام عرضه داشت: بستان زیبایی است! پیامبر صلی الله عليه وآلہ فرمود: «تبهتر از آن را در بهشت داری»، این مطلب هفت بار تکرار شد پس از آن ، در مکانی خلوت پیامبر صلی الله عليه وآلہ امیر مؤمنان علیه السلام را در آغوش کشید و شروع کرد به گریه کردن! علی علیه السلام عرض کرد: چه چیز شما را به گریه آورده؟ رسول خدا صلی الله عليه وآلہ فرمود: «گروهی از تو کینه ها در دل دارند و آشکار نخواهند کرد تا آن که من از دنیا بروم.»

سپس پیامبر صلی الله عليه وآلہ به آن حضرت دستور صبر داده و بشارت داد که دینت سالم خواهد ماند.

ص: 1477

1- شرح ابن أبي الحميد /4 - 107 - 108

نکته اول: تعیین وظیفه !

برخی از این روایات جنبه اخباری داشته و برای آگاهی از آینده است ولی برخی دیگر علاوه بر اطلاع از احوال و اوضاع آینده جهت انشایی نیز داشته و وظیفه امیر مؤمنان علیه السلام را در آن شرایط بیان کرده اند مانند فرمایش: «بل تصریب» در روایت گذشته و روایاتی که در پاورقی آمده است.[\(1\)](#)

ص: 1478

1- رجوع شود به دفتر سوم، صفحه 1010 - 1025: روایات عهد و فرمان به مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین، شماره های 702 - 726 و صفحه 1065 - 1071 ، روایات شماره 783 - 789. در روایت شماره 721 گذشت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكَ جَهَادُ الْمُفْتَوِنِينَ، كَمَا كَتَبَ عَلَى جَهَادِ الْمُشْرِكِينَ... فَكَنْ جَلِيلُ بَيْتِكَ حَتَّى تَقْلَدَهَا إِنْذَا قَلَّدَتْهَا جَاهَتْ عَلَيْكَ الصَّدُورُ، وَقَلَّبَتْ لَكَ الْأُمُورُ، تَقَاتَلَ حِينَئِذٍ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلَتْ عَلَى تَنْزِيلِهِ، فَلِيَسْتَ حَالَهُمُ الثَّانِيَةُ بِدُونِ حَالَهُمُ الْأُولَى». و در روایت شماره 723: قال رسول الله صلی الله علیه و آله «... و تَجَاهَدْ أُمْتَى عَلَى كُلِّ مَنْ خَالَفَ الْقُرْآنَ مَمَنْ يَعْمَلُ فِي الدِّينِ بِالرَّأْيِ، وَلَا رَأْيَ فِي الدِّينِ، إِنَّمَا هُوَ أَمْرٌ مِّنْ رَبِّ وَنَهْيٍ». صفحه 1030 ، روایت 728 به سند معتبر گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «در آینده بین تو و عایشه حادثه ای اتفاق می افتد... و در ادامه فرمان داد که: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَارِدَدُهَا إِلَى مَأْمَنِهَا يَعْنِي: هرگاه این واقعه رخ داد عایشه را به پناهگاهش بازگردان» و در روایت معتبر شماره 729 پیامبر صلی الله علیه و آله از خروج برخی از همسرانش خبر داد ، عایشه خنده اش گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «بَيْنَ حَمِيرَا، تَوْ آن زَنْ نَبَاشِي!»! سپس به امیر مؤمنان علیه السلام فرمان مدارا با او را داده و فرمود: «إِنَّ وَلِيَّتَ مِنْ أَمْرِهَا شَيْئًا فَارِفَقْ». و رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1293 - 1305 ، نکته های اول و سوم و صفحه 1328 روایت شماره 850 که آخر همین بخش به عنوان شاهد نهم خواهد آمد. و نیز رجوع شود به همین دفتر، صفحه 1480 - 1481 ، روایات شماره 939 - 942 و بیان ابن حجر عسقلانی که صفحه 1484 - 1485 به عنوان شاهد هفتم خواهد آمد. و روی عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّهَا سَتَكُونُ فَتْنَةً [فَتْنَة] وَسَيْحَاجَّ [وَسَيْحَاجَّ قَوْمَكَ]»، قلت: يا رسول الله، فما تأمرني؟ قال: «اتبع الكتاب» أو قال: «احكم بالكتاب». (المعجم الأوسط للطبراني 29/30 ، المعجم الصغير للطبراني 2/78 ، کفاية الطالب الليبي للسيوطی ، 2/138 ، کنز العمال 11/291 - 292 ، سبل الهدى و الرشاد 10

(1/151)

لذا امیر مؤمنان علیه السلام تمام برنامه اش را مطابق دستوراللهی دانسته و می فرماید:

من گمراه نگشته و دیگران را نیز گمراه نکرده ام و آن چه با من در میان گذاشته شده و بر آن عهد بسته ام فراموش ننموده ام. من راه و روش روشنی را می پیمایم که پروردگارم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت برای من به روشنی بیان فرموده است. هر کس خواهد از من پیروی کند هر کس خواهد مرا رها نماید.[\(1\)](#)

نکته دوم: دین سالم!

این مطلب در روایات متعدد آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام بشارت داد که: «دین تو سالم خواهد ماند».[\(2\)](#)

و یا فرمود: «حیات تو بر دین و آین من خواهد بود و در حالی که بر سنت و روش من ثابت قدم هستی کشته می شوی»[\(3\)](#)

وروشن است که معنا ندارد هم امیر المؤمنین علیه السلام دینش سالم باشد هم کسی که با آن حضرت مبارزه می کند و می خواهد آن حضرت را به قتل برساند و...!!

ص: 1479

1- مراجعه شود به المعيار و الموازنة 61 ، تاریخ مدینة دمشق 42/33، 396، 534 ، شرح ابن أبي الحدید 1/265 و 5/249 ، کنز العمال 13/164.

2- در روایت معتبر از المستدرک 3/140 ، کنز العمال 11/617 ، کفاية الطالب اللبیب للسیوطی 2/138 ، سبل الهدی و الرشاد 10/150 /گذشت.

3- در روایت معتبر از المستدرک 3/142-143 گذشت.

نکته دیگر آنکه پیمان شکنی امت - در این روایت (شاهد ششم) و احادیث مشابه - چه بود؟! گرچه مطلب برای اهلش روشن است ولی در برخی از روایات عامه نیز به آن تصریح شده است.

[33/939] (روی ابن الاثير، عن علی [علیه السلام]، قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ: «يَا عَلَيِّ، إِنَّمَا أَنْتَ بِمَنْزِلِهِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي فَإِنْ أَتَاكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ فَسَهَّلْمُوا إِلَيْكَ - يعني الخلافة- فاقْبِلْ مِنْهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَأْتُوكَ فَلَا تَأْتِهِمْ حَتَّى يَأْتُوكَ). یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو به منزله کعبه هستی که دیگران باید به دنبال تو آیند نه آن که تو به دنبال آن ها بروی. اگر این قوم خلافت را تسلیم تو کردند بپذیر و گرنه صبر کن تا خودشان نزد تو آیند.[\(1\)](#)

[34/940] (وروى أحمٰد و البخاري ، عن علٰي [علیه السلام] ، قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ: «إِنَّهُ سَيَكُونُ اخْتِلَافٌ وَأَمْرٌ - أوْ أَمْرٌ - فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ السَّلْمَ فَافْعُلْ).[\(2\)](#)

پیامبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در آینده اختلافات و اموری پیش می آید در حد امکان رفتار مسالمت آمیز داشته باش.

[35/941] وروی الزبیر بن بکار فی الموقیات ، قال: لمّا بایع بشیر بن سعد أبا بکر و ازدحم الناس علی أبي بکر فبایعوه مرّ أبو سفیان بن حرب بالبیت الذي فيه

ص: 1480

1- أسد الغابة 4/31 .

2- قال البخاري ، قاله لي محمد بن أبي بكر ، عن فضيل بن سليمان، عن محمد بن أبي يحيى عن ایاس. (التاريخ الكبير 1/440-441). مسنند أحمٰد 1/90، كتاب السنة لعبد الله بن أحمٰد حنبل 2/545 شماره 1264، تفسير ابن كثير 2/335. قال الهيثمي: رواه عبد الله و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 7/234) احمد محمد شاکر نیز در تعلیقه مسنند أحمٰد 1/469 شماره 695 (طبعه دار الحديث ، القاهرة) گفته: إسناده صحيح.

علی بن ابی طالب علیه السلام فوقف و أنسد:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم *** ولا سیما تیم بن مرة أو عدی

فما الأمر إلّا فیکم وإلیکم *** وليس لها إلّا أبو حسن علی

أبا حسن فاشدد بها كف حازم *** فانك بالأمر الذي يرجى ملي

وأی امرئ يرمي قصیا ورأیها *** منيع الحمى والناس من غالب قصی

(فَقَالَ عَلَيْهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي سُفْيَانَ: إِنَّكَ تُرِيدُ أَمْرًا لَسْنَتَا مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا فَأَنَا عَلَيْهِ) (1)

ابوسفیان با خواندن اشعاری می خواست بنی هاشم و بویژه امیرالمؤمنین علیه السلام را تحریک به درگیری و مبارزه با ابوبکر نماید حضرت به او فرمود: ما از آن چه تو دنبال آن هستی بیگانه ایم، پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهدی بسته که من بر استوار و به آن وفا دارم.

[36/942] وروی عن الفضل بن العباس أنه قال - في ضمن كلام له :- و إنما نعلم أن عند صاحبنا عهداً هو ينتهي إليه (2). فضل بن عباس در ضمن سخنی خطاب به مخالفان گفت: ما می دانیم که نزد صاحب ما - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - عهد و برنامه ای است [از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله] که بر طبق آن عمل می نماید.

مستفاد از این روایات آن است که: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان می دهند که در اختلافی که بین امت واقع می شود در حد امکان رفتار مسالمت آمیز داشته باشد.

ص: 1481

1- شرح ابن ابی الحدید 6/17-18 به نقل از زبیر بن بکار در المواقیفات

2- شرح ابن ابی الحدید 6/21 به نقل از زبیر بن بکار در الموقیفات.

این روایات بر وظیفه حضرت پس از رحلت و شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد به چند قرینه:

الف) در روایات شماره 936 - 934 گذشت که: **إِنَّهُ لَعَهْدَ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَتَغْدِرُ بَكَ بَعْدِي**. و فی لفظ: إن مّا عاهد إلى النبي صلی الله علیه و آله أن الأمة ستغدر بي من بعده. پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که امت پس از آن حضرت به من نیرنگ زده پیمان شکنی خواهد نمود. «بعدی و یا بعده» در این روایات - و هم چنین روایات پس از آن - مانند «بعدی» در روایات: «و **هُوَ أَلَيْهِ كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي**»، «**وَهُوَ وَلِيَّكُمْ بَعْدِي**» و «**أُولَئِكُمْ بَعْدِي**» است. بدین معنا که نیرنگ و پیمان شکنی از هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شده و تا آخر عمر امیر مؤمنان علیه السلام ادامه خواهد داشت. و البته مخالفان تأکید بر تضعیف یا توجیه این روایات دارند و پذیرفتن آن برایشان دشوار آمده و وجه آن نیز روشن است !! [\(1\)](#)

ب) بنابر روایت ابن اثیر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو به منزله کعبه هستی که دیگران باید به دنبال تو آیند... اگر این قوم خلافت را تسلیم تو کردند بپذیر و گرنه صبر کن تا خودشان نزد تو آیند.

ج) بنابر روایت زییر بن بکار امیر مؤمنان علیه السلام به ابوسفیان می فرماید: «من تابع پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و معلوم است که حضرت در آن جا سکوت فرمود.

د) با توجه به روایاتی که در تأیید مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت، [\(2\)](#) وظیفه آن حضرت پس از خلافت ظاهری، مبارزه با مخالفین (ناکثین، قاسطین و مارقین) بود ، پس امر به رفتار مسالمت آمیز مربوط به جریان سقیفه است

ص: 1482

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1474 پاورقی 3

2- رجوع شود به دفتر سوم صفحه 1010: «عهد و فرمان به مبارزه با ،ناکثین ، قاسطین و مارقین.»

و تقاویت وظیفه آن حضرت در این دو برهه از ز زمان ناشی از تقاویت شرایط بوده است؛ زیرا در جریان سقیفه، حضرت نیروی کافی برای مبارزه نداشت ولی پس از خلافت ظاهری اعوان و انصار فراوان پیدا کرده بود.

البته برخی از مخالفین - به جهت انکار نصّ در خلافت - ادعا کرده اند:

کسی مانند علی رضی الله عنه [علیه السلام] با توجه به شجاعت و صلابتش در دین وجود یاران فراوان و همراهی بیشتر مهاجرین و انصار و بزرگان صحابه ممکن نیست که از حق مسلم خودش چشم پوشی کرده و تسليم خلافت ضعیفی نهی دست و بی یار و یاور - یعنی ابوبکر - گردد اگر نصّ در کار بود با آن ها مبارزه می کرد همان گونه که پس از خلافت ظاهری با تمام قوا در برابر مخالفانش ایستاد و بسیاری از آنان را نابود کرد و حمایت از دین را بر تقدیم ترجیح داد (۱)

اشکال

ادعای وجود یاران فراوان برای آن حضرت، ادعایی بی اساس است که - گذشته از روایات پیمان شکنی امت - واقعیت تاریخ برخلاف آن شهادت می دهد. اگر امیر المؤمنین علیه السلام یاران فراوان داشت چگونه آن حضرت را مجبور به بیعت با ابوبکر نمودند؟!

چرا در خطبه شقسقیه فرمود:... و طفت ارتئی بین آن أصول بید جذاء او أصبر

ص: 1483

1- قال:الافتازاني... وأن مثل علي رضي الله عنه [علیه السلام] - مع صلابته في الدين وبسالته وشدة شكييمته وقوة عزييمته وعلو شأنه وكثرة أعوانه وكون أكثر المهاجرين والأنصار والرؤساء الكبار معه - قد ترك حقه وسلم الأمر لمن لا يستحقه من شيخ منبني تيم ضعيف الحال، عديم المال، قليل الأتباع والأشياء، ولم يقم بأمره وطلب حقه كما قام به حين أفضى التوبة إليه، وقاتل من نازعه بكلتا يديه حتى فني الخلق الكبير والجم الغفير وآثر على التقية الحمية في الدين والعصبية للإسلام والمسلمين... (شرح المقاصد 5/260 ورجوع 5/258) شود به

على طخية عمياء... فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى... أرى تراشي نهباً...

چراشب ها حضرت زهرا عليها السلام را بر مرکبی سوار می نمود و دستان حسن و حسین علیهم السلام را می گرفت و خانه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دق باب می نمود و حق خویش را بدان ها یاد آور می شد و آنان را به یاری می طلبید؛ لیکن پاسخ می شنید کار از کار گذشته و ما با ابوبکر بیعت کرده ایم؛ چرا زودتر ما را نخواندی؟! حضرت می فرمود: آیا جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را بر زمین نهاده و به نزع در خلافت بر می خاستم؟! و برخی وعده یاری می دادند، ولی به عهد خود وفا نکردند. [\(1\)](#) در اثری دیگر به صورت گستردۀ به این موضوع پرداخته ایم. [\(2\)](#)

شاهد هفتم

ابن حجر عسقلانی روایت پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف خوارج را نقل کرده که:

[37/ 943] (... يَمْرُّونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُّ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيمَةِ... آتُهُمْ رَجُلٌ إِحْمَدَى يَمْدِيهِ - أَوْ قَالَ: تَدْبِيْهُ - مِثْلُ تَدْبِيْهِ الْمَرْأَةِ - أَوْ قَالَ: مِثْلُ الْبَصْنَعِ تَدَرْدَرُ - يَخْرُجُونَ عَلَى حِينٍ فِيْقَهِ مِنَ النَّاسِ»

قال أبو سعيد أشهد أنني سمعت هذا من النبي صلى الله عليه وآله وأشهد أن علياً [عليه السلام] قتلهم و أنا معه [\(3\)](#)

ص: 1484

-
- 1- رجوع شود به الامامة والستة ياسة، 19/1 ، شرح ابن أبي الحميد: 47/2 و 13/6 و 14/11 و 18/39 ، دائرة المعارف لفرید و جدي 759/3 موسوعة آل النبي عليهم السلام لعائشة بنت الشاطئ 614 ، ترجم سيدات بيت النبوة 613 - 614 ، فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و لعمر أبو النصر 117 - 118 ، السيدة فاطمة الزهراء عليها السلام لدکتر بیومی مهران 137 الصدیق أبو بکر لمحمد حسین هیکل 65، أهل البيت عليهم السلام لتوفیق أبو العلم 167 ، و علام النساء لکحاله 114/4 .
 - 2- رجوع شود به الهجوم على بیت فاطمه علیها السلام بویژه صفحه 158 - 159 روایت های 6 - 7 ، و صفحه 446 - 450 - 452 ، ترجمه اش هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام 170- 172 - 175 - 180 .
 - 3- صحيح البخاري 8/52 - 53 ، و مراجعه شود به صحيح البخاري 4/179 و 7/111 ، صحيح مسلم 3/112 - 113 و ...

عقلانی پس از گزارش های متعدد درباره «ذو الثدیة» می نویسد:

در این حدیث - غیر از فواید گذشته - منقبت عظیمی برای علی علیه السلام وجود دارد و اثبات می کند که او امام بر حق بوده او در جنگ با اهل جمل و صفين وغیره مبارزاتش صحیح و درست بوده است

طرق متعدد این حدیث - یعنی حدیث «ذو الثدیة» - مشتمل بر مطالب فراوانی است که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته چه درباره خوارج و چه غیر آنان این مطلب از علی علیه السلام ثابت است که پیشاپیش خبر داد که در آینده شقی ترین افراد اورا به قتل می رسانند ، و همان گونه که فرموده بود اتفاق افتاد و مطالب فراوان دیگر. [\(1\)](#)

شاهد هشتم

پیش از این گذشت که در روایات اهل تسنن - با الفاظ و تعابیر مختلف - نقل شده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از من پیمان گرفت که با ناکثین و قاسطین و مارقین مبارزه نمایم. [\(2\)](#)

ص: 1485

1- وفي هذا الحديث من الفوائد غير ما تقدم منقبة عظيمة لعلي [عليه السلام] ، وأنه كان الإمام الحق ، وأنه كان على الصواب في قتال من قاتله في حربه في الجمل وصفين وغيرهما... اشتملت طرق هذا الحديث على أشياء كثيرة كان عنده عن النبي صلی الله علیه و آله ، علم بها مما يتعلّق بقتال الخوارج وغير ذلك مما ذكر ، وقد ثبت عنه أنه كان يخبر بأنه سيقتله أشقي القوم ، فكان ذلك في أشياء كثيرة ! (فتح الباري 12 / 266) وقال ابن الأثير: ولعلي [عليه السلام] في قتال الخوارج وغيرها آيات مذكورة في التواريخ ، قد أتينا على ذكرها في الكامل في التاريخ. (أسد الغابة 4 / 33)

2- رجوع شود به عنوان «عهد و فرمان به مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین» صفحه 1010.

و در روایت شماره 111 مطلب به صورت واضح بیان شده که:

قال علی بن ریبعة: سمعت علیاً علیه السلام علی المنبر و أتاه رجل ، فقال: يا أمیر المؤمنین! ما لي أراك تستحلي [تستحیل] الناس استحالة [استحلال] الرجل إبله؟ أبعهد من رسول الله صلی الله علیه وآلہ او شیئا رأیته ؟ قال: «والله ! ما كذبتُ و لا كذبتُ ، و لا ضللُ و لا ضلّ ، بل عهد من رسول الله صلی الله علیه وآلہ عهده إلى (وَقَدْ حَابَ مَنِ افْتَرَى) [طه (20): 61] ، عهد إلى النبی صلی الله علیه وآلہ أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين »

شاهد ذهن

در ضمن روایت شماره 850 گذشت که ام سلمه وارد منزل شد ، دید پیامبر صلی الله علیه وآلہ و امیرالمؤمنین علیه السلام آهسته و در گوشی با یک دیگر صحبت می کنند، امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسید: پس من انجام دهم، کار را تمام کنم؟ پیامبر صلی الله علیه وآلہ می فرمود: «آری».

پس از آن پیامبر صلی الله علیه وآلہ - در ضمن کلامی - فرمود: «جبرئیل از جانب خدا فرمانی برای من آورده بود که به علی سفارش کنم پس از من آن را انجام دهد. من بین آن دو بودم ، جبرئیل در جانب راست من و علی در جانب چپ من قرار گرفته بود. جبرئیل دستور داد که من به علی فرمان دهم و آن چه را تاروز قیامت اتفاق می افتد برای او بیان نمایم»

ص: 1486

38- علی‌الله‌سلام‌تنها وصی‌پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآل‌له‌وسلم

اشاره

اهمیت وصیت در دین اسلام قابل انکار یا تشکیک نیست. همان‌گونه که هر کسی نسبت به آینده بازماندگان خویش نگران است و از صلاح‌اندیشی‌های لازم برای آن‌ها دریغ ندارد، قطعاً خدا هم برای آینده امت پس از رحلت پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآل‌له برنامه‌ای داشته، و آن حضرت آن را به مردم ابلاغ فرموده است [\(۱\)](#).

[1/944] (عن أبي أويوب الأنصاري: ان رسول الله صلی الله عليه وآل‌له و‌سلم قال لفاطمة رضي الله عنها [عليها السلام]: «أما علِمْتَ أنَّ اللَّهَ عَرَّوَ جَلَّ أَطْلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكِ بَعْنَةَ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكِ، فَأَوْحَى إِلَيَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيَّا») [\(۲\)](#)

ص: 1487

1- قال القاضي عياض (المتوفى 544): وينظر فيما يحتاج إليه من وصية فيمن يخلفه أو أمر يعهد له، وهذا نبينا صلی الله عليه وآل‌له و المغفور له ما تقدم وما تأخر... وأوصى بالتلقيين بعده: كتاب الله وعترته، وبالأنصار عيبيته، ودعا إلى كتب كتاب لئلا تضل أمته بعده إما في النص على الخلافة أو الله أعلم بمراده [!!!] ثم رأى الإمساك عنه أفضل وخيراً. (الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی الله عليه وآل‌له 209)، وتابعه الصالحي (المتوفى 942) في سبل الهدى والرشاد 19/12 در پیوست 7: «نیاز به نص و انکار آن» توضیح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

2- المعجم الكبير 4/171-172 ورجوع شود به المناقب لابن المغازلي 106 ، المناقب للخوارزمي 290 ، الفصول المهمة لابن الصباغ 2/1113-1114 نقلأ عن الدارقطني صاحب الجرح والتعديل عن أبي سعيد الخدري.

وفي لفظ: «ان الله تعالى اطلع اطلاعه إلى أهل الأرض فاختارني منهم فبعثني نبياً مرسلاً ثم اطلع اطلاعه فاختار منهم بعلك فأوحى إلى
أن أزوجّه إياك وأتخذه وصيّاً». (1)

ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: مگر نمی دانی که خداوند تعالی توجهی به اهل زمین نمود و از میان آنان پدرت را انتخاب نموده و او را به پیامبری مبعوث فرمود، پس از آن دیگر بار توجهی به آنان نموده و از بین آنان شوهرت را برگزید و به من وحی فرمود که تورا به ازدواج او در آورم و او را وصی خویش قرار دهم.

[2/945] طبرانی به سند صحیح نقل کرده است که هنگام احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله، صفیه همسر آن حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا، هر یک از همسران تو خانواده ای دارند که پناهش باشد ولی شما خانواده مرا [که از یهودیان خیر بودند] از من دور کرده ای اگر برای شما اتفاقی افتاد (واز دنیا رفتی) من چه کنم (وبه چه کسی پناه برم)? حضرت فرمود: به علی بن ابی طالب (رجوع نما). (2)

[3/946] نظیر همین روایت را بوصیری به نقل از ابن ابی شیبہ به سند صحیح نقل کرده و در آن آمده است: صفیه پرسید: سفارش مرا به چه کسی می فرمایی؟ فرمود: «أوصي بك إلى علي» يعني: به علی بن ابی طالب. (3)

ص: 1488

-
- 1- المناقب للخوارزمي 112، ينابيع المودة 1/ 240 و 3/ 269.
 - 2- عن ذؤيب: إن النبي صلی الله علیه و آله لَمَا حضر قالت صفیة: يا رسول الله لكل امرأة من نسائك أهل تلجاً إليهم ، وإنك أجليت أهلي، فإن حدث حدثٌ فإلى من؟ قال: «إلى علی بن أبی طالب». (المعجم الكبير 4/ 230).
 - 3- روی البوصیری ، عن صفیة ، قالت: قمت إلى النبي صلی الله علیه و آله فقلت: إنه ليس من أزواجك إلا لها قرابة وعشيرة ، فإلى من توصي بي؟ قال: «أوصي بك إلى علی». رواه أبو بكر بن أبی شیبہ بسند صحیح. (اتحاف الخیرۃ المھرۃ 7/ 199).

اعتبار سند روایات وصیت

هیشمی درباره روایت اول می نویسد: این روایت را طبرانی با اسناد متعدد نقل کرده که یکی از آن سند ها معتبر و نیکو است.[\(1\)](#)

روایت دوم را هیشمی در باب وصیت پیامبر صلی الله علیه وآلہ به امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است.[\(2\)](#)

روایت سوم را بوصیری از ابن ابی شیبہ نقل و حکم به صحت سند آن کرده است، چنان که در پاورقی گذشت

تألیف مستقل

خاصّه و عامّه در وصی بودن امیر المؤمنان علیه السلام تألیف مستقل دارند، برخی با نام إثبات الوصیة و برخی با نام های دیگر ، مانند العقد الشمین فی إثبات وصایة أمیر المؤمنین علیه السلام اثر قاضی شوکانی [\(3\)](#)

ص: 1489

1- قال الهیشمی: رواه الطبراني ، و له في الصغیر عن أبي أيوب أيضاً... رواه بأسانید وأحدها حسن. (مجمع الزوائد 8/253)

2- باب فيما أوصى به رضى الله عنه [عليه السلام]: ثم قال: رواه الطبراني ، ورجاله رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 9/112-113 ، و مراجعه شود به فيض القدير (473/4)

3- قال: اعلم أنّ جماعة من المبغضين للشيعة عدّوا قولهم: إنّ علياً علیه السلام وصيّ رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم من خرافاتهم، وهذا إفراط وتعنت يأبه الإنصاف وكيف يكون الأمر كذلك وقد قال بذلك جماعة من الصحابة كما ثبت في الصحيحين أنّ جماعةً ذكرروا عند عائشة أن علياً وصيّ، وكما في غيرهما، واشتهر الخلاف بينهم في المسألة وسارت به الركبان! (الحق المبين في تحریج أحادیث العقد الشمین 40-41)

میرزا نجم الدین طهرانی عسکری علیه السلام نیز در کتاب: علیٰ علیه السلام و الوصیة و الخلافة به جمع آوری روایات عامه در وصیت پیامبر صلی الله علیه وآلہ واصحیح مولانا علیه السلام پرداخته است.

واکنش مخالفان

اشاره

گرچه روایات فراوان بر وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد ولی مانند دیگر فضائل آن حضرت با آن برخورد های مختلفی شده است.

برخی، روایات وصیت را از اصل انکار کرده و یا آن را جعلی و ساختگی شمرده اند و به ویژه در منابعی چون صحیحین به طور جدی با آن مقابله شده است. عده ای دیگر به تضعیف آن روایات پرداخته اند. وبعضی هم آن را به گونه ای توجیه کرده و به تحریف معنوی آن دست زده اند.

واکنش اول: انکار وصیت

اشاره

* در ضمن روایتی ساختگی که صدر آن گذشت به ابن عباس نسبت داده اند که پیامبر صلی الله علیه وآلہ بدون آن که وصیتی کند از دنیا رفت. (1)

* بخاری و دیگران نقل کرده اند که طلحه بن مصرف از عبدالله بن ابی اویی پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه وآلہ وصیت نمود؟ او پاسخ داد: نه، طلحه گفت: چگونه ممکن است که وصیت بر مردم واجب باشد و خود آن حضرت وصیت نکند؟! عبدالله پاسخ داد: او مردم را به پیروی از قرآن وصیت نمود. (2)

ص: 1490

1- فمات رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم ولم يوص (مسند أحمد 1/357، المعجم الكبير 12/89، السنن الكبرى 3/81) شرح معانی الآثار 1/405، تاريخ مدينة دمشق 8/18 - 19 ، إمداد الأسماع 14/483، دلائل النبوة للبيهقي 7/227)

2- سأله عبدالله بن أبي اویی: هل كان النبي صلی الله علیه وآلہ واصحیح ؟ فقال: لا، فقلت: كيف كتب على الناس الوصیة أو أمروا بالوصیة؟ قال: أوصی بكتاب الله. (صحیح البخاری 3/186 و 5/144 و 6/107، سنن الدارمي 2/403، السنن الكبرى للبيهقي 6 (266

آیا ممکن است کسی هنگام وصیت به سفارش پیروی از قرآن اکتفا نماید؟! روشن است وصیتی که بر مردم واجب است این نیست. چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله به این مطلب اجمالی اکتفا نماید و آینده امت را نادیده بگیرد؟!

آری همه اشکالاتی که برندای باطل: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَارَدْ شَدَهْ بِرِ اين سخن پوچ نیز وارد است.[\(1\)](#)

* پیش از این گذشت که: نزد عایشه گفته‌اند علی وصی است، عایشه (بر آشافت و) گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سینه من - یا در دامان من - جان داد، کجا به علی وصیت کرد؟![\(2\)](#)

از این روایت ظاهر می‌شود که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام امری معروف و مشهور بین توده مردم و صحابه بوده تا جایی که آن را نزد دشمن کینه توزی چون عایشه ذکر نموده اند

والبته هیچ ضرورتی ندارد که حضرت در آخرین لحظات عمر شریف و در دامان عایشه وصیت فرموده باشد![\(3\)](#)

ص: 1491

1- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 228-229.

2- صفحه 1450 «ذکروا عند عائشة أن علياً رضي الله عنه [عليه السلام] كان وصيّاً»

3- في حاشية السندي على سنن النسائي 241/6: ولا يخفى أن هذا لا يمنع الوصية قبل ذلك ولا يقتضي أنه مات فجأة بحيث لا تمكّن منه الوصية ولا تتصور فكيف وقد علم أنه صلی الله علیه وآلـه علم بقرب أجله قبل المرض ثم مرض أيامًا. قال الوشتناني الآبي: لا يتقرر ما ذكرت دليلاً على أنه لم يوص لاحتمال أن يكون أوصى قبل ذلك. (المحسن السبط علیه السلام 273 - 275 به نقل از إكمال إكمال المعلم بشرح صحيح مسلم 352 / 4)

بویژه که روایات دیگر صریحاً دلالت بر آن دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار علی علیه السلام جان سپرد. [\(1\)](#)

قال ابن عباس: و الله لتوفی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و انه لمستند إلى صدر علي [عليه السلام] يعني: به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود از دنیا رفت.[\(2\)](#) و خدا حق را بر زبان خود عایشه جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام اعتراف کرده است. [\(3\)](#)

واکنش دوم: تضعیفات سندی

اشارة

قاری به نقل از صغانی - بدون هیچ مستندی - حدیث وصایت را جعلی و ساخته دست شیعه دانسته و به آنان جسارت و نفرین نموده است.[\(4\)](#)

بعضی دیگر با اشکال در برخی از روایان به تضعیف روایات وصیت پرداخته اند با آن که روایات در این زمینه بسیار است و گذشته از اعتبار برخی از آثار - چنان که گذشت - از مجموع آنها علم به صدور حاصل می شود.

ص: 1492

-
- 1- رجوع شود به فضیلت 37: «اسرار نهانی / همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات» و شواهد همراهی تا آخرین لحظات
 - 2- الطبقات الكبرى 2/ 263- 264، کنز العمال 7/ 253- 254.
 - 3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1459- 1460 ، 1465 ، روایات شماره 914 ، 923.
 - 4- قال القاری: حدیث: «وصیی و موضع سرّی و خلیقی فی اهله و خیر من أخلف بعدی علی بن أبي طالب» موضوع علی ما قاله الصغانی فی الدر الملتقط. قلت: و هو من مفتریات الشیعه الشنیعه قاتلهم الله أئی یؤفکون و کیف یأفکون. (الأسرار المرفوعة 361)

مثالاً ذهبي در روایتی به وجود قیس بن میناء اشکال کرده (1)

ابن الجوزی برای روایتی دو سند ذکر کرده و در هر دو اشکال کرده به: محمد بن حمید رازی ، سلمة بن الفضل و... (2)

هیثمی درباره روایتی می نویسد: در سند روایت ناصح بن عبدالله وجود دارد که روایات او به جهت متروک بودنش اعتباری ندارد (3)

پاسخ

عمده اشکال در این افراد به جهت محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و نقل روایات فضائل است و گرنه برخی از آنان توثیق هم دارند.

مثالاً گفته اند: قیس بن مینا مذهب بدی دارد (4) (پس مشکل آن ها عقیده اوست). احمد بن حنبل و یحیی بن معین هر دو محمد بن حمید رازی را ستوده اند. (5)

یحیی بن معین و ابن سعد هر دو سلمة بن الفضل را توثیق نموده اند. (6)

ناصح به تشیع متهم شده ولی او را به صلاح و عبادت ستوده اند. (7)

ص: 1493

1- میزان الاعتدال 3/398 ، ورجوع شود به المغني 2/223 ، لسان المیزان 4/480.

2- الموضوعات لابن الجوزی 1/376.

3- وفي إسناده ناصح بن عبد الله ، و هو متروك. (مجمع الزوائد 9/113-114)

4- لسان المیزان 4/480.

5- قال أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: لَا يَزَالُ بِالرِّيِّ عِلْمًا مَا دَامَ بِهَا مُحَمَّدٌ بْنُ حَمِيدٍ - يَعْنِي الرَّازِيَ - حَيَّاً. وَعَنْ أَبِي خِيَثَةَ، قَالَ: سَأَلَ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ

عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ حَمِيدٍ الرَّازِيَ فَقَالَ: ثَقَةٌ، لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، ذَا رَأْيِ كَيْسٍ. (تاریخ أسماء الثقات لعمر بن شاهین 208)

6- وقال الذهبي: سلمة بن الفضل الرازى الأبرش ، الإمام قاضى الري... وثقة ابن معين... وقال: كان يتسبّع... وقال ابن سعد: ثقة ، يقال: إنه من أخشى الناس في صلاته. قلت: كان قويًا في المغازى (سير أعلام النبلاء 9/49-50)

7- وهو في جملة متشيعي أهل الكوفة ، وهو من يكتب حدیثه. (تهذیب الکمال 29/261-263) و كان من العابدين ذكره الحسن بن صالح فقال رجل صالح، نعم الرجل! (میزان الاعتدال 4/240)

خواهد آمد که مراد آن ها از شیعه آن است که کسی محبت امیر مؤمنان را داشته و حضرت را بر دیگران مقدم بدارد (گرچه آن حضرت را خلیفه چهارم بداند) و بنابر تعریفی دیگر: معتقد باشد به ترجیح آن حضرت بر عثمان و آن که حضرت در جنگ ها برق بوده است.[\(1\)](#)

بخاری در ترجمه مالک بن مالک روایتی شبیه روایات 945-946 نقل کرده و گفته: از او جز این روایت نقل نشده و هیچ کس این روایت را نقل نکرده![\(2\)](#)

اشکال

ابن حبان اورا در ثقات ذکر کرده و از کلام ابن حبان در کتاب دیگرش معلوم می شود که روایات دیگری نیز در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از او نقل شده [\(3\)](#) و از روایات 945-946 معلوم شد که روایت با اسناد صحیح دیگر نقل شده است!

واکنش سوم: تحریف لفظی

پیش از این اشاره کردیم که در تفسیر طبری - و هم چنین سه کتاب ابن کثیر - از نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله «وصیّی و خلیفته فیکم» اجتناب شده و عبارت به «أخی و کذا و کذا» تحریف شده است.[\(4\)](#)

ص: 1494

1- دفتر پنجم صفحه 1977 به نقل از مقدمة فتح الباری، 460 تهذیب التهذیب 81/1-82.

2- عن صفیة بنت حبیبی ، قالت: قلت: يا رسول الله ، ليس من نسائك أحد إلا ولها عشيرة تلتجأ إليها غیري ، فإن حدث بك حدث فإلى من ؟ قال: «إلى على». ولا يعرف مالك إلا بهذا الحديث الواحد ، ولم يتابع عليه. (التاريخ الكبير 311/7)

3- رجوع شود به: الثقات لابن حبان 388/5 المجرورین لابن حبان 3/36.

4- رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه 588 ، روایت شماره 377

اشاره

طبرانی پس از نقل روایت شماره 949 - که به زودی خواهد آمد - به توجیه دلالت آن پرداخته می گوید:

قوله: «وصیی» یعنی أنه أوصاه في أهله لا بالخلافة [\(1\)](#). یعنی این که حضرت فرمود: «فإن وصيٍّ... علي بن أبي طالب». مراد آن است که سفارشات مربوط به خاندانش را به علی علیه السلام فرموده نه این که او جانشین حضرت در خلافت باشد.

عاصمی (از علمای قرن چهارم) نیز پس از نقل روایت شماره 979 که در آن آمده: (وأشهد أنك وصيٍّ رسول الله) و ابن حجر هیتمی مکّی (متوفی 974) از روایت شماره 981 قریب همین عبارت را دارند [\(2\)](#)

محب طبری چنین اظهار کرده است که:

مراد از وارث بودن علی علیه السلام، میراث قرآن و سنت است نه ارث متعارف و مقصود از وصیت نیز همین گونه است (و وصیت به جانشینی و خلافت نیست) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را سفارش کرد که مصلحت مسلمانان را در هر حال رعایت نماید خلیفه باشد یا نه ، و اولی الامر را نیز مساعدت و یاری کند و از همین باب است سفارش به رعایت حال عرب، وصیت به قربانی.

ص: 1495

1- المعجم الكبير للطبراني 6/221.

2- أراد بقوله: (وصيٍّ رسول الله) وصيٍّ في أمر أهل بيته خاصةً لا-في أمر جميع أمته عامَّة (العسل المصفي من تهذيب زين الفتى للعاصمي 173-174) والوصاية المذكورة وصاية خاصةً وليس الوصاية التي هي الخلافة الكبرى كما هو واضح من قوله: «على أهله وفي أهله». (تطهير الجنان لابن حجر 352 (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف)

و ممکن است گفته شود: مراد از وصیت (وصیت به موارد جزئی مانند) وصیت به بازگرداندن امانات به صاحبان آن یا وصیت به محافظت خانواده حضرت در غزو تبوک یا وصیت به پرداخت دیون و انجام وعده های آن حضرت یا وصیت به تغییل آن حضرت باشد (نه وصیت به معنای جانشینی) (1)

ابن ابی الحدید معترضی در این باره می نویسد:

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را «وصی پیامبر» می گفتند؛ از آن روی که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه اراده فرموده بود به او سفارش و وصیت نموده بود. اصحاب ما (یعنی معترض) منکر این لقب (و این مطلب) نیستند ولی نه این که آن حضرت را جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند بلکه می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله برای اموری که پس از او اتفاق می افتاد به آن حضرت توصیه فرموده بود. (2)

پاسخ

پاسخ آن است که: نیازی به حمل مطلق بر مقید نیست که این ادله همگی مشیت هستند و با هم دیگر تنافی ندارند، و از امور مهم و فراوانی که به آن حضرت واگذار شده به راحتی معلوم می شود که آن مطلاقات به قوت و اطلاق خود باقی و حضرت در تمامی امور وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ص: 1496

-
- 1- الرياض النصرة 3/ 138- 139 .
 - 2- شرح ابن أبي الحدید 1/ 12- 13 و قال في شرح قوله عليه السلام: «وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ»: أما الوصيّة فلا ريب عندنا أن علياً عليه السلام كان وصيّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وإن خالف في ذلك من هو منسوب عندنا إلى العناد. ولسنا نعني بالوصيّة النصّ والخلافة ولكن أموراً أخرى لعلها إذا لمحت أشرف وأجلّ. وأما الوراثة فالإمامية يحملونها على ميراث المال والخلافة ، ونحن نحملها على وراثة العلم. (شرح ابن أبي الحدید 1/ 139- 140)

در روایت شماره 951 از سلمان فارسی خواهد آمد که پیامبر فرمود: (فَوَاللَّذِي نَعْسَى بِيَدِهِ لَا نَأْنَا خَيْرُ النَّبِيِّينَ وَإِنَّ وَصِيَّيْ بِي لَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَسِبْطَائِي خَيْرُ الْأَسْبَاطِ)

اولین منبعی که این روایت را نقل کرده سیره ابن إسحاق (متوفی 151) است.[\(1\)](#)

ابن هشام (متوفی 218) که - سیره او برگرفته از سیره ابن إسحاق است - از نقل این روایت امتناع نموده و دلیل آن هم روشن است؛ زیرا در مقدمه کتابش می نویسد:

وتارك بعض ما ذكره ابن إسحاق في هذا الكتاب... وبعض يسوء بعض الناس ذكره يعني: من قسمتى از مطالب ابن إسحاق را در این کتاب نخواهم آورد... (از جمله) چيز هايی که نقل آن برای برخی مردم ناخوشایند باشد.

پس یا خودش این روایت را کتمان نموده یا مشایخش آن را برای او نقل نکرده و کتمان نموده اند!

واکنش ششم: جعل روایت در برابر روایت وصیت

در برابر روایات وصیت، روایتی ساخته شد که: العباس وصیجی و وارثی ولی عامه نیز آن را ساختگی دانسته اند.[\(2\)](#)

در برابر روایات معتبر شماره 945-946 نیز روایتی جعل شد که: أنت امرأةٌ

ص: 1497

1- سیره ابن إسحاق (السیر والمغازي) 2/105.

2- الموضوعات لابن الجوزي 2/30-31 فيض القدير 4/491.

النبي صلی الله علیه و آله فامرها أن ترجع إلیه قالت: أرأیت إن جئت ولم أجدك - كأنها تقول الموت - قال: إن لم تجديني فأتأتي أبا بكر.⁽¹⁾ يعني: زنى نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت به او فرمود که بعداً به آن حضرت رجوع نماید، گفت: اگر شما نبودی - يعني اگر از دنیا رفته باشی - فرمود: به ابوبکر مراجعه کن.

روايات دیگر در وصایت امیر المؤمنین علیه السلام

روايات فراوانی در مصادر اهل تسنن وجود دارد که دلالت بر «وصی» بودن امیر المؤمنین علیه السلام دارد که از مجموع آن آثار، اطمینان به صدور آن حاصل می شود.

[4/947] عن بريدة، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لكل نبی وصیٰ ووارثٌ - وإن علیاً وصیٰ ووارثی.⁽²⁾

[5/948] عن سلمان ، قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم: وَصِيٰ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ).⁽³⁾

[6/949] (عن سلمان ، قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٰ فَمَنْ وَصِيٰكَ؟ فَسَكَتَ عَنِّي فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ رَأَنِي فَقَالَ: «يَا سَلْمَانُ» فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ: لَيَّكَ قَالَ: «تَعْلَمُ مَنْ وَصِيٰ مُوسَى؟»؟ قُلْتُ: نَعَمْ يُوَسِّعُ بْنُ نُونٍ قَالَ: «لِمَ؟»؟ قُلْتُ: لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمُهُمْ قَالَ: «فَإِنَّ وَصِيٰيْ وَمَوْضِعَ سِرِّيْ وَخَيْرِ مَنْ أَتَرَكْ بَعْدِيْ وَيُنْجِزُ عِدَاتِيْ وَيَقْضِي دَيْنِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ)⁽⁴⁾

ص: 1498

1- صحيح البخاري 4/191 ورجوع شود به صحيح مسلم 7/110 .

2- تاريخ مدينة دمشق 42/392 ، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 167 ، قال المحب الطبری في الرياض النصرة: 3/138 خرّجه البغوي في معجمه ورجوع شود به ذخائر العقبى 71-72 جواهر المطالب 1/107. وفي كفاية الطالب للكنجي الشافعی: هذا حديث حسن 260 ونیز اعتبار آن را بنگرید در اسانید فضائل أمیر المؤمنین علی علیه السلام للشيخ باسم الحلی 2/209.

3- ميزان الاعتدال 3/398 ، لسان الميزان 4/480 .

4- المعجم الكبير للطبراني 6/221 ، مجمع الزوائد 9/113-114 و مراجعه شود به كنز العمال 11/610 ، سبل الهدى و الرشاد

وفي روايات أخرى:... فإن وصيي ووارثي ، يقضي ديني ، وينجز موعودي [موعدي] علي بن أبي طالب [\(1\)](#).

[950/7] (عن أنس ، قال:... فَلَمَّا تَرَكَتِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) [النصر (110): 1] وَعَلِمْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ تُسْكُنُهُ قُلْنَا لِسَلْمَانَ: سَلْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ سُنِنُ إِلَيْهِ أَمْوَارَنَا وَيَكُونُ مَفْزَعُنَا وَمَنْ أَحَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَقِيهُ فَسَأَلَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ سَأَلَهُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَحَشِيَ سَلْمَانُ أَنْ يَكُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَمَقَتْهُ وَوَجَدَ عَلَيْهِ فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ لَقِيهُ قَالَ: «يَا سَلْمَانُ يَا أَبا عَبْدِ اللَّهِ أَلَا أَحَدَّكَ عَمَّا كُنْتَ سَادَتْنِي؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَشِيَتُ أَنْ تَكُونَ قَدْ مَقَتَنِي وَوَجَدْتَ عَلَيَّ! قَالَ: «كَلَّا يَا سَلْمَانُ إِنَّ أَخْيَ وَوزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَخَيْرِ مَنْ تَرَكَتَ بَعْدِي يَهْضِي دِينِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» [\(2\)](#)

[951/8] عن سلمان الفارسي: أنه سأله رسول الله صلى الله عليه وآله وقال: يا رسول الله ، إنه ليس من نبي إلا وله وصي وسبطان فمن وصييك وسبطاك؟ فسكت رسول الله صلى الله عليه وآله لم يرجع شيئاً ، فانصرف سلمان يقول: يا ويله ! يا ويله ! كلما لقيه ناس من المسلمين قالوا: مالك سلمان الخير؟ فيقول: سأله رسول الله صلى الله عليه وآله عن شيء فلم يرد عليه فخفت أن يكون من غصب. فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر قال: «أدن يا سلمان»، فجعل يدنو ويقول: أعوذ بالله من غضبه وغضبه رسوله ، فقال: «سألتني عن شيء لم يأتني فيه أمر ، وقد أتاني أن الله قد بعث أربعة آلافنبي ، وكان [لهم] أربعة آلافوصي ، وثمانية آلافسبط ، فوالذي نفسي بيده لأننا خير النبئين ، وإن وصيي لخير الوصيين ، وسبطاي خير الأسباط ». [\(3\)](#)

ص: 1499

-
- 1- مراجعه شود به فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لابن حنبل 225 شماره 174 الرياض النصرة 3/138 ، جواهر المطالب ، 1071 ، ينابيع المودة 1/235 و 2/163 ، 231 شواهد التنزيل 1/98 - 99 ، 488 - 489 و اعتبار آن را بنگرید در أسانید فضائل أمير المؤمنين عليه السلام للشيخ باسم الحلي 2/209.
 - 2- تاريخ مدينة دمشق 42/56 - 58 .
 - 3- سيرة ابن إسحاق (السير والمعازى) 2/105 ، العسل المصفي من تهذيب زين الفتى 2/392.

[9/952] عن ابن عباس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله اعتمر وكان بينه وبين أهل مكة عهد أن لا يخرج أحداً من أهله، فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عمرته خرج من مكة ومرّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بابنة حمزة بن عبد المطلب فقالت: يا رسول الله، إلى من تدعني؟ فلم يلتفت للعهد الذي بينه وبين أهل مكة، ومرّ بها زيد بن حارثة فقالت: إلى من تدعني؟ فللم يلتفت إليها، ومرّ بها جعفر فناشده فلم يلتفت إليها، ثم مرّ بها علي بن أبي طالب [عليه السلام] فقالت: يا أبا حسن إلى من تدعني؟ فأخذها على [عليه السلام] فألقاها خلف فاطمة [عليها السلام] فلما نزلوا أدنى منزل أتى زيد علياً [عليه السلام] فقال: أنا أولى بها منك، أنا مولى نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم، قال علي [عليه السلام]: أنا أولى بها منك، قال جعفر: أنا أولى بها، خالتها عندي اسماء بنت عميس الخثعمية، فلما علت أصواتهم بعث إليهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما أتوه قال: «أما أنت يا جعفر فأنت تشبه خلقى وخلقى، وأما أنت يا علي، فإنما منك وأنت وصيّي، وأما زيد فمولاي ومولاك، فادفع الجارية إلى خالتها، وهي أولى بها [\(1\)](#)

[10/953] (قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم:... فإن جبريل أتاني من الله تعالى يأمر [بأمر وأمر] أن أوصي به عليا من بعدي... إن الله عزّ وجلّ اختار منْ كُلّ أُمَّةٍ نَبِيًّاً وَإختار لِكُلّ نَبِيًّاً وَصِيًّا فَإِنَّا نَبِيًّا هَذِهِ الْأُمَّةُ وَعَلَيَّ وَصِيًّا فِي عَرْتِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأُمَّتِي مِنْ بَعْدِي) [\(2\)](#)

[11/954] (عَنِ إِبْرَاهِيمَ عَبْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ فِتِيَّةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مَنِ اتَّقَضَ هَذَا النَّجْمُ فِي مَنْزِلِهِ فَهُوَ الْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي» فَقَامَ فَتَيَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَنَظَرُوا فَإِذَا الْكَوْكُبُ قَدِ اتَّقَضَ فِي مَنْزِلِ عَلَيِّ [عليه السلام] قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: لَقَدْ غَوِيتَ فِي حُبِّ عَلَيِّ! فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَالنَّجْمٌ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى...) [النجم] (53): [\(3\)](#) [7-1]

این روایت به گونه ای دیگر نیز نقل شده است:

ص: 1500

1- مسند أبي يعلى 344/4 - 345

2- المناقب للخوارزمي 146-147 ، فرائد السبطين 1/270 ، ينابيع المودة 1/235

3- تاريخ مدينة دمشق 392/42 ، شواهد التنزيل 2/278 ، كفاية الطالب 261.

[12/ 955] (قال: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: يَبْيَأُنَا أَنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَسَّةِ حِدْهِ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا اِنْتَصَرَ نَجْمٌ فَقَالَ: مَنْ اِنْتَصَرَ هَذَا النَّجْمُ فِي حُجْرَتِهِ فَهُوَ الْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي، فَوَبَّتِ الْجَمَاعَةُ فَإِذَا النَّجْمُ قَدِ اِنْتَصَرَ فِي حُجْرَهِ عَلَيِّ [عليه السلام]، فَقَالُوا: لَقَدْ صَلَّى مُحَمَّدٌ فِي حُبِّ عَلَيٍّ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ (وَالنَّجْمٌ إِذَا هَوَى * مَا صَلَّى صَاحِبَكُمْ وَمَا غَوَى) [النَّجْم] (53): 1-2. (1)

[13/ 956] (عَنْ أَنَسِ قَوْمَالَ: أَهْبَدَنِي لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَّطَ مَاطْ... فَقَالَ لِي: «يَا أَنَسُ أُبْسِطْ طُهْ» فَبَسَّ طُهْ ثُمَّ قَالَ: «أُدْعُ الْعَشَرَةَ» فَدَعَوْتُهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوكُمْ بِالْجُلوْسِ عَلَى الْسِّيَاطِ ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِ [عليه السلام] فَنَاجَاهُ طَوِيلًا ثُمَّ رَجَعَ عَلَيْهِ [عليه السلام] فِي جَلْسٍ عَلَى الْسِّيَاطِ ثُمَّ قَالَ يَا رِيحُ إِحْمَلِينَا! فَحَمَلَتْنَا الْرِّيحُ قَالَ فَإِذَا الْسِيَاطُ يَدْفُ بِنَا دَفَّاً ثُمَّ قَالَ: يَا رِيحُ ضَعِينَا ثُمَّ قَالَ: عَلَيْهِ أَتَدْرُونَ فِي أَيِّ مَكَانٍ أَنْتُمْ؟ قُلْنَا: لَا قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ فُوْمُوا فَسَهَ لَمْنَا عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَرْدُوا عَلَيْنَا فَقَامَ عَلَيْهِ بْنُ ابْي طَالِبٍ [عليه السلام] فَقَالَ: إِلَّا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ يَا مَعَاشَ رَأْصَدِيَّيْنَ وَالشَّهَدَاءِ قَالَ: فَقَالُوا: عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ قَالَ: قُلْتُ: مَا بَالْهُمْ رَدُّوا عَلَيْكَ وَلَمْ يَرْدُوا عَلَيْنَا؟ فَقَالَ لَهُمْ عَلَى إِلَيْهِ السَّلَامَ مَا بَالْكُمْ لَمْ تَرْدُوا عَلَى إِخْرَانِي؟ فَقَالُوا: إِنَّا مَعْشَرَ رَأْصَدِيَّيْنَ وَالشَّهَدَاءِ لَا نُكَلِّمُ بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَّا نَبِيَّاً أَوْ وَصِيَّاً قَالَ: يَا رِيحُ إِحْمَلِينَا فَحَمَلَتْنَا تَدْفُ بِنَا دَفَّاً ثُمَّ قَالَ: يَا رِيحُ ضَعِينَا فَوَصَعَنَا فَإِذَا نَحْنُ بِالْحَرَّةِ قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ [عليه السلام] نُدْرِكُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي آخِرِ رَكْعَهِ فَتَوَضَّنَا وَأَتَيْنَاهُ وَإِذَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْرَأُ فِي آخِرِ رَكْعَهِ (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوكُمْ مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا). (2)

[14/ 957] (عن ياسر الخادم، عن علي الرضا، عن أبيه ، عن آبائه [عليهم السلام] ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «يَا عَلَيَّ ، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ ، وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ ، وَأَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ ، وَأَنْتَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ ، وَأَنْتَ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ ، وَأَنْتَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَأَنْتَ إِمام

ص: 1501

1- شواهد التنزيل 280/ 1

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 192- 194 ، نابع المودة 1/ 427.

الْمُسْتَلِمِينَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيَّينَ وَسَيِّدُ الْصَّدِيقِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَأَنْتَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَأَنَّ حِزْبَكَ حِزْبٍ وَ
حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ وَأَنَّ حِزْبَ أَعْدَائِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ). [\(1\)](#)

[15/958] (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي وَوَصِيُّي) [\(2\)](#)

[16/959] (وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:... وَهَذَا عَلِيٌّ وَصِيُّ، وَقاضِي عَدَاتِي، وَالَّذِيْنَ عَنْ حَوْضِي الْمُنَافِقِينَ). [\(3\)](#)

[17/960] عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: لَمَّا أَنْ كَانَتْ لِيْلَةُ أَسْرِي بِي جَبَرِيلَ أَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ ، فَأَتَانِي بِسَفْرِ جَلَّهَا ، فَفَكَرَّتْهَا - أَوْ قَالَ: فَكَسَرَتْهَا - فَخَرَجَتْ مِنْهَا حُورَاءَ قَوْلَتْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَلَّتْ: مَنْ أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الرَّاضِيَةُ الْمَرْضِيَةُ ، خَلَقْنِي اللَّهُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ: أَعْلَاهُ مِنَ الْمَسْكِ الْأَذْفَرُ ، وَوَسْطِي مِنَ الْعَنْبَرِ الْأَشْهَبُ وَأَسْفَلِي مِنَ الْكَافُورِ الْأَيْضُنُ ، عُجِنْتُ بِمَاءِ الْحَيْوَانِ ، قَالَ لِي صَاحِبُ الْعَرْشِ: «كُونِي» فَكَنْتُ؛ خَلَقْنِي الْجَبَارُ لِأَخِيكَ وَوَصِيِّكَ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ). [\(4\)](#)

[18/961] عن ابن عمر ، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله جالس ذات يوم يبطحاء مكة إذ هبط عليه جبريل الروح الأمين فقال: يا محمد ، إن رب العرش يقرأ عليك السلام ويقول لك: «لَمَّا أَخْذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ أَخْذَ مِيثَاقَكَ فِي صَلْبِ آدَمَ ، فَجَعَلَكَ سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءَ ، وَجَعَلَ وَصِيِّكَ سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». [\(5\)](#)

[19/962] (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مَرَزْتُ لَيْلَةَ أَسْرِي بِإِشْنَعٍ مِنْ مَلَكُوتِ

ص: 1502

1- ينابيع المودة /3 402

2- ينابيع المودة 1 370

3- ينابيع المودة 1 242

4- العسل المصفي من تهذيب زين الفتى 2 171

5- العسل المصفي من تهذيب زين الفتى 1 132

السماء وعلى شئ من ملوك الحجج فرقها إلا وجدها مشحونة بكرام ملائكة الله تعالى ينادونني: «هنيئ لك يا محمد! إنك أفضى إلى النبيين، وعلىاً أفضى إلى الوصيّين» (1)

[20/963] (وقال علي عليه السلام - خطاباً لجمع من الصحابة في خلافة عثمان -: أَسْدُكُمْ بِاللَّهِ: أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَمَ حَطِيباً - وَلَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ الْشَّفَّالِينَ، كِتَابَ اللَّهِ وَعَرْتَيِ اهْلَبَيْتَيِ، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ الْلَّطِيفَ الْخَيْرَ أَخْبِرْنِي وَعَهْدَ إِلَيْيَ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ». فقام عمر بن الخطاب بشبة المغضب فقال: يا رسول الله، أكل أهل بيتك؟ قال: «لا ، ولكن أوصيائي منهم، أولهم أخي ووزيري ووارثي خليفتي في أمتي، وألهم كل مؤمن بعدي هو أولهم، ثم إبني الحسن ثم إبني الحسين ثم سمعة من ولد الحسين واحداً بعد واحداً حتى يردو على الحوض، هم شهداء الله في أرضه وحاجته على حلقه، وخزان علمه ومعادن حكمته، من أطاعهم فقد أطاع الله ومن عصاهم فقد عصى الله»؟ فقالوا كلهم: نشهد أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال ذلك) (2)

[21/964] (قال رسول الله صلى الله عليه وآله.... و هو أول من آمن بي صدقي و أول من وحد الله معى، وإن سألك ذلك ربي عزوجل فأعطياني، فهو سيد الأوصياء) (3)

[22/965] (وقال: من أحب أن يمسى في رحمة الله، ويصبح في رحمة الله؛ فـلا يدخلن قلبك إلا ذريتي أفضى الذريات، ووصيّي أفضى الأوصياء) (4)

[23/966] (قال عتبة [عقبة] بن عامر: بايعنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على قول أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً نبيه وعليها وصييه؛ فـأي الثالثة تركنا كفرنا) (5).

ص: 1503

1- مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي 96/1

2- فرائد السمطين 1/317.

3- ينابيع المودة 1/197.

4- ينابيع المودة 2/267 به نقل از مودة القربى ، المودة الثانية عن خالد بن معدان.

5- ينابيع المودة 2/280 به نقل از مودة القربى ، المودة الرابعة

[24/967] (عن أبي ذر الغفاري ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أنا خاتم الأنبياء و أنت يا على خاتم الأوصياء [إلى يوم الدين]

(1).)

[25/968] (قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَتَانِي جَبْرِيلُ وَقَدْ نَشَرَ جَنَاحِيهِ فَإِذَا فِيهَا مَكْتُوبٌ عَلَى أَحَدِهِمَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ نَبِيٌّ. وَعَلَى الْآخَرِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ الْوَصِيُّ .) (2)

[26/969] (عن أنس ، قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُوتَى مِنْبَرُ طُولُهُ تَلَاثُونَ مِيلًا ثُمَّ يُنَادَى مُنَادِي مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا مُحَمَّدُ حِبِّ اللَّهِ؟ فَاجِبٌ فَيُقَالُ لَهُ: إِرْقَ فِرْقِتَ فَأَكُونُ فِي أَعْلَاهُ ثُمَّ يُنَادَى الثَّانِيَةَ أَيْنَ وَصِيهَ عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ فَيَقُولُ: ارْقُ، فَرَقَ فَيَقُولُ دُونِي فَيَعْلَمُ جَمِيعُ الْخَلْقِ أَنَّ مُحَمَّدًا سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنَّ عَلِيًّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ) (3)

[27/970] (عن علي [عليه السلام]: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيهَ أَدَمَ، وَ يُوشَعَ وَصِيهَ مُوسَى وَشَمْعَوْنَ وَصِيهَ عِيسَى، وَعَلِيًّا وَصِيهَ، وَوَصِيهَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ فِي الْبَدْأِ، وَأَنَا الدَّاعِي وَهُوَ الْمُضِيءُ) (4)

[28/971] (عن علي [عليه السلام]: قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ نَمْسَى فِي طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَزَنَا بِنَخْلٍ مِنْ نَخْلَهَا فَصَاحَتْ نَخْلَهُ بِأُخْرَى: هَذَا النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْمُرْتَضَى ثُمَّ جُزْنَا هُمَا فَصَاحَتْ ثَانِيَةً بِثَالِثَهِ: هَذَا مُوسَى وَأَخُوهُ هَارُونَ

ثُمَّ جُزْنَا هُمَا فَصَاحَتْ رَابِعَهُ بِخَامِسِهِ: هَذَا نُوحُ وَإِبْرَاهِيمُ

ثُمَّ جُزْنَا هُمَا فَصَاحَتْ سَادِسَهُ بِسَابِعَهِ هَذَا مُحَمَّدُ سَيِّدُ الْأَنَبِيَّينَ وَعَلَى سَيِّدِ

ص: 1504

1- فرائد السقطين 1/147 ، ينابيع المودة 2/73.

2- المناقب للخوارزمي 148 ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي 1/38.

3- فضائل التقلين من كتاب توضيح الدلائل للإيجي 346

4- ينابيع المودة 2/280.

الْوَصِيَّينَ فَبَتَسَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا عَلِيُّ إِنَّمَا سُمِّيَ نَخْلُ الْمَدِينَةِ: صَيْحَاتِنَا لِأَنَّهُ صَاحِبُ فَضْلِكَ».⁽¹⁾

[29/972] (عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: كُنْتُ يَوْمًا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَعْضِ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ وَيَدُ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَدِهِ فَمَرَّ بِنَخْلٍ فَصَاحَ النَّخْلُ: هَذَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَهَذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ الْأُوْصِيَاءِ أَبُو الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِيَّ

ثُمَّ مَرَّنَا بِنَخْلٍ فَصَاحَ النَّخْلُ: هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَقَالَ: «يَا عَلَى سَمِّهِ: الصَّيْحَانِيَّ»

قال: فَسُمِّيَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِـ«الصَّيْحَانِيَّ»⁽²⁾

[30/973] (عن سليمان: أن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال لعليَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ تَخَمُ بِالْيَمِينِ تُكْنُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ... قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمُقَرَّبُونَ... بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ فَإِنَّهُ جَبَلٌ أَقْرَرَ اللَّهَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَلَهُ بِالنُّبُوَّةِ وَلَهُ بِالْوَصِيَّةِ وَلَهُ بِالْوُلُودِ بِالْأَمَامَةِ وَلَهُ بِالْمُحِبَّةِ وَلَهُ بِالْجَنَّةِ وَلَهُ بِالْمُشَيْعَةِ بِالْفَرْدَوْسِ).⁽³⁾

[31/974] (دخل الأعمش على المتصور... ثم قال: حَمَدَنِي الصادق، قال حَمَدَنِي الباقي قال حَمَدَنِي السجاد قال: حَمَدَنِي الشهيد، قال حَمَدَنِي التقي و هو الوصي أمير المؤمنين عليهم السلام قال حَمَدَنِي النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ «أتاني جبريل عليه السلام فقال: تختموا بالعقيق فإنه أول حجر شهد لله باليقانيه ولها بالتبوه ولها بالوصييه ولولده بالإمامه ولشياعته بالجهنه»⁽⁴⁾

[32/975] (عن سعيد بن جبير ، قال: خطبنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه [عليه السلام] على منبر الكوفة بعد رجوعه من محاربة الخوارج و صعد المنبر،

ص: 1505

1- المناقب للخوارزمي 312 - 313 ، كفاية الطالب 255.

2- نظم درر السمطين، 125 - 124، ينابيع المودة 1/ 409 ، فرائد السمطين 1/ 137 - 138 .

3- المناقب للخوارزمي 326

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 227 - 228

فَحَمْدُ اللَّهِ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيَّهَا النَّاسُ، أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَوَصِيُّ خَيْرِ الْبَشَرِ، وَابْنُ عَمِّهِ، وَقَاضِي دِينِهِ» [\(1\)](#)

[33/976] (قال عليه عليه السلام: معاشر الناس، أنا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيه وارث علمه، خصني وحبابي بوصيتي، واحتارني من بينهم وزوجني بابنته بعد ما خطبها عده فلم يزوجهم وإنما زوجنيها بأمر ربي تعالى فرهب الله لي منها درية طيبة فمن أعطى مثل ما أعطيت؟!) [\(2\)](#)

[34/977] (قال على [عليه السلام]: [لَا تَقُولَنَّ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ قَبْلَكُمْ وَلَا يَقُولُهُ بَعْدِكُمْ إِلَّا كَذِبٌ] ، أُعْطِيْتُ ثَلَاثًا لَمْ يُعْطِهَا أَحَدٌ قَبْلِيْ: وَرِثْتُ نَبِيَّ الْرَّحْمَةِ، رَوَجْتَ حَيْرَ نِسَاءَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنَا حَيْرُ الْوَصِيْنِ) [\(3\)](#).

[35/978] (في خبر الراهب ونوله من صومعته إلى علي عليه السلام في مسيرة إلى صفين: وأقبل إلى علي [عليه السلام] فأسلم على يديه.. ثم قال: يا أمير المؤمنين إن عندنا كتاباً توارثنا عن آبائنا... عيسى بن مريم عليه السلام كتبه... فقرأه الراهب على [عليه السلام] فإذا فيه: بسم الله، إنه باعث في الأميين رسولاً منهم.... فإذا توفاه الله اختلفت أمته بعده... فيمرّ رجل من أمته بشاطئ هذا النهر يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ويقضي بالحق... و من أدرك ذلك العبد الصالح فلينصره فإنه وصي خاتم الأنبياء، والقتل معه شهادة... ثم أقبل هذا الراهب على علي [عليه السلام] فقال: يا أمير المؤمنين إني صاحبك لا أفارقك... حتى صار إلى صفين فقاتل فُتُل). [\(4\)](#)

ص: 1506

1- العسل المصفى من تهذيب زين الفتى 2/423

2- المناقب للخوارزمي 222.

3- العسل المصفى من تهذيب زين الفتى 2/390 ، فرائد السبطين 1/311.

4- الفتوح لأحمد بن أوثم الكوفي 2/556 - 557 در برخى از منابع عبارت: «إنه وصي خاتم الأنبياء [عليه السلام]» حذف شده است رجوع شود به البداية والنهاية 7/283، ينابيع المودة 3/407، المناقب للخوارزمي ، 243، وقعة صفين 147، شرح ابن أبي الحديد 3/205 - 206، المعيار و الموازنة 134 - 135 قال القندوزي و رواه أيضاً إبراهيم بن ديزيل الهمданى في كتاب صفين.

[36/979] عن أنس، قال: أقبل يهودي بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله حتى دخل المسجد ، فقال: أين وصيّ محمد؟... فقال علي: « و ما تقول يا يهودي »؟ فقال: أسألك عن أشياء لا- يعلمها إلاّ نبي أو وصيّ نبي. فقال له: « قل يا يهودي ». فردد اليهودي المسائل... فقال اليهودي: أشهد أن لا- إله إلاّ الله ، وأنّ محمّداً رسول الله ، وأشهد أنك وصيّ رسول الله. وقال المسلمين لعليّ بن أبي طالب [عليه السلام]: يا مفرج الكرب [\(1\)](#)

[37/980] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أنا دعوة أبي إبراهيم»، قلنا: يا رسول الله، وكيف صرّت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: (أوحى الله عزّ وجلّ إلى إبراهيم: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)، فاستخفَّ إبراهيم الفرخ قال: يا ربِّ (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) [البقرة (2): 124] أئمّةٍ مثلِي؟ فأوحى الله إليه أن يا إبراهيم إني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به ، قال: يا ربِّ ما العهد الذي لا تنهي لي به. قال: لا أعطيك لظالم من ذُرِّيتك. قال إبراهيم عندها: ف- (أَجْبُنُنِي وَنَبِيَّنِي أَنْ تَعْبُدَ الْأَصَّنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَّلَّلَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) [إبراهيم (14): 36] ، قال النبي صلى الله عليه وآله: فَأَنْتَهَتِ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى عَلِيٍّ، لم يَسْجُدْ أحدٌ مِنْ لِصَمَمْ قُطُّ، فَاتَّخَذَنِي الله نَبِيًّا، وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا) [\(2\)](#)

[38/981] عن سعيد بن كوز، قال: كنت مع مولاي يوم الجمل، فأقبل فارس فقال: يا أم المؤمنين فقالت عائشة: سلوه من هو؟ قيل: من أنت؟ قال: أنا عمار بن يا ياسر قالت قولوا له ما تريد؟ قال: أشدك بالله الذي أنزل الكتاب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيتك أتعلمين أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جعل علياً وصيّاً على أهله وفي أهله؟ قالت: اللهم نعم ، قال: فمالك؟! قالت: أطلب بدم عثمان أمير المؤمنين ، قال: فتكلّم [\(3\)](#)

ص: 1507

1- العسل المصنف من تهذيب زين الفتى 1/172-173.

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 224

3- راوي نخواسته يا نتوانسته مطالبي را که عمار گفته نقل کند ، تفصیل سخنان او در دفتر سوم ، صفحه 1153 - 1154 به نقل از مروج الذهب 2/361-362 گذشت

ثم جاء فوارس أربعة ، فهتف بهم رجل منهم ، قال: تقول عائشة: ابن أبي طالب وربّ الكعبة ، سلوه ما يريد ، قالوا: من أنت؟ قال: أنا علي بن أبي طالب ، قالت: سلوه ما يريد قالوا: ما ت يريد؟ قال: أنسدك بالله الذي أنزل الكتاب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيتك أتعلمين أن رسول الله صلى الله عليه وآله جعلني وصيّاً على أهله وفي أهله؟ قالت: اللهم نعم قال: فما لك؟! قالت: أطلب بدم أمير المؤمنين عثمان ، قال: أربيني قتلة عثمان ثم انصرف ، والتزم القتال.[\(1\)](#)

[39/982] حديثنا أسلم [\(2\)](#) قال: حدثني محمد بن عبد الله بن سعيد وغيره، قال: حدثنا معلى بن عبد الرحمن قال: حدثنا شريك، عن جابر ، عن عطاء ، قال: سأله جابر بن عبد الله: ما كانت منزلة علي بن أبي طالب رضوان الله عليه [عليه السلام] فيكم؟ قال: منزلة الوصي ، كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا شور و استئمر. [\(3\)](#)

* و در روایت شماره 17 گذشت..... فهو باب علمي و وصيبي

* در روایت شماره 42: يا فاطمة ، ونحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحد قبلنا ولا يعطي أحد بعدها: أنا خاتم النبيين ، و أكرم النبيين على الله ، وأحب المخلوقين إلى الله عزّ وجل ، وأنا أبوك ، ووصيّي خير الأوصياء وأحّبّهم إلى الله

* و در روایت شماره 53:... و خاتم الوصیین.

ص: 1508

1- مجمع الزوائد 237 - 238 ، قال الهيثمي: رواه الطبراني ، وسعيد بن كوز وأسباط بن عمرو الراوي عنه لم أعرفهما ، وبقية رجاله ثقات.

2- الملقب بـ: بحشل (المتوفى 292) ، قال الذهبي: هو الحافظ الصدق ، محدث واسط ، وصاحب تاريخها ، أبو الحسن أسلم بن سهل بن سلم بن زياد بن حبيب الواسطي الرزاقي. قال خميس الحافظ:... وهو ثقة ، ثبت ، امام ، يصلح لل صحيح. (تذكرة الحفاظ 2 / 664)

3- تاريخ واسط لأسلم بن سهل الرزاقي الواسطي 153/1. نگارنده گوید: به نظر می رسد جمله اخیر سقط و افتادگی داشته یا تصحیف شده باشد.

* و در روایت شماره 71... و اینی أوصیت إلى علی ، و هو أفضـل من أترکـه من بعـدـی.

* و در روایت شماره 235: يـا عـلـی أـنـتـ أـخـیـ ، وـ صـفـیـ ، وـ وـصـیـ....

* و در روایت شماره 251: وـ عـلـیـ بـنـ أـبـیـ طـالـبـ وـصـیـ أـفـضـلـ الـأـوـصـیـاءـ.

* و در روایت شماره 302: فـي اـحـتـجـاجـ سـيـدـ الشـهـداـءـ عـلـيـ السـلاـمـ: أـلـسـتـ اـبـنـ بـنـتـ نـبـيـكـمـ وـ اـبـنـ وـصـیـهـ؟ـ!

* و در روایت شماره 343: فـي كـتـابـ مـحـمـدـ بـنـ أـبـیـ بـكـرـ إـلـىـ مـعـاوـيـةـ:ـ تـعـدـلـ نـفـسـكـ بـعـلـیـ [ـعـلـيـ السـلاـمـ]ـ وـ هـوـ وـارـثـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ وـصـیـهـ وـ أـبـوـ وـلـدـهـ؟ـ!

و* در روایت شماره 377: (فَإِنْكُمْ يُوازِرُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي فِي كُمْ؟...)

إـنـ هـذـاـ أـخـیـ وـ وـصـیـ وـ خـلـیـفـتـیـ فـیـكـمـ فـاسـمـعـواـلـهـ وـ أـطـیـعـواـ.)

* و در روایت شماره 378: وـ مـنـ يـاـخـنـيـ [ـمـنـكـمـ]ـ وـ يـؤـازـرـنـيـ وـ يـكـونـ وـلـیـ وـ وـصـیـ بـعـدـیـ ،ـ وـ خـلـیـفـتـیـ فـیـ أـهـلـیـ وـ يـقـضـیـ دـبـنـیـ؟ـ فـسـکـتـ

الـقـومـ،ـ وـ أـعـادـ ذـلـكـ ثـلـاثـاًـ،ـ كـلـ ذـلـكـ يـسـکـتـ الـقـومـ،ـ وـ يـقـولـ عـلـیـ [ـعـلـيـ السـلاـمـ]:ـ أـنـاـ فـقـالـ:ـ أـنـتـ.

* و در روایت شماره: 380 يـاـ بـنـيـ عـبـدـ المـطـلـبـ كـوـنـوـاـ فـيـ الإـسـلـامـ رـؤـوسـاـ وـ لـاـ تـكـوـنـوـاـ أـذـنـابـاـ ،ـ فـمـنـ مـنـكـمـ يـبـاـيـعـنـيـ عـلـیـ أـنـ يـكـونـ أـخـیـ وـ وـزـیرـیـ وـ وـصـیـ؟ـ

* و در روایت شماره 381: يـاـ بـنـيـ عـبـدـ المـطـلـبـ !ـ إـنـهـ لـمـ يـبـعـثـ اللـهـ نـبـیـاـ إـلـاـ جـعـلـ لـهـ مـنـ أـهـلـهـ أـخـاـ وـ وـزـیرـاـ وـ وـصـیـاـ وـ خـلـیـفـتـیـ فـیـ أـهـلـهـ ،ـ فـمـنـ يـقـوـمـ

مـنـكـمـ يـبـاـيـعـنـيـ عـلـیـ أـنـ يـكـونـ أـخـیـ وـ وـزـیرـیـ وـ وـصـیـ وـ خـلـیـفـتـیـ فـیـ أـهـلـیـ

* و در روایت شماره 386: أـئـکـمـ يـقـضـیـ دـبـنـیـ وـ يـكـونـ خـلـیـفـتـیـ وـ وـصـیـ مـنـ بـعـدـیـ؟ـ...ـ قـالـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ:ـ أـنـتـ يـاـ عـلـیـ ،ـ أـنـتـ يـاـ عـلـیـ

* و در روایت شماره 451: قال الله تعالى: اخترت لك علياً فاتخذه خليفة و وصيأ.

* و در روایت شماره 624: لك في هذا المسجد مالي و عليك فيه ما علي، وأنت وارثي ووصي، تقضى ديني وتُنجِّز عداتي.

* و در پاورقی بعد از روایت شماره 658: خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فحمد الله وأثنى عليه، وذكر [أن] أمير المؤمنين علياً [عليه السلام] خاتم الأوصياء، ووصي [خاتم الأنبياء، وأمين الصديقين والشهداء].

* و در روایت شماره 1039 خواهد آمد: فینادی مناد من بطنان العرش:... هذا علي بن أبي طالب، وصي رسول رب العالمين، وأمير المؤمنین، وقائد الغرّ المحجلین في جنات النعيم».

* و در روایت شماره 1044 واختار لي وصيأ، واخترت ابن عمّي وصيي.

* و در روایت شماره 1049: لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً وزيراً ووصياً و الخليفة في أهله، فمن يقوم منكم بياعني على أن يكون أخي وزيري ووصيي و الخليفي في أهلي

* و در روایت شماره 1154: در اشعار منسوب به امام شافعی آمده است:

وصي المصطفى حقا *** إمام الانس والجنة

* و در روایت شماره 1325: علي و ذريته يختمون الأوصياء إلى يوم الدين.

* و در روایت شماره 1378: إن خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعدي اثنا عشر ، أولهم أخي وآخرهم ولدي.

* و در روایت شماره 1401: يا فاطمة إن الله عز وجل اطلع إلى الأرض اطلاعة فاختار منها أباك فبعثه نبياً، ثم اطلع إليها ثانية فاختار منها بعلك فأوحى إلي فأنكرته واتخذته وصيأ.

* و در روایت شماره 1421: هذا وصیی، و موضع سرّی ، و خیر من أترك بعدي.

* و در روایت شماره 1562: من سره [من أراد] أن يجوز على الصراط كالريح العاصف ، ويلاح الجنة بغير حساب فليتول ولئي ووصیی و صاحبی و خلیفته علی اهله علی بن أبي طالب.

* روایات فراوان بالالتزام دلالت بر وصایت علی علیه السلام دارد، مانند روایت فضیلت 37: اسرار نهانی و هم چنین شواهد تبادل اسرار نهانی، روایات تجهیز، روایات فضیلت 39 و شواهدش: «علی علیه السلام پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله»

* ابن ابی الحدید اشعاری فراوان در وصیت آن حضرت نقل کرده و گفته: اشعاری که در آن تعبیر «وصی» برای علی علیه السلام بکار رفته بسیار فراوان است [\(1\)](#) گرچه او وصیت را به معنای خلافت نمی داند ولی می گوید: با تأمل و دقت معلوم می شود که این جایگاه به مراتب از خلافت شرافش بیشتر است! [\(2\)](#)

ص: 1511

1- والاشعار التي تتضمن هذه اللقطة كثير [ة] جدًا. (شرح ابن ابی الحدید 1/150)

2- أما الوصية فلا ريب عندنا أن علیاً علیه السلام كان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله، وإن خالف الله في ذلك من هو منسوب عندنا إلى العناد ، ولسنا نعنی بالوصية النص و الخلافة ، ولكن أموراً أخرى لعلها - إذا لمحت - أشرف وأجل. (شرح ابن ابی الحدید 1/139 - 140 -

اشاره

از جمله شواهد وصیت روایاتی است که دلالت دارد تجهیز - یعنی غسل و کفن و دفن - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنابر وصیت آن حضرت توسط امیر مؤمنان علیه السلام انجام شد.

[40/983] در روایتی که هیشمی حکم به اعتبار آن کرده - آمده است:

فقلنا: يا رسول الله ، فمن يغسلك إذا ؟ قال: «رجال أهل بيتي الأدنى فالأدنى... ولبيداً بالصلاحة علي رجال أهل بيتي ثم أنتم بعد»... قلنا: يا رسول الله ، فمن يدخلك قبرك متّا ؟ قال: «رجال أهل بيتي مع ملائكة كثيرة يرونكم من حيث لا ترونهم».

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم: چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: کسانی از مردان خاندانم که به من نزدیک ترند... پس از آن نیز اول آن ها بر من نماز بگزارند سپس شما...».

پرسیدند: چه کسی شما را در قبر گذاشته و به خاک می سپارد؟ فرمود مردان خاندانم با فرشتگان فراوان که شما را می بینند و شما آن ها را نمی بینید.[\(1\)](#)

گر چه در این روایت لفظ «رجال أهل بيتي» نقل شده ولی در روایات دیگر - چه در روایات وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در بیان گزارش های حاکی از واقعه تجهیز آن حضرت - به نام مبارک امیر مؤمنان علیه السلام تصریح شده است

در این زمینه روایات فراوان نقل شده است، مانند روایات ذیل:

[41/984] أوصى النبي صلی الله علیه و آله علیا [علیه السلام] أن یغسله، فقال علی [علیه السلام]: يا رسول الله أخشي أن لا أطيق ذلك. قال: «إنك ستuan»

ص: 1512

1- قال الهیشمی: رجاله رجال الصحيح غیر محمد بن إسماعیل بن سمرة الأحمصی ، و هو ثقة (مجمع الزوائد 25/9)

قال علي [عليه السلام]: فوالله ما أردت أن أقلب من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عضواً إلا قلب لي. [\(1\)](#)

[42/985] قال ابن حجر: قال علي [عليه السلام]: أوصى النبي صلى الله عليه وآله إلا يغسله أحد غيري. [\(2\)](#)

[986/43] وقال ابن سعد: أخبرنا عبد الصمد بن النعمان البزار، قال: أخبرنا كيسان أبو عمر القصار، عن مولاه يزيد بن بلال، قال: قال علي [عليه السلام]: أوصى النبي صلى الله عليه وآله إلا يغسله أحد غيري؛ فإنه لا يرى أحد عورتي إلا طمس عيناه.

قال علي [عليه السلام]: فكان الفضل وأسامة ينالاني الماء من وراء الستر - وما معصوب العين - فما تأولت عضواً إلا كانما يُقلبه معي **ثلَّاثُونَ رَجُلًا حَتَّى فَرَغْتُ مِنْ غَسْلِهِ.** [\(3\)](#)

[987/44] عن أبي سعيد الخدري وأنس بن مالك، قالا: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي أنت تبيّن لأمتى ما اختلفوا فيه من بعدي يا علي، أنت تغسل جنتي، وتؤدي ديني، وتواريني في حفري، وتقي بذمتي، وأنت صاحب لوابي في الدنيا وفي الآخرة. [\(4\)](#)

[988/45] عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي [عليه السلام]: (أنت تغسلني، وتواريني في لحدى، وتبين لهم بعدي) [\(5\)](#)

ص: 1513

1- تاريخ مدينة دمشق 129/13، الرياض النصرة، 3/139، ذخائر العقبى 71، كنز العمال 7/249.

2- تلخيص الحبير 5/116.

3- الطبقات الكبرى لابن سعد 2/277 - 278، و مراجعه شود به البداية والنهاية 5/282، إمداد الأسماع 14/574 دلائل النبوة للبيهقى السيرة النبوية لابن كثير 4/520، كفاية الطالب الليب لسيوطى 2/276، سبل الهدى والرشاد 12/322 حواشى الشروانى 3/100 ، نيل الأوطار للشوكانى 4/59.

4- المناقب للخوارزمي، 329 ورجوع شود به كنز العمال 11/612 وسبل الهدى والرشاد 11/295

5- تاريخ مدينة دمشق 42/387

در برخی از روایات لفظ وصیت یا امر به تجهیز نیست ولی وقوع آن به دست امیر المؤمنین علیه السلام گزارش شده است، مانند روایات آینده:

[989/46] عن عبد الله بن الحارث بن نوفل: أن علياً [عليه السلام] غسل النبي صلى الله عليه وآلـه وعلـى النـبـي صـلـى اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ قـميـصـ ، وـبـيـدـ عـلـيـ [عليـهـ السـلامـ] خـرـقةـ يـتـبعـ بـهـ تـحـ القـميـصـ (1)

[990/47] عن جابر بن عبد الله الأنصاري: أن كعب الأحبار قام زمان عمر ، فقال - ونحن جلوس عند عمر :-... فمن غسله...؟ قال: سل علياً ، قال: فسألـهـ ، فقالـ: كنتـ أغـسلـهـ ، وـكـانـ العـبـاسـ جـالـساـ ، وـكـانـ أـسـامـةـ وـشـقـرانـ يـخـلـفـانـ إـلـىـ بالـماءـ. (2)

[991/48] عن ابن عباس: أن النبي صلـى اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ لـمـاـ ثـقـلـ وـعـنـدـ عـائـشـةـ وـحـفـصـةـ إـذـ دـخـلـ عـلـيـ رـضـىـ اللـهـ عـنـهـ [عليـهـ السـلامـ] فـلـمـاـ رـأـهـ النبيـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ وـسـلـمـ رـفـعـ رـأـسـهـ ثـمـ قـالـ: «ادـنـ مـتـىـ اـدـنـ مـنـىـ» ، فأـسـنـدـهـ إـلـيـهـ ، فـلـمـ يـزـلـ عـنـدـهـ حـتـىـ تـوـفـيـ ، فـلـمـاـ قـضـىـ قـامـ عـلـيـ [عليـهـ السـلامـ] وـأـعـلـقـ الـبـابـ ، وـجـاءـ الـعـبـاسـ وـمـعـهـ بـنـوـ عـبـدـ الـمـطـلـبـ فـقـامـوـاـ عـلـىـ الـبـابـ ، فـجـعـلـ عـلـيـ [عليـهـ السـلامـ] يـقـولـ: «إـلـيـ أـنـتـ طـبـتـ حـيـاـ وـطـبـتـ مـيـتـاـ» ، وـسـطـعـتـ رـيـحـ طـيـةـ لـمـ يـجـدـواـ مـثـلـهـ... قـالـ عـلـيـ [عليـهـ السـلامـ] أـدـخـلـوـاـ عـلـيـ الـفـضـلـ بـنـ الـعـبـاسـ ، فـقـالـتـ الـأـنـصـارـ: شـدـنـاـكـمـ بـالـلـهـ وـنـصـيـبـنـاـ مـنـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ ، فـأـدـخـلـوـاـ رـجـلـاـ مـنـهـ يـقـالـ لـهـ: أـوـسـ بـنـ حـوـلـ ، يـحـمـلـ جـرـةـ يـاـ حـدـىـ يـدـيـهـ ، فـسـمـعـوـاـ صـوتـاـ فـيـ الـبـيـتـ: لـاـ تـجـرـّـدـوـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ وـسـلـمـ وـاغـسـلـوـهـ كـمـاـ هـوـ فـيـ قـمـيـصـهـ ، فـغـسـلـهـ عـلـيـ [عليـهـ السـلامـ]... مـنـ تـحـ القـميـصـ وـالـفـضـلـ يـمـسـكـ الـثـوبـ عـنـهـ ، وـالـأـنـصـارـ يـنـقـلـ الـمـاءـ ، وـعـلـىـ يـدـ عـلـيـ [عليـهـ السـلامـ] خـرـقةـ يـدـخـلـ يـدـهـ تـحـ القـميـصـ. (3)

ص: 1514

- 1- كنز العمال 7/252.
- 2- الطبقات الكبرى لابن سعد 2/263 ، كنز العمال 7/252 - 253.
- 3- مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني ، 1/230 ، المعجم الأوسط 3/195 - 196 ، إمتناع الأسماء 14/572 ، قال الهيثمي: روى ابن ماجة بعضه ، رواه الطبراني في الأوسط والكبير ، وفيه يزيد بن أبي زياد ، وهو حسن الحديث على ضعفه ، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/36)

[49/992] وفي رواية ثم خلّوا بينه وبين أهل بيته فغسله علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

[50/993] عن ابن عباس ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «أعطاني ربّي عزّ وجلّ في علي صلّى الله عليه و آله خصالاً في الدنيا و خصالاً في الآخرة ، أعطاني به في الدنيا أنه صاحب لوابي عند كل شديدة و كراهية، وأعطاني به في الدنيا أنه غامضي و غاسلي و دافني، وأعطاني به في الدنيا أنه لن يرجع بعدي كافراً ، وأعطاني به في الآخرة أنه صاحب لواء الحمد ، يقدمني به ، وأعطاني به في الآخرة أنه متکائي في طول الجسر يوم القيمة، وأعطاني به أنه عون لي على حمل مفاتيح الجنة». (2)

* در روایت شماره 313 گذشت که: روی الحاکم عن ابن عباس ، قال: لعلی [عليه السلام] أربع خصال ليست لأحد [غيره]: و هو الذي غسله و أدخله قبره.

ابن عباس گفت: امیر المؤمنین عليه السلام را ویژگی هایی است که هیچ کس در آن با او مشترک نیست: او پیامبر صلی الله عليه و آله را غسل داد و به خاک سپرد.

* در روایت شماره 331 در ضمن ایاتی در مدح امیر مؤمنان عليه السلام گذشت:

و أقرب الناس عهداً بالنبي و من *** جبريل عون له في الغسل والكفن

* در روایت شماره 1470 خواهد آمد: قال عليه السلام - في مناشدته يوم الشورى - نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَلِي غمض رسول الله صلی الله عليه و الہ وسلم مع الملائكة غيري؟ قالوا: اللهم لا.

ص: 1515

1- مسنّد أبي يعلى ، 371/8 ، مجمع الزوائد 9 / 33 .

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 330 - 331 .

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَلِي غَسْلُ النَّبِيِّ مَعَ الْمَلَائِكَةِ يَقْلِبُونَهُ لَيْ كَيْفَ أَشَاءَ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

قال: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى وَضَعَهُ فِي حَفْرَتِهِ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.
[\(1\)](#)

وَاكْنَشْ مُخَالَفَانْ دَرْ بِرَابِرِ رَوَايَاتِ تَجْمِيزِ

وَاكْنَشْ اُولَى: مُنْكَرْ دَانِسْتَنْ

برخی از مخالفان روایت گذشته طبقات ابن سعد - روایت شماره 986 - را نقل و آن را منکر یا عجیب و غریب دانسته اند!
[\(2\)](#)

وَاكْنَشْ دَوْمَ: جَعْلُ رَوَايَةِ بِرَابِرِ دِيَگَرَانْ

اِشَارَه

برخی روایاتی ساختند که دیگران نیز در غسل [\(3\)](#) یا در دفن [\(4\)](#) مشارکت داشته اند؛ لذا ابن تیمیه ادعا می کند که عباس و فرزندانش در این فضیلت شریک هستند و اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد.
[\(5\)](#)

ص: 1516

1- تاریخ مدینة دمشق 431 / 432 - 433

2- قال الذهبي: هذا منكر جداً. (ميزان الاعتدال 3 / 417-418) وقال ابن كثير: هذا غريب جداً. (البداية والنهاية 5 / 282 ، السيرة النبوية 4 / 520)

3- غسله على [عليه السلام] والعباس والفضل وغيرهم. (ضعفاء العقيلي 13/4) وغسله العباس وعلي [عليه السلام] والفضل وأسامي وشقران مولاهم صلی الله علیه وآلہ واؤینہم معصوبة. (حاشية الدسوقي 1 / 415)

4- ودخل القبر أبو بكر الصديق وعلي بن أبي طالب [عليه السلام] وابن عباس... ودفن رسول الله صلی الله علیه وآلہ. (المعجم الكبير 3 / 64)

5- وأما غسله وإدخاله قبره فاشترک فيه أهل بيته كالعباس وأولاده. (منهاج السنۃ 5 / 66)

با آن که در روایات شماره 990 - 991 تصریح شد که دیگران فقط آب می آوردنده یا لباس را گرفته بودند تا امیرالمؤمنین علیه السلام بدن پیامبر صلی الله علیه و آله را بشوید⁽¹⁾ ولی گفته شد که دیگران هم آب بر بدن حضرت می ریختند (و در غسل مشارکت داشتند).⁽²⁾ و روایتی ساخته شد که اولین کسی که بر جنازه آن حضرت نماز خواند عباس بود.⁽³⁾

با آن که بنابر روایت شماره 983 پیامبر صلی الله علیه و آله درباره انجام این وظایف فرمود: «رجال أهل بيتي الأدنى» یعنی کسانی از مردان خاندانم که به من نزدیک ترند که اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است که در روایات بدان تصریح شده

و در روایات تصریح شده که ابوبکر در مراسم دفن پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت نکرد.⁽⁴⁾

تذکر

با توجه به مجموع روایاتی که در تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله و شواهد آن گذشت ممکن است که تعییر به: «رجال أهل بيتي الأدنى فالآدنى» در روایت شماره 983

ص: 1517

1- و كان أسامة و شقران يختلفان إلى الماء... يا: و الأنصار ينقل الماء....

2- وأسامة بن زيد يصبّ عليه الماء. (مسند أبي يعلى 371، مجمع الزوائد 9/33) ولي علي [عليه السلام] غسلته... . والعباس يصبّ الماء. (الطبقات الكبرى لابن سعد 2/280) قبض رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم فغسله علي بن أبي طالب [عليه السلام] و ابن عباس يصبّ عليه الماء. (المعجم الكبير 3/64) وأقام على [عليه السلام] وعباس وابن الفضل وقثم وأسامة بن زيد يتولون تجهيز رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم فغسله على [عليه السلام] مسنده إلى ظهره، والعباس وابناته يقلبونه معه ، وأسامة وشقران يصبّان الماء و على [عليه السلام] يذلك من وراء القميص لا يفضي إلى بشرته. (تاریخ ابن خلدون 2 / ق 2/63).

3- أول من صلّى عليه العباس بن عبد المطلب وبنو هاشم ، ثم خرجوا ، ثم دخل عليه المهاجرون ثم الأنصار. (إمتناع الأسماع 14، نهاية الأربع 18/392)

4- رجوع شود به صفحه آينده پاورقی

تحریف لفظی کلام پیامبر صلی الله علیه وآلہ باشد و احتمال دارد که شرایط راویان به گونه ای نبوده که بتوانند نام آن حضرت را ذکر کنند

واکنش سوم: جعل حدیث: دستور ابوبکر!

از آن روی که ابوبکر به نزاع در امر خلافت مشغول بود (۱) و نمی شد گفت که او در تجهیز حضرت مشارکت داشته است لذا گفتند: به دستور ابوبکر [!] خاندان پدری پیامبر صلی الله علیه وآلہ آن حضرت را غسل دادند. (۲)

واکنش چهارم: آرزوی بازگشت زمان!

گرچه عایشه درباره آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه وآلہ مطالبی متناقض و برخلاف واقع گزارش نمود، ولی از آن جا که تجهیز آن حضرت به دست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام - که همه دیده بودند- برای او قابل انکار نبوده، آرزو می کرد که زمان به عقب بر می گشت تا خودش [بر خلاف وصیت پیامبر صلی الله علیه وآلہ!!] متكفل تغسیل حضرت می گردید !!! (۳)

ص: 1518

1- روی ابن أبي شيبة (المتوفى 235)، عن عروة أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أَبَابِكَرَ وَعَمْرَ لَمْ يَشْهُدَا دُفْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَا فِي الْأَنْصَارِ [يعني في سقيفةبني ساعدة الذين هم من الأنصار] فُدُنُّ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَا. (المصنف 14/568، جامع الأحاديث 13/267، كنز العمال 5/652)

2- روی ابن المنذر، عن أبي بكر: أنه أمرهم أن يغسل النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم بنوآلیه وخرج من عندهم. (تلخيص الحبير لابن حجر 5/116، نيل الأوطار للشوکانی 4/59)

3- قالت عائشة: وايم الله لو استقبلت من أمري ما استدبرت ما غسل رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم إلا نساوه. وفي لفظ: غير نسائه. (المستدرک 3/60، السنن الكبرى 3/387، مسند أحمد 6/267، سنن أبي داود 2/67، مسند أبي داود الطیالسی 215، سنن ابن ماجة 1/470، السنن الكبرى 3/398)

39- علی علیه السلام پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

[1/994] به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: (عَلَيْيٌ يُقْضِي دَيْنِي). یعنی علی بدھی مرا پرداخت می کند.

[2/995] عن علی [علیه السلام]: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (مَنْ يَقْضِي دَيْنِي، وَيُنْجِزُ وَعْدِيِّ، وَأَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهُ مَعِيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟! أَوْ كَلْمَةً تَشَبَّهُ بِهَا). امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چه کسی حاضر است بدھی های مرا بپردازد و وعده های مرا عملی کند تا من دعا کنم خدا او را در قیامت همراه من قرار دهد؟

اعتبار روایات

روایت اول در صحاح الأحادیث مقدسی ها آمده (1)، و البانی نیز مکرر حکم به اعتبار آن کرده است (2)

ص: 1519

- 1- صحاح الأحادیث فيما اتفق عليه أهل الحديث 5/454 ، شماره 19559 (تحقيق وتعليق دکتور حمزة أحمـد الزـين).
- 2- السراج المنير في ترتيب أحاديث صحيح الجامع الصغير 2/689 - 691، كتاب صحيح الجامع الصغير و زوائدـه 2/754 شماره 4092. در سلسلة الأحاديث الصحيحة 4/633 شماره 1980 دو روایت ذکر کرده و گفته: فإذا ضم هذا إلى الذي قبله ارتقى الحديث بمجموعهما إلى درجة الحسن.

روایاتی مشابه آن نیز در منابع دیگر عامه آمده است. (1)

بوصیری (متوفی 840) و متقی هندی (متوفی 975) حکم به اعتبار روایت دوم کرده اند و متقی هندی می گوید: این روایت در المصنف ابن ابی شیبه نقل شده ولی در المصنف یافت نشد! (2)

مفاد روایات

ظاهر حدیث دوم و روایات دیگر - شماره های 371 - 372، 378 - 387 که در دفتر دوم گذشت - آن است که این مطلب در آغاز تبلیغ رسالت مطرح شده وکسی جز امیر مؤمنان علیه السلام به آن پاسخ مثبت نداده است.

ناگفته پیداست که پرداخت دیون پیامبر صلی الله علیه وآلہ دلالت بر کمال اختصاص و پیوند امیر مؤمنان علیه السلام با آن حضرت دارد بلکه تأیید و تأکید وصایت امیر مؤمنان علیه السلام است. به همین جهت مناوی (متوفی 1031) در تأیید روایت: «علی یقضی دینی» روایت صفیه - شماره 945 - 946 - را نقل و حکم به صحت آن نموده، یعنی از آن، وصایت امیر مؤمنان علیه السلام را برداشت کرده است. (3)

ص: 1520

1- برای نمونه مراجعه شود به تاریخ مدینة دمشق 42/56 - 57، 331 ، شواهد التنزيل 1/98 - 99، 488 - 489 الرياض النصرة 3/138 - 139 ، ذخائر العقبى 71 مجمع الزوائد 9/113 ، المعجم الكبير 4/16 ، نظم درر السمحطين 98 ، الجامع الصغير 2/178 ، کنز العمال 11/604، 11/611 و 13/612 ، سبل الهدى والرشاد 11/291 ، 297 ، فیض القدیر 4/472 .

2- قال البوصيري: قال أبو بكر بن أبي شيبة حدّثنا يحيى بن آدم، عن شريك، عن الأعمش، عن المنهاج، عن عباد بن عبد الله، عن على [عليه السلام]... هذا إسناد رجاله ثقات. (إتحاف الخيرة المهرة 1033 طبعة الرشد، الرياض) ورجوع شود به کنز العمال 7/249 - فیض القدیر 4/473 - 3

[3/996] قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أعطيت في علي خمس خصال لم يعطها النبي في أحد قبله: أما خصلة منها فإنه يقضى ديني ويواري عورتي ، وأما الثانية فإنه الذائد عن حوضي، وأما الثالثة فإنه متكائي في طريق الجسر يوم القيمة، وأما الرابعة فإن لوائي معه يوم القيمة وتحته آدم و ما ولد ، وأما الخامسة فإني لا أخشى أن يكون زانياً بعد إحسان ولا كافراً بعد إيمان.[\(1\)](#)

[4/997] عن أبي رافع: ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال - لعلي [عليه السلام] قبل موته -: «تُبَرِّئُ ذمتي ، و تقتل [و تقبل] على سنتي».[\(2\)](#)

[5/998] عن أبي أيوب، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول - لعلي [عليه السلام] -: «إِنَّ لَكَ لِأَضْرَاسًا شَوَّاقَبٌ: أَمِرْتُ بِتَرْوِيجِكَ مِنَ السَّمَاءِ، وَقَتْلِكَ الْمُسْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَتِقَالِيلَ مِنْ بَعْدِي عَلَى سَنَتِي، وَتُبَرِّئُ ذَمَّتِي»[\(3\)](#)

[6/999] عن عائشة بنت سعد، قالت: سمعت أبي يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يوم الجحفة فأخذ بيدي علي [عليه السلام] ، فخطب فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال: «أيها الناس إنني وليكم» ، قالوا: صدقت يا رسول الله ، ثم أخذ بيدي على [عليه السلام] فرفعها فقال: «هذا وليلي ، ويؤدي عني ديني ، وأنا موالى من والاه ، ومعادي من عاداه». [\(4\)](#)

ص: 1521

1- تاريخ مدينة دمشق 42 / 331 ، كنز العمال 13 / 154.

2- البحر الزخار 9 / 322 ، كشف الأ Starr 3 / 203 ، مختصر زوائد مسنن البزار لابن حجر 2 / 309 ، شماره 1929. قال الهيثمي: رواه البزار ، وفيه جماعة ضعفاء ، وقد وثقوا. (مجمع الرواية 9 / 138)

3- تاريخ مدينة دمشق 42 / 131 ، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 105.

4- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 47 - 48 ، این مطلب با اندکی تغییر در - دفتر نخست، صفحه 312 روایت شماره 195 - روایات غدیر گذشت

[7/1000] عن حبشي بن جنادة ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (لَا يَقْضِي دِينِي غَيْرِي أَوْ عَلَيْهِ) [\(1\)](#)

[8/1001] عن أنس ، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: (عَلَيُّ يَقْضِي دِينِي). [\(2\)](#)

[9/1002] عن سلمان ، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: (عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُنْحِرُ عَدَائِي وَ يَقْضِي دِينِي). [\(3\)](#)

[10/1003] [قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ سَلَّمَ: عَلَيُّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلَيْهِ وَ فِي لَفْظِ: (لَا يَقْضِي عَنِّي دِينِي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلَيْهِ). [\(4\)](#)]

* و در روایت شماره 264 گذشت: و أنت أخي وزیری، و خیر من أترك بعدي، تقضی دینی و تنجز موعدی.

* و در روایت شماره 371 به سند معتبر گذشت: من يضمون عني ديني و مواعيدي ويكون معني في الجنة ويكون خليفي في اهلي؟ ...
قال علي [عليه السلام]: أنا

* و در روایت شماره 372 به سند معتبر و نیز در روایت شماره 386

ص: 1522

1- المعجم الكبير للطبراني 4/16 ، كنز العمال 11/612 ، ورجوع شود به نظم درر السبطين 98.

2- كنز العمال 11/604 ، قال الهيثمي: رواه البزار ، وفيه ضرار بن صرد ، وهو ضعيف. (مجمع الزوائد 9/113) نگارنده گوید درباره او گفته شده کان متعبدا. کان فقيها عالما بالفرائض. صاحب قرآن و فرائض ، صدوق يكتب حدیثه. (المجروحین لابن حبان 1/380 - 381 ، الجرح والتعديل للرازي 4/465 - 466 ، تهذیب الکمال 13/303 ، تهذیب التهذیب 4/400)

3- كنز العمال 11/611 به نقل از ابن مردویه و دیلمی.

4- رجوع شود به مسنند أحمد 4/164 ، تاريخ مدينة دمشق 42/345 - 346 ، البداية والنهاية 5/232

گذشت که: أَيُّكُمْ يَقْضِيْ [عَنِّيْ] دِينِيْ؟ ... [قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:] قَلْتُ: أَنَا...، فَقَالَ: أَنْتَ يَا عَالِيٌّ، أَنْتَ يَا عَالِيٌّ.

* و در روایت شماره 378: وَمَنْ يَوْا خِينِيْ [مَنْكُمْ] وَيُؤَازِرْنِيْ وَيَكُونُ وَلِيّيْ وَوَصِيِّيْ بَعْدِيْ، وَخَلِيفَتِيْ فِيْ أَهْلِيْ وَيَقْضِيْ دِينِيْ؟ ... وَأَعْدَادَ ذَلِكَ ثَلَاثَةً، كُلَّ ذَلِكَ يَسْكُتُ الْقَوْمُ، وَيَقُولُ عَلَيْ: أَنَا فَقَالَ: أَنْتَ

* و در روایت شماره 380: فَمِنْ مَنْكُمْ يَتَابُعْنِي عَلَىْ أَنْ يَكُونَ أَخِيْ وَوَزِيرِيْ وَوَصِيِّيْ وَيَنْجِزُ عَدَاتِيْ وَقَاضِيْ دِينِيْ؟ ... وَفِي الْيَوْمِ الثَّانِيْ أَعْدَادَ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، ثُمَّ قَالَ: ... فَمِنْ مَنْكُمْ يَبَايِعْنِي عَلَىْ أَنْ يَكُونَ أَخِيْ وَوَزِيرِيْ وَوَصِيِّيْ وَقَاضِيْ دِينِيْ وَيَنْجِزُ عَدَاتِيْ؟ ... فَقَامَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَبَايِعَهُ بَيْنَهُمْ ...

* و در روایت شماره 382: عَلِيٌّ يَقْضِيْ دِينِيْ وَيَنْجِزُ بُوعَدِيْ.

* و در روایت شماره 383: لَا يُؤَدِّيْ أَحَدٌ عَنِّيْ دِينِيْ إِلَّا عَلِيٌّ

* و در روایت شماره 384: مَنْ يَضْمِنْ عَنِّيْ دِينِيْ وَيَقْضِيْ عَدَاتِيْ وَيَكُونُ مَعِيْ فِيْ الْجَنَّةِ؟ أَوْ نَحْنُ حُوْذَلُكَ قَلْتُ: أَنَا.

* و در روایت شماره 385: عَلِيٌّ يَقْضِيْ دِينِيْ وَيَنْجِزُ مَوْعِدِيْ.

* و در روایت شماره 387: مَنْ يَضْمِنْ عَنِّيْ دِينِيْ وَمَوَاعِيدِيْ وَيَكُونُ مَعِيْ فِيْ الْجَنَّةِ وَيَكُونُ خَلِيفَتِيْ فِيْ أَهْلِيْ؟ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَىْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: أَنَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَلِيٌّ يَقْضِيْ عَنِّيْ دِينِيْ وَيَنْجِزُ مَوَاعِيدِيْ.

* و در روایت شماره 892 به سند معتبر از ابو یعلی و دیگران آمده: وَاللَّهِ لَأَرْضِيْنِكَ! أَنْتَ أَخِيْ وَأَبُو وَلْدِيْ تَقَاتِلُ عَنْ [عَلِيْ] سَنَتِيْ، وَتَبَرِئُ ذَمَّتِيْ.

* و در روایت شماره 893: تَقْضِيْ دِينِيْ، وَتَنْجِزُ مَوْعِدِيْ، وَتَبَرِئُ ذَمَّتِيْ.

* و در روایت شماره 987: يَا عَلِيٌّ أَنْتَ... وَتَؤْدِيْ دِينِيْ... وَتَفْيِي بِذَمَّتِيْ

* و در روایات شماره 949 - 950 ، 1046: يقضي دینی، و ينجز موعدی [موعدی] علی بن ابی طالب

* و در روایت شماره 1188 خواهد آمد: أنت تؤذی دینی

* و در روایت شماره 1189: و أنت تُبَرِّئُ ذمَّتِي... و أنت تقضي دینی، و أنت تُسْجِرُ وَعْدِي.

* و در روایت شماره 1470 قال علیه السلام- يوم الشوری -: نَسَدْتُكُمْ بِاللهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَضَى عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدِهِ دِيْوَنَه

و موعیده غیری؟ قالوا: اللهم لا.

واکنش اول: منکر دانستن متن

اشاره

بزار پس از نقل روایت: «علی یقضی دینی» بدون هیچ دلیلی متن آن را منکر و غیر قابل قبول دانسته است. (1)

پاسخ

شواهد متعدد برای این متن وجود دارد، پس دلیلی برای منکر دانستن نیست

واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران

در برابر این فضیلت نیز روایتی ساخته شد از ابوهریره و پسر عمرو بن العاص که ابوبکر و عمر پرداخت کننده دیون و وعده های پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم هستند

عن أبي هريرة و عبد الله بن عمرو ، قالا : ابْنَاعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَعْرَابِيِّ قَلَّا نَصْ إِلَى أَجْلٍ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ إِنْ أَتَى عَلَيْكَ أَمْرُ اللَّهِ فَمَنْ يَقْضِينِي مَالِي ؟ قَالَ : أَبُوبَكْرٌ يَقْضِي عَنِّي دِينِي وَيَنْجِزُ عَدَاتِي ، قَالَ : إِنْ قَبْضَ أَبُوبَكْرٌ فَمَنْ يَقْضِي عَنِّكَ ؟ قَالَ : عَمْرٌ يَحْذُو حَذْوَهُ وَيَقْوِمُ مَقَامَهُ ، لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّمِّ ، قَالَ : إِنْ مَاتَ عَمْرٌ ؟ قَالَ : إِنْ أَسْتَطَعْتُ أَنْ تَمُوتَ فَمَتْ . (2)

البته عامه خود این روایت را قابل اعتماد ندانسته اند. (3)

ص: 1525

1- كشف الأستار 3/197 مختصر زوائد مسنن البزار لابن حجر 2/309.

2- كنز العمال 11/253

3- الكامل لابن عدي 3/30.

40- علی علیه السلام در قیامت

اشاره

در آینده خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از اصحاب من پس از آن که از آن ها جدا شوم دیگر مرا نخواهند دید» و همچنین روایات فراوان دلالت صریح دارد که عده ای از صحابه، از آن حضرت جدا شده و در جرگه اصحاب شمال و جهنمیان قرار خواهند گرفت. [\(1\)](#)

ولی روایات فراوان حاکی از شان والای امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت است که به اندکی از آن آثار اکتفا می شود.

اولین کسی که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود

اشاره

[1/1004] طبرانی (متوفی 360) به سند معتبر از سلمان نقل کرده است که:

أَوْلُ هذه الْأَمَّةِ وُرُودًا عَلَى نَبِيِّهَا أَوْلُهَا إِسْلَامًا عَلَيْ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

يعنى: اولین کسی که از این امت (در قیامت) بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود، اولین مسلمان است که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد.

هیشیمی حکم به اعتبار سند این روایت نموده است. [\(2\)](#)

ص: 1527

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1720

2- المعجم الكبير 6/265 ، مجمع الزوائد: 9/102: رواه الطبراني و رجاله ثقات.

[1005/2] و در برخی از روایات بجای «علیٰ نبیّها» تعبیر: «علیٰ الحَوْضِ» آمده است: أَوْلُ هَذِهِ الْأَمَّةِ وُرُودًا عَلَى الْحَوْضِ (۱) أَوْلُهَا إسلاماً علیٰ بن أبي طالب. (۲)

در تعلیقه المطالب العالیة ابن حجر حکم به اعتبار آن شده است. (۳)

[1006/3] و در برخی از منابع روایی بجای «أَوْلُهَا» لفظ: «أَوْلُكُمْ» این گونه آمده است: أَوْلُكُمْ وُرُودًا عَلَى [وارداً علیٰ] الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إسلاماً علیٰ بن طالب (۴) یعنی: اولین کسی که از شما بر من در کنار حوض کوثر وارد می شود اولین مسلمان است که علی بن ابی طالب باشد.

شواهد روایی دیگر

[1007/4] روی ابن عباس عن النبي صلی الله علیه و آله انه قال: «هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي الْقِيَامَةِ» (۵) ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به علی علیه السلام فرمود: این

ص: 1528

1- ممکن است عبارت: «علیٰ الحَوْضِ» یا «علیٰ الحَوْضِ» خوانده شود.

2- رجوع شود به المصنف لابن ابی شیبة 7/503 و 8/350 ، الاحد و المثانی ، 149/1 ، الاوائل لابن ابی عاصم 35 ، الاوائل للطبراني - 78 ، الاستیعاب 3/1090 - 1091 ، التمهید 2 / 305 ، تاریخ مدینة دمشق 40/42 - 41 ، اسد الغابة 4 / 18 ، الرياض النصرة 3 / 110 ، ذخائر العقبی 58 شرح ابن ابی الحدید 4/117 ، الإكمال لابن ماکولا 7/127 ، تهذیب الکمال 20/480 ، توضیح المشتبه ، 328/6 ، الوافی بالوفیات 21 / 178 ، بغیة الطلب 3 / 1187 ، نظم درر السمعطین 82 کنز العمال ، 13 / 144 ، السیرة الحلبیة 1 / 432 .

3- المطالب العالیة لابن حجر 16 / 77 (تحقیق عبد الله بن ظافر الشهري، طبع الرياض) و قال الشهري في التعليق عليه:.... إسناد ابن ابی شیبة حسن

4- المستدرک 3 / 136 ، الاستیعاب 3/1091 التمهید لابن عبد البر 2 / 305 ، الرياض النصرة 3 / 110 ، الإكمال لابن ماکولا 7/127 ، العثمانی للجاحظ ، 291 شرح ابن ابی الحدید 4/117 و 13 / 229 ، بغیة الباحث للھیشمی 295 ، کنز العمال 11 / 616 .

5- کتاب الأوائل للطبراني 66

اولین کسی است که در قیامت با من) (رویرو شده و) مصافحه می نماید.

* پیش از این ، روایت: (أَوْلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (1) با استناد متعدد به نقل از ابوذر ، سلمان ، ابن عباس ، ابولیلی غفاری و حذیفه از منابع مختلف گذشت (2) ، ولی مخالفان سعی کرده اند که هر کدام را به گونه ای تضعیف نمایند (3)

ص: 1529

- 1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 193 روایت شماره 98 و دفتر دوم، صفحه 296 - 298، روایات شماره: 264 - 269
- 2- مانند: *أنساب الأشراف* 2 / 118 - 119 ، العثمانية للجاحظ ، 290 ، *كشف الأستار* 3 / 183 ، تاريخ بغداد 9 / 460 ، كتاب الأول للطبراني 66 ، المعجم الكبير 6 / 269 ، تاريخ مدينة دمشق 42 / 41 ، 42 ، 43 ، 450 ، مجمع الزوائد 9 / 102 ، الاستيعاب ، 1744 / 4 ، شرح ابن أبي الحديد 13 / 228 ، أسد الغابة 5 / 287 ، الإصابة 7 / 294 ، نظم درر السقطین 82 جامع الأحادیث (جمع الجوامع للسيوطی) 10 / 180 ، كنز العمال 11 / 616 ، فيض القدير ، 4 / 472 ، ينایع المودة 1 / 244.

- 3- تضعیف به اسحاق بن بشر (الاستيعاب 4 / 1744 ، اسد الغابة 5 / 287 میزان الاعتدال 1 / 186 - 188 ، لسان المیزان 1 / 355 - 357 ، الإصابة 7 / 294 تنزیه الشريعة 1 / 352 - 353) تضعیف به عمرو بن سعید. (مجمع الزوائد 9 / 102) تضعیف به داهر بن یحیی (تاریخ مدینة دمشق 43 / 42) ولی در پاورقی میزان الاعتدال 2 / 3 گفته: وإنما البلاء من ابنه عبد الله فإنه متزوك. تضعیف به عبد الله بن داهر. (تاریخ مدینة دمشق 42 / 42 ، میزان الاعتدال 2 / 416 - 417 ، لسان المیزان 3 / 283) البته کنانی از ابن حجر نقل کرده که صالح بن محمد درباره ابن داهر گفته: إنه شیخ صدوق ، سپس گفته: فلعل الآفة من غيره ، والله أعلم. (تنزیه الشريعة 1 / 352 - 353) تضعیف به محمد بن عبید الله. (تاریخ الإسلام ، 391 / 46 ، تنزیه الشريعة 1 / 352 - 353) با آن که ابن حبان او را در کتاب الثقات توثیق نموده و ابن ماجه نیز از وی روایت کرده است. (تهذیب الکمال 26 / 38) تضعیف به عباد بن یعقوب. (الموضوعات لابن الجوزی 1 / 345) البته باید توجه داشت که عباد بن یعقوب از راویان صحیح بخاری است ! تضعیف به علی بن هاشم. (الموضوعات لابن الجوزی 1 / 345) و علمای رجال علی بن هاشم را توثیق کرده و به صدق و راست گویی ستوده اند بلکه جماعتی از پیشوایان علم حدیث از او روایت کرده اند ، ولی باز مشکلاش آن است که: در تشیع زیاده روی می کند و احادیث غیر قابل قبولی را - آن هم از مشاهیر - نقل می کند! (الکامل لابن عدی 5 / 183 ، تهذیب الکمال 21 / 163 - 169 ، تهذیب التهذیب 7 / 342 - 343) تضعیف به أبو الصلت الھروی. (الموضوعات لابن الجوزی 1 / 345) صدق و راست گویی او را ذهبی و ابن حجر تصدیق نموده اند. (میزان الاعتدال 2 / 616 ، تقریب التهذیب 1 / 600)

حتی اگر راوی آن راست گو باشد مانند: عبدالله بن داهر علی بن هاشم، ابوالصلت هروی یا حتی عباد بن یعقوب که از راویان صحیح بخاری است!

* در روایت شماره 272 گذشت که: ... و اول الناس بی لقیاً يوم القيمة. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم علی... اولین کسی خواهد بود که فردای قیامت با من دیدار می کند

و برخی از روایات دلالت دارد که امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی است که در قیامت محشور می شود.

[5/1008] قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: إنك لأول من ينفض التراب عن رأسه يوم القيمة. (1)

[6/1009] وقال صلی الله علیه و آله: أنا سید ولد آدم ، وعلی سید العرب ، وإنك لأول من ينفض الغبار عن رأسه يوم القيمة... (2)

ص: 1530

1- الإصابة / 7 - 220 - 221

2- تاريخ مدينة دمشق / 42 - 305 - 306

[1010/7] عن علي [عليه السلام] ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمة [عليها السلام]: «إني وإياك وهذا - يعنيني - و هذين - الحسن والحسين - يوم القيمة في مكان واحد». (1)

وفي لفظ: «... إني وإياك - يعني فاطمة - و هذين وهذا الرقاد - يعني عليناً [عليه السلام] - في مكان واحد يوم القيمة» (2).

وفي لفظ آخر: «... في مكان واحد في الجنة» (3)

وقال الحكم النيسابوري: حدثنا أبو سعيد الخدري: أن النبي صلی الله علیه و آله دخل على فاطمة رضي الله عنها [عليها السلام] فقال: «إني وإياك وهذا النائم - يعني عليناً [عليه السلام] - و هما - يعني الحسن والحسين [عليهما السلام] - لفي مكان واحد القيمة». (4)

ص: 1531

1- مسند أبي يعلى 1/393 تاريخ مدينة دمشق 13/227 - 228

2- مسند أحمد 1/101 ، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 334 شماره 306 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/862 شماره 1183 (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، السنة لابن أبي عاصم 584 ، أمالی المحاملي 206 ، ورجوع شود به المعجم الكبير للطبراني 22/406 ، تاريخ مدينة دمشق 13/227 و 14/163 - 164 (ترجمة الإمام الحسن عليه السلام لابن عساكر 118 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام لابن عساكر 160 ، 161 ، 162 ، 163 ، 164) ، الرياض النصرة 3/183 ، ذخائر العقبي 25 ، أسد الغابة 5/269 ، البداية والنهاية 8/226 ، جواهر المطالب 1/228 ، كنز العمال 11/615 و 12/99 و 13/639 برخی از روایان آن را با تردید این گونه نقل کرده اند: «إني وإياك وهذا - وأحسبه قال: وهذا الرقاد يعني عليناً [عليه السلام] - يوم القيمة في مكان واحد». (مسند أبي داود الطیالسی 26 ، المعجم الكبير للطبراني 3/41 ، تاريخ مدينة دمشق 14/163) (ترجمة الإمام الحسين عليه السلام لابن عساکر 161) ، تهذیب الکمال 6/403 - 404) ممکن است اظهار تردید به جهت شرایط خاص و احساس خطر از ناحیه حکام جور باشد.

3- تاريخ مدينة دمشق 14/164 ، ترجمة الإمام الحسين عليه السلام لابن عساکر 167.

4- قال الحكم: هذا حديث صحيح الإسناد. ذهبي نيز در حکم به صحت با او موافقت نموده است. (المستدرک 3/137)

آن که خلاصه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: من و تو و امیر المؤمنین امام حسن و امام حسین علیهم السلام در قیامت - و بنابر روایتی در بهشت - در یک مکان با هم دیگر هستیم.

احمد محمد شاکر و البانی حکم به اعتبار سند روایت اول - به کیفیت دوم - (1) و حاکم و ذهبی حکم به صحت روایت دوم نموده اند.

[1011/8] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنا و هذا - يعني علياً [عليه السلام] - نجيء يوم القيمة كهاتين» و جمع بین اصحابیه السبابتين. (2) یعنی: من و علی در قیامت وارد می شویم مانند این دو - اشاره به انگشت سبّابه دست راست و چپ در کنار هم - .

[1012/9] عن عبد الله بن عمر ، قال: لما طعن عمر و أمر بالشوري دخلت عليه حفصة ابنته فقالت له: يا أبت إن الناس يزعمون أن هؤلاء السستة ليسوا بربضا ، فقال: سنتدوني سنتدوني ، فلما أن سنتدوه قال: ما عسى أن تقولوا [يقولوا] في علي بن أبي طالب سمعت النبي صلی الله علیه و آله یقول له: «يا علي يدك في يدي يوم القيمة ، تدخل معی حيث أدخل». (3)

خلاصه آن که پس از ضربت خوردن عمر ، دخترش حفصه نزد او آمد و گفت: مردم خیال می کنند که این شش نفر پستدیده نیستند. عمر (عصبانی شد

ص: 1532

1- احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند احمد 1/510 شماره 792 (طبعه دارالحدیث، القاهره) گفته: إسناده صحيح. البانی نیز حکم به صحت آن کرده است. (سلسلة الأحاديث الصحيحة 7/ق2/942، حدیث شماره 3319).

2- تاریخ مدینة دمشق 42/367.

3- تاریخ مدینة دمشق 35/428 - 429 ورجوع شود به 3/288، المعجم الأوسط 3/53، 349 ورجوع شود به فضائل الخلفاء الراشدين لأبی نعیم 182.

و) گفت: درباره علی چه می توانند بگویند؟! از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «ای علی در قیامت دست تو در دست من است و هر جایی که من وارد شوم تو همان جا خواهی بود».

روایات عامه از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه فراوان است مانند روایات ذیل:

[1013] سألت الله - يا علي - فيك خمساً... أنك أول من تنشق عنه الأرض يوم القيمة وأنت معى ، معك لواء الحمد وأنت تحمله بين يدي ، تسبق به الأولين والآخرين، وأعطاني فيك أنك ولـي المؤمنين بعدى [\(1\)](#)

[1014] وفي رواية: أنا أول من تنشق الأرض عنه [يوم القيمة] وأنت معى. [\(2\)](#)

[1015] وفي رواية: يا علي أول من تنشق الأرض عنه محمد [صلی الله علیه و آله] ثم أنت. [\(3\)](#)

[1016] وقال صلی الله علیه و آله: أيها الناس إني سألت الله في علي خصلة فأعطاني بواحدة سبعاً: سأله أن يُحشر يوم القيمة معى ، فأعطاني.

ثم قال: أنا أول من يخرج من القبر و هو معى أنا أول من يُسقى من الرحيق المختوم و هو معى، أنا أول من يشفع الخلق و هو معى و هو معى، أنا أول من يجوز الصراط و هو معى أنا أول من يقرع باب الجنة و هو معى، أنا أول من يعانق الحور العين و هو معى أنا أول من ينظر إلى رحمة الله و هو معى [\(4\)](#)

[1017] وقال صلی الله علیه و آله: يا علي ، إني سألت ربِّي عَزَّ وَجَلَّ فيك خمس خصال

ص: 1533

1- مراجعه شود به تاريخ بغداد 5/100 ، كنز العمال 11/625 ، سبل الهدى والرشاد 11/296.

2- المناقب للخوارزمي ، 62، 359 ينابيع المودة 1/405.

3- المناقب للخوارزمي 113 ، ينابيع المودة 1/425.

4- العسل المصفي من تهذيب زین الفتى 2/363.

فأعطاني: أما الأولى فإني سألت ربّي أن تنشق عنّي الأرض وأنقضّ التراب عن رأسي وأنت معي [فأعطاني]، وأما الثانية فسألته أن يوقفني عند كفة الميزان وأنت معي فأعطاني، وأما الثالثة فسألته أن يجعلك حامل لوابي، وهو لواء الله الأكبر عليه المفلحون والفاائزون بالجنة فأعطاني، وأما الرابعة فسألت ربّي أن تسقي أمتي من حوضي فأعطاني، وأما الخامسة فسألت ربّي أن يجعلك قائد أمتي إلى الجنة فأعطاني، فالحمد لله الذي من به عليٍ[\(1\)](#).

[1018] قال صلى الله عليه وآله: ... وإنّي وأنت والحسن والحسين وفاطمة وعقيل وعمر وعيسى عليهما السلام إخواناً على سرر متقابلين أنت معى وشيعتك في الجنة، ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله: [إِخْوَانًا عَلَى سُرُّ مُتَقَابِلِينَ](#) [الحجر 15]: 47.

* ودر روایت شماره 371 به سند معتبر گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (مَنْ يَضْمَنْ عَنِّي دَيْنِي وَمَوَاعِدِي وَيَكُونُ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَيَكُونُ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي؟) فقال علي [عليه السلام]: أنا

* در ادامه روایت شماره 402 - که در منابع فراوان نقل شده - آمده است: وأنت معي في قصري مع فاطمة ابتي وأنت أخي ورفيقي ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله: [إِخْوَانًا عَلَى سُرُّ مُتَقَابِلِينَ](#) [الحجر 15]: 47.

ص: 1534

- 1- المناقب للخوارزمي 293 - 294 ، فرائد السبطين 1/106 ، كنز العمال 13/152 .
- 2- المعجم الأوسط للطبراني 7/343 ، مجمع الزوائد 9/173 .
- 3- فضائل امير المؤمنين عليه السلام الأحمد بن حنبل 249 - 251 ، 291 - 292 شماره 207 ، 259 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ، 2/792 ، 829 شماره 1085 ، 1137 (طبعة دار ابن الجوزي الرياض) ما روي في الحوض والكوثر لابن مخلد (جزء بقى بن مخلد) 125 - 126 ، الثقات لابن حبان 1/141 - 142 ، الأحاديث المثنوي ، 172/5 ، المعجم الكبير للطبراني 221/5 تاريخ مدينة دمشق 415 و 53/42 ، الرياض النصرة 1/25 و 3/138 ، المناقب للخوارزمي 152 سير أعلام النبلاء 1/142 ، نظم درر السبطين 95 ، الدر المنثور 4/371 ، كنز العمال 9/167 ، 170 و 13/106 ، وفاء الوفا للسمهودي 1/268 ، ينابيع المودة 1/159 ، فتح الملك العلي

* و در روایت شماره 409 گذشت: [أَبْشِرْ] يَا عَلِيٌّ إِنَّكَ تُكْسِي إِذَا كَسَيْتُ، وَ تُدْعِي إِذَا دَعَيْتُ، وَ تُحِبِّي إِذَا حَيَيْتُ.

* و در روایت 993 گذشت: و أَعْطَانِي بِهِ فِي الْآخِرَةِ أَنَّهُ صَاحِبَ لَوَاءِ الْحَمْدِ يَقُولُنِي بِهِ، وَ أَعْطَانِي بِهِ فِي الْآخِرَةِ أَنَّهُ مُتَكَبِّي فِي طُولِ الْجَسْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أَعْطَانِي بِهِ أَنَّهُ عَوْنَ لَيْ عَلَى حَمْلِ مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ.

* و در روایت شماره 996: ... وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَإِنَّهُ مُتَكَبِّي فِي طَرِيقِ الْجَسْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

* و در ضمن روایت شماره 1188: وَ أَنْتَ [غَدَّاً] فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي.. وَ أَنْتَ أَوَّلُ دَخْلِ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي... وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَنِي أَنْ أُبَشِّرَكَ أَنَّكَ وَ عَتَّرْتَكَ فِي الْجَنَّةِ

* در ضمن روایت شماره 1375: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقَّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ أَنْتَ مَعِيٌّ وَ قَالَ لِهِ: أَنَا عَنْدَ الْحَوْضِ وَ أَنْتَ مَعِيٌّ.

وَ قَالَ لِهِ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ أَنْتَ مَعِيٌّ تَدْخُلُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحَسِينُ وَ فَاطِمَةُ.

* و در ضمن روایت شماره 1525: أُعْطِيَتِ فِي عَلِيٍّ خَمْسًا هُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا: أَمَّا وَاحِدَةٌ فَهُوَ تَكَائِي [تَكَائِي] بَيْنَ يَدِيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَفْرَغَ مِنَ الْحِسَابِ، وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَلَوْلَاءُ الْحَمْدِ يَبْدُو آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ وَلَدَ تَحْتَهُ، وَ أَمَّا الْأَوَّلَيْنَ فَوَاقَعُوا عَلَى عُقُورِ حُوضِي يَسْقِي مِنْ عَرْفِ مِنْ أُمَّتِي.

* و در روایت شماره 1565: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقَّ الْأَرْضُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ مَعِيٌّ، وَ مَعْنَا لَوَاءُ الْحَمْدِ، وَ هُوَ يَبْدُوكَ، تَسْبِقُ بِهِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

ساقی کوثر

اشاره

روایات متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که ساقی حوض کوثر امیر المؤمنین علیه السلام است، مانند:

[1019] عن علي بن أبي طلحة ، قال: حججنا فمررنا على الحسن بن علي [عليه السلام] بالمدينة و معنا معاوية بن حدیج ، فقيل للحسن [عليه السلام]: إن هذا معاوية بن حدیج [السابُّ لعلى [عليه السلام]] ، فقال: عليّ به ، فأتني به فقال: أنت السابُ لعليّ؟! فقال: ما فعلت ، فقال: والله إن لقيته - و ما أحسبك تلقاه - يوم القيمة لتجده قائماً على حوض رسول الله صلی الله علیه و آله یذود عنه رایات المنافقین، بیده عصا من عوسج (1) حدّثیه الصادق المصدوق صلی الله علیه و آله (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى) [طه (20): (61)].(2)

و في لفظ: «... يذود الكفار والمنافقين عن حوض رسول الله صلی الله علیه و آله» (3)

در ضمن روایتی معتبر آمده است که امام مجتبی علیه السلام به کسی که به امیر المؤمنین علیه السلام جسارت و بی ادبی کرده بود فرمود: پدرم در قیامت در کنار حوض پیامبر صلی الله علیه و آله با عصایی خاردار می ایستد و کفار و منافقین را از آن دور می نماید (4)

ص: 1536

1- العَوْسَجُ: شجر كثیر الشوك. (لسان العرب 2/324) نام درختی است از دسته (البَذْنَجَاتِ) که دارای شاخه های خار دار و شکوفه های رنگارنگ است، درخت تمشک. (فرهنگ ابجدی 132 ، 629)

2- المستدرک 3/138 ورجوع شود به کتاب السنة لابن أبي عاصم 346، مسنن ابی یعلی 141/12، المعجم الكبير، 92/3 ، تاریخ مدینة دمشق 27/59 - 28 ، سیر اعلام النبلاء 3/29

3- المعجم الكبير 3/82 تاریخ مدینة دمشق 28/59 ، الصواعق المحرقة، 174، و مراجعه شود به أنساب الأشراف 10/3 ، مجمع الزوائد 130/9 - 131 قال الهیشمی: رواه الطبراني بایسنادین فی /أحدھما علی بن أبي طلحة مولی بنی أمیة ولم اعرفه. وبقیة رجاله ثقات.

4- شگفتا از ذهبي که از مفاد کلام امام مجتبی علیه السلام غفلت یا تغافل نموده و می نویسد: کان هذَا - يعني معاوية بن حدیج - عثمانیاً، وقد کان بين الطائفین من أهل صفين ما هو أبلغ من السب: السيف، فإن صح شيء ، فسيلنا الكفّ والاستغفار للصحابۃ، و لا نحبّ ما شجر بينهم ، و نعوذ بالله منه ، و تتولّ أمير المؤمنین علیاً [عليه السلام]. (سیر اعلام النبلاء 3/39) آیا او توجه ندارد که حضرت با استناد به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به همین صحابی می فرماید: تو بر حوض کوثر وارد نمی شوی تا پدرم را بیینی و بر فرض که او را بیینی امثال تو را با چوب دستی از نوشیدن از کوثر منع می نماید. آری حبّ الشيء يعمي ويصمَ (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) [الحج (22): 46].

حاکم نیشابوری حکم به اعتبار سند روایت - به کیفیت اول - نموده است.[\(1\)](#)

در روایات دیگری نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان صاحب حوض، یاور پیامبر صلی الله علیه وآلہ در کنار حوض و مانند آن یاد شده چنان که ملاحظه می فرمایید:

[17/ 1020] (قال رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم: عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَاحِبِ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ). [\(2\)](#)

[18/ 1021] (عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَعِي غَدَا فِي الْقِيَامَةِ عَلَىٰ حَوْضِي). [\(3\)](#)

[19/ 1022] (أُعْطِيتُ فِي عَلَىٰ خَمْسًا... وَ أَمَّا آثَالِيَّةُ فَوَاقِفٌ عَلَىٰ عُقْرِ حَوْضِي يَسْقِي مَنْ عَرَفَ مِنْ أَمْتَنِي). [\(4\)](#)

[20/ 1023] (الرَّابِعَةُ فَإِنَّهُ عَوْنَى عَلَىٰ حَوْضِي) [\(5\)](#)

[21/ 1024] ... وأما الثانية فإنه الذائد عن حوضى [\(6\)](#)

ص: 1537

1- قال الحاکم النیسابوری: هذا حديث صحيح الإسناد ولم یخرجاه. (المستدرک 3 / 138)

2- المعجم الأوسط 1/ 67، سبل الهدى و الرشاد 11/ 290 مجمع الزوائد 10/ 367، قال الهيثمي: وفيه ضعفاء و ثقوا

3- تاريخ بغداد 14/ 102.

4- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 289 شماره 255 ، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 821 - 822 شماره 1127

(طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض النضرة 3/ 173 - 174 ، ذخائر العقبی 86 ، شرح ابن أبي الحید 9/ 172 - 173 ، جواهر

المطالب 1/ 210).

5- حلية الأولياء 10/ 211.

6- تاريخ مدينة دمشق 42 / 331 ، کنز العمال 13 / 154

[22/1025] (يَا عَلَىٰ مَعَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَصًا مِنْ عِصِّيِّ الْجَنَّةِ تَذَوَّدُ بِهَا الْمُنَافِقِينَ عَنْ حَوْضِي. [الحوض]).[\(1\)](#)

[1026] وَالذِّي نَفْسِي بِيدهِ إِنَّكَ لَذَوَادَ عَنْ حَوْضِي - يَوْمُ الْقِيَامَةِ - تَذَوَّدُ الْبَعِيرُ الصَّالِّ عنِ الْمَاءِ بِعَصَالِكَ مِنْ عَوْسَاجٍ، كَأَنِّي أَنْظَرْتُ إِلَيْكَ مَقَامَكَ مِنْ حَوْضِي.[\(2\)](#)

[24/1027] ... وَأَنْتَ عَلَىٰ حَوْضِي، تَذَوَّدُ عَنْهُ النَّاسُ.[\(3\)](#)

وَفِي لُفْظٍ: وَأَنْتَ تَذَوَّدُ النَّاسَ عَنْ حَوْضِهِ [حَوْضِي].[\(4\)](#)

[1028] أَنْتَ الْذَّائِدُ عَنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تَذَوَّدُ عَنْهُ الرِّجَالُ كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِ.[\(5\)](#)

[1029] أَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّاسًا مِنَ الْمَسْجِدِ، وَقَالَ: «لَا تَرْقُدُوا فِي مَسْجِدٍ هَذَا»... فَخَرَجَ النَّاسُ، وَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَعْلَىٰ: «اْرْجِعْ؛ فَقَدْ أَحَلَّ لَكَ فِيهِ مَا أَحَلَّ لِي، كَأَنِّي بِكَ تَذَوَّدُهُمْ عَلَىٰ حَوْضِي، وَفِي يَدِكَ عَصَالَ عَوْسَاجٍ»[\(6\)](#)

ص: 1538

1- المعجم الصغير، 89/2 الرياض النصرة، 186/3، ذخائر العقبى 91 جواهر المطالب 233/1، الصواعق المحرقة، 174 مجمع الزوائد 135/9 ، قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط، وفيه، سلام بن سليمان المدايني وزيد العمى وهما ضعيفان وقد وثقا، وبقية رجالهما ثقات. وأورد عليه: أن سلام بن سليمان روى عنه الترمذى والنمسائى ، وقال النمسائى - المتعنت في توثيق الرجال -: حدثنا سلام بن سليمان ثقة مدائى ، مات بدمشق وأما زيد العمى ، هو ابن الحوارى ، أبو الحوارى ، قاضى هرة ، فقد روى عنه الأربعة في السنن ، وقد حدث عنه شعبة والشورى ، ووثقه الحسن بن سفيان الفسوى ، وذكره ابن شاهين في جملة الثقات ، وسئل عنده أبو داود فقال: ما سمعت إلا خيراً . وقال أحمى: صالح ، وقال الدارقطنى: صالح (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة) 435

2- وفي لفظ: لتذودن... رجالاً كما يزداد البعير الصال... (تاريخ مدينة دمشق 139/42 - 140)

3- المعجم الأوسط 7/343، مجمع الزوائد 9/173

4- تاريخ مدينة دمشق 35/338 ، كنز العمال 13/145.

5- النهاية لابن الأثير 3/65 ، الفائق للزمخشري 2/270 ، لسان العرب لابن منظور 3/262.

6- تاريخ المدينة لابن شبة 1/38.

[27] عن أبي هريرة و جابر بن عبد الله ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: على ابن أبي طالب صاحب حوضي يوم القيمة.[\(1\)](#)

[28] عن أنس ، عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: ينادي يوم القيمة لعليّ بن أبي طالب أربعة منادٍ و يسمونه بأربعة أسماء يا عليّ بن أبي طالب ، جعلت الميزان بيديك فرجح من شئت و اخفض من شئت.

و يا أسد الله ، جعلت حوض محمد صلى الله عليه و آله بيديك فاسق من شئت و احبس من شئت
و يا سيف الله على أعدائه ، اذهب إلى الصراط فاحبس عليها من شئت و جوّز من شئت
و يا ولّي الله ، اذهب إلى باب الجنة فأدخل من شئت و اصرف عنها من شئت ؛ فإنه لا يدخلها إلا من أحبّك بقلبه.[\(2\)](#)

[29] وقال صلى الله عليه و آله: يا فاطمة ، إنني غداً مُقمٌ [مقيم ظ] علياً على حوضي ، يسقي من عرف من أمتي.[\(3\)](#)
[30] وقال صلى الله عليه و آله لعلي [عليه السلام]:... أنت عوناً لي على عقر حوضي ؟[\(4\)](#)

[31] وعن علي عليه السلام قال: إنني أذود عن حوض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بيدي هاتين القصيرتين الكفار و المناقين [\(5\)](#)

وفي لفظ: لأذودن بيدي هاتين القصيرتين عن حوض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم رايات الكفار

ص: 1539

-
- 1- المعجم الأوسط للطبراني ، 1/ 67 ، المناقب للخوارزمي ، 310، سبل الهدى و الرشاد 11 / 290. قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط، وفيه ضعفاء و ثقوا. (مجمع الزوائد 10 / 367)
 - 2- العسل المصقق من تهذيب زين الفتى 2 / 404.
 - 3- مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 242 في ضمن حديث الأعمش و المنصور.
 - 4- السنة للخلال 2 / 349 شماره 464 محقق كتاب كفتة: إسناده صحيح.
 - 5- المعجم الأوسط 5 / 225 ، مجمع الزوائد 1359 ، كنز العمال 13 / 157.

والمنافقين ، كما تزداد غريبة الإبل عن حياضها [\(1\)](#)

* و در روایت 959 گذشت: و هذا علی... والذائد عن حوضی المنافقین

* و در روایت شماره 1017: وأما الرابعة فسألت ربي أن تسقي أمتی من حوضي فأعطاني

* و در ضمن روایت شماره 1188 خواهد آمد: و أنت غدأ على الحوض خليفتي ، تزود عنه المنافقين و أنت أول من يرد على الحوض

* و در روایت شماره 1327: علي بن أبي طالب معي غداً في القيامة على حوضي.

ص: 1540

1- فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 307-308 شماره 279 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/843 شماره 1157

(طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، الرياض النصرة 3/186 ، جواهر المطالب 1/233

واکنش اول: جعل روایت در برابر آن

مخالفان در برابر این فضیلت روایتی ساختند که خلفا را هم در این مطلب شریک نمایند.

عن أنس ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآلـه وسلم: لحوضي أربعة أركان: الركن الأول في يدي أبي بكر الصديق ، والثاني في يدي عمر الفاروق، والثالث في يدي عثمان ذي النورين، والرابع في يدي علي بن أبي طالب [عليه السلام].⁽¹⁾

والبته اهل تسنن نیز آن را تکذیب کرده و جعلی دانسته اند.⁽²⁾

ونیز به دروغ به پیامبر صلی الله علیه وآلـه وسلم نسبت داده اند که فرمود: أما ترضى - يا أبا بكر - أنك كنت معى في الغار، وأنك صاحبى على الحوض؟!⁽³⁾

واکنش دوم: تحریف معنوی

اسحاق بن راهویه درباره حدیث معتبر شماره 1033: «أنت عوناً عفر حوضى» می گوید: این (یاری) در دنیاست ، دفاع از آن ، دعوت به آن ، تبیین آن و مانند آن ولی همه مربوط به دنیاست.⁽⁴⁾

نگارنده گوید: ظاهراً مراد او دفاع ، دعوت و تبیین حوض کوثر باشد ، ولی روشن است - به خصوص به قرینه بقیه روایات- که مراد حضرت در این روایات کمک و یاری در نوشاندن از حوض کوثر در آخرت است.

ص: 1541

-
- 1- تاريخ مدينة دمشق 30/132 و 39/157 ، الرياض النصرة 1/53.
 - 2- رجوع شود به تنزية الشريعة 406
 - 3- تاريخ الطبری 2/382-383.
 - 4- هو في الدنيا، يذود عنه ، ويدعو إليه ، ويبيّن لهم ، ونحو ذلك الكلام إلّا أنه في الدنيا. (السنة للخلال 349)

[32] قال النبي صلى الله عليه وآله:... يا أبا بربعة علي بن أبي طالب... وصاحب رأيتي في القيامة [وصاحب لوابي، ومعي] على مفاتيح خزائن رحمة [جنة] ربِّي عَزَّ وَجَلَّ. (١) يعني: فردًا قيامت على بن أبي طالب پرچم دار من وبا من، کلید دار خزان رحمت - يا بهشت - پروردگار من است

[33] و عن علي عليه السلام، قال: كسرت يد علي عليه السلام يوم أحد ، فسقط اللواء من يده، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ضعوه في يده اليسرى، فإنه صاحب لوابي في الدنيا والآخرة.» (2) در جنگ احمد دست امیر مؤمنان علیه السلام شکست و پرچم افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را در دست چپ او بگذارید که او در دنیا و آخرت پرچمدار من است.

نگارنده گوید: اختصاص حضرت به پرچم داری در چند ها در روایت شماره 313 گذشت و در روایات دیگر نیز آمده (۳) و از

1542 : *s*

- 1- حلية الأولياء 1/66 ، قال الكنجي: هذا حديث حسن. (كفاية الطالب 215) ورجمع شود به: تاريخ بغداد 14/102 ، تاريخ مدينة دمشق 42/330 ، المناقب للخوارزمي 312 مطالب المسؤول 99 وفي رواية: بيد عليٰ مفاتيح خزائن رحمة ربّي. (شرح ابن أبي الحميد 168/9)

2- الرياض النصرة 3/156 ، جواهر المطالب 1/190 ، ينابيع المودة 2/167

3- قال ابن عباس: كان على آخذنا رأيَّة رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يوم بدر، قال الحكم: يوم بدر والمشاهد كلها. (مراجعة شود به فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 267 شماره 228، فضائل الصحابة الأحمد بن حنبل 2/807 شماره 1106 (الطبعة الثالثة ، دار ابن الجوزي الرياضي)، المعجم الكبير للطبراني 311/11 ، الرياض النصرة 3/156 ، جواهر المطالب 1/189) عن قتادة: أن علي بن أبي طالب [عليه السلام] كان صاحب لواء رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يوم بدر وفي كل مشهد. (الطبقات الكبرى ، 3/23 تاريخ مدينة دمشق 42/74 ، تاريخ الإسلام للذهبي 3/625) وقال الحكم: مر سعد بن أبي وقاص برجلي يشتم علياً عليه السلام - والناس حوله في المدينة - فوقف عليه وقال يا هذا ، على ما تشم علي بن أبي طالب ؟! ألم يكن أول من أسلم ؟!... ألم يكن صاحب راية رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في غزواته ؟ (قال الحكم: هذا حديث صحيح على شرط الشیخین ولم یخرجاه، وأقره الذهبي). (المستدرك 3/499 ، إمتاع الأسماع 12/35) ورجمع شود به دفتر سشم صفحه 2426

عنوان هایی که محب طبی انتخاب کرده نیز معلوم می شود. (1)

[34/1037] قال أنس بن مالك: سألت رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ، فقلت: بأمي وأمي من صاحب لواءك يوم القيمة؟ قال: «صاحب لوائي في دار الدنيا»، وأوّماً إلى علي بن أبي طالب عليه السلام (2) أنس از پیامبر صلی الله علیه وآلـهـ پرسید: فردای قیامت چه کسی پرچم دار شماست؟ حضرت فرمود: «همان کسی که در دنیا پرچم دار من بوده است» و اشاره به على علیه السلام فرمود

[35/1038] عن جابر بن سمرة ، قال: قالوا: يا رسول الله ، من يحمل رايتك يوم القيمة؟ قال: «و من عسى [يحسن] أن يحملها يوم القيمة إلا من كان يحملها في الدنيا: علي بن أبي طالب» (3) از پیامبر صلی الله علیه وآلـهـ پرسیدند فردای قیامت چه کسی پرچم دار شماست؟ حضرت فرمود: کیست که در قیامت [نیکو] پرچم داری من نماید جز همان کسی که در دنیا پرچم دار من بوده: على بن أبي طالب.

این مطلب در برخی از روایات - در بیان وقایع روز قیامت - به عنوان «صاحب لواء الحمد» و مانند آن نیز نقل شده است

ص: 1543

1- الرياض النصرة 3/156 ، 173 ، ذخائر العقبى 86

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 75 نگارنده گوید: سند این روایت نیکو و معتبر است مراجعه شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة و الحسنة في فضائل الإمام على برواية أهل السنة صفحة 406 - 409

3- حديث خيثمة 199 ، المعجم الكبير للطبراني ، 2/ 247 تاريخ مدينة دمشق 42 / 74 - 75 ، الرياض النصرة 3/ 172 ، المناقب للخوارزمي 358 ، عمدة القاري 16/ 216 ، جواهر المطالب 1/ 182 ، كنز العمال 13/ 136 .

[36] عن ابن عباس: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يأتي على الناس يوم القيمة وقت ما فيه راكب إلا نحن أربعة، فقال له العباس... عمّه: فداك أبي وأمي و من هؤلاء الأربع؟ قال: أنا على البراق، وأخي صالح على ناقة الله التي عقرها قومه، وعمي حمزة أسد الله على ناقتي العضباء، وأخي علي بن أبي طالب على ناقة من نوق الجنة مدبة الجنين، عليه حلّتان خضراؤان من كسوة الرحمن، على رأسه تاج من نور، لذلك التاج سبعون ألف ركناً، على كل ركناً ياقوتة حمراء تضيء للراكب مسيرة ثلاثة أيام، وبيده لواء الحمد ينادي: «إلا إله إلا الله، محمد رسول الله» فيقول الخلائق: من هذا؟ أملك مقرب، أمنبي مرسلي أم حامل عرش؟ فینادی مناد من بطانة العرش: «ليس بملك مقرب ولا نبی مرسلي ولا حامل عرش، هذا علی بن ابی طالب، وصیی رسول رب العالمین، وأمیر المؤمنین، وقائد الغرّ المجلین فی جنات النعیم»
[\(1\)](#)

در ضمن روایت گذشته پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه- پس از بیان آن که در قیامت فقط چهار نفر سواره هستند - فرمود: برادرم علی علیه السلام ، سوار بر ناقه ای بهشتی ، در حالی که دو حلہ سبز رنگ از جامه های رحمانی بر تن و تاجی از نور بر سر... و لوای حمد را به دست دارد باندای: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» (وارد می شود). مردم شگفت زده می پرسند: آیا این فرشته مقرب است یا پیامبر مرسی یا حامل عرش؟! از عرش ندایی می رسد: «این نه فرشته مقرب است نه پیامبر مرسی و نه حامل عرش، این علی بن ابی طالب، وصی فرستاده پروردگار جهانیان ، امیر مؤمنان علیه السلام و پیشوای رو سفیدان در جنات نعیم است».

ص: 1544

1- رجوع شود به تاريخ بغداد 11/114 ، تاريخ مدينة دمشق 42/326 - 327 ، المناقب للخوارزمی 359/360 ، کفاية الطالب للكنجي 184 . قال الخطيب البغدادي - وكذا ابن الجوزي في الموضوعات 1/395 - ابن لهيعة ذاہب الحديث نگارنده گوید: در مورد اعتبار ابن لهيعة رجوع شود به همین دفتر صفحه 1455-1456 .

و در برخی از منابع در آخر روایت افزوده شده:

... و قائد الغر المحبجين إلى جنان رب العالمين أفلح من صدقه ، و خاب من كذبه. ولو أن عابداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام
وألف عام حتى يكون كالشن البالي ولقى الله مبغضاً لآل محمد أكبّه الله على منخره في نار جهنم [\(1\)](#)

يعنى: او پیشوای روسفیدان به سوی باغ های بهشت پروردگار عالمیان است هر کس او را تصدیق نماید رستگار شود و هر کس او را تکذیب نماید زیان کار گردد. اگر عابدی بین رکن و مقام هزار سال عبادت خدا را بنماید تا مانند مشکی پوسیده شود ولی هنگامی که به ملاقات خدا رود کینه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل داشته باشد خدا او را با صورت در آتش جهنم اندازد.

[37] عن ابن عباس أنه سئل عن قول الله: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) [المائدة (5): 9] ، قال: سأل قوم النبي صلى الله عليه وآلها وسلم، فقالوا: فيمن نزلت هذه الآية يا نبي الله؟ قال: «إذا كان يوم القيمة عُقد لواء من نور أبيض فینادي مناد: ليقم سيد المؤمنين و معه الذين آمنوا بعد بعث محمد صلی الله علیه وآلها، فيقوم علي بن أبي طالب، فيعطي اللواء من النور الأبيض بيده تحته جميع السابقين الأولين من المهاجرين والأنصار لا يخالطهم غيرهم حتى يجلس على منبر من نور رب العزة ويعرض الجميع عليه رجالاً فيعطي أجره ونوره، فإذا أتى على آخرهم قيل لهم: قد عرفتم منازلكم من الجنة، إن ربكم تعالى يقول: لكم عندي (مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ) [المائدة (5): 9] - يعني الجنة - ، فيقوم علي بن أبي طالب، والقوم تحت لواهه حتى يدخلهم الجنة». [\(2\)](#)

ص: 1545

1- رجوع شود به تاريخ بغداد 13 / 123- 124 تاريخ مدينة دمشق 42 / 326- 328

2- شواهد التنزيل 2 / 252- 253

خلاصه آن که از پیامبر صلی الله علیه و اله پرسیدند آیه شریفه گذشته درباره چه کسی نازل شده است؟ حضرت فرمود: در قیامت پرچمی از نور سفید قرار داده شود و منادی ندا دهد: سرور و آقای اهل ایمان و کسانی که پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و اله ایمان آورده اند به همراه او برخیزند. علی بن ابی طالب بلند شده و آن پرچم نورانی سفید را به دست گیرد، تمام پیشگامان مهاجرین و انصار زیر آن پرچم قرار گیرند و کسی دیگر با آنان نباشد. او بر منبر نورانی پرودگار نشیند و تک تک آنان بر او عرضه شوند و پاداش و نور خویش را دریافت نمایند پس از آن که این کار به پایان رسد به آنان گفته شود جایگاه خویش را در بهشت شناختید، پرودگارتان می فرماید: برای شما نزد من آمرزش و پاداش عظیمی است، یعنی بهشت. سپس علی بن ابی طالب بلند شود و آنان زیر همه پرچمیش باشند تا آن ها را وارد بهشت نماید.

* و در ضمن روایت شماره 409 گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی انه أول من يدعى به من أمتی يدعى بك لقربتك متّي و منزلتك عندي، فيدفع إليك لوائي ، و هو لواء الحمد، يستبشر به آدم و جميع من خلق الله عزّوجلّ من الأنبياء والمرسلين ، فيستظلون بظل لوائي....

یا علی، اولین کسی که از امت من در قیامت فرا خوانده می شود تو هستی، به جهت خویشاوندی با من و قرب و منزلتی که نزد من داری. در قیامت لوای من که همان پرچم حمد است به دست تو داده می شود. تو بین دو صفت (از مردم) - در حالی که امام حسن علیه السلام در جانب راست تو و امام حسین علیه السلام در جانب چپ تو هستند - سیر می کنی، از حضرت آدم علیه السلام تا دیگر پیامبران علیهم السلام همه خوشحالند که در سایه آن پرچم هستند. از حله های سبز رنگ بهشتی بر تو پیشانند و منادی از تحت عرش مرا ندا دهد که «ای محمد، چه پدر خوبی داری حضرت

ابراهیم و چه برادر خوبی علی» بشارت باد تورا ای علی، تورا بخوانند هنگامی که مرا می خوانند ، عطا نمایند هنگامی که مرا عطا نمایند، و جامه پوشانند هنگامی که مرا جامه پوشانند.

* و در روایت 987 گذشت: و أنت صاحب لوابي في الدنيا وفي الآخرة.

* و در روایت 993: و أعطاني به في الآخرة أنه صاحب لواء الحمد، يقدمني به.

* و در روایت 996: و أمّا الرابعة فإن لوابي معه يوم القيمة و تحته آدم و ما ولد.

* و در روایت 1013 آمده: انك أول من تنشق عنه الأرض يوم القيمة وأنت معي، معك لواء الحمد وأنت تحمله بين يدي، تسبق به الأولين والآخرين.

* و در روایت 1526: و أمّا الثانية فلواء الحمد بيده، آدم و من ولد تحته.

ابوحفص ابن شاهین (متوفی 385) - که او را با تعابیری چون: امام، حافظ، مفید، مکث، نقہ امین که هیچ کس به اندازه او تصنیف نداشته ستوده اند،[\(1\)](#) در شرح مذاهب اهل تسنن و حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی 430) در فضائل الخلفاء الراشدین - روایتی نقل کرده اند که ذکر آن مناسب است

[38/1041] ألا ترضى - يا علي - إذا جمع الله الناس في صعيد واحد عرابة حفاةً مشاةً قد قطع أعناقهم العطش، فكان أول من يُدعى إبراهيم، فيُكسى ثوبين أبيضين، ثم يقوم عن يمين العرش، ثم تتجذر لي مشعب [شعب] من الجنة إلى الحوض، حوض أعرض مما بين بصرى وصنوع، فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة، فأشرب وأتواها، ثم أكسى ثوبين أبيضين، ثم أقوم عن يمين العرش، ثم تُدعى فتشرب و تتوضأ، ثم تُكسى ثوبين أبيضين، فتقوم معي، ثم لا أدعى لغير إلا دعيت له. [\(2\)](#)

ص: 1547

1- تذكرة الحفاظ 3 / 987 - 988 .

2- شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهین 156 شماره 111 ، فضائل الخلفاء الراشدین لأبی نعیم 62 شماره 46

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا خوشنود نمی شوی که (فردای قیامت) هنگامی که خدا همه را در سرزمینی عریان، پا برخene و پیاده جمع (و محسور) نماید در حالی که از تشنگی به سته آمده اند، ابتدا حضرت ابراهیم فرا خوانده و دو جامه سفید بر تن او پوشانده شود و در جانب راست عرش بایستد، سپس برای من از بهشت شعبه ای به سوی حوض کوثر باز شود که حوضی است عریض تر از فاصله بصری (از سرزمین های شام) و صنعته (یمن)... من از آن بنوشم و وضو بگیرم و دو جامه سفید بر تن من پوشانده شود، سپس در جانب راست عرش بایستم، سپس تو را فراخوانده و تو نیز از حوض کوثر بنوشی و وضو بگیری، سپس دو جامه سفید بر تن تو پوشانده شود و در کنار من بایستی ، و پس از آن من برای هیچ خبری خوانده نشوم مگر آن که تو نیز خوانده شوی.

این روایت حاکی از جایگاه ویژه امیر مؤمنان علیه السلام در قیامت است که آن حضرت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه برتر است و هیچ کس با او قابل قیاس نیست؛ لذا حافظ ابن شاهین و حافظ ابونعیم درباره آن نگاشته اند: این فضیلتی است ویژه امیر مؤمنان علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست

[39/1042] اهل تسنن به سند صحیح روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

یا علی، إن لك في الجنة كنزاً، وإنك ذو قرنها، فلا تتبع النظرة فإنما لك الأولى ولست لك الآخرة [\(1\)](#)

اعتبار سند روایت

* این روایت در مسند احمد، صحیح ابن حبان و الأحادیث المختارۃ نقل شده، و گذشت که اعتبار روایات کتب مذکور پذیرفته شده است [\(2\)](#)

* حاکم نیشابوری (متوفی 405)، ذہبی (متوفی 748)، هیثمی (متوفی 807)، احمد محمد شاکر و... حکم به صحت آن کرده اند. [\(3\)](#)

این حدیث در منابع معتبر دیگر نیز نقل شده است. [\(4\)](#)

ص: 1549

1- مسند احمد 1/159 ، صحیح ابن حبان 12/381 ، الأحادیث المختارۃ 2/108.

2- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 10 - 11 نکته شماره 7.

3- المستدرک 3/123 ، وقال الهیثمی: رواه البزار و الطبرانی في الأوسط ، و رجال الطبرانی ثقات. (مجمل الزوائد 4/277) احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند احمد 2/166 شماره 1373 (طبعه القاهرة) گفته: إسناده صحيح و در تعلیقه الأحادیث المختارۃ 2/108 آمده: إسناده حسن.

4- مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 204 - 205 شماره 150، المصنف لابن أبي شيبة 3/410 و 7/498 ، البحر الزخار ، 104/3 ، کشف الأستان 4/159 ، المعجم الأوسط 1/209 شرح معانی الآثار للطحاوی ، 15/3 تاریخ مدینة دمشق 324/42 - 325 ، الرياض النصرة 3/183 ، الفائق للزمخشري 3/79 ، عمدة القاری 20/119 ، سبل الهدی و الرشاد 11/295 ، کنز العمال 5/468 و 11/627.

در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرموده ای علی، تورادر بهشت گنجی است، و تو ذوالقرنین آن هستی....

برخی بر این عقیده اند که مراد از بخش اخیر روایت آن است که هر دو سوی بهشت در اختیار توست، همان گونه که ذوالقرنین بر شرق و غرب جهان سیطره داشت، امیر مؤمنان علیه السلام نیز اختیار تمام بهشت را دارد.

ابن اثیر (متوفی 606) این معنا را پذیرفته و عبدالعظيم منذری (متوفی 656) نیز این احتمال را ترجیح داده است. (۱)

ص: 1550

۱- همین معنا از بحر الفوائد (معانی الأخبار کلاباذی) نیز نقل شده است. (فضائل أمير المؤمنين رضى الله عنه [علیه السلام] علاء عبيد 334) در برابر آن، ابو عبید هروی گفته مراد آن است که ای علی، تو ذوالقرنین این امت هستی، و از امت اسلام باضمیر «ها» تعبیر شده است. وجه تشییه آن حضرت به ذوالقرنین آن است که همان گونه که ذوالقرنین بر دو طرف سرش ضربت خورد، امیر مؤمنان علیه السلام نیز دو ضربت بر دو طرف سر مبارکش اصابت نمود یکی از ناحیه عمرو بن عبدود و دیگری از ابن ملجم. البته نظریه سومی هم هست که مراد از «القرنین» امام حسن و امام حسین علیهمما السلام هستند قال المنذری (المتوفی 656): «وإنك ذوقرنها» أي ذو قرنی هذه الأمة، و ذلك لأنه كان له شجتان في قرنی رأسه: إحداهما من ابن ملجم لعنه الله، والأخرى من عمرو بن ود. وقيل: معناه إنك ذو قرنی الجنة أي ذو طرفیها و مليکها، الممکن فيها، الذي يسلك جميع نواحيها، كما سلك الإسكندر جميع نواحي الأرض شرقاً وغرباً، فسمى: ذا القرنین - على أحد الأقوال -، وهذا قريب ، وقيل غير ذلك. (الترغیب والترھیب للمنذری 35-36) وقال ابن الأثیر: «وإنك ذوقرنها» ، أي طرفی الجنة و جانبیها. قال أبو عبید: و أنا أحسب أنه أراد ذو قرنی الأمة ، فأضمر. وقيل: أراد الحسن والحسین [علیهمما السلام]. (النهاية 451/13 ، ورجمع شود به غریب الحديث لابن سلام 78/3 - 79 ، الزاهر في معانی کلمات الناس 626 ، لسان العرب 13/332 ، لسان العرب 13/333 ، القاموس المحيط 4/258 ، تاج العروس 18/447)

واکنش اول: حذف و نقطع

دنباله روایت گذشته مربوط به نهی از نگاه به نا محرم بود که: «فلا- تتبع النظرة فإنما لك الأولى ولست لك الآخرة». یعنی اگر نگاهت به نا محرم افتاد چشمت را فرو بسته و از ادامه نگاه پرهیز نما که نگاه دوم بر تور روانیست.

عده ای از راویان یا نویسنندگان اهل تسنن، فقط بخش اخیر روایت را نقل کرده و از نقل بخش نخست روایت که مشتمل بر فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام بوده - امتناع کرده اند. (1) با آن که روایت را به همان سندی نقل کرده اند که مشتمل بر فضیلت حضرت است!

مقایسه کنید روایتی را که در مسند احمد نقل شده با روایت سنن دارمی. (2)

در برخی از کتب لغت نیز تحریفی رخ داده و آن این که «کنزاً» تبدیل به «بیتاً» شده به نظر می رسد که این نیز برای کاستن از اهمیت مطلب بوده است. (3)

ص: 1551

- 1- مراجعه شود به مسند احمد، 351/5، 353، 357، سنن ابی داود 1/476، سنن ترمذی 191/4، السنن الکبری للبیهقی 90/7 و...
- 2- مسند احمد 1/159: حدّثنا عبد الله ، حدّثني أبي ، حدّثنا عفان ، حدّثنا حماد بن سلمة ، حدّثنا محمد بن إسحاق ، عن محمد بن إبراهيم التيمي ، عن سلمة بن [عن] أبي الطفيل ، عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه[عليه السلام]: ان النبي صلی الله عليه وآلہ وسلم قال له: «يا علي إن لك كنزاً من الجنة وإنك ذو قريتها، فلا تتبع النظرة النظرة، فإنما لك الأولى ولست لك الآخرة.» سنن الدارمي 2/298: أخبرنا أبو الوليد الطيالسي ، حدّثنا حماد بن سلمة ، عن محمد بن إسحاق ، عن محمد بن إبراهيم ، عن سلمة ، عن أبي الطفيل ، عن علي [عليه السلام] ، قال: قال: صلی الله عليه وآلہ «لا تتبع النظرة النظرة؛ فإن الأولى لك والآخرة عليك».
- 3- رجوع شود به النهاية 4/51-52، غریب الحديث ابن سلام 3/78-79، الزاهر في معانی کلمات الناس 626، لسان العرب 13/332، القاموس المحيط 4/258، تاج العروس 18/447.

بخاری ، گذشته از حذف صدر و ذیل روایت - برای کتمان فضائل مولا! - بدون هیچ دلیلی صحت آن را انکار کرده با آن که سند او همان سندی است که حاکم ذهبی، هیثمی و احمد محمد شاکر حکم به صحت آن کرده اند.[\(1\)](#)

ص: 1552

1- سلمة بن أبي الطفیل، عن أبيه ، روی عن فطر ، وقال حماد بن سلمة: عن ابن إسحاق ، عن محمد ابن إبراهیم، عن سلمة بن أبي الطفیل ، عن علي رضی الله عنه[عليه السلام]: قال لی النبي صلی الله علیه و آله: «إِنَّ لَكَ كُنْزًا فِي الْجَنَّةِ». حدّثی خلیفة ، نا عبد الأعلی ، عن ابن إسحاق ، عَمِّنْ سَمِعَ أَبَا الطَّفِيلَ ، عَامِرَ بْنَ وَاثِلَةَ ، عَنْ بَلَالٍ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ لَكَ كُنْزًا فِي الْجَنَّةِ». قال أبو عبد الله: ولا يصح. (*التاریخ الكبير* 4 / 77)

اشارة

هنگام جمع آوری فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام مطالب یا روایاتی به نظر رسید که ضمیمه نمودن آن به کتاب مناسب یا لازم بود و در این بخش بدان می پردازیم.

1

۱- ضمائمه برخی از فضیلت های گذشته

علی علیه السلام تنها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله

در آثار متعدد - مانند فضیلت های 8 و 9 - پس از بیان برادری امیرالمؤمنین علیه السلام و.... منصب وزارت نیز برای آن حضرت ذکر شده ، مانند روایات ذیل:

[1/1043] عن أسماء بنت عميس: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «اللهم أقول كما قال أخي موسى: اللهم (أَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي) علياً [علي] أخي، (أَشَدُّدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَّبِحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا) » [طه (20): (1)]. [35 - 29]

ص: 1553

1- مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 309 شماره 280 (تحقيق محقق طباطبائی) ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 844 شماره 1158 (طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض) ، تاریخ مدینة دمشق 52/42 ، المعيار و الموازنة للإسکافی 71 ، شواهد التنزيل 1 ، 56/1 ، 230 ، 483 - 482 ، 480 - 478 ، 478 - 483 ، 118/3 ، الرياض النصرة ، ذخائر العقبی 63 - 64 نظم درر السقطین 87 ، تفسیر الآلسوی 186/ 16 .

اسماء بنت عميس می گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه دعا می کرد: خدایا! من از تو همان درخواستی را دارم که برادرم موسی داشت: خدایا برای من وزیری از خاندانم قرار ده علی برادرم را به واسطه او پشتم را محکم و استوار ساز و او را در کارم شریک نما تا تورا فراوان تسبیح و بسیار یاد نماییم که تو بر حال ما بینایی.

[2/ 1044] ... إن الله أصطفاني على الأنبياء ، فاختارني و اختار لي وصيّاً، و اختارت ابن عمّي وصيّي ، يشدّ عضدي كما يشدّ عضد موسى بأخيه هارون ، وهو خليفتني ووزيري ، ولو كان بعدينبي لكان عليّ نبياً و لكن لا نبوة بعدي.[\(1\)](#)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا بر انبیا برگزید (و ترجیح داد) مرا انتخاب نمود و برای من وصیی اختیار فرمود، من پسر عمومیم وصی خویش قرار دادم تا (یار و یاور و) قوت بازویم باشد همان گونه که هارون برادر حضرت موسی قوت بازویش بود. علی جانشین وزیر من است، و اگر قرار بود پس از من پیامبری باشد آن پیامبر علی بود، ولی پس از من نبوتی نیست.

[3/ 1045] عن سلمان الفارسي ، أنه سمع النبي صلی الله علیه و آله و سلم يقول: «إن أخي ووزيري و خير من أخلفه بعدي علي بن أبي طالب».[\(2\)](#)

[4/ 1046] وعن أنس بن مالك أن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال: «إن أخي ووزيري و خليفتني

ص: 1554

1- ینایع المودة 2/ 288 به نقل از مودّة القریبی ، المودة السادسة.

2- المناقب للخوارزمی 112.

فی أهلي و خير من أترك بعدي ، يقضى ديني ، وينجز موعدی علی بن أبي طالب».⁽¹⁾

وفی لفظ: إن خلیلی و وزیری و خلیفتي فی أهلي ، و خير من أترك بعدي ، [و] ينجز موعدی ، و يقضى دینی علی بن أبي طالب⁽²⁾

وفی لفظ آخر: إن خلیلی و وزیری و خیر من أخلف بعدي ، يقضى دینی ، و ينجز موعدی علی بن أبي طالب⁽³⁾

از سلمان و انس - با قدری زیاده و نقصان - نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم فرمود:

برادرم، وزیرم، جانشین من در بین خاندانم، بهترین کسی که پس از خویش بجای می گذارم که بدھی مرا پرداخت می نماید و به وعده هایم عمل می کند علی بن ایطالب است.

[5/1047] عن النبي صلی الله علیه و الہ وسلم فی ضمن حديث: (اللَّهُمَّ وَأَنَا نَبِيُّكَ وَصَفِيقُكَ اللَّهُمَّ فَاقْسِرْحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلَيْتَا أَخْي).⁽⁴⁾

در ضمن روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم به درگاه خداوند عرض نمود:

خدایا من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم. خدایا به من شرح صدر عنایت کن (و سنه ام را گشاده ساز) و کارم را آسان نما، و برای من وزیری از خاندانم قرار ده (یعنی) برادرم علی را.

ص: 1555

1- شواهد التنزيل 1/488

2- شواهد التنزيل 1/489، تاريخ مدينة دمشق 42/57.

3- تاريخ مدينة دمشق 42/47.

4- شواهد التنزيل 1/229-231

* و در روایت شماره 25 گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن مناشده‌ای فرمود: إِنِّي لِأَخْرُو رَسُولَ اللَّهِ [و] وزیره.

* و در روایت شماره 235 گذشت: يَا عَلِيٌّ أَنْتَ أَخِي ، وَصَفِيفِي ، وَوَصِيفِي ، وَوزِيرِي ، وَأَمِينِي ، مَكَانُكَ مِنِي مَكَانُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَ بَعْدِي.

* و در روایت شماره 264: وَأَنْتَ أَخِي وَوزِيرِي ، وَخَيْرٌ مِنْ أَتْرَكَ بَعْدِي ، تَقْضِي دِينِي وَتَنْجِزُ مُوعِدِي.

* و در روایت شماره 375: فَأَيُّكُمْ يَبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوارثِي ؟ وَپس از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: أَنْتَ أَخِي ، وَصَاحِبِي ، وَوارثِي ، وَوزِيرِي .

* و در روایت شماره 377: أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وزِيرَكَ عَلَيْهِ.

* و در روایت شماره 380: يَا بَنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخًا وَوزِيرًا وَوارثًا وَوصِيًّا وَمَنْجِزًا لِعَدَاتِهِ وَقاضِيًّا لِدِينِهِ ، فَمَنْ مِنْكُمْ يَتَابِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوزِيرِي وَوصِيفِي وَيَنْجِزُ عَدَاتِي وَقاضِي دِينِي ؟

... فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ أَعَادَ عَلَيْهِمُ الْقَوْلَ ، ثُمَّ قَالَ: ... فَمَنْ مِنْكُمْ يَبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوزِيرِي وَوصِيفِي وَقاضِي دِينِي وَمَنْجِزُ عَدَاتِي ؟

... قَفَّامٌ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ [علیه السلام] فَبَايِعَهُ بِيَنْهُمْ

* و در روایت شماره 381: يَا بَنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ ! إِنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ نَبِيًّا وَوزِيرًا وَوصِيًّا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِهِ ، فَمَنْ يَقُولُ مِنْكُمْ يَبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوزِيرِي وَوصِيفِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي .

* و در ضمن روایت شماره 402 بنابر روایت ابن مخلد قرطبی (متوفی 276) چنین آمده است: و الذي بعثني بالحق ما أخْرَتْكَ إِلَّا لِنفْسِي، فَأَنْتَ عَنِي بِمُنْزَلَةِ هارونَ مِنْ مُوسَى ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي، وَأَنْتَ أَخِيٌّ وَوزِيرِي وَوَارِثِي [\(1\)](#)

* و در روایت شماره 893 گذشت: أَنْتَ أَخِيٌّ وَوزِيرِي....

* و در روایت شماره 950: إِنَّ أَخِيٌّ وَوزِيرِي، وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِيِّ، وَخَيْرٌ مِّنْ تَرَكَتْ بَعْدِيِّ، يَقْضِي دِينِيِّ، وَيَنْجُزُ مُوعِدِي عَلَيِّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.

* و در روایت شماره 1049 خواهد آمد: يَا بْنِي عَبْدِ الْمَطَلَبِ! إِنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخًاً وَوزِيرًاً وَوَصِيًّاً وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِهِ، فَمَنْ يَقُولُ مِنْكُمْ يَبْغِي عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِيٌّ وَوزِيرِي وَوَصِيًّا وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِيِّ... فَقَامَ عَلَيْهِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]... فَبَاعَهُ عَلَيَّ مَا شَرَطَ لَهُ.

* و در روایت شماره 1493 عن النبی صلی الله علیه و آله... فی حديث المراج: [قال الله تعالى:] (وَأَنَّنِي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِيرًاً وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ وَأَنَّ عَلَيْهِ وَزِيرًاً).

* و در شعر حسان بن ثابت در مدح آن حضرت گذشت که:

فأقضى بها دون البرية كلها *** علياً ، وسمّاه: الوزير المواجه [\(2\)](#)

ص: 1557

1- ما روی فی الحوض والکوثر لابن مخلد (جزء بقی بن مخلد) 125-126 .

2- در دفتر دوم، صفحه 745 - 746 به نقل از عمدة القاري 16 / 216 گذشت ورجوع شود به المناقب لابن المغازلي 154 ، الفصول المهمة لابن الصباغ 217/1 ، إحقاق الحق 30/204.

اشاره

پیش از این در فضیلت شماره 7 روایت شماره 322 گذشت که به سند صحیح روایت شده که از قشم - برادر ابن عباس - پرسیدند: چه شد که درین شما فقط علی علیه السلام وارت پیامبر صلی الله علیه و آله گردید؟! او پاسخ داد:

لَأَنَّهُ كَانَ أَوْلَانَا بِهِ لُحْوَقًا، وَأَسَدَنَا بِهِ لُزُوفًا. یعنی: چون او اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید و ارتباط او با آن حضرت از همه بیشتر و به ایشان نزدیک تر بود.

ذهبی در حکم به صحت این روایت با حاکم موافقت کرده است.⁽¹⁾

* و در روایت شماره 234 از پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت.... و أنت وصيي و وارثي.

* و در روایت شماره 375 گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به بستگان نزدیکش فرمود: فَإِنَّكُمْ يَبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوارثي؟ و پس از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت فرمود: أَنْتَ أَخِي، وَصَاحِبِي، وَوارثي، وَوزِيرِي. علی علیه السلام پس از نقل مطالب گذشته فرمود: فَبِذَلِكَ وَرَثْتَ أَنْتَ عَمِّي دُونَ عَمِّي.

* و در روایت شماره 380: يَا بْنَيَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخَاً وَوَزِيرًاً وَوارثًاً وَوصِيًّاً وَمِنْجَزًا لِعَدَاتِهِ وَقاضِيًّا لِدِينِهِ، فَمَنْ مِنْكُمْ يَتَابَعُنِي [یبایعنى]؟... فَقَامَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [علیه السلام] فَبَايَعَهُ بَيْنَهُمْ.

* و در روایت شماره 402: وَالَّذِي بَعْثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَتْكَ إِلَّا لِنفْسِي فَأَنْتَ عَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَ بَعْدِي، وَأَنْتَ أَخِي [وَوزِيرِي] وَوارثي

ص: 1558

1- المستدرک 125/3 ، کنز العمال 13/143 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/392.

* و در روایت شماره 624: لک فی هذا المسجد مالي و عليك فيه ما عليٰ، وأنت وارثي ووصيٰ، تقضى ديني وتتحجز عداتي

* و در روایت شماره 636 - به سند صحیح - از امیر مؤمنان علیه السلام گذشت که والله إِنِّي لأخوه وولیه وابن عمّه ، ووارثه ، فمن أحق به مني ؟!

* و در روایت شماره 947: لکل نبی وصی ووارث - وفي لفظ: إن لكلنبي وصيًّا ووارثًا - ، وإن عليًّا وصيًّا ووارثي

* و در روایت شماره 949 فإن وصيٰ ووارثي ، يقضى ديني ، وينجز موعودي [موعدی] علي بن أبي طالب.

* و در روایت شماره 958: يا عليٰ، أنت أخي ووارثي ووصيٰ.

* و در روایت شماره 977: قال عليٰ عليه السلام لأقولن قولأ لم يقله أحد قبلي ولا يقوله بعدي إلا كذاب: أعطيت ثلاثة لم يعطها أحد قبلی: ورثت نبی الرحمه...

و در روایت شماره 343 در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه گذشت که: تو خود را با علی علیه السلام برابر می دانی و هو وارث رسول الله صلی الله علیه وآلہ ووصیّه و أبو ولده ، در حالی که او وارث پیامبر صلی الله علیه وآلہ وصیّ (و جانشین) او و پدر فرزندان اوست !

* و در ضمن روایت مفصل شماره 1188 - 1189 خواهد آمد: ولكن حسبك أن تكون متّي وأنا منك، ترثني، ترثني وأرثك.

تائید مطلب گذشته به این که باقیمانده حنوط پیامبر نزد امیر مؤمنان علیه السلام بود.

[1048/6] عن هارون بن سعد [عن أبي وائل]، قال: كان عند علي [عليه السلام] مسك فأوصى [فروضي] أن يحتفظ به ، وقال علي [عليه السلام]: وهو فضل حنوط رسول الله صلی الله علیه و الہ وسلم. [\(1\)](#)

واکنش مخالفان در برابر فضائل گذشته

واکنش اول: تعریف لفظی روایت

چنان که در پاورپوینت روایت شماره 374 - 375 ملاحظه فرمودید، [\(2\)](#) روایت را احمد بن حنبل و نسائی به یک سند صحیح نقل کرده اند، ولی در نقل احمد بن حنبل جمله: «أنت أخي و صاحبی و وارثی، وزیری» از کلام پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم و جمله: «فبدلك ورثت ابن عمّی دون عمّی» از کلام امیر مؤمنان علیه السلام حذف شده است!!

عده ای دیگر از کسانی که آن قضیه را نقل کرده اند نیز وراثت را - که در کلام پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم امیر مؤمنان علیه السلام بوده - از قلم انداخته اند. [\(3\)](#)

ص: 1560

1- المستدرک ، 361/1 ورجوع شود به فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 144 شماره 66، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2 691 شماره 943 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) ، السنن الكبرى للبيهقي 3/ 405 - 406 ، معرفة السنن والآثار للبيهقي 3/ 138 ، دلائل النبوة للبيهقي 7/ 249 ، الطبقات الكبرى لابن سعد 2/ 288 ، تاريخ مدينة دمشق 42/ 563 ، أسد الغابة 4/ 39 ، الرياض النصرة 3/ 237 ، ذخائر العقبى 115 ، الدرایة في تخریج أحادیث الهدایة لابن حجر 1/ 230 ، البداية والنهاية 5/ 285 ، إمتناع الأسماع 14/ 580 ، کنز العمال 13/ 191 ، سبل الهدى و الرشاد 11/ 307 و 12/ 324. قال النووي: إسناده حسن. (نصب الرایة للزیلیعی 307/2 تحفة الأحوذی 4/ 60)

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 584 - 585.

3- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 581 - 585 ، روایات شماره 371 - 387.

و در فضیلت 17 «تنها یار ثابت قدم» گذشت که در روایت حاکم «وارثه» تبدیل به «وارث علمه» شده و در برخی منابع لفظ «وارث» حذف شده است! (1)

واکنش دوم: تحریف معنوی روایت

حاکم پس از روایت صحیح 322 (2) به نقل از اسماعیل قاضی می‌گوید:

فقط علی علیه السلام داشن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده نه دیگر بستگان! (3)

و در فضیلت 38 «علی علیه السلام تنها وصی پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت که محب طبری چنین اظهار کرده که:

مراد از ارث، میراث قرآن و سنت است نه ارث متعارف (4)

واکنش سوم: منکر دانستن روایت

در فضیلت 8 «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» گذشت که ذهبی درباره روایت شماره 375 گفت: ابو صادق از ریبعه حدیث غیر قابل قبولی نقل کرده که در ضمن آن آمده: «علیُّ أخی و وارثی». (5)

ص: 1561

-
- 1- المستدرک للحاکم 3/126 در مورد حذف «وارث» یا بخشی از روایت رجوع شود به امالی المحاملی 162 - 163، تاریخ مدینة دمشق 42/56، تفسیر ابن أبي حاتم الرازی 3/777، نظم درر السمطین 97 ، الدر المتنور 2/81 - 82 ، فتح القدیر 1/388.
 - 2- از قشم - برادر ابن عباس - پرسیدند: چرا در بین شما فقط علی علیه السلام وارث پیامبر صلی الله علیه و آله گردید؟! گفت چون او اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید و ارتباط او با آن حضرت از همه بیشتر بود.
 - 3- قال اسماعیل بن إسحاق إن علياً [عليه السلام] ورث العلم من النبي صلی الله علیه و آله دونهم. (المستدرک 3/126)
 - 4- الرياض النضرة 3/139 - 138.
 - 5- رجوع شود به میزان الاعتدال 2/45 ، المغنی 1/350.

و در فضیلت 17 «تنها یار ثابت قدم» گذشت که ذهبی درباره روایت شماره 636: و اللہ ائمی لأخوه، و ولیه و ابن عمّه، و وارثه، فمن أحق
به منی؟! گفته است: این حدیث منکر است، و برخی از او تبعیت نموده اند.[\(1\)](#)

واکنش چهارم: تضعیف سندی

ونیز ذهبی درباره ربیعة بن ناجد [ناجذ] - که در سند روایت 375 واقع شده - اشکال کرده که او مجهول است و گفته: لا يكاد يعرف ، فيه
جهالة![\(2\)](#)

با آن که دیگران - مانند عجلی و ابن حبان و ابن حجر - او را ثقه دانسته اند.[\(3\)](#)

واکنش پنجم: جعل روایت در برابر روایات وراثت و وزارت

در برابر روایات وراثت، روایتی ساخته شد که: العباس وصیی و وارثی.[\(4\)](#)

ولی عامه خود تصریح به ساختگی بودن آن کرده اند.[\(5\)](#)

و عده ای روایاتی ساختند که ابوبکر و یا ابوبکر و عمر وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، و اهل تسنن نیز برخی از آن روایات را
معتبر نمی دانند [\(6\)](#)

ص: 1562

1- میزان الاعتدال 3/255 ، تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/810 شماره 1110

2- رجوع شود به میزان الاعتدال 2/45 ، المغنی 1/350.

3- رجوع شود به الثقات لابن حبان 9/229 ، معرفة الثقات للعجلی 1/359 ، تهذیب الکمال 9/145-146 ، تقریب التهذیب 1/298 ،
تهذیب التهذیب 3/228.

4- تاریخ بغداد 13/138 ، تاریخ مدینة دمشق 26/339 و 60/350 ، الجامع الصغیر 2/186 ، کنز العمل 11/699 ، سبل
الهدی و الرشاد 11/100.

5- الموضوعات لابن الجوزی 2/30-31 فیض القدیر 4/491.

6- ابوبکر وزیری. هذا حدیث موضوع، و کادح ليس بشی. (الموضوعات لابن الجوزی 1/404) ان لکل نبی وزیرین من أهل السماء و
وزیرین من أهل الأرض ، و إن وزیری من أهل السماء جبریل و میکائیل ، و إن وزیری من أهل الأرض ابوبکر و عمر تکلم یحیی بن معین
في تلید و رماه (التاریخ الكبير للبخاری 2/159 و رجوع شود به شوارق النصوص 2/777 - 795)

اشاره

[7/1049] در منابع خاصه و عامه با قدری زياده و تقصیان آمده است که: امیر مؤمنان علیه السلام و عباس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله نزد ابوبکر آمدند. آن دو در مورد میراث پیامبر صلی الله علیه و اله نزاع داشتند، ابوبکر به عباس گفت: تو را به خدا می دانی که پیامبر صلی الله علیه و اله از بین قبائل قریش فقط فرزندان عبدالطلب را - که تو هم در میان آن ها بودی - جمع کرد و فرمود:

خدا پیامبری را نفرستاد مگر آن که برای او برادر، وزیر، وصی و جانشینی در خاندانش قرار داد اکنون کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر، وزیر، وصی و جانشین من در خانواده ام باشد؟

هیچ کس بلند نشد ، حضرت فرمود:

ای عبدالطلب در اسلام پیشوا باشید نه دنباله رو دیگران. شما را به خدا کسی بلند شود و گرنه این امر در دیگران خواهد بود و شما پشیمان می شوید.

از بین شما (فقط) علی بلند شد و طبق همین شرط با او بیعت نمود... عباس پاسخ داد: آری درست است. (غرض ابوبکر آن بود که به عباس بگوید: چرا آن روز پاسخ مثبت ندادی تا الان وارد پیامبر صلی الله علیه و اله باشی؟) [\(1\)](#)

ص: 1563

1- روی ابن عساکر بسنده عن علی بن الحسین علیه السلام ، عن أبي رافع ، قال: كنت قاعداً بعد ما بايع الناس أبا بكر ، فسمعت أبا بكر يقول للعباس: أَنْشَدْتُكَ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِيعَ بَنِي عَبْدِ الْمَطَّلِبِ وَأَوْلَادِهِمْ - وَأَنْتَ فِيهِمْ - وَجَمِيعَكُمْ دُونَ قَرِيشٍ ، فَقَالَ: يَا بْنَيَ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ! إِنَّهُ لَمْ يَبِعِثْ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخَّاً وَوَزِيرًاً وَوَصِيًّاً وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِهِ، فَمَنْ يَقُومُ مِنْكُمْ بِيَبَاعِنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي؟، فَلَمْ يَقُمْ مِنْكُمْ أَحَدٌ، فَقَالَ: «يَا بْنَيَ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ! كُونُوا فِي الإِسْلَامِ رَؤُوسًا وَلَا تَكُونُوا أَذْنَابًاً، وَاللَّهُ لِيَقُومَنِّ قَائِمَكُمْ، أَوْ لَتَكُونُنَّ فِي غَيْرِكُمْ، ثُمَّ لَتَتَدَمَّنَّ» ، فَقَامَ عَلَيْ [علیه السلام] مِنْ بَيْنِكُمْ فَبَايِعَهُ عَلَى مَا شَرَطَ لَهُ، وَدَعَاهُ إِلَيْهِ، أَتَعْلَمُ هَذَا لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ - العَبَّاسُ -: نَعَمْ. (تاریخ مدینة دمشق 42/50)

بنابر روایت علامه ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوبکر افزود: عباس آن روز کجا بودی (و چرا پیش قدم نشدی)؟ عباس گفت: اگر چنین است، چرا تو بر علی مقدم شده و بر او فرمانروایی می کنی در حالی که این مقام به او اختصاص دارد؟! ابوبکر [متوجه شد که این نزاع لفظی برای آن بوده که از او اعتراف بگیرند که جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام اختصاص دارد لذا] گفت: ای فرزندان عبدالملک آیا (به من) نینگ می زنید؟!⁽¹⁾

با توجه به نقل اخیر روشن شد که این نزاع صوری بود و آن دو می خواستند از ابوبکر اعتراف بگیرند که خودش می داند بی جابر منصب خلافت تکیه زده و پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز وصی و جانشین خود را تعیین فرموده است.⁽²⁾

و جالب آن است که عمر نیز به این نکته اشاره کرده است

يعقوبی می نویسد: ابن عباس با عمر بن خطاب گفتگویی در باب خلافت داشت، عمر احساس کرد که او می خواهد از عمر بر حقانیت

صف: 1564

1- وقال العلامة ابن شهر آشوب المازندراني: [روى] ابن عبد ربّه في العقد [الفرید]، بل روتة الأمة بأجمعها، عن أبي رافع وغيره: أن علياً [عليه السلام] نازع العباس إلى أبي بكر في برد النبي صلى الله عليه وآله وسلم وسيفه وفرسه ، فقال أبو بكر: أين كنت يا عباس حين جمع رسول الله صلى الله عليه وآلهبني عبد المطلب وأنت أحدهم، فقال: «أيكم يؤازرني فيكون وصيّي وخليفي في أهلي وينجز موعدي ويقضي ديني»؟ فقال له العباس: فما أقعدك مجلسك هذا، تقدّمه وتأمّرت عليه؟! فقال أبو بكر: أغدراً يابني عبدالملک؟! (المناقب 3/49 ، بحار الأنوار 38/3)

2- رجوع شود به بحار الأنوار 10/293، المناظرات في الإمامة للشيخ عبد الله الحسن 144 به نقل از خاصه و عامه

امیر المؤمنین علیه السلام اعتراف بگیرد؛ لذا به او گفت: ابن عباس از من دور شو! آیا می خواهی همان رفتاری که پدرت عباس و علی با ابو بکر داشتند با من تکرار کنی؟!⁽¹⁾

مسلم نیشابوری در ضمن قضیه مفصلی - با اشاره به مطلب گذشته - از زبان عمر نقل می کند که: امیر مؤمنان علیه السلام و عباس عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله، ابو بکر و عمر را دروغ گو، گنه کار، نیرنگ باز و خائن می دانستند!! در صحیح مسلم آمده است:

... فلماً توفى رسول الله صلی الله عليه و آلـه و سلم قال أبو بکر: أنا ولیّ رسول الله صلی الله عليه و آلـه و سلم ، فجئتما تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها، فقال أبو بکر: قال رسول الله صلی الله عليه و آلـه: ما نورث ما تركنا صدقة ، فرأيتماه كاذباً آثماً غادرًا خائناً، والله يعلم إنه لصادق بازْ راشدُ تابع للحق.

ثم توقي أبو بکر و أنا ولیّ رسول الله صلی الله عليه و آلـه و سلم و ولیّ أبي بکر، فرأيتماني كاذباً آثماً غادرًا خائناً، والله يعلم إنني لصادق بازْ راشدُ....⁽²⁾

خلاصه مطلب آن که: عمر به امیر مؤمنان علیه السلام و عباس، عمومی پیامبر صلی الله علیه و آلـه گفت: پس از پیامبر [علیه السلام] ابو بکر خود را ولی و جانشین حضرت می دانست شما نزد او آمده یکی میراث برادرزاده اش را مطالبه می کرد و دیگری میراث همسرش را از ناحیه پدر. ابو بکر گفت: پیامبر [علیه السلام] فرموده: ما چیزی به ارث نمی گذاریم آن چه از ما باقی بماند صدقه

ص: 1565

1- قال ابن عباس: ذكرتُ هذا الأمر... فقال - أَيُّ عَمَّر - : إِلَيْكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! أَتَرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ أَبُوكَ وَعَلَيْكَ بَأْبَيِّ بَكْرٍ يَوْمَ دَخْلِهِ؟ (تاریخ الیعقوبی 2/ 158- 159)

2- صحيح مسلم 151/5 - 152 و مراجعه شود به کنز العمال 7/242 ، سبل الهدی و الرشاد 12/371 تاریخ الإسلام للذهبي 3/26 ، فتح الباری 6/144

است... اما شما ابوبکر را دروغ گو گنه کار نیرنگ باز و خائن دانستید....

پس از ابوبکر من ولی و جانشین پیامبر [صلی الله علیه و آله] و جانشین ابوبکر شدم، شما مرا نیز دروغ گو گنه کار، نیرنگ باز و خائن دانستید....

تحریف روایت گذشته در مصادر اهل تسنن

عبدالرزاق صنعتی، ابن حبان و برخی دیگر مطلب را نافض به این صورت نقل کرده اند:

و أَنَّمَا تَرْعُمَانَ أَنَّهُ فِيهَا ظَالِمٌ، فَاجْرِ... وَ أَنَّمَا تَرْعُمَانَ أَنَّهُ فِيهَا ظَالِمٌ، فَاجْرِ... يَعْنِي: شَمَاءُ ابْوَبَكْرَ رَأَ - وَ هُمْ چَنِينْ مَرَا - سَتْمَكَارْ وَ گَنَهْ كَارْ دانستید. [\(1\)](#)

بیهقی از آن هم کاسته و فقط قسمت:

وَ أَنَّمَا تَرْعُمَانَ أَنَّهُ فِيهَا ظَالِمٌ... وَ أَنَّمَا تَرْعُمَانَ أَنَّهُ فِيهَا ظَالِمٌ....[\(2\)](#)
را آورده، و از نقل بقیه آن امتناع نموده یعنی فقط به نقل لفظ «ستمکار» اکتفا کرده است.

احمد بن حنبل آن را این گونه روایت کرده:

فَقَبضُهَا أَبُوبَكْرٌ يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَّمَا حَيْنَتْ - وَ أَقْبَلَ عَلَى عَلَى وَعَبَاسَ - تَرْعُمَانَ أَنَّ أَبَا بَكْرَ كَذَا [....]

ص: 1566

1- المصنف لعبد الرزاق 5/470، صحيح ابن حبان 14/577، تاريخ المدينة لابن شبة 1/204، شرح ابن أبي الحديد 16/222

2- السنن الكبرى للبيهقي 6/298

يعنى شما خيال كردید ابوبكر چنین و چنان است. (1)

بخارى نيز در دو موضع آن را به كيفيت گذشته - (ترuman آن أبا بكر [فيها] كذا [وكذا] ... - نقل كرده (2) و در دو موضع ديگر قسمت اخير اين گزارش به اين صورت تغيير يافته است:

تذکران آن أبا بكر فيه كما تقولان. يعني: شما می گفتید که ابوبكر در اين مورد آن گونه است که شما می گويند. (3)

ابن عبدالبر و ابويعلى موصلى در مسنده به صورت تقطيع شده و با كيفيتى متفاوت با موارد گذشته اين گونه نقل نموده اند:

فرأيتماه و الله يعلم....

فرأيتماني و الله يعلم....

يعنى: شما فکر کردید که او... خدا می داند....

شما فکر کردید که من... خدا می داند.... (4)

پس مطلبی که در صحيح مسلم به صورت واضح و روشن آمده است در بقیه مصادر از آن کاسته شده و با جملات مبهم و به صورت های گوناگون نقل شده، بلکه در برخی از منابع اصلاً اشاره ای به آن نشده و اين بخش از کلام عمر کاملاً حذف شده است! (5)

ص: 1567

1- مسنند احمد 1/209.

2- صحيح البخاري 6/191 و 8/147.

3- رجوع شود به صحيح البخاري 4/42-43 و 5/23-24.

4- التمهيد لابن عبدالبر 8/166 ، مسنند أبی يعلی 1/16.

5- مانند مرآة الزمان 4/274: الباب العاشر في طلب آل رسول الله صلى الله عليه وآلـه وسلم الميراث

ابن حجر عسقلانی عذر آن ها را چنین بیان نموده که: رُهْری - راوی این روایت - گاهی به صراحت مطلب را گفته و گاهی به کنایه!

و البته او مطالبی را که در صحیح مسلم آمده، ثابت و مسلم می داند [\(1\)](#) ولی مهم آن است که حتی اگر پذیریم که رُهْری - راوی این روایت - خودش مطلب را متفاوت نقل کرده باشد، این تفاوت در نقل، حاکی از خفقان شدیدی است که حاکم بر اجتماع بوده و او به جهت حفظ وجهه و آبروی شیخین، صحابه و... حقائق تاریخی را تحریف نموده و مبهم و متفاوت نقل کرده است.

تذکر

ان شاء الله تعالى در آینده خواهد آمد که بخاری در موارد فراوان روایات را نقل به معنا کرده و از دقت در نقل برخوردار نیست، [\(2\)](#) ولی در مواردی تعمّد دارد مطابق میلش در مطلب تصرف نماید!

ص: 1568

1- فتح الباری 6/144 .

2- قال ابن حجر: و كان من رأي المصنف جواز اختصار الحديث والرواية بالمعنى... و إيثار الأغمض على الأجلى [!!!] (فتح الباري 1/14) وقال أحمد بن أبي جعفر، والي بخاري: قال لي محمد بن إسماعيل: رب حديث سمعته بالبصرة كتبته بالشام، ورب حديث سمعته بالشام كتبته بمصر! فقلت له: يا أبا عبد الله، بتمامه [بكماله]؟! فسكت [!!!] (تاريخ بغداد 2/11 تاريخ مدينة دمشق 52/52 سير أعلام النبلاء 12/411، مقدمة فتح الباري 488، تغليق التعليق 5/417)

پیش از این - در قضیه نگهداری دختر حضرت حمزه علیه السلام نقل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر یک از زید و جناب جعفر و علی علیهم السلام ویژگی خاصی را بیان فرمود.[\(1\)](#)

این روایت به سند معتبر به گونه ای دیگر نیز نقل شده است:

[8/1050] بزار روایت معتبر نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (وَ أَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَصَدَّقَتِي وَ أَمْيَنَتِي)، قال: رضيت يا رسول الله [\(2\)](#)

يعنى: اما تو اي على برگزیده و امين من هستي امير المؤمنين عليه السلام عرض کرد: اي پیامبر خدا من (به آن چه فرمودی) راضی و خوشنودم.

بنابر نقل سیوطی و متقی هندی عبارت: «أنت مني و أنا منك» نیز به آن ضمیمه شده است. [\(3\)](#)

جمله: (أَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَصَدَّقَتِي وَ أَمْيَنَتِي) به صورت مستقل نیز نقل شده است. [\(4\)](#)

ص: 1569

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 803-804، روایت شماره 592.

2- مسند البزار / 106 / 891. قال الهيثمي: رواه البزار ، و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9 / 156) وقال الصاعدي: وهو كما قال.
(فضائل الصحابة 4 / 343)

3- كنز العمال 5 / 579.

4- السنة لابن أبي عاصم ،585، السنن الكبرى للنسائي 128/5، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 90.

اشاره

سزاوار است که به مناسبت فضیلت شماره 19: «پیوند آسمانی» به چند مطلب مهم اشاره کنیم.

مطلوب اول: همسری فاطمه علیها السلام

بدون شک ازدواج با برترین بانوی عالم هستی، حضرت زهرا علیها السلام از امتیارات خاص و ویژه امیر مؤمنان علیه السلام است. این حقیقتی است که در حدیث نبوی شریف: (لَوْلَمْ يُخْلِقْ عَلَيْهِ مَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كُفُو) [\(1\)](#) بدان اشاره شده است.

* و در روایت شماره 977 از امیر مؤمنان علیه السلام گذشت که: لَأَقُولُنَّ قُولًا لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ قَبْلِيْ وَلَا يَقُولُهُ بَعْدِيْ إِلَّا كَذَابٌ، أَعْطِيْتُ ثَلَاثًا لَمْ يَعْطُهَا أَحَدٌ قَبْلِيْ: وَرَثْتُ نَبِيَّ الرَّحْمَةَ، وَزَوْجَتُ خَيْرَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأَمَّةِ، وَأَنَا خَيْرُ الْوَصِّيْنِ.

یعنی من سخنی می‌گویم که هیچ کس پیش از من نگفته و کسی پس از من چنین ادعایی نخواهد داشت مگر کذاب! به من سه چیز داده شد که به هیچ کس پیش از من داده نشده من وارث پیامبر رحمت هستم، افتخار همسری بهترین زنان این امت را دارم، و من بهترین اوصیا هستم.

نسائی در همین راستا بایی منعقد نموده با عنوان:

ذكر ما خُصّ به علي [عليها السلام] دون الأولين والآخرين من فاطمة بنت رسول الله صلی الله عليه وآلہ، وبضعة منه ، و سيدة نساء أهل الجنة. [\(2\)](#)

این مطلب چندان اهمیت داشته که به عنوان یکی از مهم ترین آرزو های عمر

ص: 1570

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 176، روایت شماره 77

2- السنن الكبرى للنسائي 143/5

و پرسش در منابع معتبر و مهم عامه به ثبت رسیده که از شتران سرخ موی - که ثروت مهمی نزد عرب بشمار می آمد - محبوب تر و ارزشمندتر بوده است! [\(1\)](#)

و در روایت شماره 1092 نیز خواهد آمد که سعد بن ابی وقاص گفته است: و لأن أكون صهره على ابنته ولی منها من الولد ما له أحب إلىي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس.

مطلوب دوم: خوشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله

مطلوب سوم: پدر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

[1051/9] عن جابر بن عبد الله قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول لعلي [عليه السلام]: (يَا عَلِيُّ أَنَّ النَّاسَ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ) [\(2\)](#)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی مردم از درختان و ریشه های متفاوت هستند و من و تو از یک درخت (و یک ریشه) هستیم.

بنابر نقل دارقطنی (متوفی 385) در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر اصحاب شورا آمده است:

[1052/10] نشدتكم بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه و آله في الرحمة ومن جعله رسول الله صلى الله عليه و آله نفسه وأبناءه وأبناءه ونساءه غيري؟ قالوا: اللهم لا. [\(3\)](#)

ص: 1571

1- رجوع شود به همین دفتر ، صفحه 1641، پیوست شماره 5.

2- المستدرک 2/241 ، قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. ورجوع شود به المعجم الأوسط 4/263، تاريخ مدينة دمشق 42/64 ، نظم درر السلطین 79 ، الدر المنشور 4/44 ، تاریخ الخلفاء للسیوطی 189 ، کنز العمال 11/608 ، سبل الهدی و الرشاد 11/296.

3- تاریخ مدينة دمشق 42/432 ، جواهر العقدین 2/150 ، الصواعق المحرقة 156 ، ینابیع المودة 2/344 همه به نقل از دارقطنی صاحب سنن.

شما را به خدا سوگند، آیا بین شما کسی جز من هست که نزدیک ترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله در رحم (و خویشاوندی) باشد و حضرت او را به منزله خودش و فرزندانش را فرزندان خویش و همسرش را به منزله زنان خویش دانسته باشد؟! همه گفتند: نه

وفي رواية ابن المغازلي: وإنني لابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وأخوه وشريكه في نسبه، وأبو ولده، وزوج ابنته سيدة ولده وسيدة نساء أهل الجنة.⁽¹⁾

ونيز در افتخار به فرزندانش فرمود: فَأَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هُلْ فِي كُمْ أَحَدٌ لَهُ سَبْطٌ - وفي رواية: ابنان مثل ابني⁽²⁾ - الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة غيري؟ قالوا: اللهم لا.⁽³⁾

یکی از افتخارات امیر مؤمنان علیه السلام قربت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله است، پدرش عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله همسرش دختر آن حضرت و پسرانش فرزندان آن بزرگوار هستند. در روایات معتبر و صحیح خاصه و عامه آمده است:

[3] 1053 / 1] حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود: (كُلُّ سَبَبٍ وَسَبَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبٍ وَسَبَبٍ).⁽⁴⁾ یعنی: هر خویشاوندی سببی و نسبی در قیامت منقطع (و بی ارزش) است جز خویشاوندی سببی و نسبی با من

ص: 1572

-
- 1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 114 (چاپ اسلامیه 111).
 - 2- تاریخ مدینة دمشق 431 / 433 - 42 / 1053.
 - 3- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی 115 - 120 (چاپ اسلامیه 112 - 118).
 - 4- المعجم الأوسط للطبراني 6 / 357 ، المعجم الكبير للطبراني 3 / 45 و 11 / 194 و 20 و 27 ، کنز العمل 11 / 409 و 13 / 624 و 16 / 531 . قال الهیثمی: رواه الطبرانی، و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9 / 173) سبکی نیز حکم به صحت این روایت نموده است. طبقات الشافعیة الكبرى 1 / 192)

[1054/2] عن جابر بن عبد الله ، قال: سمعت علياً [عليه السلام] يُشيدُ رسول الله صلى الله عليه وآله - وفي حديث أبي مسعود يُشيدُ ورسول الله صلى الله عليه وآله يسمع - :

أنا أخو المصطفى لا شك في نسيبي *** معه ربيت (1) وسبطاه هما ولدي

جدي و جد رسول الله منفرد *** وفاطم زوجتي لا قول ذي فند

صدقته و جميع الناس في بهم *** من الضلاله والإشراك والنك

فالحمد لله شكرًا لا شريك له *** البر بالعبد والباقي بلا أمد

زاد الحداد: فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وقال: « صدقـت يا عـليـي » (2)

يعنى: امير مؤمنان عليه السلام در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله اشعاری خواند که:

من برادر پیامبر صلی الله علیه و آله هستم شک و تردیدی در نسب من نیست. من با آن حضرت پرورش یافته ام. دونه او فرزندان من هستند.

پدر بزرگ من و ایشان یکی است. و حضرت فاطمه عليها السلام (دختر پیامبر صلی الله علیه و آله) همسر من است

من زمانی پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کردم که همه مردم در مشکلات و گرفتاری های ضلالت و شرک و سختی (و بد بختی) بودند.

پس ستایش و سپاس خدای بی شریک را که به بنده اش نیکی می کند. و او برای همیشه باقی و جاوید است. پس از تمام شدن آن اشعار، پیامبر صلی الله علیه و آله تبسمی نموده و فرمود: « راست گفتی ای علی »

ص: 1573

1- در برخی از مصادر: (ریت معه) بود.

2- تاريخ مدينة دمشق 42 / 521 - 522 ورجع شود به ذكر أخبار إصبهان للحافظ أبي نعيم الأصبهاني 99 / 2، المناقب للخوارزمي 157
نظم درر السقطین 96، معراج الوصول 51، البداية والنهاية 8 / 10، مطالب المسؤول 62، جواهر المطالب 2 / 132، ينابيع المودة 1
. 179

* در روایت معتبر شماره 593 گذشت که: و أَمّا أَنْتَ يَا عَلِيٌّ، فَخُنْتِي وَأَبُو وَلْدِي، وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ مِنِّي.

* و در روایت 885 فرمود: هذا أخي، وابن عمي، وصهري، وأبو ولدي.

* و در روایت معتبر شماره 892 فرمود: أنت أخي وأبو ولدي....

که در این روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: ای علی تو پدر فرزندان من هستی

* و اخیراً در روایت 1052 گذشت که - حضرت با اشاره به آیه شریفه مباھله - فرمود: هل فيكم أحد... جعله رسول الله صلی الله علیه و آله نفسه، و أبناءه أبناءه...؟

* و در ضمن روایتی دیگر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و ان ولدك ولدي.[\(1\)](#)

در روایات دیگر نیز تعبیر: «أبو ولدى» بکار رفته است. [\(2\)](#)

[3] [3] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان آدم همه به بستگان پدری منتبه هستند جز فرزندان فاطمه که من پدرشان هستم.

[\(3\)](#)

ص: 1574

1- المناقب لابن المغازلي 157-158 ، المناقب للخوارزمي 129 ، ينایع المودة 1/200 ، 392.

2- السنن الكبرى للنسائي 5/148 ، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 122 ، المعجم الأوسط للطبراني 6/300 ، المعجم الكبير للطبراني 1/160 ، المستدرك 3/217 ، تاريخ بغداد 9/64 ، تاريخ مدينة دمشق 19/362 و 42/55 ، الرياض النضرة 3/124 ، ذخائر العقبى 66-67 ، 215 ، تهذيب الكمال 24/395 ، معانى القرآن للنحاس 5/40 ، تفسير القرطبي 13/60 ، جواهر المطالب 1/70 ، المجموع للنووى 15/353 ، كنز العمال 5/291 و 11/639 ، 755 ، و 13/255 ، نيل الأوطار للشوكاني 6/138. و في احتجاجه عليه السلام : فَأَنْشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيهِمْ أَحَدٌ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «أَنْتَ أَبُو وَلْدِي [وَأَنَا أَبُو وَلْدِكَ] [غَيْرِي ؟ قَالُوا : [اللَّهُمَّ] لَا . (ينایع المودة 2/344 - 345)

3- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «كُلُّ بَنِي آدَمَ يَنْتَمُونَ إِلَى عَصَبَةٍ - وَفِي رَوْاْيَةٍ: لَكُلِّ بَنِي آمَّ [أَئْشِي] عَصَبَةٌ يَنْتَمُونَ إِلَيْهِمْ - إِلَّا ابْنَى فَاطِمَةَ فَأَنَا وَلِيَهُمَا وَعَصَبَةَ بَنِيهِمَا». وَفِي رَوْاْيَةٍ: «إِلَّا وَلَدْ فَاطِمَةَ فَأَنَا وَلِيَهُمْ وَأَنَا عَصَبَةُ بَنِيهِمَا». (رجوع شود به مسند أبي يعلى 109/12 ، المعجم الكبير للطبراني 3/44 و 22/423 ، تاريخ بغداد 11/283 - 284 تاریخ مدينة دمشق 36/313 و 70/14 تهذيب الكمال 19/484 ، كنز العمال 12/98 ، 114 ، 116 ، الصواعق المحرقة 187 - 188)

حاکم نیشابوری سیوطی و ابن حجر مکی این روایت را معتبر دانسته‌اند. (1)

[1056] و نیز فرمود: نسل هر پیامبری از صلب و تبار اوست، ولی خدا نسل مرا در صلب و تبار علی بن ابی طالب قرار داده است.

(2)

سخاوی تصریح به حجیت این روایت نموده است. (3)

عده‌ای از دانشمندان اهل تسنن مانند سخاوی، ابن حجر هیتمی مکی، فتنی

ص: 1575

1- المستدرک 3 ، الجامع الصغیر 278/23. ابن حجر مکی نیز حکم به صحت آن نموده و افزوده: «و هم

عترتی، خلقوا من طیتی، ويل للمكذبين بفضلهم من أحّبّهم أحّبّه الله و من أبغضهم أبغضه الله». (المنج المکیة 535)

2- جعل ذریة کل نبی فی صلبہ، وإن الله تعالیٰ جعل ذریتی فی صلب علی بن ابی طالب. (المعجم الكبير للطبراني 3/44 ، و مراجعه شود به المناقب لابن المغازلی 157-158 ، الجامع الصغیر ، 1/262 کنز العمال 600/11 ، فیض القدیر 282/2 ، الصواعق المحرقة 124) وعن عبد الله بن العباس، قال: كنت أنا وأبی العباس بن عبد المطلب جالسين عند رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم إذ دخل علي بن ابی طالب [عليه السلام] فسلم فرداً عليه رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم ، وبشّ به ، وقام إليه ، واعتنه وقبل بين عينيه ، وجلسه عن يمينه. فقال العباس: يا رسول الله ، أتحبّ هذا؟ فقال النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم: «يا عَمَّ رسول الله ، وَالله لَه أَشَدُّ حَبَّاً لِمَنْيَ ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذرِيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صَلَبِهِ ، وَجَعَلَ ذرِيَّتِي فِي صَلَبِ هَذَا». (تاریخ بغداد ، 1/333 تاریخ مدینة دمشق 42/259 ، الیاضن النضرة 3/126 ، جواهر المطالب 1/73 ، الصواعق المحرقة 156)

3- نقل الشوکانی عن السخاوی فی رسالته الموسومة بـ: الاسعاف بالجواب علی مسألة الأشراف بعد أن ساق حديث جابر بلفظ: «إن الله جعل ذریة کل نبی فی صلبہ و إن الله جعل ذریتی فی صلب علی بن ابی طالب» ما لفظه: وقد كنت سئلت عن هذا الحديث وبسط الكلام علیه وبيّنت أنه صالح للحجۃ. (نیل الأوطار (6/139)

و عجلوني گفته اند: اسناد مختلف این روایات یک دیگر را تقویت می کند و خدشه ابن الجوزی در صحت این روایات درست نیست.

(1)

نسائی در همین راستا با بی منعقد نموده با عنوان: ذکر ما خُصّ به علی بن ابی طالب من الحسن و الحسین [علیهم السلام] ابني رسول الله صلی الله علیه و آله... (2)

واحمد بن عبد الله معروف به محب طبری نیز بخشی را اختصاص داده به: ذکر أن الله عزّ وجلّ جعل ذرية نبیه صلی الله علیه و آله فی صلب علی علیه السلام. (3)

تذکر لازم

علمای اهل تسنن تصریح کرده اند که آیه شریفه: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ يَنْهَمُ يَوْمَئِذٍ) [المؤمنون (23): 101] مربوط به خویشاوندی دیگران است نه خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (4)

ص: 1576

1- قال السخاوي - بعد نقل بعض الروایات - وبعضها يقوی بعضاً، وقول ابن الجوزی في العلل المتناهية: (إنه لا يصح ليس بجيد). وفيه دليل لاختصاصه صلی الله علیه و آله بذلك ، كما أوضحته في بعض الأحوبة ، بل وفي مصنفي في أهل البيت [علیهم السلام] المسمى: استجلاب ارتقاء الغرف]. (المقادص الحسنة 381 ورجوع شود به تذكرة الموضوعات 99 كشف الخفاء 2/119) قاری در الأسرار المرفوعة 265 وابن حجر هيتمی مکنی در الصواعق المحرقة 236-237 بر ابن الجوزی اشکال کرده و به احادیث و شواهد دیگری استناد نموده اند و نیز ابن حجر مکنی گفته و له طرق یقوی بعضها بعضاً، وقول ابن الجوزی....: (إنه لا يصح) غير جید ، كيف و كثرة طرقه ربما توصله إلى درجة الحسن، بل صحيحة عن عمر... سمعت: رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: «كل سبب و نسب ينقطع يوم القيمة ما خلا سببي و نسبي ، وكل بني أنتي عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمة فإني أنا أبوهم و عصبتهم». (الصواعق المحرقة 156) او در اثری دیگر گفته: كثرة طرقه ترقیه إلى درجة الحسن بل الصحة. (المنح المكية 539)

2- السنن الكبرى 5/148.

3- ذخائر العقبى 67 ، الرياض النصرة 3/126.

4- در حاشیة رد المحتار لابن عابدين 2/215 آمده است و أما قوله تعالى: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ يَنْهَمُ يَوْمَئِذٍ)، فهو مخصوص بغير نسبة صلی الله علیه و آله النافع في الدنيا والآخرة. و در روایات شیعه آمده که امیر المؤمنین علیه السلام به اصحاب شورا فرمود: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هُلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «كُلُّ سببٍ وَنَسْبٍ يَنْقُطُعُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبٌ وَنَسْبٌ»، فَأَيُّ سببٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبَبِي، وَأَيُّ نَسْبٍ أَفْضَلُ مِنْ نَسْبِي؟! إنَّ أَبِي وأبا رسول الله لأخوان، وإنَّ الحسن و الحسين ابني رسول الله صلی الله علیه و آله، وسيَّدي شباب أهل الجنة ابني، وفاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زوجتی ، سيدة نساء أهل الجنة ، غيری ؟ قالوا: اللهم لا. (الخصال للشيخ الصدوق قدس سره 559، بحار الانوار 31/323)

اشاره

[5/1057] روایت: ([آن] فاطمة سیدة نساء اهل الجنة) [\(1\)](#) و مانند آن را مهم ترین و معتبرترین کتب اهل تسنن مانند بخاری و مسلم - آن هم از کسی چون عایشه! - نقل کرده اند و بدین ترتیب ناگزیرند که پذیرند حضرت زهرا علیها السلام سرور بانوان اهل بهشت و برترین بانوان جهان است

[6/1058] إن النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم قال - و هو في مرضه الذي توفي فيه -: (يا فاطمة! ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء العالمين، و سيدة نساء هذه الأمة و سيدة نساء المؤمنين؟!) [\(2\)](#)

وفي لفظ: أما ترضين أن تكوني سيدة نساء اهل الجنة أو نساء المؤمنين؟ [\(3\)](#)

وفي لفظ آخر: أما ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنين أو سيدة نساء هذه الأمة؟ [\(4\)](#)

ص: 1577

1- صحيح البخاري 4/209، 219 ورجوع شود به المستدرک 3/151 حاکم و ذهبي هر دو آن را صحیح دانسته اند و نیز رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 3/410 شماره 1424 و 4/13 شماره 1508

2- حاکم نیشابوری، ذهبي و البانی حکم به صحت روایات آن کرده اند، رجوع شود به المستدرک 3/156 ، سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 6 /ق 1085 شماره 2948.

3- صحيح البخاري 4/183

4- صحيح البخاري 7/142 ، صحيح مسلم 7/143 - 144 .

يعنى: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفات فرمود: ای فاطمه آیا خوشنود نیستی که سرور زنان عالمیان، سرور زنان این امت و سرور بانوان اهل ایمان - و یا سرور بانوان اهل بهشت - باشی؟!

[1059] [7] وقال صلی الله علیه و آله: أفضل نساء أهل الجنة أربعة خديجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله.... (1)

[1060] [8] وقال صلی الله علیه و آله: حسبک من نساء العالمین أربع: مریم بنت عمران، و آسیة امرأة فرعون و خدیجہ بنت خویلد و فاطمة بنت محمد. (2) و فرمود: برترین زنان بهشتی چهار نفرند - و بنابر روایتی: کافی است تورا (در شناخت) برترین زنان جهان (که بدانی آن ها) (چهار نفرند- حضرت مریم دختر عمران، جناب آسیه همسر فرعون، حضرت خدیجہ کبری و حضرت فاطمه [دروド خدا بر آنان باد].

وبه سند صحیح نقل شده که عایشه گفته:

[1061] [9] ما رأيت أفضل من فاطمة غير أبيها. (3)

[1062] [10] وفي رواية: ما رأيت أحداً قط أصدق من فاطمة غير أبيها. (4)

:يعنى من برتر - وبنابر نقلی راست گوتر - از فاطمه ندیده ام، جز پدرش.

بزرگان عامه مانند: هیشمی (متوفی 807) و صالحی شامی (متوفی 942) حکم به صحت سند این روایت کرده اند.(5)

ص: 1578

-
- 1- المستدرک 3/160 .
 - 2- المستدرک 3/157 .
 - 3- المعجم الأوسط للطبراني 3/137 .
 - 4- مسنن أبي يعلى 8/153 .
 - 5- مجمع الزوائد 9/201 ، سبل الهدى والرشاد 11/46 و مراجعه شود به الاصابة 8/264 .

[11/1063] عده‌ای از اهل تسنن، مانند غماری و کتانی روایت نبوی (أَحَبُّ أَهْلِي إِلَيْ فَاطِمَة) – یعنی: در بین افراد خانواده ام فاطمه از همه نزد من محبوب تر است - را از روایات متواتر دانسته اند. (۱)

ابن حجر (متوفی 852) از سبکی نقل کرده که حضرت زهرا علیها السلام افضل و برتر از حضرت خدیجه علیها السلام و... است. (۲)

ص: 1579

1- اتحاف ذوي الفضائل المشتهرة 169، شماره 218. قال الكتاني - نقاً عن العزيزي في شرح الجامع - ثبت ذلك في عدة أحاديث أفاد مجموعها التواتر المعنوي. وقال في التيسير - في شرح حديث: «أَحَبُّ أَهْلِ بيتي إِلَيْ الْحَسْنِ وَالْحَسِينِ» - ما نصّه: و الحق أن فاطمة لها الأحبيبة المطلقة ، ثبت ذلك في عدة أحاديث أفاد مجموعها التواتر المعنوي ، وما عدتها فعلى معنى «من» أو اختلاف الجهة. وقد أخرج الترمذی و حسنة ، والحاکم و صحّه و الطیالسی و الطبرانی و الدیلمی و غیرهم ، عن أسامیة بن زید مرفوعاً: (أَحَبُّ أَهْلِي إِلَيْ فاطِمَة). قال في التيسير: إسناده صحيح. (نظم المتناثر من الحديث المتواتر 196) و مراجعه شود به الأحاديث المختارة 4/160-161، شماره 1379-1380. در دفتر نخست ، صفحه 10-11 نکته شماره 7 گذشت که روایات الأحاديث المختارش پذیرفته شده است.

2- فتح الباری 7/105 و قال العسقلانی - أيضاً -: وقد ورد من طريق صحيح ما يقتضي أفضلية خديجة و فاطمة [عليهما السلام]. (فتح الباری 6 / 447) وقال الصالحي الشامي في سبل الهدی و الرشد 11/161 - نقاً عن غيره -: و الذي نختاره و ندين الله تعالى به أن فاطمة أفضل ، ثم خديجة [عليهما السلام].... قال المقریزی - في إقامة الدليل على ذلك -: و قوله صلى الله عليه و آله : «فاطمة بضعة مني» فلا شرف أعلى منه إلا شرف أيها المصطفى صلى الله عليه و آله... و قوله صلى الله عليه و آله: «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة» أعمّ و أظهر في التفضيل.... سُئل العالم الكبير أبو بكر بن داود بن علي: من أفضل خديجة أم فاطمة [عليهما السلام]؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: «إن فاطمة بضعة مني...») ولا أعدل بضعة من رسول الله صلى الله عليه و آله أحد. قال السهیلی: و هذا استقراء حسن ، و شهد لصحة هذا الاستقراء أن أبا لبابة حين ارتبط نفسه و حلف إلا يحله إلا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، فجاءت فاطمة رضي الله عنها [عليها السلام] تحله ، فأبى من أجل قسمه ، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إنما «فاطمة بضعة مني» فحلتة قال السهیلی: هذا حديث يدل على أن من سبّها فقد كفر ، وأن من صلّى عليها فقد صلّى على أبيها رسول الله صلى الله عليه و آله. (إمداد الأسماع 10/273)

مناوی (متوفی 1031) گفته: حضرت زهرا علیها السلام نزد اهل تسنن، از خلفا برتر است.[\(1\)](#)

نتیجه گیری از روایات

نکته اول: تنها همتای فاطمه علیها السلام

با توجه به آن چه در برتری حضرت فاطمه علیها السلام گفته شد، یکی از فضائل مهم و دلائل عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام ازدواج با آن بانوی گرامی است، چنان که در مطلب اول گذشت.

شنبیطی، استاد الازهر می گوید: ضروری است که کسی را که خدا کفو و همتای سرور بانوان جهانیان قرار داده باشد او بزرگ و آقای عرب و مهتر و سرور همه خاندان نبوت باشد. [\(2\)](#)

ص: 1580

1- فيض القدير 555/4 ورجوع شود به تفسير الآلوسي 4/22. وقال الآلوسي - بعد نقله الرواية الزائفة المجعلة التي ارتضاها: إن فضل عائشة على النساء كفضل الشريد على الطعام -: لكنني مع هذا لا أقول بأنها أفضل من بضعه صلى الله عليه وآله الكريمة فاطمة الزهراء [عليها السلام]. (تفسير الآلوسي 18/132)

2- كفاية الطالب 174

نکته دوم: فاطمه علیها السلام میزان شناخت حق از باطل

[1064/12] مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «خشم و غصب فاطمه غصب من و آزار او آزار من است». (۱) و گذشته از دلالت روایات معتبر، این نیز مسلم است که غصب و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله غصب و آزار خداست و (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُنُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنْهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) [الأحزاب (۳۳): ۵۷].

از این روایات که اعتبارش نزد اهل تسنن تمام است - نتیجه می‌گیریم که: پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی الگوی آینده امت را معرفی فرمود تا مردم دچار گمراهی و انحراف نشوند و با این معیار واضح و ملاک روشن، حق را از باطل تشخیص دهند؛ زیرا فاطمه علیها السلام است که رفتار و کردار و گفتارش بیان گر رضا و خوشنودی خدا و غصب اوست اگر فاطمه علیها السلام بر کسی غصب کرد نمی‌توان او را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و اگر سفارش کرد قبرش مخفی باشد، برای اعلام انتزجار از کسانی است که حقیقت را پایمال هوا و هوس‌های خویش نمودند.

دفن شبانه و مخفی بودن قبر حضرت فاطمه علیها السلام برای اعلام مخالفت با خلیفه در روایات و منابع مهم اهل تسنن مشاهده می‌شود

(۲)

ص: 1581

۱- بخاری مکرر این روایت را نقل کرده که: «فاطمة بضعة مني، فمن أغصبها أغضبني». (رجوع شود به صحيح البخاري (210/4)، 219). و مسلم و دیگران روایت کرده اند که: «إِنَّمَا فَاطِمَةً بَضْعَةً مِنِي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا» فاطمه پاره تن من و آزار او آزار من است (صحيح مسلم 7/141؛ کنز العمال: 2/107، 111-112 و...)

۲- مراجعه شود به المصنف لعبد الرزاق 3/521، الوافي بالوفيات 3/227-228، كشف الغمة 1/505، بحار الانوار 43/190. و بنگرید به نامه منصور عباسی (متوفی 158) به نفس زکیه (الکامل للمبред 3/1491، العقد الفريد 5/83) (چاپ مکتبة النھضة المصریة)، تاریخ الطبری 6/198، تجارب الأمم 3/398، الكامل لابن الأثیر 5/539 تاریخ ابن خلدون 4/9؛ التذكرة الحمدونیة 3/416 (چاپ دار صادر)، مواسم الأدب 60 و نوشه‌های جاحظ (متوفی 255) که از متعصّبین علمای اهل تسنن است. (الرسائل السياسية 467، شرح ابن أبي الحدید 16/246) برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 417-431، و ترجمه آن هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام 227-234

سمهودی (متوفی 911) یکی از اسباب مخفی بودن قبر آن بانوی گرامی را دشمنی و کینه آن حضرت نسبت به دستگاه خلافت می داند.⁽¹⁾

ابن ابی الحدید پس از نقل کلام سید مرتضی می نویسد:

مخفی بودن قبر فاطمه زهرا علیها السلام و کتمان وفات او (تشییع شبانه پیکر پاک آن حضرت) و موفق نشدن ابو بکر برای خواندن نماز بر جنازه آن حضرت همه نزد من ثابت و قوی است؛ حق همانی است که سید مرتضی گفته و روایاتی که بر آن دلالت دارد؛ بیشتر و صحیح تر است؛ در مورد خشم و غضب فاطمه علیها السلام نیز کلام او تمام می باشد.⁽²⁾

در منابع معتبر اهل تسنن در ضمن گزارشی از عایشه نقل کرده اند که: ف

وجدت - أی فغضبت - فاطمة [علیها السلام] علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت، وعاشت بعد النبی صلی الله علیه و آله سنتہ أشهـر فلما توفیت دفنهـا زوجها علیـ علیـ السلام لیلاً و لم يؤذن بها أبا بکـ و صلـ علـها.⁽³⁾

ص: 1582

1- وفـاء الـوفـا 906/3

2- شـرح ابن أـبـي الـحدـيد 16/286.

3- مراجـعـهـ شـودـ بـهـ مـسـنـدـ اـحـمدـ 1/9ـ ،ـ صـحـيـحـ الـبـخـارـيـ 5/82ـ وـ 3/8ـ ،ـ صـحـيـحـ مـسـلـمـ 154/5ـ ،ـ السـنـنـ الـكـبـرـيـ لـلـبـيـهـقـيـ 6/300ـ ،ـ المـصـنـفـ لـعـبـدـ الرـزـاقـ 5/472ـ ،ـ صـحـيـحـ اـبـنـ حـبـانـ 11/153ـ وـ 14/573ـ ،ـ الثـقـاتـ لـابـنـ حـبـانـ 2/164ـ ـ 165ـ ،ـ تـارـیـخـ الـمـدـیـنـةـ لـابـنـ شـبـةـ النـمـیرـیـ 1/196ـ ـ 197ـ تـارـیـخـ الطـبـرـیـ 2/448ـ ،ـ الطـبـقـاتـ الـكـبـرـیـ لـابـنـ سـعـدـ 2/315ـ ،ـ مـسـنـدـ الشـامـیـنـ لـلـطـبـرـانـیـ 4/198ـ ،ـ شـرـحـ اـبـنـ اـبـیـ الـحدـیدـ 6/46ـ وـ 16/360ـ ،ـ نـصـبـ الرـاـیـةـ لـلـزـیـلـیـ 2/370ـ ،ـ کـفـایـةـ الـطـالـبـ لـلـکـنـجـیـ 18/396ـ ـ 397ـ ،ـ الـبـدـایـةـ وـ الـنـهـایـةـ 5/306ـ ،ـ السـیرـةـ النـبـوـیـ لـابـنـ کـثـیرـ 4/567ـ ،ـ إـمـتـاعـ الـأـسـمـاعـ 5/378ـ وـ 13/157ـ ،ـ شـرـحـ صـحـيـحـ مـسـلـمـ لـلـنـوـوـیـ 12/76ـ ـ 80ـ ،ـ فـتـحـ الـبـارـیـ 6/139ـ ،ـ عـدـمـةـ الـقـارـیـ 17/258ـ وـ 23/232ـ ،ـ کـنـزـ الـعـمـالـ 5/604ـ وـ 7/242ـ ،ـ تـارـیـخـ الـخـمـیـسـ 2/174ـ ،ـ الصـوـاعـقـ الـمـحرـقـةـ 15ـ (ـبـاـ قـدـرـیـ زـیـادـهـ وـ نـقـصـانـ).ـ

يعنى فاطمه زهرا عليها السلام بر ابوبكر خشمگين گردید و با او قهر نمود و تا آخر عمر با او سخن نگفت... هنگامی که از دنيا رفت على عليه السلام او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز گزارد و ابوبكر را خبر نکرد.

نکته سوم: معرفی خلیفه با رفتار عملی

بنابر روایات فریقین کسی که بدون امام بمیرد امام زمانش را نشناسد و یا بیعت او را نپذیرد به مرگ جاهلیت (و گمراه) از دنيا رفته است.⁽¹⁾

آیا می شود سیده نساء أهل الجنة امامش را نشناسد و بیعثش نپذیرفته باشد؟!

آیا فاطمه با رفتارش نشان نداد چه کسی را خلیفه و امام خود می داند؟!

ص: 1583

1- قال رسول الله صلى الله عليه و آله : (مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً). (مسند أحمد 4/96 ورجوع شود به مسند أبي داود 259، السنة لابن أبي عاصم 489 (إسناده حسن)، مسند أبي يعلى 13/366، صحيح ابن حبان 10/434، المعجم الأوسط 6/70، المعجم الكبير 19/388، مسند الشاميين 2/438، جامع المسانيد لابن الجوزي 7/159، كنز العمال 1/103 و 6/65، الجامع الصحيح مما ليس في الصحيحين للوادعي 4/561، الصحيح المستند... للوادعي 2/182) «من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيمة لا حجة له ، و من مات وليس في عنقه بيعة مات ميته جاهلية». (صحيح مسلم 6/22، السنن الكبرى للبيهقي 8/156) «من فرق الجماعة شيئاً فمات - وفي لفظ: من خرج من السلطان شيئاً - مات ميته جاهلية». (رجوع شود به صحيح البخاري 8/87 ، 105 و 446 و 3/488 و 306 ، 154 ، 123 ، 83 ، 70 و 2/310 ، 297 ، 275 ، 1/96 و 4/207) ونیز رجوع شود به مسند

.208 -

از جمله معجزات پیامبر صلی الله علیه وآلہ خبر از آینده امیر مؤمنان علیه السلام، مظلومیت و غربت آن حضرت نیرنگ زدن امت به ایشان معرفی قاتل آن حضرت و... است - که در ضمن فضیلت های 36 - 37 گذشت [\(1\)](#)- مناسب است روایاتی دیگر در اعلام شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و خشم آن حضرت ذکر شود.

[1065/1] عن أنس بن مالك ، قال: دخلت مع النبي صلی الله علیه وآلہ علی علی بن أبي طالب [علیه السلام] يعوده ، و هو مريض ، و عنده أبو بكر و عمر ، فتحوّلاً حتى جلس رسول الله صلی الله علیه وآلہ فقال أحدهما لصاحبه: ما أراه إلّا هالك [هالكًا] ، فقال رسول الله صلی الله علیه وآلہ: (اللَّهُ لَنْ يَمُوتَ إلَّا مَقْتُولًا [مقتول] ، وَلَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَمْلأَ غَيْظًا) [\(2\)](#)

[1066/2] قال أنس: مرض علي بن أبي طالب [علیه السلام] فدخل عليه النبي صلی الله علیه وآلہ فتحوّلت عن مجلسى مجلسى النبي صلی الله علیه وآلہ حيث كنت جالساً - و ذكر كلاماً [!!!!] - فقال رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم: «إن هذا لا يموت حتى يملأ غيظاً ، ولن يموت إلا مقتولاً». [\(3\)](#)

[1067/3] عن عمران بن حصين ، قال: مرض على [علیه السلام] على عهد النبي صلی الله علیه وآلہ فعاده النبي صلی الله علیه وآلہ و عدناه معه ، فقال [\(4\)](#): يا رسول الله ما أرى علياً إلّا لما به ، فقال: «وَالذِّي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَمْلأَ غَيْظًا ، وَيَوْجَدُ مِنْ بَعْدِي صَابِرًا». [\(5\)](#)

ص: 1584

-
- 1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1472 - 1477، روایات شماره 932 - 938 و الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 19 (الوحی یحذر و یخبر) هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام 11 (در آینه وحی).
 - 2- المستدرک 3/139 کفاية الطالب للبیب للسيوطی 2/124 ورجوع شود به شرح ابن أبي الحید 4/106.
 - 3- تاریخ مدینة دمشق 42/42
 - 4- توجه شود که روایت سقط دارد و قائل این سخن از آن حذف شده است !!!
 - 5- تاریخ مدینة دمشق 42/42

خلاصه مطلب آن که امیر مؤمنان علیه السلام به بستر بیمار افتاده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت آن حضرت تشریف برداشت، عمر و ابابکر از جمله عیادت کنندگان بودند یکی از آن دو به دیگری - و بنابر روایتی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: او از این بیماری جان سالم بدر نمی برد پیامبر صلی الله علیه و آله [سوگند یاد نموده و] فرمود: « او از دنیا نمی رود مگر به کشته شدن ، و نمی میرد تا آن که (اورا به خشم آورند و) خشم تمام وجود او را فرا گیرد و او را صبور یابند»

تحریف روایات گذشته

با مقایسه روایات گذشته، تحریف روایت دوم و سوم کاملاً مشهود است؛ زیرا در روایت دوم گفته شده: (و ذکر کلاماً) و کلام راوی نقل نشده است، و در روایت سوم نیز قائل (فقال: يا رسول الله حذف شده است !

البته بنابر نقل بزرگان شیعه دامنه تحریف بسیار وسیع تراست و پیمان بر ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به رفتار ناپسند شیخین با آن حضرت نیز در آن موجود بوده که از هر سه روایت گذشته حذف شده است.

شیخ ابوالصلاح حلبی (متوفی 447) از انس بن مالک نقل کرده که:

عمر در آن مجلس - به اشاره ابوبکر - گفت: ای پیامبر خدا! شما درباره علی از ما پیمانی گرفته اید، لیکن تصوّر ما آن است که او از این بیماری جان سالم بدر نمی برد؛ اگر پیش آمدی روی داد، چه کسی را تعیین می نماید؟ حضرت سکوت کرده تا آن که عمر - به اشاره ابوبکر - سخن خود را برای بار دوم و سوم تکرار کرد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله سر مبارک را بلند نمود و فرمود: « او با این بیماری نخواهد

مرد او نمی میرد تا شما دو نفر او را به خشم آورید و به او نیننگ زنید و لیکن او را صبور و بردبار خواهید یافت.» (1)

[4] قال ابن عباس: قال علي [عليه السلام] للنبي صلى الله عليه و آله : إنك قلت لي - يوم أحد حين أخرت عن الشهادة واستشهد من استشهد - : «إن الشهادة من ورائك» قال [لي]: «ان ذلك كذلك» (2) فكيف صبرك إذا خضبت هذه من هذه بدم» ؟ وأهوى بيده إلى لحيته ورأسه ، فقال علي [عليه السلام]: يا رسول الله ، أما إن ثبّت لي ما أثّبّت [أمّا إذ بيّنت لي ما بيّنت] فليس ذلك من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشري والكرامة. (3)

ورواه المتقي الهندي في ضمن رواية طويلة هكذا: «يا علي، إن أمتي سيفتنون من بعدي»، قلت: يا رسول الله ، أوليس قد قلت لي يوم أحد - حيث استشهد من استشهد من المسلمين وحزنت على الشهادة فشق ذلك علي، قلت لي - : «أبشر يا صديق ؛ فإن الشهادة من ورائك» ؟ فقال لي: «فإن ذلك كذلك ، فكيف صبرك إذا خضبت هذه من هذا» ؟ - وأهوى بيده إلى لحيتي ورأسي - قلت: بأبي وأمي يا رسول الله! ليس ذلك من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشري والشكرا! (4)

ص: 1586

1- عن أنس بن مالك ، قال: مرض على عليه السلام فتقل، فجلست عند رأسه فدخل رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم - و معه الناس فامتناعوا - فقمت من مجلسه فجلس فيه رسول الله صلى الله عليه و آله ، فغمز أبو بكر عمر فقام فقال: يا رسول الله ، إنك كنت عهدت إلينا في هذا عهداً وإننا لا نراه إلا لما به ، فإن كان شيء فإلى من؟ فسكت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فلم يجبه ، فغمزه الثانية فكذلك، ثم الثالثة. فرفع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم رأسه ، ثم قال: «إن هذا لا يموت من وجعه هذا ولا يموت حتى تُملأه غيظاً، و توسعاه غدرأً، و تجدها صابراً». (تقريب المعرف 255، بحار الأنوار 389/30)

2- زياده از شرح ابن أبي الحميد.

3- رجوع شود به أسد الغابة 4/34 ، المعجم الكبير للطبراني 11/295 ، الأحاديث المختارة 12/125 ، شرح ابن أبي الحديد 9/205 ، مجمع الروايات 9/138.

4- كنز العمال 16/194 به نقل از وکیع

مستفاد از دو روایت گذشته آن که: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آزمایش امت پس از خویش خبر داد و فرمود که آن ها دچار فتنه می شوند ، امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: روز اُحد که عده ای به شهادت رسیدند ، برای من گران آمد و محزون شدم که چرا به شهادت نرسیدم ، شما به من فرمودی: «بشارت باد تو را ای صدیق شهادت پیش روی تو است» ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آری مطلب همان است که گفتم ، صبرت چگونه است هنگامی که محاسنت از خون سرت خضاب گردد ؟

امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: اگر آن چه شما فرمودی برای من ثابت بماند [و با دین سالم باشم تا به شهادت برسم] - و بنابر نقلی: از جهت آن که امر را بر من روشن فرمودی - دیگر جای صبر نیست بلکه مقام بشارت ، کرامت و سپاس گذاری است.

[5/1069] قدم على علي [عليه السلام] قوم من أهل البصرة من الخوارج، فيهم رجل يقال له: الجعد بن بعجة ، فقال له: اتق الله يا علي ؛ فإنك ميت ، فقال علي [عليه السلام]: بل مقتول [قتلاً] ضربةً على هذا تُخَصِّبُ هذه - يعني لحيته ورأسه [من رأسه] - عهد معهود و قضاء ماضي ، (وَقَدْ حَابَ مَنِ افْتَرَى) [طه (20): 61].[\(1\)](#)

وفي لفظ: لا والذى فلق الحبة وبرا النسمة ، ولكن مقتول من ضربة على هذه تُخَصِّبُ هذه ، وأشار بيده إلى لحيته... إلى آخره. [\(2\)](#)

ص: 1587

1- مسنند لأحمد 1/91 ، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 127 ، شماره 32 ، الاحاديث المختارة 2/82 ، تاريخ مدينة دمشق 42/544 ، صفة الصفوة لابن الجوزي 1/332 ، ذخائر العقبى 112 ، تاريخ الإسلام للذهبي 3/647 . محقق كتاب الاحاديث المختارة گفته: إسناده حسن

2- دلائل النبوة للبيهقي 6/439 ، البداية والنهاية 6/244 ، مسنند أبي داود 23 ورجوع شود به السنة لابن أبي عاصم 433 ، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 127 ، شماره 31 ، تاريخ الإسلام للذهبي 1/394

خارج بصره نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدند یکی از آنان گفت: ای علی تقوا پیشه کن که (بالاخره) تو می میری حضرت فرمود:

بلکه کشته می شوم ضربتی بر سرم زده می شود که محاسن را خضاب نماید. عهدی (از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآلہ) و قضایی است مسلم و هر کس افtra بیند زیان کار گردد.

* در روایت شماره 1375 خواهد آمد: و قال صلی الله علیه وآلہ: أخبرني جبرئيل عليه السلام انهم يظلمونه ، و يمنعونه حقّه و يقاتلونه و يقتلون ولده، و يظلمونهم بعده.

* در روایت شماره 1379: ذکر رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم لعلی [علیه السلام] ما یلقی من بعده، فبکی وقال: أسائلك بحق قرابتي و بحق صحبتی إلآ دعوت الله لي أن يقبضني الله قال: «يا علي ، تسألني أن أدعوك الله لأجل مؤجل» ! فقال: يا رسول الله، على ما أُقاتل القوم؟ قال: «على الإحداث في الدين».

* در روایت شماره 1387 إنك لن تموت حتى تؤمر و تُملأ غيظاً، و توجد من بعدي صابراً.

و در روایت شماره 1600 «إنك امرؤ مستخلف ، وإنك مقتول، و هذه مخصوصية من هذه» ، لحیته من رأسه

۲- اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا

اشاره

علاقة خاص پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام از آثار فراوان استفاده می شود^(۱) که بخشی از آن در دعا های آن حضرت کاملاً مشهود است، چنان که ملاحظه می فرمایید.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سلامتی و شفای علی علیه السلام

از مشهور ترین آن موارد، داستان جنگ خیر است که امیرالمؤمنین علیه السلام به چشم درد شدید مبتلا شده بود و پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شفا یافته و تا آخر عمر از درد چشم و از سرما و گرما در امان بود.

این مطلب به عبارات گوناگون در روایات معتبر عامه آمده است.

[1/1070] ... فقال صلی الله علیه و آله : «أین علی بن أبي طالب»؟ فقالوا: يشتکي عینیه يا رسول الله، قال: « فأرسلوا إليه فأتوني به»، فلما جاء بصدق في عینيه، و دعا له فبرا

ص: 1589

۱- مانند روایتی که در آن آمده است: أقبلنا يوم بدر ففقدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنادت الرفاق بعضها بعضاً: أفيكم رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فرققوا حتى جاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معه علی بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] فقالوا: يا رسول الله فقدناك ! فقال: «إن أبا حسن وجد مغصاً في بطنة فتخلفت عليه». (المعجم الكبير 46/5 ، تاريخ بغداد 43/2 ، المستدرک 3/232 ، الرياض النصرة 3/192 - 193 ، ذخائر العقبی 94 ، جواهر المطالب 1/241)

حتى كان لم يكن به وجع. (1)

[1071] [2] وفي رواية: فتقل في عينيه ، ودعاله بالشفاء ، وأعطاه الراية. (2)

[1072] [3] وفي رواية أخرى: وجيء به يوم خبيث ، وهو أرمد ، ما يضر ، فقال: يا رسول الله، إنني أرمد فتقل في عينيه ، ودعاله فلم يرمد حتى قتل. (3)

[1073] [4] وعن علي عليه السلام:... فتقل في عيني ، وقال: (اللَّهُمَّ اذْهِبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ فَمَا وَجَدْتُ حَرًّا وَلَا بَرْدًا مُنْذُ يَوْمِيْذِ) (4) أو: حتى يومي هذا. (5)

[1074] [5] أو قال صلى الله عليه وآله: (اللَّهُمَّ اكْفِهِ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ)! فما آذاني بعده حرّ ولا برد. (6)

[1075] [6] وعن علي عليه السلام: ما رمدتُ ولا صدعت منذ مسح رسول الله صلى الله عليه وآله وجهي و تقل في عيني يوم خبيث حين أعطاني الراية.

وفي لفظ: ما رمدتُ ولا صدعت منذ دفع رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الراية يوم خبيث. (7)

ص: 1590

1- صحيح البخاري 4/207، و مراجعه شود به 77/5، صحيح مسلم 121/7، مسنون أحمد 5/333، سنن سعيد بن منصور 2/178،
فضائل الصحابة للنسائي 16، السنن الكبرى للنسائي 5/46، 173، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 56، مسنون أبي يعلى 13
، 523، صحيح ابن حبان 15/378، المعجم الكبير 6/152، 167، 188.

2- كنز العمال 10/468

3- المستدرك 3/116 - 117

4- مسنون أحمد 1/99 ، 133 ، و مراجعه شود به سنن ابن ماجة 1 / 43 ، السنن الكبرى للنسائي 5/109 ، 152 ، خصائص أمير
المؤمنين عليه السلام للنسائي 53 ، 127 تاريخ مدينة دمشق 42/107

5- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 128 ، السنن الكبرى للنسائي 5/152، عمدة القاري 17/244، مجمع الزوائد 9/122
قال: رواه الطبراني في الأوسط [381/2]، وإسناده حسن.

6- كنز العمال 13/121 - 122 به نقل از 10 مصدر، از جمله ابن جرير طبری که حکم به صحت آن نیز نموده است.

7- مسنون أبي داود الطیالسي 26، مسنون أبي يعلى 1/445 ، أمالی المحاملي 170 ، دلائل النبوة للبيهقي 4/213 ، تاريخ مدينة دمشق 42
/109 ، تاريخ الإسلام للذهبي 2/413 و 3/626 ، البداية والنهاية 7/375 ، إمتناع الأسماء 11/288 - 289 ، كفاية الطالب
اللبيك للسيوطی 1/252 ، السيرة الحلبية 2/735 ، كنز العمال 12/420 به نقل از منابع متعدد ، از جمله ابن جریر طبری که حکم به
صحت آن نیز نموده است. قال الهيثمي: رواه أبو يعلى واحمد باختصار ، وروجلاهما رجال الصحيح غير أم موسى ، وحديثها مستقيم.
(مجمع الزوائد 9/122) وقال السيوطی: وأخرج أحمد وأبو يعلى بسنده صحيح. (تاريخ الخلفاء 190)

[1076] قال العيني: قال علي [عليه السلام]: فوضع رأسي في حجره، ثم بصدق في ألية راحتيه، ثم ذلك بها عيني، ثم قال: «اللهم لا يشتكى حرّاً ولا قرّاً».

قال علي [عليه السلام]: فما اشتكت عيني لا حرّاً ولا قرّاً حتى الساعة.

وفي لفظ: دعا له بست دعوات: «اللهم أعنـه واستـعنـ [وأعنـ] بهـ، وارـحـمـهـ وارـحـمـ بـهـ، وانـصـرـهـ وانـصـرـ بـهـ، اللـهـمـ والـهـ، وـعـادـ منـ عـادـهـ»). [\(1\)](#)

برخی از روایات گذشته در صحیح بخاری، صحیح مسلم و صحیح ابن حبان آمده؛ و ابن جریر طبری (متوفی 310)، هیثمی (متوفی 807) و سیوطی (متوفی 911) حکم به اعتبار برخی دیگر کرده اند که در پاورقی بدان اشاره شد.

در منابع عامه این روایت با الفاظ نزدیک به یک دیگر آمده است که:

ص: 1591

1- عمدة القاري 16/216. دعای اخیر به همین الفاظ در روایات دیگر از ابن عباس و ابوذر نقل شده: عن جعفر ، قال: سمعت أبا ذر - و هو مستند إلى الكعبة - وهو يقول: أيها الناس استووا أحـدـثـكـمـ مما سـمـعـتـ من رسول الله صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ يـقـولـ لـعـلـيـ بنـ أـبـيـ طـالـبـ [عليـهـ السـلـامـ] كـلـمـاتـ لـوـ تـكـونـ لـيـ إـحـدـاهـنـ أـحـبـ إـلـىـ مـنـ الدـنـيـاـ وـمـاـ فـيـهـاـ: سـمـعـتـ رسـوـلـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ وـسـلـمـ وـهـوـ يـقـولـ: «الـلـهـمـ أـعـنـهـ، وـاسـتـعـنـ بـهـ اللـهـمـ اـنـصـرـهـ، وـانـتـصـرـ لـهـ، فـإـنـهـ عـبـدـكـ وـأـخـوـ رـسـوـلـكـ». (تـارـيـخـ مدـيـنـةـ دـمـشـقـ 42/54) وـعـنـ أـبـيـ عـبـاسـ ، قال: لـمـاعـقـدـ رسـوـلـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ وـسـلـمـ اللـوـاءـ لـعـلـيـ [عليـهـ السـلـامـ] يـوـمـ خـيـرـ دـعـاـهـ هـنـيـهـةـ ، فـقـالـ: «الـلـهـمـ أـعـنـهـ، وـأـعـزـ بـهـ، وـارـحـمـهـ وـارـحـمـ بـهـ، وـانـصـرـهـ وـانـصـرـ بـهـ، اللـهـمـ والـهـ، وـعـادـ منـ عـادـهـ»). (المعجم الكبير لطبراني 12/95 و مراجعه شود به المناقب للخوارزمي 152 - 153
كنز العمال 11/610 به نقل از طبرانی، سبل الهدی و الرشاد 11/295)

[8] عن عبد الله بن مسلمة ، يقول: سمعت علياً [عليه السلام] يقول: أتى علي [الله] رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا شاك
أقول: «اللهم إن كان أجلني قد حضر فأرحني ، وإن كان متاخراً فعافني [فارفعني] ، وإن كان بلاءً فصبرني» ، فضرب بيده صدري [فمسح
بيده] [\(1\)](#) وقال: «كيف قلت»؟ فأعدت عليه ، فقال: «اللهم اشفه [الله] عافه» ، قال علي [عليه السلام]: «فما اشتكيت و Gee بعـد ذلك»
أو: «وجـعـي ذلك».[\(2\)](#)

خلاصه آن که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: پیامبر صلی الله عليه و آله نزد من آمدند ، من (به شدت) بیمار بودم و می گفتمن: خدا یا اگر
اجل من رسیده مرا راحت کن ، اگر اجل من به تأخیر افتاده مرا عافیت ده و اگر این بیماری برای آزمایش من است

ص: 1592

-
- 1- این قسمت روایت به تعابیر مختلف نقل شده مانند: فضرب بيده صدري ، وقال: «اللهم عافه و اشفه»... (مسند أبي يعلى 1/244)
فمسح بيده، ثم قال: «اللهم اشفه أو عافه» ، قال: فما اشتكيت و Gee بعـد ذلك». (مسند أحمد 1/128)
 - 2- ترمذی گفته: هذا حديث حسن صحيح. (سنن الترمذی 5/220 - 221) حاکم نیشابوری می نویسد: هذا حديث صحيح على شرط
الشیخین و لم یخرجاه. (المستدرک 2/620 - 621) ابن جریر طبری نیز حکم به صحت آن نموده است. (کنز العمال 9/207) أحمد
محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد 1/440، 532 و 55/2، شماره 637 - 638، 841 ، 1057 (طبعه دارالحدیث ، القاهره) گفته:
إسناده صحيح. وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/867 شماره 1192 (طبعه دار ابن الجوزی ،
الرياض) گفته: رجاله ثقات این حديث با قدری اختلاف و زیاده و تقصیان در منابع ذیل نیز آمده: مسند أبي داود 21، مسند أبي يعلى
328/1، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 122، مسند أحمد 1/83 - 84 ، 107 فضائل امیر المؤمنین عليه السلام
لأحمد بن حنبل 344 شماره 314 ، المصنف لابن أبي شيبة 5/443 - 444 ، السنن الكبرى للنسائي 6/261 - 262 ، صحيح ابن حبان
388 - 390 ، كتاب الدعاء للطبراني 563 ، الأذكار النووية 135 ، الرياض النصرة 3/193 ، دلائل النبوة 6/179 ، تاريخ مدينة
دمشق 42/312 ، البداية والنهاية ، 392/7 ، إمتحان الأسماع 11/281 ، موارد الظمان 7/147.

به من توفيق صبر عنایت فرما.

حضرت با دست مبارک بر سینه من کشید و برای عافیت و شفای من دعا فرمود، پس از آن هیچ اثری از آن بیماری در وجود من باقی نماند

ترمذی (متوفی 279)، ابن جریر طبری (متوفی 310)، حاکم نیشابوری (متوفی 405)، احمد محمد شاکر و وصی الله بن محمد عباس حکم به صحبت یا اعتبار این روایت کرده اند که در پاورقی بدان اشاره شد.

ص: 1593

[9/1078] عن علي [عليه السلام]: أنه دخل على النبي صلی الله عليه وآلہ وقد بسط شملة فجلس عليها هو و علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] ، ثم أخذ النبي صلی الله عليه وآلہ وسلم بمجامعه فعقد عليهم ، ثم قال: «اللَّهُمَّ إِرْضُ عَنْهُمْ كَمَا أَنَا عَنْهُمْ رَاضٍ».⁽¹⁾

پیامبر صلی الله علیه وآلہ عبایی را پهن فرمود و خودش (و داماد گرامی و دختر عزیزش) علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر آن نشستند آن نشستند سپس اطراف آن را گرفته و بر آنان بست و به درگاه خداوند عرضه داشت: «بار الها! از آنان راضی و خوشنود باش همان گونه که من از آنان خوشنودم».

هیثمی (متوفی 807) حکم به اعتبار این روایت کرده و دکتر صاعدی نیز آن را حَسَن و معتبر دانسته است.⁽²⁾

ص: 1594

1- المعجم الأوسط للطبراني 5/348.

2- قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط ، ورجاله رجال الصحيح غير عبيد بن طفيل وهو ثقة ، كنيته: أبو سيدان. (مجمع الزوائد 169/9 ، ورجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي 4/410)

[1079/10] روی الترمذی عن ام عطیة قالت: بعث النبي صلی الله علیه و آله و سلم جیشًا فیهم علی [علیه السلام] ، قالت: فسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله- و هو رافع يدیه - ويقول: (اللَّهُمَّ لَا تُمْسِنِي حَتَّى تُرِينِي عَلَيْهَا).⁽¹⁾

و فی لفظ: حتی ترینی وجه علی بن ابی طالب⁽²⁾

و فی لفظ آخر: حتی أرى علیاً.⁽³⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با لشکری به جنگ فرستاده بود، راوی می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله دست های مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و چنین دعا می کرد: خدایا تا صورت علی بن ابی طالب علیه السلام را به من نشان نداده ای اجل مرا نرسان.

ترمذی (متوفی 279) و بغوی (متوفی 516) و... این حدیث را معتبر و نیکو دانسته اند⁽⁴⁾

ص: 1595

1- سنن الترمذی 306/5 - 307 ورجوع شود به الکنی جزء من التاریخ الكبير للبخاری 20، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 215 - 216 شماره 161 ، 238 ، فضائل الصحابة لابن حنبل 754/2 ، 814 شماره 1039 ، 1116 (طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض) ، المعجم الأوسط 48/3 ، المعجم الكبير 25 ، ذخائر العقبی 68 ، الرياض النصرة 3/192 (ذکر شفقته صلی الله علیه و آله و رعایته و دعائه له) تهذیب الکمال 33/187 ، کفاية الطالب للكنجی 134 ، نظم درر السمعطین 100 ، تاریخ مدینة دمشق 42/337 ، اسد الغابة 4/26 ، البداية والنهاية 7/393 ، المناقب للخوارزمی ، 71 ینابیع المودة 1/266 و 2/184 و 3/143 ، جواهر المطالب 1/241 (محقق کتاب گفته: و للحدیث مصادر و اسانید اخر یجدها الطالب تحت الرقم: 867 و تعليقه من ترجمة امیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق 2/359 الطبعه الثانية)

2- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازی 122.

3- جواهر المطالب 1/241.

4- قال الترمذی: هذا حدیث حسن. (سنن الترمذی 303/5) ، ورجوع شود به مصابیح السنۃ 4/176 (دار المعرفة) 451/2 (دار الكتب العلمیة)، تهذیب الأسماء و اللغات للنووی 1/348.

[1080/11] در مصادر فراوان روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس از بازگشت از تشییع جنازه ای - اشاره به مراسم خاک سپاری حضرت ابوطالب علیه السلام - پیامبر صلی الله علیه و آله برای من دعا هایی فرمود - و بنابر روایتی: به من مطلبی فرمود - که نزد من از (همه) دنیا، یا آن چه روی زمین است یا... بهتر و محبوب تر است. (۱) این روایت در مسنند احمد نقل شده و برای اعتبار آن کافی است. البانی، احمد محمد شاکر و مصطفی بن العدوی نیز حکم به صحبت و اعتبار آن کرده اند. (۲)

ص: 1596

۱- قال علي [عليه السلام]: لما رجعت إلى النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم - وقد دفنته [يعني أباه] - قال لي قولاً ما أحب أن لي به الدنيا. (مسند أبي داود 19، كنز العمال 13/177) عن علي [عليه السلام] ، قال: لما رجعت إلى النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم قال لي كلمة ما أحب أن لي بها الدنيا. (السنن الكبرى للنسائي 152/5 ، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 126 - 127) ودر بعضی از مصادر:... فدعا لي بدعوات ما يسرني بها حمر النعم. (السنن الكبرى للبيهقي 1/304 - 305، المعجم الأوسط للطبراني 6/251 ، تاريخ مدينة دمشق 66/334) ودر بعضی: حمر النعم و [أو] سودها. (مسند أحمد 1/103 ، 129 - 130، مسنند أبي يعلى 1/335 ، نصب الراية 2/334) ودر مصادر دیگر: دعا لي بدعوات ما يسرّني أن لي بها ما على الأرض من شيء. (المصنف لعبد الرزاق 6/40 ، المصنف لابن أبي شيبة 7/499 ، دلائل النبوة للبيهقي 2/349 ، تاريخ الإسلام للذهبي 1/234 ، البداية والنهاية 3/154 ، كنز العمال 3/14 ، ونzdیک به همین عبارت در: المصنف لابن أبي شيبة 3/155 ، السنن الكبرى للبيهقي 3/398 ، الطبقات الكبرى لابن سعد 1/124 ، مسنند أحمد 1/131 ، تاريخ مدينة دمشق 66/335 ، تهذيب الكمال 29/258 ، السنن الكبرى للنسائي 5/152 ، كنز العمال 13/119)

۲- قال الألباني: وهذا سند صحيح، رجاله كلهم ثقات، رجال الشيوخين غير ناجية بن كعب، وهو ثقة، كما في التقرير. (إرواء الغليل 3/170) احمد محمد شاکر در تعلیقه مسنند احمد 1/518 و 2/60، 67 شماره 807، 1074، 1093 (طبعه دار الحديث القاهرة) گفته: إسناده صحيحٌ. و مراجعه شود به الصحيح المسند من فضائل الصحابة لمصطفی بن العدوی 118.

[1081/12] قال النبي صلی الله علیه وآلہ لعلی [علیه السلام]: «يا علی ، خذ الباب فلا يدخلن علی أحد ؛ فإن عندي زوراً من الملائكة، استأذنا ربهم أن يزوروني» ، فأخذ علی [علیه السلام] الباب، وجاء عمر فاستأذن فقال: يا علی ، استأذن لي على رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم ، فقال على [علیه السلام]: ليس على رسول الله صلی الله علیه وآلہ إذن ، فرجع عمر وظن أن ذلك من سخطه من رسول الله صلی الله علیه وآلہ فلم يصبر عمر أن رجع ، فقال: يا علی ، استأذن لي على رسول الله صلی الله علیه وآلہ، فقال: ليس على رسول الله صلی الله علیه وآلہ إذن ، فقال: ولم ؟ قال: لأن زواراً [زوراً] من الملائكة عنده، واستأذنا ربهم أن يزوروه ، قال: وكم هم يا علی ؟ قال: ثلاثة وستون ملكاً ، ثم أمر النبي صلی الله علیه وآلہ علیاً [علیه السلام] بفتح الباب فذكر ذلك عمر لرسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم فقال: يا رسول الله ، إنه أخبرني أن زواراً [زوراً] من الملائكة استأذنا ربهم تبارك وتعالى أن يزوروك ، وأخبرني يا رسول الله ، أن عددهم ثلاثة وستين ملكاً ، فقال النبي صلی الله علیه وآلہ لعلی [علیه السلام]: «أنت أخبرت عمر بالزوار؟» ؟ قال: نعم يا رسول الله ، قال: «وأخبرته بعدهم؟» ؟ قال: نعم ، قال: «فكم يا علی؟» ؟ قال: ثلاثة وستة وستون ملكاً . قال: «وكيف علمت ذلك؟» ؟ قال: سمعت ثلاثة وستين نقلة [نغمة] ، فعلمتهم أنهم ثلاثة وستون ملكاً . فضرب رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم على صدره ثم قال: « يا على ، زادك الله إيماناً وعلمأً ». [\(1\)](#)

خلاصه آن که: پیامبر صلی الله علیه وآلہ به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «عده ای از فرشتگان از پروردگار اجازه گرفته اند که مرا زیارت نمایند ، کنار درب باش تا کسی وارد نشود. عمر از راه رسید و اجازه خواست که نزد حضرت رود ، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اجازه نیست. او برگشت و پیش خود فکر کرد که پیامبر صلی الله علیه وآلہ بر او

ص: 1597

- 1- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث للهيثمي 295 - 296 ، المطالب العالية 16 / 90 (چاپ دار العاصمه) ، سبل الهدى و الرشاد
245/10 - 246 فى بعض آيات وقعت لعلی بن أبي طالب رضي الله عنه [علیه السلام].

خشمگین هستند؛ لذا دویاره برگشت و اجازه گرفت، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اجازه نیست: پرسید چرا؟ حضرت فرمود: عده ای از فرشتگان از پروردگار اجازه گرفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نمایند، عمر از تعداد آن ها پرسید حضرت پاسخ داد: 360 فرشته. پس از آن، درب خانه باز شد. هنگامی که عمر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید مطلب را به آن حضرت خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی از کجا تعداد آنان را دانستی»؟! علی علیه السلام عرض کرد: چون 360 مرتبه صدای (حرکت و جابجا شدن را - و بنابر نقلی 360 نعمه و صوت را - شنیدم، فهمیدم که آن ها 360 فرشته هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک بر سینه امیر مؤمنان علیه السلام زد و فرمود: «خدای بر علم و دانشت بیفزاید»!

ص: 1598

در دعا های مربوط به شب زفاف آن دو بزرگوار آمده است:

[13/1082] (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللہمَّ إِنَّہُمَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمَا، اللہمَّ كَمَا أَذْهَبْتَ عَنِ الْجُسَرِ وَطَهَّرْتَنِي فَطَهِّرْهُمَا

ئُمَّ قَالَ لَهُمَا: قُومًا إِلَى بَيْتِكُمَا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَكُمَا وَبَارَكَ فِي سَيِّرِكُمَا، وَاصْلَحَ بِالْكُمَا.) (1)

بار الها ، این دواز من هستند و من از آن ها خدایا همان گونه که پلیدی را از من دور کرده و مرا پاک و پاکیزه قرار داده ای این دورانیز پاک و پاکیزه قرار ده . سپس فرمود: بلند شوید و به خانه خوش روید ، خداوند (بین شما توافق ایجاد نماید و) شما را به یک دیگر نزدیک نماید و در حرکت شما برکت قرار دهد و زندگانی و معیشت شما را اصلاح فرماید.

[14/1083] (قال صلی الله علیه و آله: اللہمَّ ! إِنِّی أَعْيَدْتُ بِكَ وَذُرِّیَّتِهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیْمِ... اللہمَّ ! إِنِّی أَعْيَدْتُ [بِكَ] وَذُرِّیَّتِهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیْمِ) (2)

در روایتی دیگر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله از درگاه خداوند برای هر یک از آن دو بزرگوار چنین درخواست نمود که:

بار الها ، من او و نسلش را در پناه تو قرار دادم از شر شیطان رانده شده.

ص: 1599

1- المعجم الكبير 22/412 و 24/135 ، الأحاديث الطوال للطبراني 140-141 ورجوع شود به المصنف لعبد الرزاق 5/489 ،

مجمع الزوائد 9/208 ،نظم درر السمعطین 188

2- صحيح ابن حبان 15/395 ، المعجم الكبير للطبراني 22/410

[1084] عن رافع مولی عائشة ، قال: كنت غلاماً أخدم عائشة إذا كان النبي صلی الله عليه وآلہ عندھا، وإن النبي صلی الله عليه وآلہ قال: «عادی الله من عادی علیاً».[\(1\)](#)

رافع غلام عایشه می گوید: نزد عایشه به خدمت گزاری او مشغول بود که (شنیدم) پیامبر صلی الله عليه وآلہ فرمود: هر کس با علی دشمنی کند خدا دشمن او باشد.

البانی حکم به صحبت این روایت نموده است.[\(2\)](#)

[1085] عن عمرو بن شراحيل ، قال: سمعت رسول الله صلی الله عليه وآلہ يقول: (اللَّهُمَّ انْصُرْ مِنْ نَصَارَ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَكْرِمْ مِنْ أَكْرَمَ عَلِيًّا اللَّهُمَّ اخْذُلْ مِنْ خَذَلَ عَلِيًّا).[\(3\)](#)

پیامبر صلی الله عليه وآلہ در دعای خویش به درگاه خداوند تعالی عرضه داشت:

بار الها ياری نما هر کسی که علی را یاری کند

بار الها گرامی بدار هر کسی که علی را گرامی بدارد.

بار الها خوار (وذلیل نما و به حال خویش رها) کن هر کسی که دست از یاری علی بردارد.

[1086] عن علي عليه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله عليه وآلہ يوم الخندق: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتَ مِنِّي عُبْيَدَةَ بْنَ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ حَمْزَةَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ أَحُدٍ وَ هَذَا عَلَيَّ فَلَا تَدْعُنِي فَرْدًا، (وَأَنَّتَ خَيْرُ الْوَارِثَيْنَ) [الأنياء (21): 89].[\(4\)](#)

ص: 1600

1- قال ابن الأثير: أخرجه ابن منده وأبو نعيم. (أسد الغابة 2/154) و مراجعه شود به الإصابة 2/373، الجامع الصغير، 2، 145 ، كنز العمال، 11، 601، فيض القدير 4/393

2- رجوع شود به السراج المنير في ترتيب أحاديث صحيح الجامع الصغير 2/689-691

3- مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني 17/39 ، أسد الغابة 4/114 ، الإصابة 4/535 ، كنز العمال 11/623 ، سبل الهدى و الرشاد 11/295) (با کمی اختلاف).

4- المناقب للخوارزمي 144 ، كنز العمال 10/456

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خندق چنین دعا می کردند که: خدا ایا عبیده را در جنگ بدر و حمزه را در جنگ احمد از من گرفتی ، و این علی است (که برای من باقی مانده، اورا محافظت فرما و از من نگیر و) مرا تنها مکذار...

[1087] [18/إن رسول الله صلی الله علیه و آله لِمَا قرأ: (وَتَعِيَّهَا أُذْنُ وَاعِيَّةٌ)] [الحَاقَّةَ (69) 12] قال: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا أَذْنَ عَلَيِّ» ، وَقَيْلَ لَهُ: «قد أجييت دعوتك». [\(1\)](#)

روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله آیه شریفه گذشته: (گوش شنوا آن را نگاه دارد و حفظ نماید) را قرائت فرمود و به درگاه خداوند عرضه داشت: خدا ایا این گوش شنوار گوش علی قرار بده. از جانب حق تعالی خطاب آمد: دعاوت مستجاب گردید.

[1088] [19/بنابر روایات اهل تسنن ، امام کاظم علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امام حسین علیه السلام نقل می فرماید که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله عطسه می کرد امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می داشت: «أعلى الله ذكرك يا رسول الله» یعنی: خدا نام و یادت را بلند مرتبه گرداند!

و هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام عطسه می کرد پیامبر صلی الله علیه و آله دعا می کردند که: «أعلى الله عقبك يا علي». [\(2\)](#)

نگارنده گوید: اگر عبارت «عقبك» یا «عقبك» خوانده شود، ممکن است به این معنا باشد که: خدا سرانجام و پایان کارت را (عالی و) بلند مرتبه گرداند!

ص: 1601

1- شرح ابن أبي الحديد 375/18 - 376 ورجوع شود به دفتر دوم، صفحه 662، روایت شماره 430 - 429

2- المناقب للخوارزمی 325

و احتمال دارد که «عقبک» یا «عقبک» باشد ، به این معنا که: خدا نسل تورا (سرافراز و) بلند مرتبه گرداند!

[20/1089] در گزارش هجرت از مکه به مدینه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در بستر شوخابد تا مشرکان متوجه خروج آن حضرت از مکه نگردند سپس در مدینه به ایشان ملحق شود ، امیرالمؤمنین علیه السلام آن روز ها پنهان گشته و شبانه سیر می فرمود تا به مدینه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر گردید و فرمود: «به علی بگویید باید» عرض کردند: او توان راه رفتن ندارد! حضرت خود نزد علی علیه السلام رفت ، هنگامی که دید پاهای مبارکش ورم کرده و خون از آن جاری است به گریه افتاد و او را در آغوش گرفت. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را با دست به پاهای علی علیه السلام مالید و برای او دعا و درخواست عافیت نمود (آن حضرت صحت یافته و) پس از آن تا آخر عمر دیگر درد پا نداشت.[\(1\)](#)

* برخی از موارد دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن فضیلت های پیشین گذشت ، مانند:

* روایت شماره 1: اللهم آتینی بِأَحَبِّ خَلْقِكَ....

* روایات شماره 51/1 ، 93- 94: اللهم أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُماً دَارَ.

ص: 1602

1- فخرج علي [عليه السلام] في طلبه بعد ما أخرج إليه أهله ، يمشي الليل ويكمّن النهار حتى قدم المدينة ، فلما بلغ النبي صلی الله علیه و آله قدومه قال: «ادعوا لي علياً» قيل: يا رسول الله، لا يقدر أن يمشي ، فأتاه النبي صلی الله علیه و آله فلما رأه اعتنقه وبكي رحمة لما بقدميه من الورم وكانت تقطران دماً فتغلق النبي صلی الله علیه و آله في يديه و مسح بهما رجليه، و دعا له بالعافية، فلم يستكهما حتى استشهد رضى الله عنه [عليه السلام]. (أسد العابدة 19/4 ، الكامل لابن الاثير 2/106 ، تاريخ مدينة دمشق 42/69)

روايات فراوان: (اللَّهُمَّ وَالِّي مَنْ وَالَّهُ وَعَادٍ مَنْ عَادَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ حَذَلَهُ).[\(1\)](#)

وفي لفظ: وأحب من أحبه، وأبغض من يبغضه.[\(2\)](#)

وفي لفظ آخر: وأعن من أعنده.[\(3\)](#)

* رواية شماره 429: تلا-رسول الله صلى الله عليه وآله هذه الآية: (وَتَعَيَّهَا أَذْنُ وَاعِيَةً) فقال صلى الله عليه وآله: «سألت الله أن يجعلها أذنك يا على». قال على [عليه السلام]: فما نسيت شيئاً بعد ذلك.

* رواية شماره 475: اللهم املأ قلبه علماً وفهمـاً وحكماً ونوراً.

* روايات 539 - 540: اللهم ثبت لسانه واهد قلبه يا: ثبتك الله وسدّدك.

* رواية شماره 577: اللهم إِنَّهُ كَانَ فِي طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ فَأَزْدُدْهَا - أَيِ الشَّمْسَ - عَلَيْهِ

* رواية شماره 659: ما سأّلتُ الله شيئاً إلّا سأّلتُ لك مثله، ولا سأّلتُ الله شيئاً إلّا أعطانيه.

* رواية شماره 660: ما سأّلتُ الله عزّ وجلّ من الخير شيئاً إلّا سأّلتُ لك مثله... ولا استعدّتُ الله من الشرّ إلّا استعدّتُ لك مثله

ص: 1603

1- در روايات فراوان با قدری تقاویت و زیاده و نقصان آمده رجوع شود به روايات شماره: 94 ، 131 ، 135 (پاورقی)، 137 ، 138 ، 139 ، 192 ، 187 ، 183 ، 182 ، 180 ، 177 ، 174 ، 169 ، 167 ، 166 ، 158 ، 157 ، 156 ، 151 ، 147 ، 145 ، 144 ، 142 ، 141 ، 199 (پاورقی)، 200 (پاورقی).

2- روايت شماره 166.

3- روايت شماره 177

* روایت شماره 885: اللهم كتب من عاداه في النار.

* در روایت شماره 1013 سألت الله - يا على - فيك خمساً....

* در روایت شماره 1016 إني سألت الله في علي خصلة فأعطاني بواحدة سبعاً.

* در روایت شماره 1017 يا على، إني سألت ربي عز وجل فيك خمس خصال فأعطاني.

* در روایت شماره 1043 از اسماء بنت عمیس گذشت که پیامبر صلی الله علیه وآلہ این گونه دعا می کرد: اللهم أقول كما قال أخي موسى: اللهم (أَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي) علياً [علي] أخي (اَشْدُدْ بِهِ اَزْرِي * وَأَشْرِكْ فِي اَمْرِي * كَيْنُ نُسِّبَحَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا) [طه (20): 29 - 35].

* در روایت شماره 1126 خواهد آمد: سألت ربّي خلاص قلب علي و موازرته و مرافقته. يعني: من از خدا درخواست نمودم که قلب علی را خالص گرداند و یاری و همراهی او را به من عنایت فرماید، و احبابت فرمود.

* در روایت شماره 1492: اللهم فاشرح لي صدری، و یسر لي أمری، و اجعل لي وزیراً من أهلي، علياً أخي، اشدد به أزری.

* شایان ذکر است که نسائی بخشی را اختصاص داده به:

ذكر ما خصّ به النبي صلی الله علیه وآلہ علیاً كرم الله وجهه [عليه السلام] من الدعاء. (1)

و محب طبری نیز با پی منعقد کرده است با عنوان:

ذكر شفقةه صلی الله علیه وآلہ ورعایته ودعائه له [عليه السلام]. (2)

ص: 1604

1- السنن الكبرى 5/ 152 ، خصائص أمير المؤمنين [عليه السلام] 126-127

2- الرياض النضرة 3 / 192 .

3- برخی از ویژگی‌های علی‌الله‌ السلام به روایت سعد بن ابی‌وقاص

اشاره

[1 / 1090] در صحیح مسلم - که از معتبرترین کتب عامه است - نقل شده که معاویه به سعد بن ابی‌وقاص دستور داد که علی‌الله‌ السلام را سبّ کند و ناسزاگوید، ولی سعد (با آن که دست از یاری آن حضرت برداشته و خودش را کنار کشیده بود) از این کار امتناع ورزید معاویه پرسید: چه چیزی باعث شده که از ناسزاگفتن به ابوتراب خودداری نمایی؟! سعد پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی‌الله‌ السلام سه مطلب فرموده که یادآوری آن موجب می‌شود هرگز به او ناسزا نگوییم. اگر یکی از آن سه ویژگی به من اختصاص داشت از شتران سرخ موبایم بهتر بود!

[اول:] پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: (أَمَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يُبُوهَ بَعْدِي)، یعنی آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند هارون به موسی علیهم السلام باشی؟! جز آن که پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود.

[دوم:] در جنگ خیر فرمود: (الْأَعْظَمُ الرَّاهِيَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)... فتح الله علیه، یعنی پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند!... و خدا پیروزی را به دست او قرار داد.

[سوم:] هنگامی که آیه مباھله نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و امام حسن

ص: 1605

وامام حسین علیهم السلام را دعوت کرد ، و به درگاه خداوند عرضه داشت: «اللهم هؤلاء أهلي» ، یعنی: خدایا اینها اهل (بیت) من هستند.⁽¹⁾

سند روایت

گذشته از نقل این روایت در صحیح مسلم ، برخی چون ترمذی ، حاکم ، ذهبی و ابن حجر عسقلانی حکم به صحت آن کرده اند.⁽²⁾

پیش از این گذشت که ابن ابی شیبیه ، ابن ماجه قزوینی ، ابن ابی عاصم و ضیاء مقدسی این مطلب را به سند صحیح نقل کرده اند و روایت آنان مشتمل است بر حدیث غدیر ، حدیث منزلت و حدیث رایت ، و عده ای از متأخرین عامة حکم به صحت آن کرده اند.⁽³⁾

ص: 1606

1- صحیح مسلم 7/120-121 ، و رجوع شود به مسند أحمد 1/185 ، السنن الکبری للنسائی 5/108 ، مسند سعد بن أبي وقاص 51 .
أسد الغابة 4/26 ، الإصابة 4/468.

2- مراجعه شود به سنن الترمذی 5/301-302 ، قال الترمذی: هذا حديث حسن صحيح غريب من هذا الوجه. وقال في الإصابة 4/468: وأخرج الترمذی بسند قوي. وقال الحاکم في المستدرک 3/108: هذا حديث صحيح على شرط الشیخین... وقال الذہبی: على شرط مسلم فقط

3- متن آن در دفتر نخست صفحه 260 ، روایت شماره 132 - به نقل از المصنف لابن أبي شیبیة 7/496 و... - گذشت و گفته شد که: البانی حکم به صحت آن کرده (سلسلة الأحادیث الصحیحة لالبانی 4/335) و دکتر سعود صاعدی نیز آن را تأیید کرده است (فضائل الصحابة 6/155-156) در السنة لابن أبي عاصم 596 و الأحادیث المختارۃ 3/207 نیز آمده و محقق کتاب الأحادیث المختارۃ گفتہ: إسناده صحيح. وصی الله ابن محمد عباس نیز در تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/797 شماره 1093 (طبعه دار ابن الجوزی الرياض) حکم به اعتبار آن نموده است.

در سومین ویژگی نقل شد که هنگام نزول آیه مباھله ، پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دعوت کرد ، و سپس به درگاه خداوند عرضه داشت: « خدایا این ها اهل (بیت) من هستند»

این دعوت حاکی از انحصار اهل بیت در آنان است به شرحی که خواهد آمد.[\(1\)](#)

قضیه مباھله - به همین کیفیت - در روایات معتبر دیگر نیز آمده که به جهت نقل آن در صحیح مسلم ، نیازی به استقصاء و تتبیع آن دیده نمی شود و گرنه ترمذی ، حاکم ، ذهی البانی و... نیز حکم به صحبت آن کرده اند.[\(2\)](#)

روایت مشابه / تحریف به حذف

[2] ضیاء مقدسی این روایت را به کیفیتی دیگر نیز نقل کرده که: نزد معاویه از علی [علیه السلام] به بدی یاد شد، سعد بر او اعتراض کرد و گفت: برای علی [علیه السلام] چهار فضیلت است که اگر یکی از آن ها برای من بود از شتران سرخ موی (که سرمایه مهمی نزد عرب بشمار می رفت) و یا از دنیا و آن چه در آن است بهتر بود. [\(3\)](#) سپس مطلب شماره 1 و 2 یعنی حدیث منزلت و رایت را نقل کرده و مطلب سوم را حدیث غدیر دانسته و گفته: و فرمایش او که: «هر کس

ص: 1607

1- رجوع شود به همین دفتر ، صفحه 1674-1680.

2- رجوع شود به فضائل الصحابة للصادعی 4/373 صاعدی خودش نیز آن را حسن و معتبر دانسته است.

3- و بنا بر روایت دیگران: أَحَبَّ إِلَيِّي مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. (السنن الکبری للنسائی 145/5، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائی 116، تاريخ مدينة دمشق 42/119، البداية والنهاية 7/376)

من مولای او هستم (علی مولای اوست)».

راوی در ادامه می‌گوید: مطلب چهارمی را که سعد گفت من فراموش کرده‌ام.[\(1\)](#)

پیش از این اشاره شد که مطلبی که راوی فراموش کرده - یا خود را به فراموشی زده! - بنابر تقل ابن ابی لیلی از سعد بن ابی وقاری حديث طیر است.[\(2\)](#)

حال این پرسش پیش می‌آید که چرا در نقل صحیح مسلم و دیگران، حدیث غدیر و حدیث طیر ذکر نشده، آیا این از تحریفات امانت داران سنت نبوی نیست؟!

ص: 1608

-
- 1- الأحاديث المختارة 3/ 207، 151 ، ورجوع شود به السنة لابن ابی عاصم 596، فضائل امیر المؤمنین عليه السلام لأحمد بن حنبل 257 شماره 215 فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 643، 663، متن روایت چنین است: عن ریبعة الجرشی ، قال: ذکر علی [عليه السلام] عند معاویة - وفي بعض المصادر: عند رجل! - وعنه سعد بن ابی وقاری، فقال له سعد: أیذکر علی عندك [أتذکر علیاً] ؟! إن له لمناقب أربع لأن يكون لي واحدة منهن أحّب إلى من كذا وكذا.. - وذكر حمر النعم - ، قوله: «لأعطين الرایة» ، وقوله: «بمنزلة هارون بن موسى» ، وقوله: «من كنت مولاه» ، ونسی سفیان الرابعة [واحدة]. وهم چنین رجوع شود به المصنف لابن ابی شیبة 7/ 496 - 497، سنن ابن ماجة 1/ 45. بنابر اظهار محقق کتاب الأحاديث المختارة در 3/ 207 ، کلام مقدسی به جهت رطوبت کاغذ خوانا نبوده است ولی ما می توانیم - با توجه به عبارت ناقصی که محقق نقل کرده- آن را این چنین باز سازی کنیم [إنما نقلت الروایة بهذا السنّد لوجود قوله صلی الله علیه وآلہ: «من كنت مولاه...». حسب؛ فإن غيره قد ذكر في الصحيح. يعني: [من که این روایت را با این سنّد در این جا به عنوان استدرک نقل کردم] فقط [به جهت اشتمال آن بر بخش: «من كنت مولاه...» بود؛ زیرا بقیه آن در صحيح (مسلم) آمده است
 - 2- ابن ابی لیلی ، عن سعد بن ابی وقاری فی علی بن ابی طالب [عليه السلام] ثلاث خصال: [قوله: صلی الله علیه وآلہ] «لأعطین الرایة غالاً يحب الله ورسوله»، وحدیث الطیر ، وحدیث غدیر خم. (رجوع شود به حلیة الاولیاء 4/ 356 (چاپ دیگر 4/ 395).

روایت صحیحی که ابن ماجه قزوینی نقل کرد صریح در جسارت معاویه به مولاست ، و روایت صحیح مسلم حاکی از آن است که معاویه به سعد بن ابی وقار نیز دستور داد که علی علیه السلام را سبّ کرده و ناسزا گوید ، چنان که بعضی از شارحان صحیح مسلم در توضیح: «أمر معاویة... سعداً» بدان تصریح کرده اند.^(۱) ولی سعد نپذیرفت و دلیل امتناعش را ذکر کرد.

شواهد روایت سعد

روایاتی دیگر از سعد بن ابی وقار در ویژگی های علی نقل شده که به ذکر متن آن اکتفا می شود. البته این نصوص غالباً با روایات گذشته مشترک است ولی در برخی به ویژگی های دیگری نیز اشاره شده ، مانند:

دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند داشتن از دختر آن حضرت،

بستان درب خانه ها به مسجد و باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام ،

اجازه سکونت داشتن در مسجد ،

مأموریت رساندن آیات آغازین سوره تویه پس از عزل ابوبکر.

[3] عن عبد الله بن أبي نجيح ، عن أبيه ، قال: لَمَّا حَجَّ معاوِيَة أَخْذَ يَدَ سَعْدٍ ابْنَ أَبِي وَقَاصٍ فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ ، إِنَّا قَوْمٌ قَدْ أَجْفَانَا هَذَا الغزو عن الحجّ حتى كدنا أن ننسى بعض سننه فطف نطف بظافك ، قال: فلما فرغ أدخله دار الندوة فأجلسه معه على سريره ، ثم ذكر علي بن أبي طالب [علیه السلام] فوقع فيه ، فقال: أدخلتني

ص: 1609

1- أمره بسبّ علی [علیه السلام] فلی سعد أنسبّ. (الکوکب الوهاج 444/23) آثار حاکی از جسارت معاویه به مولا در منابع اهل تسنن فراوان آمده است. (رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2519: «ناسزا گوبی معاویه برای حرمت شکنی»)

دارك ، وأجلستي على سريرك ، ثم وقعت في علي [عليه السلام] تشتمه ؟!

والله لأن يكون في [لي] إحدى خالله الثلاث أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس:

ولأن يكون قال لي ما قاله حين غزا تبوك: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» أحب إلى مما طلعت عليه الشمس

ولأن يكون قال لي ما قال له يوم خير: «لأعطي الرأبة رجلاً يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه ليس بفارار» أحب إلى مما طلعت عليه الشمس.

ولأن أكون صهره على ابنتهولي منها من الولد ما له أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ، لا أدخل عليك داراً بعد هذا اليوم ،
ثم نقض رداءه ثم خرج.[\(1\)](#)

[4/1093] ورواه المسعودي هكذا: عن ابن أبي نجيح ، قال: لما حج معاوية طاف بالبيت ومعه سعد ، فلما فرغ انصرف معاوية إلى دار الندوة، فأجلسه معه على سريره، ووقع معاوية في علي [عليه السلام] وشرع في سبه ، فزحف سعد ثم قال: أجلسني معك على سريرك ثم شرعت في سب علي [عليه السلام] ، والله لأن يكون في خصلة واحدة من خصال كانت لعلي [عليه السلام] أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس :

والله لأن أكون صهراً لرسول الله صلى الله عليه وآله وأن لي من الولد ما لعلي [عليه السلام] أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس

والله لأن يكون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لي ما قاله يوم خير: «لأعطي الرأبة غداً رجلاً يحب الله ورسوله ، ويحب الله ورسوله ، ليس بفارار يفتح الله على يديه » أحب

ص: 1610

1- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/119 ، البداية والنهاية 7/376 - 377 نسائي در السنن الكبرى 5/144 - 145 نیز این روایت را به همین سند نقل کرده ولی ابتدای آن را تا جمله: (وَقَعَتْ فِي عَلَيْ تَشْتَمَهُ ؟ !) که حاکی از دشنام معاویه است نیاورده است

والله لأن يكون رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي ما قال له في غزوة تبوك: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى ، إلّا أنه لا نبي بعدي » أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ، وأيم الله لا دخلت لك داراً ما بقيت ، ثم نهض.

ووجدت في وجه آخر من الروايات ، وذلك في كتاب علي بن محمد بن سليمان التوفلي في الأخبار ، عن ابن عائشة وغيره: أن سعداً لما قال هذه المقالة لمعاوية ونهض ليقوم ضرطاً له معاوية ، وقال له: أقعد حتى تسمع جواب ما قلت ، ما كنت عندى قطّ ألم منك الآن ، فهلا نصرته ، ولم قعدت عن بيته ؟ فإني لو سمعت من النبي صلى الله عليه وآله مثل الذي سمعت فيه لكنت خادماً لعلى ما عشت !

فقال سعد: و الله إنني لأحق بموضعك منك ، فقال معاوية: يأبى عليك ذلك بنوع ذرة ، و كان سعد - فيما يقال - لرجل من بنى عذرة.[\(1\)](#)

[5/1094] عن خيثمة بن عبد الرحمن ، قال: سمعت سعد بن مالك - وقال له رجل: إن علياً يقع فيك ، انك تخلفت عنه - فقال سعد: والله إنه لرأي رأيته ، وأخطأ رأيي ، إن علي بن أبي طالب أعطي ثلثاً لأن أكون أعطيت إحداهنْ أحب إلي من الدنيا وما فيها: لقد قال له رسول الله صلى الله عليه و آله يوم غدير خم - بعد حمد الله و الثناء عليه -: «هل تعلمون أنني أولى بالمؤمنين» ؟ قلنا: نعم ، قال: «اللهم من كنت مولاً فعلي مولاً وال من والاه ، و عاد من عاداه.»

وجيء به يوم خير ، وهو أرمد ، ما يبصر ، فقال: يا رسول الله إنني أرمد ، فتفل في عينيه ، و دعا له فلم يرمد حتى قتل ، و فتح عليه خير

وأخرج رسول الله صلى الله عليه و آله عمّه العباس وغيره من المسجد ، فقال له العباس: تخرجا

ص: 1611

ونحن عصبيك وعمومتك وتسكن علينا؟! فقال: «ما أنا أخر جتكم وأسكنه ولكن الله أخرجكم وأسكنه». [\(1\)](#)

[1095] عن الحارث بن مالك: أتيت مكة ، فلقيت سعد بن أبي وقاص، فقلت: هل سمعت لعليّ [عليه السلام] منقبة؟ قال: قد شهدت له أربعاً [\(2\)](#)، لأن تكون لي واحدة منها أحبت إلى من الدنيا أعمّر فيها مثل عمر نوح عليه السلام:

إنّ رسول الله صلى الله عليه وآلّه بعث أبا بكر ببراءة إلى مشركي قريش ، فسار بها يوماً وليلة ، ثمّ قال لعليّ [عليه السلام]: «اتبع أبا بكر فخذها فبلغها ، ورُدّ علىّ أبا بكر» فرجع أبو بكر ، فقال: يا رسول الله ، أَنْزَلَ فِي شَيْءٍ؟! قال صلى الله عليه وآلّه: لا إلّا خير ، إلّا أنّه ليس يبلغ عني إلّا أنا أو رجل مني» - أو قال: من أهل بيتي -.

قال: وكنا مع النبي صلى الله عليه وآلّه في المسجد ، فنودي فينا ليلاً: ليخرج من المسجد إلّا آل رسول الله صلى الله عليه وآلّه وآلّ عليّ [عليه السلام] ، قال: فخرجنا نجزّ تعالنا ، فلما أصبحنا أتى العباس النبيّ فقال: يا رسول الله ، أخرجت أعمامك وأصحابك وأسكنت هذا الغلام؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآلّه وسلم: «ما أنا أمرت بإخراجكم ولا إسكان هذا الغلام ، إنّ الله هو أمر به»

قال: والثالثة: أنّ نبيّ الله صلى الله عليه وآلّه بعث عمر وسعداً إلى خير ، فخرج سعد ورجع عمر ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآلّه: الأعطين الرأبة رجلاً يحبّ الله ورسوله ، ويحبّ الله ورسوله» - في ثناء كثير أخشى أن أخطئ بعضه - فدعوا عليه [\[إنه أرمد\]](#) ، فقالوا له: إله أرمد ، فجيء به يقاد ، فقال صلى الله عليه وآلّه له: «افتح عينيك» ، فقال [عليه السلام]: لا أستطيع. قال: فتغل في عينيه من ريقه ، ودلكها بإبهامه ، وأعطيه الرأبة

والرابعة: يوم غدير خمّ ؛ قام رسول الله صلى الله عليه وآلّه فأبلغ ، ثمّ قال: «يا أيها الناس ! ألسْت

ص: 1612

1- المستدرك 3/116 - 117 .

2- ولی او در ادامه پنج فضیلت نقل کرده است !

أولى بالمؤمنين من أنفسهم» ؟ - ثلاث مرات - قالوا: بلـى. قال صلـى الله عليه وآلـه: «ادن يا علـى» ، فرفع يده ، ورفع رسول الله صلـى الله عليه وآلـه يده ، حتى نظرت إلى بياض إبطيه، فقال: «من كنت مولاـه فعليـي مولاـه» حتى قالها ثلاـث مرات.

والخامسة من مناقبه: أن رسول الله صلـى الله عليه وآلـه غزا على ناقـة الحمراء ، و خـلـف علـى [عليـه السـلام] فـنـفـسـت ذـلـك عـلـيـه قـرـيشـ، و قالـوا: إنـه إنـما خـلـف أـنـه اـسـتـقـلـه ، و كـرـهـ صـحـبـتـهـ. فـبـلـغـ ذـلـك عـلـى [عليـه السـلام]ـ، قـالـ: فـجـاءـ حـتـى أـخـذـ بـغـرـزـ النـاقـةـ فـقـالـ عـلـى [عليـه السـلام]: زـعـمـتـ قـرـيشـ أـنـكـ إنـما خـلـفـتـنـيـ أـنـكـ تـسـتـقـلـنـيـ وـ كـرـهـتـ صـحـبـتـيـ! قـالـ: وـ بـكـىـ عـلـى [عليـه السـلام].

قال: فـنـادـى رـسـوـلـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ فـيـ النـاسـ ، فـاجـتـمـعـوـاـ ، ثـمـ قـالـ: «أـيـهـاـ النـاسـ !ـ مـاـ مـنـكـمـ أـحـدـ إـلـاـ وـ لـهـ حـامـةـ، أـمـاـ تـرـضـىـ -ـ اـبـنـ أـبـيـ طـالـبـ -ـ أـنـ تـكـوـنـ مـنـيـ بـمـنـزـلـةـ هـارـوـنـ مـنـ مـوـسـىـ إـلـاـ أـنـهـ لـاـ نـبـيـ بـعـدـيـ ؟ـ فـقـالـ عـلـى [عليـه السـلام]: رـضـيـتـ عـنـ اللـهـ وـ رـسـوـلـهـ. (1)

[7/1096] حدثنا عبد الرحمن بن متصور الحارثي ، نـا مـوسـىـ بـنـ دـاـوـدـ ، أـنـاـ بـنـ لـهـيـعـةـ، عـنـ خـالـدـ بـنـ يـزـيدـ ، عـنـ سـعـيـدـ بـنـ أـبـيـ هـلـالـ ، قـالـ: كـانـ سـعـدـ بـنـ مـالـكـ عـنـدـ مـرـوـانـ... فـسـبـ مـرـوـانـ عـلـى [عليـه السـلام]ـ ، فـقـالـ سـعـدـ: أـيـهـاـ الـأـمـيـرـ إـنـيـ سـمـعـتـ رـسـوـلـهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ يـقـوـلـ: «إـنـ مـنـ حـقـ الـمـسـلـمـ عـلـىـ الـمـسـلـمـ أـنـ يـنـصـحـ لـهـ»ـ ، وـ إـنـيـ أـنـهـاـكـ عـنـ سـبـ عـلـى [عليـه السـلام]ـ. فـقـامـ مـرـوـانـ ، فـقـالـ سـعـدـ: اـجـلـسـ ، وـ لـيـسـ هـذـاـ بـحـيـنـ قـيـامـ ، أـخـبـرـكـ بـأـرـبـعـ سـبـقـ لـعـلـى [عليـه السـلام]ـ مـنـ رـسـوـلـهـ ، لـاـ يـنـبـغـيـ أـحـدـ مـنـاـ يـنـتـحـلـهـنـ:

دخل علينا رسول الله صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ وـ نـحـنـ رـقـودـ فـيـ الـمـسـجـدـ -ـ فـيـنـاـ أـبـوـبـكـرـ وـ عـمـرـ -ـ فـجـعـلـ يـوـقـظـنـاـ رـجـلـاًـ رـجـلـاًـ وـ يـقـوـلـ: «لـاـ تـرـقـدـوـاـ فـيـ الـمـسـجـدـ، اـرـقـدـوـاـ فـيـ بـيـوتـكـمـ»ـ حتـىـ اـنـتـهـىـ

صـ: 1613

1- رجوع شود به مسند الشاشي 126-127 ، تاريخ مدينة دمشق 42/116-118، جامـعـ الأـحـادـيـثـ (ـجـمـعـ الـجـوـامـعـ)ـ 503/16ـ قالـ الحافظـ الـكـنـجـيـ: هذاـ حـدـيـثـ حـسـنـ ، وـ أـطـرـافـهـ صـحـيـحةـ. (ـكـفـاـيـةـ الطـالـبـ 285-287)ـ درـ السـنـنـ الـكـبـرـىـ للـنـسـائـىـ 5/118-119ـ فقطـ بـخـشـ مـرـبـوـطـ بـهـ سـدـ الـابـوابـ اـزـ آـنـ نـقـلـ شـدـهـ اـسـتـ.

إلى علي [عليه السلام] فقال: «يا علي أَمَّا أَنْتَ فَنِمْ ؛ فَإِنَّهُ يَحْلِّ لَكَ فِيهِ مَا يَحْلِّ لَى»

وأشهد أن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث جيشاً أمراً عليهم رجلاً فرجع وهم يقولون له وهو يقول لهم ، فقال: «الاعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويفتح الله عليه» ، فدعى علياً [عليه السلام] وهو مردٌ فتنقل في عينيه ، وأعطاه الراية ، فلقد رأيته أخذ الراية وبهذه الأخرى باب يتربّس به إن كان النفر منا ليجتمعون عليه ما يقولونه.

وأشهد أن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في غزوة تبوك فلحقه علي [عليه السلام] بالثنية ، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «ما جاء بك يا علي»؟! فقال: زعم المنافقون أنك إنما خلفتني تصيرأً ، فقال: «ما يمنعني أن أتصير منك يوم كذا ويوم كذا؟ ولكنني خلفتك في أهلي بمنزلة هارون من أخيه موسى».

وأشهد أنّا دخلنا على رسول الله صلى الله عليه وآله في اليوم الذي قبض فيه وهو يسأّل علياً [عليه السلام] ولقد خرجت نفس رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يسأله . فإنهاك عن سبته. [\(1\)](#)

[1097] عن عبد الله بن الأرقم ، قال: أتينا المدينة أنا وأناس من أهل الكوفة فلقينا سعد بن أبي وقاص ، فقال: كونوا عراقيين ، قال: و كنت من أقرب القوم إليه ، فسأل عن علي رضي الله عنه [عليه السلام] قال: كيف رأيتهموه ، هل سمعتهموه يذكرني؟ قلنا: لا ، أمّا باسمك فلا ، ولكننا سمعناه يقول: «اتقوا فتنة الأحسن». قال: أسماني؟ قلنا: لا . قال: إن الخنس كثير ، ولكن لا أزال أحبه بعد ثلاث سمعتهن من رسول الله صلى الله عليه وآله :

إن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث أبا بكر بالبراءة ، ثم بعث علياً [عليه السلام] فأخذها منه ، فرجع

ص: 1614

1- مسند الشاشى 1 / 145 . در کتاب اسانید فضائل امير المؤمنین علی علیه السلام للشيخ باسم الحلبی 1 / 320- 321 گفته: سند این روایت نیکو و معتبر است راویان آن همه نقه هستند به جز این لهیعه که او هم حسن الحديث است. (نگارنده گوید: در مورد اعتبار این لهیعه رجوع شود به همین دفتر صفحه 1455)

أبو بكر كابتًاً فقال: يا رسول الله [كذا] فقال: «لا يؤذى عني إلا رجل مني».

قال: وسَدَّت أبواب الناس التي كانت تلي المسجد غير باب علي [عليه السلام] ، فقال العباس: يا رسول الله، سددت أبوابنا و تركت باب علي و هو أحدهنا ! فقال: «إني لم أسكنكم ولا سددت أبوابكم ولكنني أمرت بذلك».

وقال في غزوة تبوك: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير أنك لستنبي»؟⁽¹⁾

و در روایت شماره 625 گذشت که: قال سعد بن أبي وقاص: كانت لعلى عليه السلام مناقب لم يكن لأحد: كان يبيت في المسجد، و أعطاه الرأية يوم حيير، و سد الأبواب إلا باب علي.

واکنش مخالفان نسبت به ویژگی سوم: مباھله

واکنش اول: کتمان فضیلت اهل بیت علیهم السلام و نقل روایتی ساختگی

بخاری در بابی که به عنوان «قصه نصارای نجران» مطرح کرده به کلامی کوتاه - آن هم تحریف شده و ناپوش - از سید و عاقب اکتفا کرده که یکی به دیگری: گفت اقدام به مباھله مکن که اگر واقعاً او پیامبر باشد ما و نسل ما رستگار خواهیم شد. و سپس گفته: آن دو به حضرت گفتند: آن چه از ما بخواهی (به عنوان جزیه و مالیات) پرداخت خواهیم کرد شخصی امین را نزد ما بفرست تا جزیه را به او پردازیم.

پس از آن برای ابو عبیده بن جراح فضیلتی جعلی نقل کرده است.

ملاحظه فرمایید که بخاری اصلاً حرفي از آیه مباھله نمی زند و نمی گوید

ص: 1615

هنگامی که آیه مباھله نازل شد پیامبر صلی الله علیه وآلہ چه کسانی را برای مباھله برد، ولی نقل فضائل ساختگی ابو عبیده را لازم و ضروری می شمارد! [\(1\)](#)

واکنش دوم: حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام از روایات

اشاره

با آن که حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه مباھله قطعی است و روایات مسلم بر آن دلالت دارد در روایات متعدد فقط به نام مبارک حضرت صدیقه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام اکتفا شده و نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام برد نشده است. [\(2\)](#)

فخر رازی - در برابر استدلال شیعه به مباھله - به مکابره پرداخته و می گوید:

ما نمی پذیریم که پیامبر صلی الله علیه وآلہ برای مباھله از امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کرده باشد. و روایات فراوان و مسلم را انکار کرده و گفت: [\(3\)](#)

ابن اسحاق در سیره اش چنین مطلبی را نیاورده است. [\(3\)](#)

پاسخ

اولاً: حاکم نیشابوری گفت: این مطلب بنابر روایات متواتر ثابت است. [\(4\)](#)

ص: 1616

1- باب قصة أهل نجران... جاء العاقب والسيد أصحاب نجران إلى رسول الله صلى الله عليه وآلہ بریدان أن يلاعناء، فقال أحدهما لصاحب: لا_ تفعل ، فوالله لئن كان نبياً فلاعنا لا تقلح نحن ولا عقينا من بعدها. قال: إنا نعطيك ما سألكنا ، وابعث معنا رجلاً أميناً، ولا تبعث معنا إلا أميناً، فقال: لأبعثنّ معيكم رجلاً أميناً حقّ أمين ، فاستشرف له أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآلہ، فقال: قم يا أبي عبيدة بن الجراح، فلمّا قام قال رسول الله صلى الله عليه وآلہ: هذا أمين هذه الأمة.... جاء أهل نجران إلى النبي صلى الله عليه وآلہ، فقالوا: بعث لنا رجلاً أميناً، فقال: لأبعثنّ إليكم رجلاً أميناً حقّ أمين، فاستشرف له الناس ، فبعث أبو عبيدة بن الجراح. (صحیح البخاری 120/5)

2- به عنوان نمونه رجوع شود به موسوعة الاماۃ فی نصوص اهل السنة 1/ 132 - 135 ، احادیث شماره 254، 263، 277، 284، 287 - 288 -

3- نهاية العقول 529/4 در التفسیر الحدیث 7/ 160 - 161 نیز به نقل نکردن ابن هشام استناد کرده

4- قال الحاکم النیسابوری: وقد تواترت الأخبار في التفاسیر ، عن عبد الله بن عباس وغيره: أن رسول الله صلى الله عليه وآلہ أخذ يوم المباھلة بید علی و حسن و حسین [علیهم السلام] و جعلوا فاطمة [علیها السلام] وراءهم، ثم قال: «هؤلاء أبناؤنا و أنفسنا و نساوئنا» ، فهَلَّمَا أنفسكم و أبناءكم و نساءكم ، (ثُمَّ تَبَّهِلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) [آل عمران (3): (61)] « (معرفة علوم الحديث 50)

ثانياً: مطلب در صحيح مسلم موجود است چنان که گذشت.

ثالثاً: در تفسیر رازی در بیان قضیه مباھله آمده است:

و روی أنه عليه [وآلہ] السلام لما خرج في المرط [\(1\)](#) الأسود ، فجاء الحسن [عليه السلام] فأدخله ، ثم جاء الحسين [عليه السلام] فأدخله ، ثم فاطمة [عليها السلام] ، ثم علي [عليه السلام] ، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطْهِرَكُمْ تَطْهِيرًا) [الأحزاب [\(33\)](#)].

واعلم أن هذه الرواية كالمتفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث. [\(2\)](#)

پس مطلبی که در تفسیر رازی مسلم و مورد اتفاق اهل حدیث و تفسیر دانسته شده در کتاب نهایة العقول به بهانه عدم نقل ابن اسحاق انکار شده است!!

اگر گفته شود: روایتی که در تفسیر رازی آمده صرف حضور است و دلالت

بر دعوت از آن حضرت ندارد.

در پاسخ می گوییم: روشن است که امکان ندارد حضور آن حضرت در چنین مقامی بدون فرمان خدا و دعوت پیامبر صلی الله علیه وآلہ باشد، بویشه که لفظ (ندع) در آیه شریفه و عبارت (دعا رسول الله صلی الله علیه وآلہ) در روایت صحیح مسلم و روایات دیگر به صراحت دلالت بر تحقق دعوت دارد.

ص: 1617

1- كل ثوب غير محيط. (لسان العرب 402/7)

2- تفسیر الرازی 8/85.

اشاره

فخر رازی در ادامه با نواصب هم نوا شده و می گوید:

ما نمی پذیریم که دعوت علی [علیه السلام] و شرکت او) در قضیه مباھله دلالت بر فضیلت او داشته باشد به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین [علیہما السلام] را نیز حاضر نمود ولی آن ها کوچک بودند و هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند! [\(1\)](#)

محدث دھلوی نیز از زبان نواصب مطلب را چنین تقریر نموده که:

[الف)] قضیه مباھله دلالتی بر عزیز بودن اصحاب کسae علیهم السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ زیرا احضار آن ها برای اسکات خصم بوده که تا آن ها را حاضر نمی فرمود و به هلاکت آن ها قسم نمی خورد آنان نمی پذیرفتند.

[ب)] هلاک نصارای نجران چندان اهمیتی نداشت، حوادث ناگوارتر از آن هم برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده و حضرت از اصحاب کسae علیهم السلام استمداد در دعا نفرموده بود

سپس دھلوی بدون آن که پاسخی به یاوسرایی نواصب دهد ، می گذرد! [\(2\)](#)

در کلام ابن تیمیه نیز مطالبی نظیر کلام رازی و بخش اول کلام دھلوی با بیانی دیگر آمده است که:

در قضیه مباھله، با وجود مشارکت زن و کودک معلوم است که این ویژگی خاصی نیست که مخصوص امامان باشد... دعوت آن ها بدین جهت بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله و گروه مقابله مأمور بودند نزدیکان فرزندان،

ص: 1618

1- نهاية العقول 4/530.

2- تحفه اثنا عشریه 206 (با تلخیص).

زنان و انفس را دعوت نمایند و آن ها (حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام) نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله بودند گرچه دیگران برتر باشند [!!!]؛ چون در وجود انسان نهفته است که بر خود و ارحام نزدیکش خوف دارد. (1)

اشکال

تردیدی نیست که رازی برخلاف وجودان خویش صحبت کرده و در دلالت این قضیه بر فضیلت، جای هیچ شک و تردیدی نیست. عدم بلوغ امام حسن و امام حسین علیهم السلام و کودک بودن آن دو بزرگوار نیز مناقاتی با فضیلت بودن مباهله ندارد. کافی است رجوع شود به کلام سعد بن ابی وقاص که گفت: اگر یکی از این ویژگی ها به من مربوط بود از شتران سرخ موبایم بهتر بود !

از این روی ابن تیمیه - گرچه گفته: در آن، ویژگی خاصی که مخصوص امامان باشد، نیست - ولی دلالت آن را بر فضیلت پذیرفته است.

(2)

زمخشری می گوید: آیه مباهله دلیل فضیلت و برتری اصحاب کسان علیهم السلام است و دلیلی از این قوی تر وجود ندارد ! (3)

اما پاسخ آن چه محدث دھلوی از نواصی نقل کرده آن که:

الف) عزیز بودن اصحاب کسان علیهم السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله امری روشن و انکار آن مکابره ای واضح است

ص: 1619

-
- 1- إن ذلك لا يختص بالرجال ولا بالذكور ولا بالأنثى بل يشركه فيه المرأة والصبي... وإنما دعا هؤلاء... لما في جبأة الإنسان من الخوف عليه وعلى ذوي رحمه الأقربين إليه. (منهاج السنة 45/5)
 - 2- بل له بالمباهلة نوع فضيلة. (منهاج السنة 7/126)
 - 3- وفيه دليل - لا شيء أقوى منه - على فضل أصحاب الكسان عليةم السلام. (الكتشاف 1/434)

و ادعای آن که احصار آن ها فقط برای اسکات خصم بوده یاوه ای بیش نیست.

ب) هلاکت یا مجبوب شدن نصارای نجران بسیار مهم بوده؛ زیرا اثبات حقّانیت اسلام و ابطال ادعای نصارای نجران بر آن توقف داشته است.

اما مدد خواستن از آن بزرگواران در دعا در خصوص قضیه مباھله، آن نیز به جهت امثال امر خداوند بوده که آیه شریفه بر آن دلالت دارد.

از آن چه در پاسخ رازی گفته شد، سخافت یاوه های ابن تیمیه نیز روشن می شود ولی افرون بر آن می گوییم: آیا در آیه مباھله وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به منزله نفس نقیس پیامبر صلی الله علیه و آلہ دانسته نشده است؟!

آیا این بهترین دلیل بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؟!

آیا کسی که به منزله خود پیامبر صلی الله علیه و آلہ است سزاوار خلافت است یا...؟!

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) [سورة محمد صلی الله علیه و آلہ (47): 24]!

(فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) [الحج (22): 46]

(أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ) [سورة محمد صلی الله علیه و آلہ (47): 23].

تذکر دو نکته

نکته اول

همان گونه که ملاحظه کردید ابن تیمیه اشکال کرد:

قضیه مباھله ویژگی خاصی نیست که مخصوص امامان باشد. و بار ها دیده شده که مخالفان می گویند فضائلی که نقل می کنید دلالت بر مراد شما ندارد؛ زیرا بسطی به خلافت و امامت ندارد.

و پاسخ آن نیز روشن است که این فضائل دلالت بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام دیگران دارد و کسی که برتر است لیاقت خلافت دارد.

آیا کسی که خدا او را از رساندن آیات برایت عزل کرده سزاوار خلافت است یا کسی که فرمان داده آن آیات را برساند و مدار افتخار: «لا یُبَلِّغُ [عَيْنَ] غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِّنِي» ([\(1\)](#)) را ویژه او قرار داده است؟!

آیا کسی که خداوند دستور داد درب خانه اش به مسجد بسته شود لیاقت خلافت دارد یا کسی که فرمان داده - مانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله - درب خانه اش به مسجد باز بماند؟!

آیا این فضائل، گواهی خدا بر طهارت ذاتی و صلاح ظاهر و باطن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؟! (فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [یونس [\(10\)](#): 35]؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام با عمرو بن عبدو در جنگ خندق فرمود: اليوم برز الإيمان كله للشرك [إلى الشرك] [\(2\)](#) كله

فضل بن روزبهان صحبت این روایت را پذیرفته و آن را از فضائل آن حضرت دانسته که جز بیمار دلی بی ایمان آن را انکار نمی کند ولی می گوید:

در این حدیث تصریح به خلافت نیست! [\(3\)](#)

پاسخ

علامه قاضی نور الله شوشتری پاسخ می دهد هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 1621

1- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 800-801 روایات شماره 585-589، روایات 586-588 صحیح شمرده شده است.

2- حیاة الحیوان الکبری 1/387، شرح ابن أبي الحید 13/261، 285 و 19/61، یناییع المودة 1/281، 284

3- إنه صَحَّ هذَا أَيْضًا فِي الْخَبْرِ، وَهَذَا أَيْضًا مِنْ مَنَاقِبِهِ وَفَضَائِلِهِ الَّتِي لَا يَنْكِرُهُ إِلَّا سَقِيمُ الرَّأْيِ، ضَعِيفُ الإِيمَانِ، وَلَكِنَّ الْكَلَامَ فِي إِثْبَاتِ النَّصِّ وَهَذَا لَا يُبْتَهِ. (احراق الحق 7/426، دلائل الصدق 6/103 به نقل از ابطال الباطل)

امیرالمؤمنین علیه السلام را تمام ایمان بداند و ایمان کامل را برای آن حضرت ثابت بداند او سرور همه مؤمنان و از همه آنان برتر خواهد بود و با اثبات برتری آن حضرت امامتش نیز اثبات می شود. (1)

نکته دوم

شایان ذکر است که دهلوی - که در دفاع از صحابه و خلفا هیچ کوتاه نمی آید! - در این جا شباهات نواصی را نقل کرده و بدون پاسخ از آن گذشته و گفته:

کلام ایشان را اهل سنت قلع و قمع... نموده اند چون در این رساله مقام آن بحث نیست به خوف اطاله متعرض آن نشده [ایم] (2)

واکنش چهارم: تحریف معنوی

اشاره

دهلوی می نویسد:

لا نسلّم که مراد از (أَنْفُسَنَا) حضرت امیر[رضی الله عنه] علیه السلام است، بل نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله است... حضرت امیر[رضی الله عنه] علیه السلام در (أَبْنَاءَنَا) داخل است. (3)

قاضی ایجی (متوفی 756) در موافق و شارح آن قاضی جرجانی (متوفی 816) گفته اند:

ص: 1622

1- إذ جعل النبي صلی الله علیه و آله علیاً علیه السلام كل الإيمان بإثبات كله له ، فكان سید جميع المؤمنين ، وكان ثبات ایمان الكل ببركته ، فيكون أفضلي من الكل ، وقد مر إن الكلام في الأعم من إثبات النص على الإمامة والأفضلية ، بل إذا ثبتت الأفضلية ثبتت الإمامة ، لما عرفت من قبح تفضيل المفضول وأصرح من هذا الحديث في الأفضلية ما استفاض واشتهر من قوله صلی الله علیه و آله : «الضربة علي يوم الخندق أفضلي من عبادة التقليدين». (ملحقات إحقاق الحق 7 / 426)

2- تحفه اثنا عشریه 206.

3- تحفه اثنا عشریه 206-207.

مراد از (أنفُسَنَا) فقط امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه همه بستگان و خادمین پیامبر صلی الله علیه و الہ را شامل می شود؛ زیرا به صیغه جمع آمده. (1)

پاسخ

روایات و اقوال اهل تسنن دلالت دارد که مراد از (أنفُسَنَا) کسی جز پیامبر صلی الله علیه و الہ و امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. دارقطنی ابن عساکر، و... روایت می کنند که علی علیه السلام روز شورا - با اشاره به قضیه مباھله - فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا بین شما کسی جز من هست که نزدیک ترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و الہ در رحم (و خویشاوندی) باشد و حضرت او را به منزله خودش و فرزندانش را فرزندان خویش و همسرش را به منزله زنان خویش دانسته باشد؟! همه گفتند: نه. (2)

برخی از صحابه مانند: جابر، ابن عباس، سعد بن ابی وقاص و... تصریح کرده اند که مصدق (أنفُسَنَا) (فقط) علی بن ابی طالب علیه السلام است. (3)

حاکم نیشابوری (متوفی 405) می گوید: روایات متواتر در کتب تفسیر وجود دارد که: روز مباھله پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه، دست [حضرات] علی و حسن و حسین [علیهم السلام] را گرفت و [حضرت] فاطمه [علیها السلام] را پشت سرشان قرار داده و فرمود: (هُؤُلَاءِ أَبْنَائَنَا وَ أَنْفُسَنَا وَ نِسَاؤُنَا). (4)

ابن قتیبه دینوری (متوفی 276) نیز می گوید: در آیه مباھله که خداوند فرمان

ص: 1623

1- المواقف للإيجي 3/625 ، شرح المواقف 8/367

2- ومن جعله نفسه ، وأبناءه أبناءه، ونساءه نساءه...؟ (الصواعق المحرقة 156، تاريخ مدينة دمشق 432/42 ، ينایع المودة 2 / 447)

3- رجوع شود به دفتر نخت صفحه 153 و نیز رجوع شود به شواهد التنزيل 1/163 ، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلي 214-215 (چاپ اسلامیه 263)، تفسیر ابن کثیر 1/379، الدر المنشور 2/39 ، مرقة المفاتیح 9/3962 ، فتح القدير للشوکانی 1/347.

4- معرفة علوم الحديث للحاکم 50

به دعوت (أَبْنَاءَنَا) داد پیامبر صلی الله علیه وآلہ، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دعوت نمود، و برای (نِسَاءَنَا) فاطمه علیها السلام و برای (أَنْفُسَنَا) علی علیه السلام را فراخواند. (۱)

و نظیر آن از شعبی ناصبی (متوفی 103 یا 104) نیز نقل شده است. (۲)

نویسنده ای سنتی در حاشیه شرح موافق، پاسخ ایجی و جرجانی را - که: (أَنْفُسَنَا) به صیغه جمع آمده و مراد همه بستگان و خادمین هستند - این گونه داده است که: تصریحه بالأبنیاء و النساء یأبی عن ذلك. (۳) یعنی: این که در آیه شریفه به صراحة فرزندان و نساء جداگانه ذکر شده اند (قرینه ای روشن و) مانع از آن است که گفته شود: (أَنْفُسَنَا) شامل همه بستگان می شود.

واکنش پنجم: حدیثی ساختگی درباره همراهان پیامبر صلی الله علیه و آلہ در مبارله

چنان که گذشت روایات فراوان و مسلم در منابع فرقین در همراهی پنج وجود مقدس علیهم السلام هنگام مبارله نقل شده ولی در برابر آن روایتی ساخته شده که: عن جعفر بن محمد، عن أبيه [عليهم السلام] - في هذه الآية: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) [آل عمران (۳): ۶۱] - قال: فجاءَ بَأْبَيِّ بَكْرٍ وَلَدَهُ، وَبَعْرَمٍ وَلَدَهُ، وَبَعْثَمَانٍ وَلَدَهُ، وَبَعْلَيٍ وَلَدَهُ [عليهم السلام]. (۴)

که عامه هم تصریح به مخالفت آن با روایات جمهور (صحابیین) نموده اند. (۵)

ص: 1624

-
- 1- كتاب الاختلاف في اللّفظ والرّد على الجهمية والمشبهة 34-36
 - 2- أسباب نزول الآيات للواحدى النيسابوري 68 شواهد التنزيل 1/ 158-159
 - 3- حاشية عبد الحكيم سيالكتوى بر شرح المواقف 8/ 367-368
 - 4- تاريخ مدينة دمشق 39/ 177 ، الدر المثار 2/ 40 ، كنز العمال 2/ 379
 - 5- تفسير الآلوسي 3/ 190: وهذا خلاف ما رواه الجمهور. وقال الجصاص:... فنقل رواة السير و نقلة الأثر لم يختلفوا فيه: أن النبي صلی الله علیه وآلہ أخذ بيد الحسن و الحسین و علی و فاطمة [عليهم السلام] ثم دعا النصاری الذین حاجوه إلى المبارلة. (أحكام القرآن 2 /18

4- ویژگی های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس

اشاره

[1] 1098] عده ای از اعیان اهل تسنن مانند احمد بن حنبل، نسائی، حاکم، و... به سند صحیح نقل کرده اند که جمعی با ابن عباس گفتگو می کردند، او با عصبانیت از آن ها جدا شده و می گفت: اف بر آن ها، کثافت بر آن ها! از کسی بدگویی می کنند که [بیش از] ده فضیلت دارد [که هیچ کس دارای آن نیست] [\(1\)](#)

(سپس شروع کرد به بیان فضائل امیر مؤمنان علیه السلام):

[اول:] پیامبر صلی الله علیه و آله (در نبرد خیبر) درباره اش فرمود: (لَا يَعْنِي رَجُلًا لَا يُخْزِيَ اللَّهُ أَبْدًا، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ). یعنی کسی را به میدان می فرستم که خدا هرگز او را خوار نخواهد کرد او خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند بعضی آماده شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را صدا کند ولی حضرت سراغ امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت، اصحاب گفتند: او مشغول آسیا کردن است حضرت فرمود: «هیچ یک از شما حاضر به آسیا نشدید (که علی باید آسیا کند)! پس از آن امیر مؤمنان علیه السلام - در حالی که از چشم درد جایی را نمی دید - حاضر شد! پیامبر صلی الله علیه و آله کمی از آب دهان مبارکش را بر دیدگان علی علیه السلام مالید و پرچم را سه مرتبه تکان داده و به او تقدیم نمود.

ص: 1625

1- قسمت داخل کروشه به نقل از المستدرک 3/132 و....

ابن عباس در ادامه نقل کرده که فتح و ظفر در خیر به واسطه وجود نازنین علی علیه السلام نصیب لشکر اسلام شد.

[دوم:] پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای ابلاغ سوره توبه فرستاد، سپس علی علیه السلام را پشت سر او فرستاد که آن را از او بگیرد و فرمود: (لا یَذْهَبُ إِلَّا رَجُلٌ هُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ). یعنی: آن را ابلاغ نمی کند مگر کسی که از من باشد و من از او باشم.

[سوم:] پیامبر صلی الله علیه و آله (در ابتدای دعوت) به عموزادگانش فرمود: کدام یک از شما حاضرید که موالات مرا در دنیا و آخرت بپذیرید؟ دو مرتبه این مطلب را تکرار کرد و در هر بار فقط علی علیه السلام پاسخ مثبت داد، حضرت به او فرمود: (أَنَّهُ وَالَّيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ). یعنی: تو در دنیا و آخرت ولی (و عهده دار امور) من هستی. (1)

[چهارم:] علی علیه السلام - پس از حضرت خدیجه علیها السلام (2) - اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید.

[پنجم:] پیامبر صلی الله علیه و آله جامه اش را بر سر علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام کشید و [بدین وسیله اختصاصی و انحصاری بودن مطلب را فهماند و سپس] آیه تطهیر را قرائت فرمود که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهَبَ عَنْكُمُ الْجُنُسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) [الأحزاب (33): 33].

ص: 1626

-
- 1- نگارنده گوید: بنابر روایت براء بن عازب نیز حضرت لفظ «ولی» را بکار برد و فرموده اند: «و من یواخینی [منکم] و یؤازرنی و یکون ولی و وصیی بعدی»؟ (شواهد التنزیل 1/ 543 - 548، تفسیر الشعلی 7/ 182) و در روایت ابن مردویه عبارتی صریح تراز این نقل شده که فرمود: «من بیایعني علی ان یکون أخي و صاحبی و ولیکم من بعدی»؟ (کنز العمال 13/ 149)
 - 2- در تقدم ایمان مولا بر حضرت خدیجه علیها السلام رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه 570 ، نکته سوم.

[ششم:] (در شب هجرت که مشرکان می خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند) علی علیه السلام با خدا معامله کرد و جانش را در معرض خطر قرار داد و لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و به جای آن حضرت خوایید... دشمنان، آن حضرت را تا صبح سنگ باران می کردند و ایشان از درد به خود می پیچید (و از این پهلو به آن پهلو می شد) و ناله می کرد (ولی برای آن که جان پیامبر صلی الله علیه و آله محفوظ بماند و این سرّ فاش نشود) سرش را بیرون نیاورد..

[هفتم:] در جنگ تبوك امیر مؤمنان علیه السلام می خواست همراه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، حضرت به او فرمود: «نه (برگرد)»، علی علیه السلام به گریه افتاد پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: (أَمَا تَرَضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا إِنَّهُ لَيَسَّرَ بَعْدِي نَبَيٌّ - وفي رواية: إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبَيٍّ - إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ حَلِيقَتِي)

یعنی: آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند حضرت هارون به حضرت موسی علیه السلام باشی؟ تنها تقاوی که هست آن که پس از من پیامبری نخواهد بود [وبنابر نقلی: با این تقاؤت که تو پیامبر نیستی]. سزاوار نیست که من بروم (و در مدینه نباشم) مگر آن که تو به عنوان جانشین من آن جا بمانی.

[هشتم:] پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: (أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَمُؤْمِنَةً) - وفي لفظ: (أَنْتَ وَلِيُّ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي) (1)
یعنی "تو پس از من تو سرپرست هر فرد با ایمان هستی."

[نهم:] حضرت درب هایی را که به مسجد باز بود بست جز درب خانه علی علیه السلام.

[دهم:] پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهَ عَلِيٌّ)....

یعنی: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست....

ص: 1627

* حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) حکم به صحت این روایت کرده اند.[\(1\)](#) و با مراجعه به چاپ های مختلف مستدرک ملاحظه خواهید فرمود که کسانی که بر آن تعلیقه زده اند اعتبار این روایت را پذیرفته اند.

البانی نیز آن را تأیید و پس از نقل کلام حاکم و ذهبی گفته: و هو كما قالا.[\(2\)](#)

* این حدیث در مسنند احمد به دو سند نقل شده و گذشته از آن که سیوطی حکم به اعتبار و مقبول بودن مجموع احادیث مسنند احمد کرده،[\(3\)](#) حافظ هیثمی گفته: راویان روایت احمد از رجال صحیح هستند به جز ابی بلج فزاری که آن هم ثقه است.[\(4\)](#)

احمد محمد شاکر نیز در تعلیقه بر مسنند احمد هر دو سند آن را صحیح دانسته است.[\(5\)](#)

* ضیاء الدین ضیاء الدین حنبلی مقدسی (متوفی 643) در الأحادیث المختارة- که اعتبار روایاتش پذیرفته شده-[\(6\)](#) آن را به سه سند از عمرو بن میمون نقل کرده و حکم به اعتبار آن نموده و در دفاع از ابی بلج فزاری گفته: یحیی بن معین او را توثیق

ص: 1628

1- المستدرک 132/3 - 134

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 341/4 و 5/263.

3- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 10 - 11 نکته شماره 7.

4- رواه احمد و الطبراني في الكبير [12/77] والأوسط [3/165] باختصار ، ورجال احمد رجال الصحيح غير ابی بلج الفزاری ، و هو ثقة ، وفيه لین. (مجمع الزوائد 9/120)

5- مسنند احمد 3/333- 3062 شماره 3063. (طبعه دارالحدیث ، القاهره)

6- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 10 - 11 نکته شماره 7.

نموده و ابوحاتم رازی گفته: او مشکلی ندارد و روایت شعبه از او برای اثبات اعتبارش کافی است.[\(1\)](#)

نگارنده گوید: شعبة بن حجاج نزد عامة أمير المؤمنين في الحديث است. [\(2\)](#)

* بد خشانی پس از نقل این حديث می نویسد این حديث حَسَن (و معتبر) است بلکه برخی از دانشمندان اهل تسنن حکم به صحت آن کرده اند و مستعمل است بر مناقب و لازم است که اهل علم آن را حفظ کنند.[\(3\)](#)

* وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة نیز حکم به حُسن و اعتبار آن کرده است.[\(4\)](#)

*نسائی (متوفی 303) نیز این روایت را در السنن الکبری و خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام به یک سند نقل کرده و ابواسحاق حوینی اثری آن را حسن و معتبر دانسته است.[\(5\)](#)

ص: 1629

1- قال المَقْدِسِيُّ:... وقد وَتَّقَهُ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، وَقَالَ أَبُو حَاتَمَ الرَّازِيُّ: لَا بَأْسَ بِهِ. وَيَكْفِي رِوَايَةُ شَعْبَةَ عَنْهُ. (الأحاديث المختارة 13/30)
وقال الذهبي: يحيى بن سليم أو ابن أبي سليم، أبو بلج الفزاري الواسطي. وَتَّقَهُ إِبْنُ مَعِينٍ، وَغَيْرُهُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ، وَالنَّسَائِيُّ، وَالدَّارِ
قطني. وقال أبو حاتم: صالح الحديث، لا بأس به. وقال يزيد ابن هارون: رأيته كان يذكر الله كثيراً. (ميزان الاعتدال 4/384 و مراجعه
شود به لسان الميزان 7/432، الكافش 2/414، خلاصة تذهيب تذهيب الكمال 446)

2- همه ارباب تراجم و رجال این مطلب را در شرح حال او ذکر کرده اند به عنوان نمونه رجوع شود به سیر اعلام النبلاء 7/202 ، تقریب التهذیب 1/418

3- نور الامیر علیه السلام 538 به نقل از کتاب مفتاح النّجاة باب سوم فصل دوازدهم.

4- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/849 - 852 شماره 1168 (طبعه دار ابن الجوزي ، الرياض).

5- رجوع شود به خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 62-64 السنن الکبری 5/113، الحلى بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 44
شماره 23 (با کتاب الخصائص للنسائی توسط دار الكتاب العربي سنه 1996 به طبع رسیده است.)

* بزار (متوفی 292) دو بخش از این حديث را با همین سند نقل کرده و حکم به صحت آن نموده و ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) نیز آن را تأیید کرده است.[\(1\)](#)

صاعدی نیز حکم به اعتبار آن نموده و گفته فالحدیث من هذا الوجه حسن.[\(2\)](#)

* ابن عبدالبر (متوفی 463) بخشی از این حديث را با همین سند نقل و حکم به صحت آن نموده است.[\(3\)](#)

ابوداود طیالسی (متوفی 204) نیز بخشی از این حديث را نقل کرده[\(4\)](#) و بوصیری (متوفی 840) آن را صحیح دانسته است.[\(5\)](#)

* بخش مربوط به حدیث سد الابواب از این روایت - با متن هایی نزدیک به هم [\(6\)](#) - در روایت شماره 613 به نقل از احمد نسائی و ترمذی گذشت.

ص: 1630

1- مختصر زوائد مسنند البزار لابن حجر 2 / 305 شماره 1908 - 1909: حدّثنا محمد بن المثنى، حدّثنا يحيى بن حماد ، حدّثنا أبو عوانة ، عن أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس: ان النبي صلى الله عليه و آله وسلم قال: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ). وبخش: (أَمَا تَرَضَى أَنْ تَكُونَ إِنْيِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ إِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيًّا)

2- فضائل الصحابة 6 / 336

3- عن ابن عباس، قال: كان علي بن أبي طالب [عليه السلام] أول من آمن من الناس بعد خديجة رضي الله عنهما [عليهما السلام]. قال أبو عمر: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد لصحته وثقة نقلته. (الاستيعاب 3 / 1091 - 1092)

4- (أَنَّ وَلَيْهِ كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَمُؤْمِنَةً). (مسند ابی داود 360)

5- اتحاف الخيرة المهرة 7/198 قال: رواه ابو داود الطیالسی بسنند صحيح

6- أمر رسول الله صلى الله عليه و آله بأبواب المسجد فسئلَتْ إِلَّا بَابَ عَلَى. و سد أبواب المسجد غير باب على فكان يدخل المسجد و هو جنب ، وهو طريقه ، ليس له طريق غیره. (السنن الكبرى 5/119 خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 75-76)

وگفته شد که: ابن حجر عسقلانی و صالح احمد الشامی و ابواسحاق حوینی اثری حکم به اعتبار آن نموده اند.

* این حدیث در منابع دیگری نقل شده که در صدد استقصاء آن نبوده ایم. [\(1\)](#)

* برحی از مصادر، بخشی از روایت گذشته را نقل کرده اند. [\(2\)](#)

اشاره به برحی از نکات مهم این روایت

نکته اول: توجه شود که ابن عباس می گوید: حضرت فضیلت هایی دارد که هیچ کس دارای آن نیست [\(3\)](#) و این ریشه اشتراک را می زند.

ص: 1631

1- رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 291 ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 849 - 320 شماره 317 ، فضائل الحسن لأبي عاصم 589 ، اتحاف الخير المهرة بوصيري ، المعجم الكبير 12 / 77 ، المعجم الأوسط 3 / 165 ، أنساب الأشراف 2 / 106 الرياض النصرة 3 / 174 ، ذخائر العقبى 87 ، تاريخ مدينة دمشق 42 / 99 ، المناقب للخوارزمي 125 ، الاصابة 4 / 466 - 467 ، البداية والنهاية 7 / 373 - 374 ، جواهر المطالب 1 / 210 - 211 ، ينابيع المودة 1 / 110 و 2 / 176 ، نزل الابرار 47 - 48

2- مسنند أحمد 1 / 373 ، مسنند أبي داود الطیالسی 360 ، سنن الترمذی 5 / 305 ، انساب الأشراف 2 / 94 - 106 ، المستدرک 4 / 3 ، السنن لأبن أبي عاصم 135 ، كتاب الأولئ لابن أبي عاصم 552 - 555 ، السنن الكبرى للنسائي 5 / 119 ، الاستیعاب 3 / 135 ، السنن لأبن أبي عاصم 551 - 552 ، شرح ابن أبي الحدید 4 / 117 ، القول المسدد 28 - 29 ، تقسیر ابن أبي حاتم 6 / 1799 ، شواهد التنزيل 1091 - 1092 و 4 / 1820 ، الطبقات الكبرى لابن سعد 3 / 21 ، الكامل لابن عدي 7 / 230 ، تاريخ مدينة دمشق ، 35 / 42 ، 125 - 126 ، 126 - 127 و 50 ، تهذیب الكمال 20 / 481 ، تهذیب التهذیب 7 / 295 ، لسان المیزان 7 / 432 ، تاریخ الطبری ، 55 / 2 ، 97 ، 102 ، 138 ، 199 و 58 / 18 ، السیرة النبویة لابن کثیر 1 / 431 ، المناقب للموفق الخوارزمی 58 .

3- المستدرک 3 / 132 و ...

نکته دوم: ابن عباس در ادامه اولین فضیلیتی که گذشت می گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی کجاست؟ گفتند: مشغول آسیا کردن است، حضرت فرمود: «هیچ یک از شما حاضر به آسیا نشید (که علی باید آسیا کند)»؟!

پس از آن امیر مؤمنان علیه السلام - در حالی که از چشم درد جایی را نمی دید - آمد! (۱)

از این قسمت روایت، کمال اخلاص امیر مؤمنان علیه السلام ظاهر است که با وجود چشم درد شدید مشغول به ساده ترین کار لشکر اسلام یعنی آسیا کردن شده!

نکته سوم: در منابع متعدد، هنگام نقل عزل ابوبکر از ابلاغ آیات سوره توبه از ابوبکر با کنایه و به عنوان «فلاناً» یاد شده است! (۲)

راویان برای حفظ آبروی او نامش را نبرده اند؛ زیرا به خوبی می فهمند که این مطلب حاکی از:

الف) عدم لیاقت او برای این کار:

ب) نبودن او از پیامبر صلی الله علیه و آله و بیگانگی او نسبت به آن حضرت ،

ج) وقابل قیاس نبودن او با امیر مؤمنان علیه السلام است

نکته چهارم: در پنجمین فضیلیتی که ابن عباس نقل کرد، (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله با کشیدن جامه بر سر علی ، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و قرائت آیه تطهیر، اختصاص آیه به آنان و عصمت و طهارتستان را به روشنی بیان فرمود.

ص: 1632

1- قالوا: هو في الرحل يطحن ، قال: «و ما كان أحدكم ليطحن»؟! قال: فجاء و هو أرمد، لا يكاد يبصر ، فنفت في عينيه ، ثم هرّ الراية ثلاثة فأعطها إياه. (مسند أحمد 1 / 331)

2- «بعث فلاناً بسورة التوبة...» مراجعه شود به فضائل الصحابة لابن حنبل 2 / 682، مسند أحمد 1 / 331، المستدرك 3 / 132 - 134، تاريخ مدينة دمشق 42 / 101 - 102، الرياض النصرة 3 / 174 - 175، البداية والنهاية، 7 / 373 - 374، مجمع الزوائد 9 / 119.

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1626

نکته پنجم: در ششمين فضيلتي که گذشت (۱)، ابن عباس می گويد: و شری علی [عليه السلام] نفسه [بنفسه] علی عليه السلام با خدا معامله کرد و جانش را در معرض خطر قرار داد.

این روایت معتبر، دقیقاً تفسیر آیه ای است مربوط به همین واقعه، و الفاظ روایت با الفاظ آیه منطبق است که: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْيَاغَةً مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَوُوفٌ بِالْعِبَادِ) [البقرة (2): 207].

گرچه برخی از مفسرین عامه آن را نقل نکرده و شأن نزول آیه را که مربوط به ليلة المبيت است کتمان کرده اند، و برخی آن را درباره دیگران دانسته اند!!

ویژگی خاصی که باعث شد جبرئیل به آن حضرت عرض کند: چه کسی می تواند مثل تو باشد؟! خدا با جانفشنانی تو به فرشتگان مباحثات می نماید (۲)

ص: 1633

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1627.

2- قال الرازى و الرواية الثالثة: نزلت في علي بن أبي طالب [عليه السلام] بات على فراش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة خروجه إلى الغار. ويروى: أنه لما نام على فراشه قام جبريل عليه السلام عند رأسه، و ميكائيل عند رجليه ، و جبريل ينادي: «بح بخ من مثلك - يا ابن أبي طالب - يباهي الله بك الملائكة» و نزلت الآية. (تفسير الرازى 5 / 223 - 224 و نيز رجوع شود به تفسير القرطبي 3 / 21) و روی ابن الأثير في ضمن رواية: فأوحى الله إلى جبريل و ميكائيل عليهمما السلام: «إني آخيت بينكما و جعلت عمر أحدكم أطول من عمر الآخر فain ما يؤثر صاحبه بالحياة؟ فاختارا كلاهما الحياة، فأوحى الله عزّ وجلّ إليهما: «أفلا كنتما مثل على بن أبي طالب؟!» آخيت بينه وبين نبی محمد [صلی الله علیه السلام] فبات على فراشه يفديه بنفسه و يؤثره بالحياة ، اهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه»، فنزل لا فكان جبريل عند رأس على [عليه السلام] و ميكائيل عند رجليه ، و جبريل ينادي: «بح بخ من مثلك يا ابن أبي طالب ! يباهي الله عزّ وجلّ به الملائكة» ، فأنزل الله عزّ وجلّ على رسوله و هو متوجه إلى المدينة في شأن على [عليه السلام] : (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْيَاغَةً مَرْضَاتِ اللَّهِ...). (أسد الغابة 4 / 25 و رجوع شود به شواهد التنزيل، 123/1، إحياء العلوم للغزالى 10/49، تذكرة الخواص 277/1 - 279 ، الفصول المهمة 1 / 294 - 295 ، جواهر المطالب 1 / 217 - 218 ، ينایع المودة 1 / 274)

نکته ششم: در ادامه ششمين فضليت، ابن عباس - در بيان فداكاري و جان فشاني امير مؤمنان عليه السلام - مى گويد دشمنان ، آن حضرت را تا صبح سنگ باران مى کردند و ايشان از درد به خود مى پيچيد و ناله مى کرد ولی (برای آن که جان پيامبر صلی الله عليه وآلہ محفوظ بماند و اين سرّ فاش نشود) سرش را بيرون نياورد. [\(1\)](#)

اين مطلب پاسخى است به کسانى که درباره ليلة المبيت مى گويند:

على [عليه السلام] ترس و واهمه اي نداشت چون پيامبر صلی الله عليه وآلہ به او خبر داده بود که جان سالم بدر مى برد اگر به ما هم چنين اطلاع داده مى شد ترس نداشتيم. [\(2\)](#) ... مشرکان به على آزاری نرسانندن. [\(3\)](#)

گذشته از آن که اين اشكال بر خدا در آيه شريفه: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْأَرُ رِيْنَقْسَهُ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) [البقرة (2): 207] و بر کلام پيامبر صلی الله عليه وآلہ است! روشن است که موضوع فقط زنده ماندن نیست امكان داشت که آسيب جدی بر آن حضرت وارد شود که تا آخر عمر با نقص عضو دست به گرييان باشد. [\(4\)](#)

نکته هفتم: در اين روایت اختصار و ایجاز و... ييش از اندازه به چشم مى خورد تا جايی که برخى از مطالب جز برای کسی که از روایات اطلاع كامل داشته باشد اصلاً مفهوم نیست. اين گونه سخن گفتن از ابن عباس بعيد مى نماید و البته تحریف آثار و اخبار از امانت داران شریعت و سنت نبوی امر عجیب و تازه اي نیست !!!

ص: 1634

-
- 1- و جعل عليٰ [عليه السلام] يرمى بالحجارة... وهو يتضور ، قد لفَ رأسه في الثوب ، لا- يخرجه حتى أصبح ، ثم كشف عن رأسه. (مسند أحمد 1/ 331 و...) التّصوّر: صياغٌ و تأوّل عند الضرب من الوجع. (العين 54/7، لسان العرب 4/494)
 - 2- تبصرة الادلة في اصول الدين 2/ 526 ورجوع شود به منهاج السنة 7/ 116.
 - 3- المنتهى من منهاج الاعتدال 435- 437
 - 4- توضیح ییشترا در دفتر ششم صفحه 2208: «واکنش نسبت به قضیه ليلة المبيت».

واکنش اول: تضعیف بیجای سندی و ...

اشاره

شگفتاز ذهبی که باکی از رسوابی و افتضاح ندارد و با آن که خودش در تلخیص المستدرک حکم به صحت سند این حدیث کرده، در المتنقی (۱) عنان خود را به دست ابن تیمیه داده - تا او را به اسفل السافلین بکشاند! - و با او هم نوا شده که این روایت مرسل است بلکه در آن این گونه تردید کرده که:

این روایت مرسل است اگر ثابت شود که عمرو بن میمون آن را نقل کرده [!!] و در آن مطالب غیر قابل قبول نیز وجود دارد. (۲)

اشکال

این روایت مُسْنَد است نه مُرْسَل، و راوی آن - که عمرو بن میمون الْأَوْدِي است (۳) - بدون هیچ شک و تردیدی آن را بی واسطه از ابن عباس نقل کرده است.

واکنش دوم: منکر دانستن بخشی از متن

اشاره

دکتر صاعدی - با آن که اعتبار سند این روایت را پذیرفته - می گوید:

این حدیث با این سیاق منکر و غیر قابل قبول است (البته) بسیاری از مطالبی که در آن آمده با سند های صحیح دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل

ص: 1635

-
- 1- المتنقی من منهاج الاعتدال عنوان کتابی است که ذهبی در آن کتاب منهاج السنة را تلخیص نموده (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) [البقرة: (2): 118]، (وَالنَّاسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ وَأَشْبَاهِهِمْ أَمْيَلٌ !!)
 - 2- هذا الخبر مرسلٌ ، لو ثبت عن عمرو بن میمون ، و منه [فیه ظ] الفاظ منکرة. (المتنقی من منهاج الاعتدال 309 - 310 ورجوع شود به منهاج السنة 33/5 - 34)
 - 3- چنان که حافظ هیشمی بدان تصریح کرده است. (مجمع الزوائد 9/120) و شرح حالش را بنگرید در الکاشف 2/89 و تذکرة الحفاظ .64/ 1

شده است ولی در آن عبارت های منکری وجود دارد که ابن تیمیه برخی از آن موارد را تذکر داده سپس به نقل از ابن تیمیه می گوید: [الف] در این حدیث مطالبی وجود دارد که دروغ است مانند: «لا- ینبغی أن أذهب إلآ و أنت خليفتي» یعنی سزاوار نیست که من (از مدینه) بیرون روم مگر آن که تو را جانشین خود (در شهر) قرار دهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از مدینه بیرون رفته و کس دیگری غیر از علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده است مانند عمره حدیبیه و موارد دیگر - که پنج مورد را مثال زده است - (بلکه) علی علیه السلام در غالب جنگ ها همراه با آن حضرت بوده [پس شخص دیگری جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را در مدینه بر عهده داشته] است

[ب] بخش: «أنت ولی كل مؤمن بعدي» نیز ساختگی است.[\(1\)](#)

پاسخ

الف) پیش از این - در شرح حدیث منزلت تذکر دادیم [\(2\)](#) که آن چه در جانشینی دیگران در مدینه در بقیه مسافرت های حضرت واقع شده با موقعیت خاص زمان جنگ تبوک تفاوت دارد؛ زیرا در جنگ تبوک خطر فتنه انگیزی منافقین شدید و جدی بوده است. پس عبارت: «لا ینبغی أن أذهب إلآ و أنت خليفتي» ناظر به این مطلب - یعنی زمان خاص - است.

ب) گذشت که دانشمندان اهل تسنن - مانند البانی بلکه خود دکتر صاعدی - بر بخش دوم کلام ابن تیمیه اشکال کرده و اعتبار روایت «أنت ولی كل مؤمن بعدي را پذیرفته اند. [\(3\)](#)

ص: 1636

1- منهاج السنة 5/ 33 - 36 ، فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 227.

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 460: «اهمیت جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله زمان جنگ تبوک».

3- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 242

اشاره

دکتر صاعدي درباره جمله: «لَا يَعْنَّ رَجُلًا لَا يُخْزِيَهُ اللَّهُ أَبْدًا» و جمله: «أَنْتَ وَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ» اشکال کرده که این مطالب فقط به این سند نقل شده و معروف نیست! [\(1\)](#)

پاسخ

اولاً: تقرّد راوی ثقه به نقل روایتی، عیبی برای راوی یا آن روایت بشمار نمی آید. [\(2\)](#)

ثانیاً: به نظر می رسد آن چه برای صاعدي سخت و مشکل آمده دو مطلب باشد نخست عبارت: «لَا يُخْزِيَهُ» اشاره به خزی و خواری شیخین دارد! و مطلب دیگر اختصاص عبارت: «وَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ» به امیر مؤمنان علیه السلام.

اما مطلب اول، که تعربیض به فرار شیخین است در روایات دیگر به آن تصریح شده که با الفاظ مختلف و با استناد معتبر گذشت ، مانند: «کرّاراً غیر فرار» و «لا- يولی الدبر» بلکه تعییر به: یقاتلهم حتى یفتح الله له ، ليس بفرار» اشاره به همین مطلب است و با: «لَا يُخْزِيَهُ» در این جهت هیچ تفاوتی ندارد.

اما مطلب دوم، آن نیز در روایات متعدد آمده که سند برخی صحیح است.

در روایت شماره 198 گذشت: قال ابن كثیر: وقال ابن جرير: حدثنا... عن عائشة بنت سعد سمعت أباها يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول - يوم الجحفة ، وأخذ

ص: 1637

1- فضائل الصحابة للصاعدي 6/229.

2- رجوع شود به دفتر پنجم ، صفحه 2170 ، عنوان «تذکر مهم درباره اشکال تقرّد به نقل»

بيد علي [عليه السلام] - فخطب ، ثم قال: «أيها الناس إني ولّيكم» قالوا: صدقت، فرفع يد علي [عليه السلام] ، فقال: هذا ولّيي ، والمؤدي عنّي ، و إن الله موالٍ من و لاه ، و معادي من عاداه ». قال شيخنا الذهبي: و هذا حديث حسن غريب (1)

نسائي (2) و ابن أبي عاصم نيز اين روایت را نقل کرده اند.(3)

در روایت شماره 378 گذشت که قال البرا..... انذرهم رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم فقال: «يا بني عبد المطلب ، إني أنا النذير إليکم من الله سبحانه و البشير بما لم يجئ به أحد [لما يجيء به أحد منکم] ، جئتم بالدنيا والآخرة فأسلموا وأطیعونی تهتدوا ، و من يواخینی [منکم] و يؤازرنی و يكون ولّيي و وصیی بعدی ، و خلیفتي فی أهلي و يقضی دینی؟ فسکت القوم ، و أعاد ذلك ثلاثة ، کل ذلك يسکت القوم ، و يقول علی [عليه السلام]: أنا فقال: «أنت» ، فقام القوم ، و هم يقولون لأبی طالب: أطع ابنك فقد أمرتک! (4)

و در روایت شماره 636 گذشت که روی الطبرانی - بسنده صحيح - عن ابن عباس: أن علياً [عليه السلام] كان يقول - في حياة رسول الله صلی الله عليه و آله: إن الله عز وجل يقول: (أَفَإِنْ ماتَ أُوْ قُتِلَ اتُقْلِبُتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ) [آل عمران (3): 144]، والله لا نقلب على أعقابنا بعد إذ هدانا الله تعالى. والله لئن مات أو قتل لأقاتل على ما قاتل عليه حتى أموت. والله إليني لأخوه ووليي، وابن عمّه ، ووارثه ، فمن أحق به مني؟!(5)

ص: 1638

-
- 1- البداية والنهاية 5/231-232.
 - 2- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 47-48، 101، السنن الكبرى للنسائي 5/107.
 - 3- كتاب السنة 551.
 - 4- شواهد التنزيل 1/543-548 تفسير الثعلبي 7/182 ،نظم درر السمعتين 83
 - 5- قال الهيثمي: رواه الطبراني [في المعجم الكبير 1/107] ، ورجاله رجال الصحيح. (مجامع الزوائد 9/134)

وروی الطبرانی - بسنده - عن عبد الله - يعني ابن مسعود - قال: رأيت النبي صلی الله علیه وآلہ

أخذ [آخذ] بید علی [علیه السلام] ، و هو يقول: «هذا ولی و أنا ولی...».[\(1\)](#).

نگارنده گوید: پیش از این درباره معنای «ولی» شرح مختصری داده شد.[\(2\)](#)

تذکر دو نکته

نکته اول

ضیاء مقدسی در الأحادیث المختارة درباره روایت ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس گفته: و رواه أبو یعلی الموصلي بطوله

ولی در مسند أبو یعلی مطبوع این روایت موجود نیست ، چنان که در تعلیقه الأحادیث المختارة گفته: لم أقف عليه في المطبوع.[\(3\)](#)

نکته دوم

در دفتر نخست گذشت که سند روایت شماره 219 با سند روایت گذشته ابن عباس - روایت شماره 1098 - یکی است و متن آن متفاوت و این به روشنی دلالت بر تحریف روایت دارد، یعنی ناقلان روایت شماره 1098 تعبیری را که صریح در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوده: «و أنت خليفتي في كل مؤمن من بعدي» نقل نکرده و به عبارت: «إِنَّهُ لَا يُبَغِّي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفتِي» اکتفا نموده اند.[\(4\)](#)

ص: 1639

1- المعجم الأوسط 2/ 92، 345 مجمع الزوائد 9/ 108، شرح ابن أبي الحديد 4/ 107.

2- رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه: 398- 401 تحت عنوان: «پاسخی مشترک برای همه موارد گذشته در دلالت حدیث غدیر».

3- الأحادیث المختارة 13/ 26- .30

4- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 452 به نقل از اسانید فضائل أمير المؤمنین علیه السلام للشيخ باسم الحلّی 2/ 155- 156.

5- ویژگی های علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر

اشاره

[1/1099] در مصادر عامه با اسناد صحیح از زبان عمر - یا پسرش - نقل شده که می گفت: لَقَدْ أُوتِيَ [أُعْطِيَ] ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ثَلَاثَ خَصَالٍ لَانْ تَكُونُ لِي وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرَ النَّعْمٍ: رَوَجَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّدَ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَاهِ فِي الْمَسْجِدِ، وَأَعْطَاهُ الرَايَةَ يَوْمَ خَيْرٍ.

يعني: علی بن ابی طالب سه ویژگی دارد که اگر یکی از آن ها برای من بود از شتران سرخ موی (که ثروت مهم عرب است) نزد من محظوظ تر و ارزشمند تر بود.

[اول:] همسری دختر پیامبر [صلی الله علیه و آله] (فاطمه [علیها السلام]) و فرزنددار شدن از او.

[دوم:] بستن درب خانه ها به مسجد جز در خانه او.

[سوم:] به دست گرفتن پرچم در روز خیر [\(1\)](#)

ص: 1641

1- مسند احمد 2/26 و فی مسند ابی یعلی 9/452-454: عن ابن عمر ، قال:... و لقد أعطي علي بن ابی طالب ثلث خصال لأن يكون في واحدة منها أحب إلي من حمر النعم: تزوج فاطمة و ولدت له ، وغلق الأبواب غير بابه، ودفع الراية إليه يوم خير.

اشاره ای به مقاد روایت

چیزی که عمر و پسرش بر شتران سرخ موی ترجیح داده اند، دلیل روشنی است بر ساختگی بودن روایات مربوط به روزنه خانه ابوبکر؛ زیرا اصلاً نامی از باز گذاشتن روزنه خانه ابوبکر نبرده اند !!

آیا اگر آن مطلب اصلی داشت مناسب نبود به آن اشاره شود؟!⁽¹⁾

اعتبار سند روایت

اشاره

* گذشته از آن که وجود این روایت در مسند احمد برای اعتبارش کافی است ⁽²⁾ سیوطی (متوفی 911) و ابن حجر هیتمی (متوفی 974) پس از نقل روایت از زبان عمر می نویسنده: روی احمد بسند صحیح عن ابن عمر نحوه ⁽³⁾

* حافظ هیثمی گفته: احمد و ابویعلی آن را روایت کرده اند و راویان هر دو سند، رجال صحیح هستند ⁽⁴⁾

* احمد محمد شاکر، ⁽⁵⁾ و وصی الله بن محمد عباس صحت آن را پذیرفته اند. ⁽⁶⁾

* عسقلانی (متوفی 852) و مبارکفوری نیز سند آن را نیکو شمرده اند. ⁽⁷⁾

ص: 1642

-
- 1- رجوع شود به الغدیر 3/214.
 - 2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 10-11- نکته شماره 7.
 - 3- تاریخ الخلفاء للسيوطی 190 ، الصواعق المحرقة 127 و رجوع شود به المنح المکية 583.
 - 4- رواه احمد و أبویعلی [453/9] ، و رجالهما رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 120/9)
 - 5- مسند أحمد 4 - 402 / 403 شماره 4797. (طبعه دارالحدیث ، القاهره)
 - 6- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/819 شماره 1123 (طبعه دار ابن الجوزی ، الرياض) تذکر: بنابر روایت فضائل الصحابة - از زبان عمر - راوی، یک مطلب را - (همسری حضرت فاطمه علیها السلام) - فراموش کرده است.
 - 7- فتح الباری، 13/7 تحفة الاحوذی 10/139

دکتر سعود صاعدی - پس از نقل صحت آن از هیثمی و احمد شاکر، و حسن و اعتبار آن از ابن حجر و البانی - می گوید: فالحدیث ثابت⁽¹⁾.

در منابع دیگر اهل تسنن نیز این حدیث - با عبارت هایی نزدیک به یک دیگر - از زبان عمر⁽²⁾ و یا از پرسش نقل شده است.⁽³⁾

* پیش از این در روایت شماره 630 گذشت که قال عمر: لقد أعطی علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصلة منها أحبت إلى من [[أن أعطى]] حمر النعم، قيل و ما هنّ يا أمير المؤمنين؟ قال: تزوّجه فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله، و سكناه المسجد مع رسول الله صلّى الله عليه و آله يحلّ له [لا يحلّ لي] فيه ما يحلّ له، والراية يوم خيبر.

ابن کثیر - پس از نقل روایت فوق از ابویعلی - می گوید: دیگران هم آن را با اسناد متعدد از عمر نقل کرده اند.⁽⁴⁾

نگارنده گوید: این روایت در مصادر متعدد به نقل از ابویعلی آمده است،

ص: 1643

-
- 1- فضائل الصحابة 6/393 ، ورجوع شود به 6/401 ، تعلیقه البانی بر کتاب السنة لابن أبي عاصم 555 شماره 1198 ، قال: إسناده جيد و رجاله ثقات
 - 2- فضائل اميرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 281 شماره 245 ، المستدرک 3/125 ، تاريخ مدينة دمشق 42/120 ، مجمع الزوائد 9/120 ، نظم درر السقطین 129 ، کفاية الطالب اللیب للسيوطی ، 2/243 ، تاريخ الخلفاء للسيوطی 189 ، کنز العمال 13/116 ، البداية والنهاية 7/377 ، المنح المکیة فی شرح الهمزیة ، 583 ، ینابیع المودة 2/40 ، 206
 - 3- المصنف لابن ابی شیبہ 7/500 ، مسند احمد 2/26 فضائل اميرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 155 شماره 78 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/700 شماره 955 (طبعه دار ابن الجوزی الیاضن) ، السنة لابن ابی عاصم 555 ، تاريخ مدينة دمشق 42/121 ، الرياض النصرة 3/158 ، ذخائر العقبی 77 ، أسد الغابة 3/214 ، القول المسدّد 33 ، البداية والنهاية 7/377 ، جواهر المطالب 1/187 ، مجمع الزوائد 9/120 تاریخ الخلفاء للسيوطی 190 ، ینابیع المودة 2/169
 - 4- البداية والنهاية 7/377 قال: وقد روی عن عمر من غير وجه.

تذکر

روایت گذشته ابن عمر در برخی از منابع به گونه ای دیگر نقل شده است: قال ابن عمر: کان لعلی علیه السلام ثلاث لو کانت لی واحدة منهن کانت أحب إلی من حمر النعم: تزویجه فاطمه [علیها السلام] ، و إعطاؤه الراية يوم خیبر، و آیة النجوى [\(2\)](#)

که به جای بستن درب خانه ها به مسجد جز در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام، اختصاص آن حضرت به عمل به آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوْبَيْنَ يَدَيْ نَجْوَأْكُمْ صَدَقَةً...) [المجادلة (58): 12] [\(3\)](#) راعونان نموده است ، به یاری خداوند در آینده در این زمینه توضیح بیشتری خواهیم داد. [\(4\)](#)

واکنش مخالفان

واکنش اول: حکم به ساختگی بودن روایت

اشاره

ابن الجوزی بر حسب طینتش حکم به جعلی بودن این روایت نموده و گفته: أما حديث ابن عمر ففيه هشام بن سعد. قال يحيى بن معين: ليس

ص: 1644

1- مراجعه شود به مجمع الزوائد 9/ 120- 121 تاریخ الخلفاء للسيوطی 190، کفاية الطالب الليب للسيوطی 2/ 244-243 ، الصواعق المحرقة 127.

2- تفسیر الشعلبی 9/ 262 ، الكشاف للزمخشري 4/ 76 ، تفسیر ابن عربی 2/ 307 ، تفسیر القرطبی 17/ 302 ، مطالب السؤول 174 ، و رجوع شود به المناقب للخوارزمی 277.

3- ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه با پیامبر [صلی الله علیه و آله] نجوا (و گفتگوی محترمانه) داشتید پیش از گفتگوی محترمانه خویش صدقه ای تقدیم دارید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر چیزی نیافتید خدا غفور (بسیار آمرزنده) و رحیم (مهربان) است.

4- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2212 : «تلاش های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا»

اولاً: بر فرض که سند ضعیف باشد آیا این دلیل ساختگی بودن روایت می شود؟!

و ثانیاً عسقلانی تصریح کرده که هشام بن سعد از راویان صحیح مسلم و راست گو است.[\(2\)](#) از این روی این مطلب از ابن الجوزی پذیرفته نشده است. [\(3\)](#)

واکنش دوم: تحریف لفظی

در برخی منابع عبارت: (و سَدَ الأَبْوَابِ إِلَّا بَابَهُ فِي الْمَسْجِدِ) و یا: (و سَكَنَاهُ الْمَسْجِدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَحْلِلُ لَهُ [لَا يَحْلِلُ لَهُ] فِيهِ مَا يَحْلِلُ لَهُ) تبدیل به: (جوار رسول الله صلی الله علیه وآلہ فی المسجد) که فقط دلالت بر فضیلت مجاورت با آن حضرت دارد اما امتیاز ویژه که اختصاص به امیر المؤمنین علیه السلام داشته باشد یعنی بستن بقیه درها و اشتراک با پیامبر صلی الله علیه وآلہ در حکم شرعی از آن فهمیده نمی شود. [\(4\)](#)

ص: 1645

1- الموضوعات 364/1

2- القول المسدّد 33.

3- وأورده ابن الجوزي في الموضوعات ورد عليه ابن حجر في القول المسدّد. (رجوع شود به بلوغ الأماني 4537/4 ، الفتح الرباني 122 و نيز مراجعه شود به 134/23 - 135 و 139 - 140)

4- لقد أورتي علي بن أبي طالب ثلاثة لأن أكون أوثيقها أحب إلي من إعطاء حمر النعم: جوار رسول الله صلی الله علیه وآلہ فی المسجد، والراية يوم خير، والثالثة نسيها سهيل. (فضائل امير المؤمنين علیه السلام لأحمد بن حنبل 281 شماره 245 ، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/819 شماره 1123 (طبعه دار ابن الجوزي ، الرياض)

6- حدیث نقلين

اشاره

حدیث نقلين از روایات مشهوری است که با استناد فراوان و معتبر و به کیفیته ای گوناگون نقل شده است ، مانند:

[1100/1] (إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ التَّقْلِيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي) [\(1\)](#)

[1101/2] روى الترمذى ، عن جابر بن عبد الله ، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجته - أي حجة الوداع - يوم عرفة و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعته يقول: (يا أئيّها النّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمُ مِّنْ [ما] إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَعِّفَ لَوْلَا: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِتَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ») [\(2\)](#)

[1102/3] إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلو: كتاب الله ، سبب بيد

ص: 1647

1- قال السيوطي والصالحي الشامي: روى الترمذى وحسنه ، وحاكم وصححه عن زيد بن أرقى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:.... (كفاية الطالب للسيوطى ، 266 سبل الهدى والرشاد/6) نگارنده گوید: حدیث نقلين به روایت حاکم از زید بن ارقى به تعبیر های مختلف در ضمن احادیث غدیر - دفتر نخست صفحه 301 - 302 ، روایات شماره 187 ، 188 - گذشت.

2- قال الترمذى: وفي الباب عن أبي ذر وأبي سعيد وزيد بن أرقى وحذيفة بن أسيد. هذا حدیث غریب حسن من هذا الوجه. وزيد بن الحسن قد روى عنه سعيد بن سليمان وغير واحد من أهل العلم. (سنن الترمذى 328/5) صالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة 324/13 شماره 16008 نیز حکم به صحت این روایت کرده است

الله وسبب بأيديكم ، وأهل بيتي: (1)

[4/1103] (إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ الْشَّقَّلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي ، وَإِنَّهُمَا لَمْ يَتَفَرَّقا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضَ). (2)

[5/1104] إني تركت فيكم خليفتين: كتاب الله وأهل بيتي وإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. (3)

[6/1105] إني تارك فيكم الخليفتين من بعدي: كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض (4)

[7/1106] إني تارك فيكم الخليفتين: كتاب الله عز وجل جبل ممدود ما بين السماء والأرض - أو ما بين السماء إلى الأرض - وعترتي أهل بيتي، وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. (5)

[8/1107] عن زيد بن أرقم...: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي؛ أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض؛ وعترتي أهل بيتي ، ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض ، فانظروا كيف تخلّفوني فيهما. (6)

ص: 1648

1- كنز العمال 1/379 - 380 به نقل از ابن حرير طبری که حکم به صحت آن نیز نموده است.

2- قال ابن كثير: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال في خطبته ببغداد خم:.... (تفسير ابن كثير 4/122)

3- المعجم الكبير 5/153 مجمع الزوائد 1/170 قال الهيثمي: رواه الطبراني.... ورجاله ثقات.

4- السنة لابن أبي عاصم: 337 ، قال الألباني: حديث صحيح... وإنما صحّحته لأن له شواهد تقويه، فراجع تخريج المشكاة 186 و 6143 ، والأحاديث الصحيحة 1761 والروض النضير 977 و 978. (سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 4/355-361، شماره 1761)

5- مسند احمد 5/182 ، مجمع الزوائد 9/162-163 قال الهيثمي: رواه أحمد واسناده جيد. وصى الله بن محمد عباس پس از نقل طرق متعدد آن گفته: فهذه الطرق الكثيرة تزيد الحديث قوّة وصحّة. (تعليقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 1/211 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)

6- قال الترمذی: هذا حديث حسن غريب. (سنن الترمذی 5 / 328-329). صالح احمد الشامی در جامع الأصول التسعة 13/325 نیز حکم به صحت آن نموده است.

* و در روایت شماره 134 گذشت که اسحاق بن راهویه (متوفی 238) به سند صحیح نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر پس از بیان حدیث غدیر فرمود: «و قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تصلوا بعده: كتاب الله، سببه بيده و سببه بأيديكم، وأهل بيتي». يعني من در میان شما چیزی بجای گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید گمراه نمی شوید کتاب خدا که یک سوی آن به دست خدا و جانب دیگر ش در دست شماست - و اهل بیتم.

* و در روایت شماره 169 گذشت که نظیر این مطلب را نسائی (متوفی 303) در سنن و خصائص به سند صحیح نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر در کنار حدیث غدیر فرمود: «كَأَنِيْ قَدْ دُعِيْتَ فَأَجَبْتُ، إِنِيْ قَدْ تَرَكْتُ فِيْكُمُ الْتَّقْلِيْنَ [أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ] : كِتَابُ اللهِ وَعَتْرَتِيْ أَهْلَ بَيْتِيْ، فَانظُرُوْا كَيْفَ تَخَلَّفُونِيْ فِيْهِمَا لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّى يَرْدَأَا عَلَى الْحَوْضِ.»

* در روایت شماره 188 گذشت که حاکم نیشابوری (متوفی 405) و دیگران به سند صحیح نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله - هنگام بازگشت از حجۃ الوداع) بین مکه و مدینه در ضمن خطبه ای پس از حمد و ثنای الهی و ذکر و موعظه - فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمُ أَمْرِيْنَ لَنْ تَضَلُّوْا إِنْ اتَّبَعْتُمُهُمَا، وَهُمَا كِتَابُ اللهِ وَأَهْلُ بَيْتِيْ عَتْرَتِيْ» ، ثم قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» ؟ - ثلاث مرات - قالوا: نعم ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهٌ)

ای مردم، من در میان شما دو چیز بجای گذاشتم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیتم، خاندانم.

سپس فرمود: آیا می دانید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم ؟

حضرت سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد و مردم پاسخ دادند: آری. پس از آن فرمود: پس هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی علیه السلام نیز مولای است.

شایان ذکر است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث ثقلین را مکرر برای مردم بیان فرمود: هنگام بازگشت از طائف، روز عرفه، عید غدیر، در مسجد مدینه، و در بیماری پیش از رحلت. و بیش از 20 صحابی و بسیاری از علمای حدیث آن را نقل کرده اند.[\(1\)](#)

تألیف مستقل در حدیث

ابن قیسرانی، حافظ أبو الفضل محمد بن طاهر بن علی مقدسی (متوفی 507) تألف مستقلی در جمع آوری استناد این روایت دارد با نام: طرق حدیث: إنّي تارك فيكم الثقلين.

اشاره به مفاد حدیث ثقلین از زبان عامه!

تفتازانی (متوفی 791/792) می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را مقرون به قرآن ساخت در این که تمسک به آن دو باعث نجات از گمراهی است. تمسک به قرآن معنایی ندارد جز آن که دانش و هدایت آن گرفته (وبه آن عمل) شود و همین معنا در عترت جاری است (که به دانش و هدایت آنان اخذ شود).[\(2\)](#)

ص: 1650

1- قال ابن حجر الهیتمی: ان لحديث التمسك بذلك طرقاً كثيرة و ردت عن نيف وعشرين صحابياً، و مرّ له طرق مبسوطة... وفي بعض تلك الطرق أنه قال ذلك بحجة الوداع بعرفة، وفي أخرى أنه قاله بالمدينة في مرضه وقد امتلأت الحجرة بأصحابه، وفي أخرى أنه قاله بغير خم، وفي أخرى أنه قاله لما قام خطيباً بعد انصرافه من الطائف، كما مرّ. (الصواعق المحرقة 150)

2- أنه صلی الله علیه و آله قرنهم بكتاب الله في كون التمسك بهما منقداً من الصلاة، ولا معنى للتمسک بالكتاب إلّا الأخذ بما فيه من العلم والهدایة فكذا في العترة. (شرح المقاصد 2/303)

نور الدین سمهودی (متوفی ۹۱۱) در تنبیه چهارمی که بعد از حدیث ثقلین ذکر کرده می‌گوید: این تأکید شامل تمسک به پیشوایان اهل بیت و خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و (الگو) گرفتن از سیره و روش آنها (و اقتدا به آنان) است. سزاوار ترین آنان - در فضیلت، دانش، استتباط، فهم، نیکی رفتار و استواری و پایداری - پیشوا و دانشمند آنان علی بن ابی طالب رضی الله [علیه السلام] است. لذا در روایت دارقطنی آمده که: ابویکر می‌گوید: علی بن ابی طالب عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است. [\(۱\)](#)

ابن حجر هیتمی مکّی (متوفی ۹۷۴) در الصواعق المحرقة می‌نویسد: در روایت صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی دعوت حق را لبیک می‌گویم من در میان شما دو چیز گران بها بجا می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم را. بینید که پس از من با آن دو چه می‌کنید؟ این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و بنابر روایتی فرمود: من از خدا درخواست کرده ام که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. بر این دو مقدم نشود که هلاک خواهید شد. و درباره این دو کوتاهی نداشته باشید که هلاک خواهید شد و به اهل بیتم چیزی یاد ندهید که آنان از شما داناترند.

او می‌گوید: از این جمله استفاده می‌شود کسانی که از خاندان نبوی اهلیت مراتب بلند و وظائف دینی را داشته باشند بر دیگران مقدم هستند!... [\(۲\)](#)

ص: 1651

1- جواهر العقدين 245 - 246 (دار الكتب العلمية، بيروت) چاپ دیگر: (97/2)

2- هیتمی مکّی در ادامه گفته این مطلب درباره قریش به صراحة در روایات آمده و هنگامی که برای همه قریش ثابت باشد برای خاندان نبوت - که باعث امتیاز قریش هستند - سزاوارتر است. نگارنده گوید: باید به هیتمی گفت: روایاتی در تمایز امیر المؤمنین علیه السلام خصوصاً و اهل بیت علیهم السلام عموماً وارد شده که از آن به روشی معلوم است هیچ کسی قابل قیاس با آنها نیست ، قریش یا دیگران! اما نسبت به امیر المؤمنان علیه السلام پس برخی از آن نصوص در ضمن چهل فضیلتی که در این کتاب آمده گذشت و اما نسبت به سائر اهل بیت علیهم السلام، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد». (ذخائر العقبى 17 ، کنز العمال 104/12) وقال صلی الله علیه و آله: «نحن أهل البيت لا يوازينا أحد». (حلية الأولياء 2011/7 ، کنز العمال 13/8) وقال امیر المؤمنین علیه السلام : لا يقاس بال محمد صلی الله من هذه الأمة أحد، ولا يسوی بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً، هم أساس الدين ، وعماد اليقين... ». (شرح ابن أبي الحديدة 1/138)

و ممکن است تعبیر به ثقلین برای نشان دادن عظمت و ارزش آن دو باشد یا به جهت آن که ادای حقی که خدا برای آن دو واجب کرده بسیار سنگین است. [\(1\)](#)

هیتمی مگی در جای دیگر می گوید:

تأمل نما در این مطلب که پیامبر صلی الله علیه وآلہ، اهل بیت را قرین قرآن قرار داد یعنی تمسّک به هر دو [با هم] مانع از گمراهی و باعث رسیدن به کمال است. [\(2\)](#)

شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی 1239) می نویسد: در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر صلی الله علیه وآلہ حواله به این دو چیز عظیم القدر فرموده... پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملًا باطل و نامعتبر است. [\(3\)](#)

ونیز گفته است:

همین قسم حدیث: (مَثُلُ أَهْلِ يَتِيمٍ فِي كُمْ مَثُلُ سَدَفِينَهُ نُوحٌ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ) دلالت نمی کند مگر بر آن که: فلاخ و هدایت، مربوط به

ص: 1652

1- الصواعق المحرقة 228-229

2- المنح المکیة فی شرح الهمزیة 532.

3- تحفه اثنا عشریه 130

دوستی ایشان و منوط به اتّباع ایشان است ، و تخلف از دوستی و اتّباع ایشان موجب هلاک [شدن].⁽¹⁾

مبارکه‌وری به نقل از ابن‌الملک گفته: تمسک به قرآن پیروی از دستورات آن و تمسک به عترت دوستی با آنان و هدایت شدن به روش و سیره آنان است.⁽²⁾

چند تذکر لازم درباره مفاه حديث ثقلین

از این حديث لزوم پیروی از قرآن و عترت علیهم السلام فهمیده می‌شود و این که:

1. همان گونه که قرآن مصون از خطاست ، اهل بیت علیهم السلام نیز معصوم و مصون از خطا هستند و گرنه اغراء به جهل لازم می‌آید !
2. تعییر: «ولن یفترقا» (ولن یفترقا) حاکی از آن است که این دو از هم جدا شدنی نیستند ، پس باید همیشه اما می‌باشد که به او تمسک شود و لازمه اش پذیرفت عقیده شیعه اثنا عشریه و اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام است.⁽³⁾
3. همان گونه که صرف محبت قرآن کفايت نمی‌کند و پیروی از آن لازم است صرف محبت اهل بیت علیهم السلام نیز کافی نیست و باید امامتشان را پذیرفت و از آنان پیروی نمود.⁽⁴⁾

ص: 1653

-
- 1- البته در ادامه ادعایی بیجا کرده که: و این معنا - بفضل الله تعالى - محض نصيب اهل سنت است و بس از جميع فرق اسلامیه و خاص است به مذهب اهل سنت ، لا يوجد في غيرهم. (تحفه اثنا عشریه: 219)
 - 2- تحفة الأحوذی: 10/196: و معنی التمسك بالعترة محبتهم والا هتداء بهديهم و سيرتهم.
 - 3- قال ابن حجر الهیتمی المکی: وفي أحادیث الحث على التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به إلى يوم القيمة كما أن الكتاب العزيز كذلك ، ولهذا كانوا أماناً لأهل الأرض ، كما يأتي. (الصواعق المحرقة 151)
 - 4- این سه نکته از کتاب بخاری و ناصبی گری 261-262 استفاده شد.

4. چنان که در روایات شماره 124، 209 گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله- علاوه بر فرمان به پیروی از کتاب و عترت - فرمود: (فَلَا تُقْدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تُعَلِّمُوهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ) ، یعنی: بر آن دو پیشی نگیرید و مقدم نشوید که هلاک خواهید شد و به آن دو (چیزی) یاد ندهید که از شما داناترند. [\(1\)](#)

5. با توجه به مفاد حدیث ثقلین و عدم جدایی قرآن و عترت از یک دیگر [\(2\)](#) واقعیت های تاریخی معلوم می شود که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از «عترت» نیستند [\(3\)](#) چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به تمسک به کسی بدهد که از قرآن جدا شده و با فرمان: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنْ) [الأحزاب (33): 33] مخالفت کرده، بلکه قرآن: به صراحت او و همدستش را سرزنش نماید که: (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَدَّقْتُ فُلُوْبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) [التحریم (66): 4]، ونافرمانی آن دو و همکاری با یک دیگر در مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله را متذکر شده و سپس برای آن دو به سمبیل کفر، همسران صریح حضرت نوح و حضرت لوط علیهم السلام مثال زده باشد [\(4\)](#) که:

ص: 1654

1- المعجم الكبير 3/ 66 ، کنز العمال 1/ 186 ، وفي الصواعق المحرقة 228: فلا تتقدّموهما فتهلكوا ، ولا تعلّموهم ؛ فإنهم أعلم منكم

2- «ولن يتفرقوا» «ولن يفترقا» و الفاظ مشابه آن که در احادیث صحیح گذشت

3- البته برخی از لغوین نیز «عترت» را مخصوص به نسل و ذریه دانسته اند. قال القیومی: العترة نسل الإنسان ، قال الأزهري: وروى ثعلب عن ابن الأعرابي أن العترة ولد الرجل وذريته وعقبه من صلبه ولا تعرف العرب من العترة غير ذلك. (صبح المني: 391 / مادة العترة) ودليل بر دخول اميرالمؤمنین عليه السلام در «عترت» روایات خاص است. قال ابن حجر الهیتمی: ثم أحق من يتمسک به منهم إمامهم وعالمهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه ، لما قدمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته ، و من ثم قال أبو بكر...: على عترة رسول الله صلی الله علیه وآلہ، أي الذين حثّ على التمسك بهم ، فخصّه لما قدمناه. (الصواعق المحرقة 151)

4- في تفسير الرازی 30/49: وفي ضمن هذین التمثیلین تعریض بآمی المؤمنین، وهم حفصة وعائشة لما فرط منهما و تحذیر لهما على أغلاظ وجه وأشدّه لما في التمثیل من ذکر الكفر.

(صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا أُمَرَأً نُوحٍ وَأُمَرَأً لُوطٍ كَانَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَ عَنْهُمَا مِنَ اللَّهَ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ) [التحريم (66): 10].

اگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از «عترت» باشند این تهافت و تناقض روشنی است! چگونه ممکن است تمسک به کسی که با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نموده باعث اینمی از ضلالت و گمراهی باشد؟!

چگونه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به پیروی و تمسک به کسی بدنه که خودش اظهار پشمیمانی کرده و عame گفته اند او از کارش توبه کرده است؟![\(1\)](#)

آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح آیه شریفه تطهیر تصریح فرمود که: «من و اهل بیتم از گناه پاک هستیم (و آلوده نمی شویم)».[\(2\)](#)

تذکر

برخی از اهل لغت گفته اند: «عترت» به غیر از نسل و ذریه اطلاق نمی شود. [\(3\)](#) بنابراین خروج همسران از عترت کاملاً روشن است.

ص: 1655

1- مصادر و روایات آن در دفتر سوم ، صفحه 1055 گذشت.

2- قال صلی الله علیه و آله- في قوله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) [الأحزاب (33): 33] : «فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي مَطْهَرُونَ مِنْ [عَنْ ظ] الذُّنُوبِ». (دلائل النبوة للبيهقي 1/ 171 ، إمتناع الأسماع 3/ 208 ، الدر المنشور 5/ 199 ، فتح القدير للشوکانی 4/ 280 ، تفسیر الآلوسی 14/ 22) ابن کثیر بر حسب طینتش گفته: و هذا الحديث فيه غرابة و نکارة (السیرة النبوية 1/ 193 ، البداية والنهاية 2/ 316)

3- قال الفيومي: العترة نسل الإنسان ، قال الأزهرى: وروى ثعلب عن ابن الأعرابى: أن العترة ولد الرجل وذريته وعقبه من صلبه ، ولا تعرف العرب من العترة غير ذلك. (المصباح المنير 391)

6. همراهی عترت و قرآن با یک دیگر بیان مشروحی دارد، که در توضیح مفاد حديث «علی علیه السلام با قرآن است» اشاره ای به آن داشتیم. قرآن مردم را دعوت به پیروی از اهل بیت علیهم السلام می نماید و مردم در فهم آیات قرآن نیازمند به عترت علیهم السلام هستند و باید آن را از آنان بیاموزند، گرچه قرآن بیان گر همه معارف علوم، احکام و مشتمل بر تمام نیاز های بشر است ولی به جهت اشتمال بر متشابهات و مجملات و... نیاز به بیان دارد و این امری بدیهی است. [\(1\)](#) پس قرآن مستغنی از بیان پیشوای معصوم نیست و ما در فهم قرآن به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمندیم. روشن است که این نیاز همیشگی است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ادامه دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تو مطالب را از جانب من به مردم ابلاغ نموده، صدای مرا به گوش آنان می رسانی، و در آن چه پس از من اختلاف نمایند بیانی روشن خواهی داشت (و اختلافات آنان را بر طرف خواهی نمود) [\(2\)](#)

7. چنان که در حديث غدیر گذشت، در روایات متعدد و معتبر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حديث ثقلین را در کنار حديث غدیر بیان فرموده [\(3\)](#) که:

ص: 1656

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 226- 229 ، فضیلت شماره 3.

2- رجوع شود به دفتر دوم صفحه 664 - 665 روایت معتبر شماره 436

3- به عنوان نمونه رجوع شود به دفتر نخست صفحه 262 ، 287 ، 301 - 302 ، روایات شماره 188 ، 187 ، 169 ، 134 مسلم نیشابوری گرچه حديث غدیر را نقل نکرده ولی این مطلب را از زید بن ارقم نقل کرده که حديث ثقلین در غدیر خم ایراد شده است. (صحیح مسلم 122/7 - 123) و گذشت که ابن کثیر گفت: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال في خطبته بغضير خم: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي وإنهما لم يفترقا حتى يردا على الحوض». (تفسیر ابن کثیر 4/122)

الف) حاکی از ارتباط تنگاتنگ بین «بجای گذاشتن قرآن و عترت در بین امت» و بین اعلام ولایت و خلافت است.

ب) قرینه ای روشن برای فهم مراد از عترت و تعیین دائرة اهل بیت است.

به عنوان نمونه در روایت شماره 188 گذشت که:

من در میان شما دو چیز بجای گذاشتم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی شوید کتاب خدا و اهل بیتم خاندانم. سپس فرمود: آیا می دانید: که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم، سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد و مردم پاسخ می دادند: آری. پس از آن فرمود: پس هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی علیه السلام نیز مولای اوست.

گذشته از آن، همه قبول دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام یقیناً مصدق اهل بیت علیهم السلام و عترت می باشد ابن تیمیه در پاسخ از پرسشی می گوید:

خلافی بین مسلمین نیست که علی بن ابی طالب [علیهم السلام] از اهل بیت [علیهم السلام] است و این روشن تر از آن است که نیاز به دلیل داشته باشد، بلکه او - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله - برترین اهل بیت و بنی هاشم است. این مطلب ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله عبایش را بر علی و فاطمه و حسن و حسین کشیده و فرمود: «بار الها، این ها اهل بیت من هستند هر پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و پاکیزه قرار ده». (۱)

ص: 1657

1- أَمَّا كَوْنُ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [علیهم السلام] مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَهَذَا مِمَّا لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فِيهِ، وَ هُوَ أَظْهَرُ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى ذَلِيلٍ، بَلْ هُوَ أَفْضَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ أَفْضَلُ بَنَى هَاشِمٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ أَدَارَ كَمَّةَ مَاهٍ عَلَى عَلَيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنٍ وَ حُسَنٍ [علیهم السلام]، فَقَالَ: (اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ الرِّجْسَ عَنْهُمْ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا). (الفتاوى الكبرى لابن تيمية 1/55)

اشاره

چنان که گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله حديث تقلین را بار ها بیان فرمود، از جمله در خطبه ای که در حجۃ الوداع روز عرفه ایراد فرمود (۱) که - بنابر روایات دیگر - در ضمن آن فرمود: «فَلِيَلْغُ الشَّاهِدُ [مِنْكُمْ] الْغَائِبُ» (۲) و از حاضرین خواست که آن مطالب مهم و حیاتی را به غائبین برسانند و اطلاع دهنده ولی این فرمان امثال نگردید بلکه زیر پا نهاده و به کیفیت های مختلف با آن مقابله شد !!

واعتنش اول: کتمان

بخاری از نقل این مطلب مهم در صحیح امتناع کرده است، و بسیاری در این جرم بزرگ و کتمان عظیم با او مشترک هستند

چگونه محدثان امین شریعت حاضر شده اند مطلوبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امان امت از گمراهی بیان فرموده کتمان نمایند و به دست فراموشی بسپارند؟!

بخاری در تاریخ - جایی که خواسته به حديث تقلین اشاره کند - به نقل قسمتی که حاکی از فضیلت و منقبت اهل بیت علیهم السلام نیست اکتفا نموده و فقط جمله «إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَىٰ الْحَوْضِ» را ذکر کرده است (۳)

ص: 1658

1- سنن الترمذی 5/328

2- این عبارت و الفاظ مشابه آن در روایات فراوان آمده است، به عنوان نمونه رجوع شود به صحیح البخاری 1/24-25 و 2/191، 213 و 5/94، 91 و 8/127، 236 و 186، صحیح مسلم 4/110 و 5/108، مسنند احمد 1/230 و 5/39، 37 و 45، 49 و 73، 411 و 6/127 و 236 و 8/91، سنن الدارمی 2/68، سنن ابن ماجه 1/85 و ... و 3/385، التاریخ الكبير 3/96 ترجمه حدیقه.

اشاره

ابن تیمیه حنفی (متوفی 728) می نویسد:

هیچ کس نقل نکرده - نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف! - که پیامبر صلی الله علیہ وآلہ در حجۃ الوداع در ملاً عام نامی از علی [علیه السلام] یا امامتش برده یا حدیث تقلین یا حدیث «من كنت مولاً» یا... را بیان فرموده باشد. [\(1\)](#)

پاسخ

بنابر روایت معتبر نزد اهل تسنن، پیامبر صلی الله علیہ وآلہ حدیث تقلین را در حجۃ الوداع روز عرفه ایراد فرمود چنان که به نقل از ترمذی و دیگران گذشت [\(2\)](#)

و هم چنین پیامبر صلی الله علیہ وآلہ حدیث «الائمه بعدی اثنا عشر» را نیز در حجۃ الوداع بیان فرمود و مراد از «عترت» - در حدیث تقلین - روشن گردید. [\(3\)](#)

ص: 1659

1- فلو کان ما ذکرہ یوم الغدیر مما أمر بتبلیغه - كالذی بلغه فی الحجّ - البلغه فی حجۃ الوداع كما بلغ غیره، فلما لم یذكر فی حجۃ الوداع إمامۃ و لا ما یتعلق بالإمامۃ أصلًا، و لم ینقل أحد یاسناد صحیح ولا ضعیف أنه فی حجۃ الوداع ذکر إمامۃ علی، بل و لا ذکر علیاً فی شيء من خطبته، و هو المجمع العام الذي أمر فیه بالتبليغ العام، علم أن إمامۃ علی لم تكن من الدين الذي أمر بتبلیغه، بل و لا حدیث الموالاة، و حدیث التقلین ، و نحو ذلك مما یذكر فی إمامۃ. (منهاج السنۃ 7 / 317-318)

2- رجوع شود به روایت شماره 1101 به نقل از سنن الترمذی 5/328. و تقدّم عن ابن حجر الهیتمی أنه قال: ان لحدیث التمسک بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً، و مرّ له طرق مبسوطه... وفي بعض تلك الطرق أنه قال ذلك بحجۃ الوداع بعرفة، وفي أخرى أنه قاله بالمدينة في مرضه وقد امتنأ الحجرة بأصحابه، وفي أخرى أنه قاله بعدير خم، وفي أخرى أنه قاله لما قام خطيباً بعد انصرافه من الطائف ، كما مرّ. (الصواعق المحرقة 150)

3- ففي مسنـد أـحمد: عن جـابر بن سـمرة السـوـائي ، قال: سـمعـت رسول الله صـلـى الله عـلـيـه وآلـه وـسـلمـ يـقـول - فـي حـجـة الـوـدـاع - : «إـنـ هـذـا الدـين لـنـ يـزالـ ظـاهـراً عـلـى مـنـ نـاوـاهـ، لـا يـضـرـهـ مـخـالـفـ وـلـا مـفـارـقـ حتـىـ يـمـضـيـ مـنـ اـمـتـیـ اـثـنـاـعـشـرـ خـلـیـفـةـ» ، قال: ثـمـ تـكـلـمـ بشـیـءـ لـمـ أـفـهـمـهـ، فـقـلـتـ لأـبـیـ: مـاـ قـالـ؟ـ قـالـ: «كـلـّـهـمـ مـنـ قـرـیـشـ». (مسـنـدـ أـحمدـ 5 / 87 - 88 ، المعـجمـ الـكـبـيرـ للـطـبرـانـیـ 1962) وـ فـیـ لـفـظـ نـحـوـ إـلـاـ أـنـهـ قـالـ: «اثـنـاـعـشـرـ أـمـیرـاً». (مسـنـدـ أـحمدـ 5 / 87 و 90) وـ فـیـ لـفـظـ آخـرـ عنـ جـابرـ بنـ سـمرةـ ، قالـ: خـطـبـنـاـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ وـسـلمـ - بـعـرـفـاتـ - وـ قـالـ المـقـدـمـیـ: ...ـ بـمـنـیـ - فـسـمـعـتـهـ يـقـولـ: «لـنـ يـزالـ هـذـاـ الـأـمـرـ عـزـیـزاًـ ظـاهـراًـ حتـیـ يـمـلـکـ اـثـنـاـعـشـرـ كـلـّـهـمـ...ـ»ـ ثـمـ لـغـطـ القـوـمـ وـ تـكـلـمـواـ فـلـمـ أـفـهـمـ قـوـلـهـ بـعـدـ «كـلـّـهـمـ»ـ فـقـلـتـ لأـبـیـ: يـاـ أـبـتـاهـ مـاـ بـعـدـ «كـلـّـهـمـ»ـ قـالـ: «كـلـّـهـمـ مـنـ قـرـیـشـ». (مسـنـدـ أـحمدـ 5 / 99) بـرـایـ اـطـلـاعـ بـیـشـتـرـ رـجـوـعـ شـوـدـ بـهـ هـمـیـنـ دـفـتـرـ صـفـحـهـ 1712 - 1716) درـ بـعـضـیـ اـزـ روـایـاتـ: بـعـرـفـاتـ (مسـنـدـ أـحمدـ 5 / 93، 96، 99) وـ درـ بـعـضـیـ: بـعـرـفـهـ استـ. (مسـنـدـ

أحمد (5/96) حمزة احمد زين در تعلیقه بر مستند احمد 15، 328/332، 337، 339، 344، 348، 360، 361، 370، 385 شماره های 20684، 20701، 20722، 20728، 20750، 20769، 20819، 20820، 20823، 20824، 386 20931، 20862، 20835 (طبعة دار الحديث، القاهرة) را صحیح دانسته و صفحه های 330، 331، 334، 340، 348، 356، 363 شماره های 20693، 20696، 20710، 20733، 20770، 20802، 20803، 20833 را معتبر دانسته است. ابن حجر مگی نیز حکم به صحت آن نموده است. (تطهیر الجنان 314 (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبد الوهاب عبداللطیف)

البته پیامبر صلی الله علیه وآلہ در خطبه حجۃ الوداع که پیش از غدیر ایراد شد، نامی از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نبردند و وجه آن در ضمن خطبه غدیر بیان شده است.[\(1\)](#)

واکنش چهارم: بهانه تراشی تقدیر مسلم به نقل آن !

ابن تیمیه می گوید: مسلم به نقل حدیث ثقلین متفرد است و بخاری آن را نقل نکرده است. [\(2\)](#)

واکنش سوم: منکر دانستن آن

اشارة

با آن که همه این حدیث را نقل کرده و آن را ثابت می دانند، بخاری با بی شرمی تمام گفته:

این (گونه) احادیث اهل کوفه منکر است (و قابل قبول نیست)! [\(3\)](#)

ص: 1660

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1697.

2- والذی رواه مسلم أَنَّهُ بِغَدَیرِ خَمَ قَالَ: «إِنِّي تَرَكْتُ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ...» فَذَكَرَ كِتَابَ اللَّهِ وَحَسْنَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَعَتَرْتَنِي أَهْلُ بَيْتِيْ، أَذْكَرْكُمُ اللَّهَ فِيْ أَهْلِ بَيْتِيْ» ثَلَاثَةً. وَهَذَا مَا انْفَرَدَ بِهِ مُسْلِمٌ، وَلَمْ يَرُوهُ الْبَخَارِيُّ. (منهاج السنة 318/7)

3- بخاری در ترجمه و شرح حال عطیه عوفی درباره حدیث ثقلین می نویسد: قال النبي صلی الله علیه و آله: تركت فيکم الثقلین... أحادیث الكوفین هذه مناکیر. (التاریخ الصغیر 1/302) و با آن که ابن سعد صریحاً عطیه را توثیق نموده و نوشت: «كان ثقة إن شاء الله ، و له أحادیث صالحۃ» و دیگران نیز درباره اش گفته اند: «روی عنہ جلۃ الناس» ولی باز جمعی او را به جهت تشییع تضعیف کرده و گفته اند: ليس بحجۃ ، و كان یقدم علیاً [علیه السلام] على الكل ! (پاورقی تهذیب الکمال 20/148)

آیا ابن تیمیه هر مطلبی را که در صحیح بخاری نیامده انکار می کند؟!

عامه معترض هستند که صحیح بخاری و صحیح مسلم حاوی همه روایات صحاح نیست لذا توسط ابن خزیمه ابن حبان حاکم، مقدسی، و...بر آن دو استدرآک های متعدد نگاشته شده است.

واکنش پنجم: تضعیف بیجا و چشم پوشی از اسناد معتبر

اشاره

عده ای ، از اسناد معتبر حدیث ثقلین چشم پوشی نموده و با تدلیس و تلبیس فقط متعرض برخی از اسناد آن شده و آن را ضعیف دانسته اند.

ابن الجوزی فقط یک سند آن را ذکر کرده و در راویان آن مناقشه نموده و گفته: این حدیث صحیح نیست! [\(1\)](#)

نورالدین سمهودی (متوفی 911) می گوید: شگفت از ابن الجوزی که حدیث ثقلین را در العلل المتناهیة ذکر کرده ، مبادا فریب او را بخوری! گویا در آن

ص: 1661

زمان او فقط همان سند را دیده و بقیه اسناد و طرق در خاطر او نبوده است! (1)

نگارنده گوید: انکار سمهودی بر ابن الجوزی بجاست ولی دفاع از او و توجیه کارش بی جا! چگونه ممکن است نویسنده ای مانند ابن الجوزی با آن وسعت معلوماتش از این همه اسناد و طرق که بخشنی از آن را سمهودی در همین کتابش آورده - بی اطلاع بوده و آن را ندیده باشد؟! (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) [الحج: 22]. [46]

ابن تیمیه به آن چه گذشت اکتفا نکرده و در ادامه گفته:

عده ای از حفاظ حديث بر این قسمت که ترمذی روایت کرده (که مشتمل بر تمسک به عترت است) طعن زده و گفته اند: این بخش از حدیث نیست (2).

پاسخ مطلب را از زبان البانی بشنویم که می گوید:

دکتری از اساتید کشور قطر، رساله ای که در تضعیف حدیث تقلین تألیف کرده و به چاپ رسانده بود به من هدیه داد.

به او گفتم: کار تو از دو جهت اشکال دارد:

1. فقط به برخی از مصادر متداول مراجعه نموده و روشن است که در تحقیق کوتاهی کرده ای. بسیاری از اسناد صحیح و نیکورا از نظر دور داشته ای، چه رسید به شواهد و متابعات!

2. غفلت کرده ای از نظریه دانشمندانی که آن را صحیح می دانند به جهت

ص: 1662

1- جواهر العقدين 232.

2- وقد طعن غير واحد من الحفاظ في هذه الزيادة ، وقال: إنها ليست من الحديث. (منهاج السنة 318/7 ورجوع شود به 394)

قاعده ای در «مصطلاح الحديث» که: حديث ضعيف به واسطه اسناد و طرق فراوان تقويت می شود.[\(1\)](#)

ابن كثير شاگرد و هم فکر ابن تیمیه نیز تصریح کرده که: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله صلى الله عليه وآلـه وسلم قال في خطبته بعديـر خـم: (إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ التَّقْلِيْنِ ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي وَإِنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقاْ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ) [\(2\)](#)

واکنش ششم: تحریفات لفظی

اشاره

مخالفان به گونه های مختلف به تحریف لفظی این حديث پرداخته اند که چند نمونه آن را بیان خواهیم کرد.

بدون شک پیامبر صلی الله علیه وآلـه در حجـة الوداع در ضمن خطبـه ای حديث تقلـین را بـیان فرمـود ، چنان کـه به سـند مـعتبر به نـقل اـز ترمذی گـذشت. [\(3\)](#)

و چنان کـه گـذشت اهل تسـنن فـراوان نـقل کـرده اـند کـه پـیامبر صـلی الله عـلیه وآلـه در ضـمن خطـبـه حـجـة الـودـاع اـز حـاضـرـین خـواست کـه مـطالب رـا بـه غـائـبـین اـطـلاـع دـهـند. [\(4\)](#)

بنابر نـقل یـعقوـبـی ، حـضـرـت پـس اـز فـرـمـایـش: «إِنِّي قد خَلَّفْتُ فِيْكُمُ مـا إـنْ تـمـسـكـتـم بـه لـنْ تـضـلـلـوـا: كـتاب اللـه وـعـتـرـتـي أـهـل بـيـتـي» فـرمـود:

ص: 1663

1- سلسلـة الأـحادـيـث الصـحـيـحة 4/358.

2- تقـسـير ابنـکـثـير 4/122.

3- رجـوع شـود بـه هـمـين دـفـتـر صـفـحـه 1647 ، روـایـت شـمـارـه 1101 بـه نـقل اـز سنـن التـرمـذـی 5/328

4- صحـیـح البـخارـی 1/24 و 25 و 2/191 ، 213 و 5/94 ، 127 و 6/236 و 8/91 ، 186 ، صحـیـح مـسلم 4/110 و 5/108 ، مـسـنـد أـحمد 1/230 و 5/37 ، 39 ، 45 ، 49 ، 73 ، 411 و 6/385 ، سنـن الدـارـمـی 2/68 ، سنـن ابنـمـاجـة 1/85 و ...

«ألا ، هل بلغت؟ ؟ قالوا نعم ! قال: «اللهم اشهد».

ثم قال: «إنكم مسؤولون فليبلغ الشاهد منكم الغائب». [\(1\)](#)

يعنى: پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان اقرار گرفت و پرسید: «آیا من پیغام خداوند را به شما رساندم؟»؟ گفتند: آری، فرمود: «خدایا شاهد باش».

سپس تأکید فرمود که «شما (در قیامت) مورد بازخواست قرار خواهید گرفت، پس حاضرین به غائبين برسانند و اطلاع دهنند». [\(2\)](#)

ولی به گونه های مختلف فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله زیر پا نهاده شد ، چنان که ملاحظه می فرمایید:

الف) اسقاط حدیث ثقلین از خطبه حجه الوداع

جمع فراوانی این جمله را کاملاً از خطبه ساقط و به نقل بخش های دیگر اکتفا نموده اند برای نمونه رجوع شود به مسنند احمد بن حنبل، مصنف ابن ابی شیبہ ، صحیح بخاری ، صحیح مسلم و سنن دارمی و منابع فراوان دیگر که بخشی از خطبه حجه الوداع را نقل و حدیث ثقلین را از آن اسقاط کرده اند! [\(3\)](#)

ص: 1664

1- تاریخ الیعقوبی 111/2-112 این روایت در صحیح مسلم 41/4 و منابع دیگر تحریف شده و عبارت: «فليبلغ الشاهد منكم الغائب» از آن حذف و جمله: «إنكم مسؤولون» به «أنتم تسألون عنّی» تبدیل شده است.

2- قال العینی: و من فوائد هذا الحديث: وجوب تبليغ العلم على الكفاية، وقد يتعین في حق بعض الناس. (عمدة القاري 10 / 81 و رجوع شود به فتح الباری 3 / 459)

3- مسنند أحمد 5/73 ، المصنف لابن أبی شیبہ 8/616 ، صحیح البخاری 2/191 - 192 و 8/91 ، سنن الدارمی 2/48 ، قال في مجمع الزوائد 3/266 رواه أحمد و رجاله رجال الصحيح.

بسیاری لفظ «عترتی» را از آن انداخته و فقط تمیز به قرآن را این گونه نقل کردند: وقد ترکت فیکم مالن تضليلوا بعده ان اعتضتم به کتاب الله!⁽¹⁾

البته تحریف حدیث ثقلین اختصاص به خطبه حجۃ الوداع ندارد، به عنوان مثال حدیث ثقلین به نقل از زید بن ارقم با اسناد صحیح و معتبر گذشت⁽²⁾ ولی در روایتی از او فقط تمیز به قرآن نقل شده است⁽³⁾

ص: 1665

1- صحیح مسلم 4/41: و مراجعه شود به منتخب مسند عبد بن حمید (المتوفی 249) 271، 343، المنتقى من السنن المسندة لابن الجارود (المتوفی 307) 125، سنن ابن ماجة 2/1025، سنن أبي داود 1/427، السنن الكبرى للبيهقي 5/8 و 10/114، دلائل النبوة للبيهقي 5/436، المصنف لابن أبي شيبة 4/425 و 7/175، السنة لابن أبي عاصم 630، السنن الكبرى للنسائي 2/422، صحيح ابن خزيمة 4/251، صحيح ابن حبان 14/312 و 9/257، المغازی للواقدي 2/1103، البیان و التبیین 229، المستدرک 1/93، الدرر لابن عبد البر 266، نصب الرایة 3/130، تاریخ الإسلام للذهبي 2/704، البداية و النهاية 5/166، 189، 222، السیرة النبویة لابن كثير 4/293، 341، 404، إمتناع الأسماء 2/112 و 9/28، مجمع الزوائد 3/265، الدر المنشور 1/226، کنز العمال 5/117 - 118، سبل الهدی و الرشاد 8/483، حیاة الصحابة للكاندھلوی 3/402 - 403، جمهرة خطب العرب لأحمد زکی صفوت 1/158. در کتاب السنة ابن أبي عاصم (متوفی 287) صفحه 628 - 630، احادیث شماره 1548 تا 1558 همه مشتمل بر «و عترتی» است ولی در دو روایت شماره 1556 - 1557 که از ابن عباس و ابن عمر نقل کرده گفته: خطب فحمد الله و أثني عليه بما هو أهلہ، ثم قال: «أيها الناس قد تركت فیکم ما إن اعتضتم به لن تضليلوا: کتاب الله عزّ وجلّ».

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1647 - 1648 روایت های شماره: 1101، 1107 و دفتر نخست صفحه 287، 301 - 302 روایت های شماره 169، 187، 188.

3- إنی تارک فیکم کتاب الله هو حبل الله من اتبعه كان على الهدی و من تركه كان على الصلالۃ. (المصنف لابن أبي شيبة 7/176)، صحیح ابن حبان 1/331، تفسیر الشعلی 3/163، الدر المنشور 2/60، کنز العمال 1/185) یا أيها الناس إنه لم يبعث نبی قط إلّا عاش نصف ما عاش الذي قبله وإنی أوشك أن أدعی فأجيّب وإنی تارک فیکم ما لن تضليلوا بعده: کتاب الله. (کنز العمال 1/189 به نقل از طبرانی) شایان ذکر است که طبرانی در المعجم الكبير 5/171 - 172 گرچه تمیز به عترت را از زید نقل نکرده، ولی در ادامه روایت گذشته از او نقل کرده: ثم قام [صلی الله علیه و آله] وأخذ بيده على [عليه السلام] فقال: «يا أيها الناس من أولی بکم من أنفسکم»: قالوا: الله و رسوله أعلم، قال: «من كنت مولاًه فعلی مولاًه».

و شَكَفَتْ آنَكَه بعْضِي نَقْلَ كَرْدَه اَنَّدْ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الْقَلِيلِينَ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ...» و در ادامه نامی از عترت نبرده و به ذکر کتاب الله اکتفا نموده اند !! [\(1\)](#)

ج) تبديل «وعترى» به «وسنة نبيه»

گروهی دیگر آن را تبديل به «وسنة نبيه» یا «وسنة نبيكم» و... نمودند ، مانند راویان روایت ابن هشام طبری ، بیهقی ، حاکم و.... [\(2\)](#) و عن أبي هريرة ، قال: قال رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم: إنی قد خلقت فیکم شیئین لَنْ تَضَلُّوا بِعْدَهُمَا أَبْدًا مَا أَخْذَتُمْ بِهِمَا أَوْ عَمِلْتُمْ بِهِمَا: كتاب الله وسنتي ، ولم يتفرقَا حتى يردا على الحوض. [\(3\)](#)

ص: 1666

-
- 1- قال ابن أبي شيبة: حدثنا زكريا ، قال: حدثني عطية، عن أبي سعيد الخدري: أن النبي صلی الله عليه وآلہ وسلم قال: «إنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الْقَلِيلِينَ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ»: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض». (المصنف لابن أبي شيبة 7/176)
 - 2- عن عكرمة ، عن ابن عباس: ان رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم خطب الناس في حجة الوداع فقال:... يا أيها الناس إني قد تركت [تارك] فيكم ما إن اعتصمت به فلن تضلوا أبداً: كتاب الله وسنة نبيه. (المستدرك 1/93 ، السنن الكبرى للبيهقي 10/114 ، الأحكام لابن حزم 6/810 ، كنز العمال 1/185 ، ورجوع شود به السيرة النبوية لابن هشام 4/1023 ، تاريخ الطبرى 2/403 ، دلائل النبوة للبيهقي 5/449 - 448 ، تاريخ الإسلام للذهبي 2/709 ، نهاية الأرب 17/374 إمداد الأسماء 1/279 ، كفاية الطالب الليب للسيوطى 2/39 ، سبل الهدى والرشاد 8/469 ، تفسير الآلوسى 6/198)
 - 3- المستدرك 1/93 ، الأحكام لابن حزم 6/810 ، الجامع الصغير 1/504 - 505 ، 605 ، كنز العمال 1/187 - 188 فيض القدير 3 .591 ، 316

شاید تصور شود که مالک آن را نیز این گونه روایت کرده: (كتاب الله و سنة نبیه) پس معتبر است، ولی باید توجه داشت که این روایت از بلاغات مالک است، (۱) و ارزش احتجاج ندارد. (۲)

د) تبدیل «قمسک» به اهل بیت علیهم السلام به «توصیه به رعایت حقوق» آنان

[1108/9] بنابر نقل صحیح مسلم و دیگر منابع اهل تسنن، چند نفر از راویان حدیث نزد زید بن ارقم رفته و به او گفتند: تو از خیر فراوان بهره برده ای پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و سخنان او را شنیده ای در جنگ ها همراهش بوده و با اونماز گزارده ای از مطالبی که از آن حضرت شنیده ای ما را نیز بهره مند ساز.

زید ابتدا عذرخواهی کرد که من پیر شده و از آن دوران فاصله گرفته و بخشی از مطالب را فراموش کرده ام، پس هر چه نقل کردم بپذیرید و بیش از آن چیزی از من نخواهید. پس از آن گفت:

قام رسول الله صلی الله علیه و آله - یوما - فینا خطیباً بماء يدعی: خمّاً بین مکة و المدينة، فحمد الله و أثني عليه و وعظ و ذكر ، ثم قال: «أَمّا بعد؛ ألا أيها الناس، فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيب ، وأنا تارك فيكم ثقلين:

ص: 1667

1- و حدّثني عن مالك ، أنه بلغه أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما مسكتم بهما: كتاب الله و سنة نبیه (الموطأ 2/899)

2- قال ابن حجر - في الإشكال على حدث - : وقد تعقبوا هذا أيضاً بأن حديث: (إني لا أنسى...) لا أصل له ؛ فإنه من بلاغات مالك التي لم توجد موصولة. (فتح الباري 3/81) بلاغات مالک از افرادی مثل اسماعیل بن ابی اویس است که قابل اعتماد نیستند؛ زیرا خودش گفته: ربّما كنت أضع الحديث لأهل المدينة إذا اختلفوا في شيء فيما بينهم وقال الدارقطني: ليس اختياره في الصحيح. وقال ابن عدي: روی عن خاله غرائب لا يتبعه عليها أحد. وقال الذہبی: ولا ريب أنه صاحب أفراد ومناكير. سیر أعلام النبلاء (10/393 - 394)

أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ، فَخَذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ»، فَحَثَّ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي».

پیامبر صلی الله علیه و آله - بین مکه و مدینه در کنار (برکه آبی که خم نامیده می شد - برای ما خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و موعظه و تذکر فرمود: «ای مردم، من (هم) بشری هستم که به زودی دعوت حق را لیک می گویم (واز میان شما رخت بر می بندم) من در میان شما دو چیز گران بها بجای می گذارم: اول کتاب خدا که مشتمل بر هدایت و نور است آن را بگیرید و به آن تمسک نمایید» و پس از تأکید (و تشویق) و ترغیب به قرآن (در بیان امر دوم) فرمود: «و اهل بیتم» و سه مرتبه تأکید فرمود: «خدا را به یاد داشته باشید (و) در رعایت حق خاندانم (کوتاهی نکنید.)»

فقال له حصين: وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْد؟ أَلِيْسَ نَسَاوَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟! قَالَ: نَسَاوَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصِّدْقَةِ بَعْدِهِ. قَالَ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلَيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ: كُلُّ هُؤُلَاءِ حَرَمُ الصِّدْقَةِ؟! قَالَ: نَعَمْ. [\(1\)](#)

یکی از حاضران از او پرسید: آیا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت بشمار می آیند؟

زید پاسخ داد: همسرانش از خاندانش هستند ولی (مراد از) اهل بیت او کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است.

پرسید: یعنی چه کسانی؟ گفت خاندان علی [علیه السلام] عقیل، جعفر و عباس.

ص: 1668

1- صحيح مسلم 122/7 - 123 ، مسند احمد 4/366 ، السنن الكبرى للنسائي 5 / 51 ، فضائل الصحابة للنسائي 22 ورجوع شود به

صحيح ابن خزيمة 4/62 - 63 ، سنن الدارمي 2/432 ، السنن الكبرى للبيهقي 2/148 و 7/30 و 10/114 ، المعجم الكبير للطبراني 5

.183

نکته اول: با تأمل در روایت فوق به نظر می‌رسد که زید به بهانه فراموشی می‌خواهد چیزی را پنهان کند و شاید شرایط به گونه‌ای بوده که نمی‌توانسته به راحتی حدیث را به صورت کامل نقل نماید. (۱)

نکته دوم: و همین باعث شده که زید مجبور شود بگوید: زنان حضرت هم از اهل بیت هستند ولی مراد از اهل بیت در این حدیث آن‌ها نیستند، البته این مطلب از زید مشهور است که بنابر روایات دیگر او تصریح کرده: همسران پیامبر صلی الله علیه وآلہ از اهل بیت بشمار نمی‌آیند. (۲)

نکته سوم: آن چه در بیان معنای لفظ «أهل بیت» از زید نقل شده - یعنی خاندان عقیل، جعفر و عباس - با دلائل محکم و قطعی دیگر سازگار نیست و تحریف معنوی روایات بشمار می‌رود.

نکته چهارم: در این روایت زید یا راویان دیگر از نقل حدیث غدیر - که همراه با حدیث تقلیل ایراد شده - امتناع ورزیده و آن را کتمان کرده‌اند. امکان

ص: 1669

۱- البته این کاملاً طبیعی است که بشر عادی به مرور زمان و به خصوص با کهولت سنّ بسیاری از مطالب را فراموش نماید و همین امر نیاز به معصوم از نسیان را می‌رساند لذا پیامبر صلی الله علیه وآلہ مطالب را به امیر مؤمنان علیه السلام القاء می‌فرمود و آیه شریفه (وَ تَعِيَّهَا أُذْنُ وَاعِيَةٌ) [الحقة: 69] در همین زمینه نازل شد که آن حضرت تمام مطالب را درست به خاطر سپرده و هیچ گاه فراموش نخواهد نمود. (رجوع شود به همین دفتر صفحه 1601 ، روایت شماره 1087 و دفتر دوم ، صفحه 661 - 662 ، روایات شماره 428 - 429) ولی روشن است که او در این جا بخشی از مطالب را - که خودش در جا‌های دیگر و روایات دیگر نقل کرده - کتمان نموده است.

۲- بنابر نقلی دیگر وقتی از او پرسیدند: أليس نساوه من أهل بيته؟ قال: لا. (المصنف لا بن أبي شيبة 3/104) قال النووي: والمعروف في معظم الروايات في غير مسلم أنه قال: نساوه لسن من أهل بيته. (شرح صحيح مسلم لل النووي 15/180)

دارد مطلبی که شرایط به گونه ای نبوده که زید بتواند حدیث غدیر را نقل نماید.

بيان تحریف

در روایات معتبر دیگر به وضوح دیده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته از توصیه به رعایت حق اهل بیت علیهم السلام در غدیر فرمان به تمسک به اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن صادر نموده و فرموده که امان از گمراهی در گرو تمسک به هر دو است چنان که به سند صحیح از مسنند اسحاق بن راهویه و حاکم نیشابوری و دیگران (۱) - بویژه از زید بن ارقم - نقل شد ولی در روایت صحیح مسلم مطلب به گونه ای تحریف و نقل شده که فقط سفارش به رعایت حقوق اهل بیت علیهم السلام از آن فهمیده شود نه تمسک و بدین وسیله راه برای تشکیک امثال ابن تیمیه باز شده است.

ابن تیمیه درباره روایت صحیح مسلم - با لحنی که حتی در صدور آن هم تشکیک نموده! - می گوید:

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را فرموده باشد [!!!] فقط فرمان به تبعیت از قرآن است نه عترت، و «أذكّرُكُم» دلالت بر یادآوری رعایت حقوق اهل بیت علیهم السلام و اجتناب از ستم به آنان است که پیش از آن فرموده بود. (۲)

نگارنده گوید: البته ابن تیمیه و پیشوایانش همان را هم رعایت نکردند!

ص: 1670

1- گذشت که ابن حجر هیتمی آن را با لفظ «تمسک» نقل کرده و گفت: ان لحدث التمسک بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً، و مرّ له طرق مبسوطة.... (الصواعق المحرقة 150)

2- الحديث الذي في مسلم إذا كان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قد قاله ، فليس فيه إلّا الوصية باتباع كتاب الله ، و هذا أمر قد تقدّمت الوصية به في حجّة الوداع قبل ذلك ، وهو لم يأمر باتباع العترة ، ولكن قال: «أذكّركم الله في أهل بيتي » ، وتذكير الأمة بهم يقتضى أن يذكروا ما تقدّم الأمر به قبل ذلك من إعطائهم حقوقهم ، والامتناع من ظلمهم ، وهذا أمر قد تقدم بيانه قبل غدير خم. (منهاج السنة 7/ 318-319)

اشاره

هنگامی که مخالفان دستشان از همه جا کوتاه شد دست به تحریف معنوی می‌زنند.

نمونه اول:

بعضی گفته اند:

مراد از حدیث تمسک به محبت و حفظ احترام اهل بیت علیهم السلام است! [\(1\)](#) شاه ولی الله دهلوی (متوفی 1176) می‌نویسد:

پس قول آن حضرت «ما إن تمسكتم به لن تضلوا» محمول است بر محبت اهل بیت و معنای «لن یتفرقا» آن است که تا واجب عمل بر قرآن باقی است و جوب محبت اهل بیت نیز باقی است. [\(2\)](#)

پاسخ

گرچه محبت اهل بیت علیهم السلام و حفظ احترام آنها واجب است ولی متفاهم از این حدیث امری فراتر یعنی پیروی از قرآن و عترت علیهم السلام در کنار یک دیگر و تمسک به آن دو است که محبت آن بزرگواران بخشی از آن است.

و متفاهم از «لن یتفرقا» نیز آن است که قرآن و عترت علیهم السلام از یک دیگر جدا نمی‌شوند و هر دو بر مدار حق و حقیقت جاودان خواهند ماند و لزوم پیروی از عترت مانند پیروی از قرآن استمرار دارد و همیشگی است، و این امری است فراتر از واجب محبت اهل بیت علیهم السلام.

ص: 1671

1- صالح احمد الشامي در جامع الأصول التسعة 324/13 می‌نویسد: المراد من الأخذ بهم التمسك بمحبّتهم و المحافظة على حرمتهم.

2- قرة العينين

برخی دیگر «اهل بیت» را بر دیگران تطبیق کرده و دامنه آن را توسعه داده اند.

ابن تیمیه - که اصرار دارد به هر نحوی شده روایت را از ارزش و اعتبار ساقط نماید پس از آن همه اصرار و انکار - افرون بر توسعه در دائرة عترت و نماید تحریف آن ، در معنای حدیث نیز تصرف دیگر نموده - می گوید: کسانی که آن را قبول دارند می گویند: مراد آن است که مجموع عترت - که همه بنی هاشم بنی عبدالملک، عباس و فرزندانش، ابوطالب و فرزندانش و.... باشند (نه خصوص معصومین علیهم السلام)- بر ضلالت و گمراهی اتفاق نمی کنند. [\(1\)](#)

وروشن است که «اتفاق بر گمراهی نمی کنند» غیر از متفاهم از عبارت حدیث است که: «تمسّک به اهل بیت علیهم السلام باعث ایمن شدن از گمراهی است.»

و شاه عبدالعزیز دهلوی می نویسد:

عترت در لغت عرب به معنای اقارب است ، پس اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت ائمه باشند و واجب الاطاعة ، علی الخصوص مثل عبدالله بن عباس و محمد ابن الحنفیة و زید بن علی و حسن مثنی و اسحاق بن جعفر الصادق و امثال ایشان [\(2\)](#)

پاسخ

به نقل صحیح ثابت شد که حضرت در عید غدیر ، حدیث ثقلین را با (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيُّ مَوْلَاهٌ) در کنار یک دیگر ذکر فرمود تا معلوم باشد مراد از «عترت»

ص: 1672

1- والذين اعتقدوا صحتها قالوا: إنما يدل على أن مجموع العترة - الذين هم بنو هاشم - لا يتفقون على ضلاله ، (رجوع شود به منهاج السنة 7، 318 / 394)

2- تحفه اثنا عشریه 219

کیست و - چنان که اخیراً گذشت - حدیث «الائمه بعدی اثنا عشر» را نیز در حجّة الوداع بیان فرمود که آن هم بیان گر مراد از «عترت» است.

توضیح بیشتر در اینباره در پاسخ از کلام البانی خواهد آمد.

البانی می گوید:

برخی از اهل سنت خیال می کنند که شیعه در احتجاج به حدیث تقلین درست فکر می کند ولی این توهمندی بیش نیست به دو دلیل:

دلیل اول: [الف] دائرة عترت وسیع تر است از آن چه شیعه می گوید.

[ب] اهل بیت در اصل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند... به دلیل آیات قبل و بعد که مربوط به آنان است.

[ج] این که شیعه آیه را مختص به علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می داند نه زنان حضرت، تحریف معنای آیه است.

[د] حدیث کسان و روایات مشابه آن نهایت دلالتش توسعه دلالت آیه است بر آنکه علی و خانواده اش هم داخل آیه هستند.

دلیل دوم: مراد از اهل البيت دانشمندان صالح از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند که تمسک به قرآن و سنت آن حضرت می کنند. یعنی مقصود اولی و بالذات سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و ذکر خاندان در اینجا به جهت آن است که آن‌ها غالباً صاحب‌البیت را بهتر می‌شناسند و سیره و روش و حکمت و احکام او را می‌دانند.

البانی در ادامه برای اثبات مدعای خود به کلمات شارحین حدیث و احادیث جعلی: (عليکم بستّي و سنة الخلفاء الراشدين) و حدیث جعلی و تحریف شده:... (كتاب الله و سنة رسوله) که پیش از این گذشت [\(1\)](#) - استناد کرده است.[\(2\)](#)

ص: 1673

1- رجوع شود به همین دفتر ، صفحه 1665 - 1666 .

2- سلسلة الأحاديث الصحيحة 4 / 359- 361 .

الف) عترت و اهل بیت منحصر است در آن چه شیعه می گوید:

ب) زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول آن نیستند.[\(1\)](#)

ج) اختصاص آیه به معصومین علیهم السلام مقتضای دلیل است و خلاف آن تحریف آیه بشمار می رود.

د) این روایات در مقام توسعه نیست بلکه دلیل حاکم و بیان گر مراد از آیه شریفه است به گونه ای که اگر فرض شود متفاهم از آیه معنای عامی باشد که زنان آن حضرت را هم شامل گردد، باز این روایات باعث تخصیص آن به معصومین و اخراج دیگران می شود.

بیان مطلب - با استناد به روایات صحیح و معتبر اهل تسنن آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت دقیق دائرة عترت و اهل بیت را تعیین و تحدید فرمود:

1. به این که امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دعوت نمود و هیچ کس دیگری را دعوت نکرد.

[10/1109] عن أم سلمة ، قالت: في بيتي نزلت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...) ، قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه و آله إلى علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام] ، فقال: «هؤلاء أهل بيتي ».[\(2\)](#)

ص: 1674

1- گذشته از روایات آینده، عدول از ضمیر جمع مؤنث به جمع مذکر (کُم) در آیه نیز بر این مدعای دلالت دارد: (وَقَرْنَ فِي يُوْتِكُنَ وَلَا تَبَرْجَنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

2- قال الحاكم النسابوري: هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه. وقال الذهبي: على شرط البخاري. (المستدرک 3/146)

[11/1110] قال واثلة بن الأسعق... فدعا رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ الحسن والحسين [عليهمـاـ السلام] فأقعد كل واحد منهمـاـ على فخذـيهـ وأدنـيـ فاطـمةـ [عليـهـمـاـ السـلامـ] من حـجـرهـ وزوجـهاـ ، ثم لـفـ عليهمـ ثـوـبـاـ، وـقـالـ: (إـنـماـ يـرـيدـ اللـهـ لـيـذـهـ بـعـنـكـمـ الرـجـسـ أـهـلـ الـيـتـ وـيـطـهـرـكـمـ تـطـهـيرـاـ) ، ثم قال: «هـؤـلـاءـ أـهـلـ بـيـتـيـ ، اللـهـمـ أـهـلـ بـيـتـيـ أـحـقـ».[\(1\)](#)

تعـبـيرـ بـهـ ((ارـسـالـ)) وـ((دـعـوتـ)) كـهـ بـهـ معـنـىـ فـرـسـتـادـنـ بـهـ دـنـبـالـ آـنـانـ ، وـدـعـوتـ اـزـ آـنـانـ باـشـدـ درـ روـایـاتـ دـیـگـرـ نـیـزـ آـمـدـهـ استـ.

2. آـنـانـ رـازـیـرـ کـسـاـ قـرـارـ دـادـ وـکـسـ دـیـگـرـ رـاـ قـرـارـ نـدـادـ چـنـانـ کـهـ درـ روـایـتـ اـخـیرـ مـلاـ حـظـهـ فـرـمـودـیدـ وـدرـ روـایـتـ مـعـتـبـرـ شـمـارـهـ 1098ـ نـیـزـ گـذـشتـ کـهـ:

وـأـخـذـ رـسـولـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ ثـوـبـهـ فـوـضـعـهـ عـلـىـ عـلـىـ وـفـاطـمـةـ وـحـسـنـ وـحـسـيـنـ [عليـهـمـاـ السـلامـ] فـقـالـ: (إـنـماـ يـرـيدـ اللـهـ لـيـذـهـ بـعـنـكـمـ الرـجـسـ أـهـلـ الـيـتـ وـيـطـهـرـكـمـ تـطـهـيرـاـ).

يعـنـيـ پـيـامـبـرـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ جـامـهـ اـشـ رـاـ بـرـ سـرـ عـلـىـ ، فـاطـمـهـ ، اـمـامـ حـسـنـ وـامـامـ حـسـيـنـ عـلـيـهـمـ السـلامـ کـشـیدـ سـپـسـ آـيـهـ تـطـهـيرـ رـاـ قـرـائـتـ فـرـمـودـ.

اـيـنـ گـونـهـ تعـبـيرـ درـ روـایـاتـ مـعـتـبـرـ وـمـتـعـدـدـ آـمـدـهـ استـ.[\(2\)](#)

[12/1111] درـ روـایـتـ اـزـ عـاـيـشـهـ آـمـدـهـ استـ خـرـجـ النـبـيـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ غـدـاـ وـعـلـيـهـ مـرـطـ

صـ: 1675

1- قالـ الحـاـكـمـ الـنـيـساـبـورـيـ: هـذـاـ حـدـيـثـ صـحـيـحـ عـلـىـ شـرـطـ الشـيـخـيـنـ وـلـمـ يـخـرـجـاهـ. وـقـالـ الذـهـبـيـ: عـلـىـ شـرـطـ مـسـلـمـ (الـمـسـتـدـرـكـ 3/147)

2- ثم لـفـ عـلـيـهـمـ ثـوـبـهـ أوـقـالـ: کـسـاءـ. (مسـنـدـ أـحـمـدـ 4/107) ثم لـفـ عـلـيـهـمـ ثـوـبـهـ (الـمـسـتـدـرـكـ 2/416) قالـ الحـاـكـمـ الـنـيـساـبـورـيـ: هـذـاـ حـدـيـثـ صـحـيـحـ عـلـىـ شـرـطـ مـسـلـمـ وـلـمـ يـخـرـجـاهـ) ذـهـبـيـ، اـبـنـ تـيـمـيـهـ وـ...ـ نـیـزـ حـدـيـثـ کـسـاءـ رـاـزـ روـایـاتـ صـحـيـحـ شـمـرـدـهـ اـنـدـ. قـالـ اـبـنـ تـيـمـيـهـ: وـأـدـارـ کـسـاءـهـ عـلـىـ عـلـيـيـ وـفـاطـمـةـ وـحـسـنـ وـحـسـيـنـ [عليـهـمـاـ السـلامـ] فـقـالـ: اللـهـمـ هـؤـلـاءـ أـهـلـ بـيـتـيـ فـمـأـدـهـ بـعـنـهـمـ الرـجـسـ وـطـهـرـهـمـ تـطـهـيرـاـ. (مجموعـةـ الفتـاوـىـ 18/365ـ 366ـ وـرجـوعـ شـوـدـ بـهـ سـيـرـ أـعـلـامـ النـبـلـاءـ 2/122)

مرحل [مرجل] (1) من شعر أسود، فجاء الحسن بن علي [عليهما السلام] فأدخله، ثم جاء الحسين [عليه السلام] فدخل معه ثم جاءت فاطمة [عليها السلام] فأدخلتها، ثم جاء على [عليه السلام] فأدخله ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) (2)

3. با منع ام سلمه از قرار گرفتن زیر آن ، به تبیین بیشتر مطلب پرداخت و نشان داد که همسرانش از عترت نیستند.

[13/1112] ام سلمه می گوید: به پیامبر صلی الله عليه وآلہ گفتم: من هم از اهل بیت هستم و گوشة عبا را گرفتم تا (زیر آن رفته و) در کنار آنان قرار گیرم حضرت آن را از دستم کشید (3) [واز رفتن زیر آن ممانعت فرمود].

[14/1113] حضرت به من فرمود: «أنت على مكانك، وأنت على [إلى] خير» توسر جایت باش ، توبر خیر و نیکی هستی. (4)

ص: 1676

1- المرط: كل ثوب غير مخيط. (لسان العرب 7/402) مرحَّل أو مرجل - روی بالحاء وبالجيم -: أي منقوش عليه صور رحال الإبل أو صور المراجل. (الديجاج على مسلم للسيوطى 5/398)

2- صحيح مسلم 7/130 ، وروى نحوه الحكم النيسابوري في المستدرك 3/147 وقال: هذا حديث صحيح على شرط الشيفين ولم يخرجاه. وقال الذهبي: على شرط البخاري ومسلم.

3- عن أم سلمة: ان رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم قال لفاطمة: «أئتني بزوجك وابنيك فجاءت بهم، فألقى عليهم كساءً فدكياً، ثم وضع يده عليهم ، ثم قال: «اللهم إن هؤلاء آل محمد؛ فاجعل صلواتك وبركاتك على محمد وعلى آل محمد إناك حميد مجيد». قالت أم سلمة: فرفعت الكساء لأدخل معهم ، فجذبه من يدي وقال: «إنك على خير». (مسند أحمد 6/323 و مراجعه شود به مسند أبي يعلى 12/456، الذريعة الطاهرة النبوية للدولابي 150، المعجم الكبير للطبراني 3/53 و 23/336 تاريخ مدينة دمشق 13/203، الدر المنشور 5/198 ، كنز العمال 13/645)

4- لمّا نزلت هذه الآية على النبي صلی الله عليه وآلہ : (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) في بيت أم سلمة فدعا فاطمة وحسناً وحسيناً [عليهم السلام] ، فجلّلهم بكساء ، وعلى [عليه السلام] خلف ظهره فجلّله بكساء ، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي ، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً». قالت أم سلمة وأنا معهم يا نبي الله ، قال: «أنت على مكانك وأنت على [إلى] خير». (سنن الترمذى 5/30 - 31 و 5/328 قال الترمذى: وفي الباب عن أم سلمة ومعقل بن يسار وأبي الحمراء وأنس بن مالك. و مراجعه شود به شواهد التنزيل 2/120، أسد الغابة 2/12، ذخائر العقبي 21، أحكام القرآن لابن العربي 3/571 تفسير القرطبي 14 - 183 ، الدر المنشور 5/198 ، إمتحان الأسماع 5/383 ، فضل آل البيت عليهم السلام للمقرizi ، 31، 54، سبل الهدى والرشاد 11/12 - 14 ، الخامس عشر: في بيان من هم أهل البيت) صالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة 13/325 حکم به صحت این روایت نموده.

[15/1114] ام سلمه تصریح می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله نفر مود که تواز اهل بیت من هستی (2)

[16/1115] و می گوید: به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله به خواسته من پاسخ مثبت نداد (و مرا از اهل بیت ندانست) (3)

[17-1116-18] نظری این مطلب از برخی همسران دیگر آن حضرت - مانند عایشه و زینب - نیز نقل شده است. (4)

ص: 1677

1- جامع البیان ، 11/22 تاریخ دمشق 207/13 ، شواهد التنزیل ، 86/2 ، 87 ، 88 الدر المنشور 5/198.

2- عن أم سلمة قالت: نزلت هذه الآية في بيتي: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) وفي البيت سبعة: جبرئيل و ميكائيل و رسول الله [صلی الله علیه و آله] و علی و فاطمة و الحسن و الحسين [علیهم السلام] - و أنا علی باب البيت - فقلت: يا رسول الله ، ألسنت من أهل البيت ؟ فقال: «إنك على [إلى] خير ، إنك من أزواج النبي». وما قال: إنك من أهل البيت. (تاریخ مدینة دمشق 14/145 ، شواهد التنزیل 2/124 ، نظم درر السمعطین 238)

3- فقلت يا رسول الله وأنا قالت: فوالله ما أنعم، وقال: «إنك إلى خير». (جامع البیان 13/22 تقسیر ابن کثیر 3/493 ، فضل آل البیت علیهم السلام للمقریزی 33 ، ورجوع شود به شواهد التنزیل 2/133-134)

4- عن جمیع بن عمیر ، قال: انطلقت مع أمی إلى عائشة فسألتها أمی عن علی [علیهم السلام]. قالت: ما ظنك برجل كانت فاطمة تحته و الحسن و الحسين ابنيه ؟! ولقد رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم التفت عليهم بثوبه، وقال: «اللهم هؤلاء أهلي ، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً». قلت: يا رسول الله ألسنت من أهلك ؟ قال: إنك على خير. (شواهد التنزیل 2/61) وفي روایة ابن عساکر: فقالت عائشة: كان أحب الرجال إلى رسول الله صلی الله علیه و آله لقد رأیته و ما أدخله تحت ثوبه و فاطمة و حسناً و حسيناً ثم قال: «اللهم هؤلاء أهلي بيتي ، اللهم أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً» ، قالت: فذهبت لأدخل رأسي فدفعني ، قلت: يا رسول الله ، ألم لست من أهلك ؟ قال: إنك على خير ، إنك على خير. (تاریخ مدینة دمشق 42/260-261) عن إسماعیل بن عبد الله بن جعفر الطیار، عن أبيه، قال: لما نظر النبي صلی الله علیه و آله إلى جبرئیل هابطاً من السماء قال: «من يدعوني ؟ من يدعوني ؟»؟ فقالت زینب: أنا يا رسول الله. فقال: «ادعوني لي علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً»، فجعل حسناً عن يمينه و حسيناً عن يساره و علياً و فاطمة [علیها السلام] تجاههم، ثم غشاهم بکسae خیری و قال: «اللهم إن لكل نبی أهلاً، وإن هؤلاء أهلي»، فأنزل الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) ، فقالت زینب: يا رسول الله، ألا أدخل معکم ؟ قال: مكانک فإنك على خیر إن شاء الله». (شواهد التنزیل 2/53)

4. پیامبر فرمود: «این ها اهل بیت من هستند» و کسی را در این فرمایش شریک نفرمود. [\(1\)](#)

هنگام نزول آیه شریفه مباهله نیز همینگونه اهل بیت را تعیین فرمود:

[آل 1118/19] عن عامر بن سعد ، عن أبيه ، قال: لما نزلت هذه الآية: (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ) [آل عمران (3): 61] دعا رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم علیاً وفاطمة وحسنناً وحسیناً [علیہم السلام] ، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي».

[\(2\)](#)

ص: 1678

1- ولما نزلت هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...) إلى آخر الآية ، دعا رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم علیاً وفاطمة وحسنناً وحسیناً [علیہم السلام] ، وقال: «اللهم هؤلاء أهلي». (شواهد التنزيل 2/36 ورجوع شود به شواهد التنزيل 2/29 ، السنن الكبرى للنسائي 5/108 ، تاريخ مدينة دمشق 42/112-113) ونیز رجوع شود به صفحه های گذشته و آینده روایات شماره 1109-1113 ، 1116-1118.

2- صحيح مسلم 7/120-121، وقال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح على شرط الشيفين. ذهبي نیز در این حکم با او موافقت نموده است. (المستدرک 3/150 و مراجعه شود به المستدرک 3/147 ، سنن الترمذی 4/293-294 و 5/302 ، السنن الكبرى للبيهقي 7/63 ، مسند سعد بن أبي وقاص 51)

5. پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که آیه: تطهیر مربوط به این پنج نفر است.

[20/1119] عن أبي سعيد الخدري ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: نزلت هذه الآية في خمسة: في و في علي و حسن و حسين و فاطمة [عليهم السلام]: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا) [\(1\)](#)

6. زید بن ارقم نیز به صراحة گفته: زنان از اهل بیت نیستند. [\(2\)](#)

راستی چگونه ممکن است حکم به طهارت و تمسک به کسانی شود که در چندین آیه پیش از همین آیه تطهیر، خداوند درباره آنان فرموده است: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِقَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعِفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) [الأحزاب (33) 30] !! و چنان که گذشت در سوره مبارکه تحریم نافرمانی دو تن از آن همسران و مخالفتشان با پیامبر صلی الله علیه و آله را متذکر شده و برای آن دو،

ص: 1679

1- جامع البيان 22/9 ، تفسیر ابن أبي حاتم 9/3131 - 3132 ، تفسیر الشعلبي 8/41 ، شواهد التنزيل 2/41 ، المحرر الوجيز لابن عطيه الأندلسی 4/384 ، تفسیر ابن كثير 3/494 ، الدر المنشور 5/198 ، تاريخ مدينة دمشق 13/206 ، سبل الهدى والرشاد 11/13. وقال عطيه العوفي: سألت أبا سعيد الخدري: من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً؟ فعدهم في يده خمسة: رسول الله [صلی الله علیه و آله] و علي و فاطمة و الحسن و الحسين [عليهم السلام]. (المعجم الأوسط للطبراني 2/229) وفي ذخائر العقبی 21: باب في بيان ان فاطمة و علياً و الحسن و الحسين [عليهم السلام] هم أهل البيت المشار إليهم في قوله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا).

2- فقال له يزيد و حسين: من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال زید: لا. (المصنف لابن أبي شيبة 3/104) وفي صحيح مسلم و غيره: فقلنا: من أهل بيته ، نساؤه؟ قال: لا. (صحيح مسلم 7/123 ، المعجم الكبير للطبراني 5/182 ، تاريخ مدينة دمشق 41/19 ، المغني لابن قدامة 6/553 ، الشرح الكبير لابن قدامة 6/230 ، تفسیر ابن كثير 3/494 ، إمتناع الأسماء 5/377 ، الصواعق المحرقة 150) قال النووي: والمعروف في معظم الروايات في غير مسلم أنه - يعني زیداً - قال: نساؤه لسن من أهل بيته. (شرح صحيح مسلم للنووي 15)/180

مثال به سمبل کفر: زنان حضرت نوح و حضرت لوط علیهمما السلام زده است !! (1)

اگر تمسک به هر یک از آنان یا دانشمندان عترت باعث هدایت و ایمنی از ضلالت گردد هنگام اختلاف آنان در احکام شرعی یا در مواردی چون جنگ جمل و... چه باید کرد؟! چگونه ممکن است همه آنان بر حق باشند و پیروی از هر کدام لازم باشد؟!

تذکر

بعضی از مخالفان گفته اند: اراده در آیه تطهیر اراده تشریعی است نه تکوینی؛ لذا عصمت و طهارت اهل بیت از آن استفاده نمی شود.

پاسخ

روشن است که اراده تشریعی خدای تعالی در دوری از پلیدی اختصاص به اهل بیت ندارد و شامل همه مکلفین است ، پس ذکر اختصاص آن به اهل بیت علیهم السلام بلکه تأکید بر انحصار آن ، امری لغو خواهد بود !

پاسخ دلیل دوم:

اما این که البانی می گوید:

مقصود اولی و بالذات سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و ذکر خاندان در اینجا به جهت آن است که آنها غالباً صاحب البيت را بهتر می شناسند و سیره و روش و حکمت و احکام او را می دانند.

ص: 1680

1- سورة التحریم (66): 4، 10

پاسخش آن است که:

1. با توجه به روایات و دلائل گذشته، هر دانشمندی از خاندان آن حضرت نمی‌تواند مشمول آیه باشد و آیه مبارکه اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد.

2. معصومین علیهم السلام گرچه جز به قرآن و آن چه پیامبر صلی الله علیه و آلہ فرموده تمسک نمی‌کنند ولی مهم آن است که:

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آلہ مطالبی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ودیعت نهاده که دیگران از آن بی خبرند (و آن حضرت و هم چنین جانشینان ایشان، آن مطالب را به امام پس از خویش منتقل می‌نمایند) و حتی دانشمندان از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آلہ هیچ اطلاعی از آن مطالب ندارند.

و ثانیاً: فهم و درک صحیح کتاب و سنت و اجرای آن به صورت درست و کامل نیاز به رهبری معصومین علیهم السلام دارد پس وجود عترت در کنار قرآن و سنت موضوعیت دارد و مقصود اولی و بالذات است

3. تمسک باأخذ روایت فرق می‌کند، مجرد اخذ تمسک نیست و چنان که در کلمات اعیان عامه گذشت، هدایت و الگوگرفتن از سیره عملی و روش اهل بیت علیهم السلام و اقتدا به آنان نیز هست

و تمسک به غیر معصوم - حتی دانشمندان از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آلہ - باعث مصونیت از ضلال که در حدیث ثقلین آمده نیست؛ زیرا غیر معصوم ایمن از خطأ در فهم یا تطبیق و حتی ایمن از تعمد خلاف نیست!

4. روایاتی که البانی در آخر بدان استدلال کرده همه جعلی و ساختگی است و قابل استناد نیست.

اشاره

مخالفان برای حفظ قانون اشتراک روایاتی جعل کردند که صحابه را در این جهت مانند عترت معرفی نموده و تمسک به آنان را باعث هدایت دانستند. ملا علی قاری گفته:

مراد از حدیث ثقلین آن است که باید دین را از عترت گرفت و آنان را دوست داشت و حرمتshan را رعایت نمود ، به روایتشان عمل کرد و بر قولشان اعتماد نمود. ولی این منافات ندارد که سنت از دیگران نیز گرفته شود به جهت روایت: (أصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) و به استناد به آیه شریفه: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) [النحل (16): 43 و الأنبياء (21): 7].⁽¹⁾

پاسخ

آیا شکفت نیست که پیامبر صلی الله علیه وآلہ برای آن که امت از گمراهی در امان باشد لزوم تمسک به قرآن و عترت را بیان نماید ، و کسی به روایتی ساختگی استناد کند که تمسک به دیگران هم مانع ندارد؟

جایی که این همه اختلافات در اصول و فروع از توحید گرفته تا جزئی ترین فرع فقهی وجود دارد آیا همه نظرات و اقوال مختلف صحابه حجت است یا قطعاً برخی ضلالت و گمراهی است؟

کافی است بدانیم عده ای از بزرگان عامه حکم به عدم اعتبار این روایت کرده بلکه برخی تنافی آن را با آیات نیز بیان نموده اند. ⁽²⁾

ص: 1682

1- تحفة الأحوذی 10/196.

2- پاسخ از حدیث جعلی: « أصحابی کالنجوم» در دفتر نخست پاورقی صفحه 375-376 گذشت.

اما آیه شریفه: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) آن هم مربوط به اهل بیت علیهم السلام است. (۱)

واکنش نهم: مخالفت عملی با حدیث تقلین

بسیاری از محدثان، مفسران فقها و... گذشته از کتمان انکار و تحریف معنوی حدیث تقلین، در عمل نیز مخالفت صریح خود را با آن نشان داده و حتی از نقل اقوال و روایات اهل بیت علیهم السلام امتناع نموده اند چه رسد به تمسک!!

چرا در کتب فقه، حدیث، تفسیر و... اقوال و نظریات اهل بیت علیهم السلام بسیار ناچیز ولی مملو از کلمات دشمنان آنان است؟!

حتی اگر آنها قائل به تعمیم عترت به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر بستگان آن حضرت باشند، قطعاً عترت شامل امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هست پس چرا به اقوال و نظریات آنان توجهی نمی شود؟!

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده دامان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟! مگر از ابتدای زندگی تا آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله سایه وار دنبال آن حضرت نبود؟!

اهل تسنن درباره آن حضرت گفته اند: روی عن النبی صلی الله علیه و آله فاکثر (۲) یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر روایات فراوان نقل کرده است.

آیا بخاری از آن حضرت چند روایت نقل کرده است؟! از عایشه چقدر؟!

ص: 1683

-
- 1- لما نزلت: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) قال علي [علیه السلام] نحن أهل الذکر. (جامع البيان 17 / 8) و عن أبي جعفر [علیه السلام] في قوله: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...) قال: نحن أهل الذکر. (شواهد التنزيل 1 / 434)
 - 2- أسد الغابة 4 / 21.

بنابر نقل عسقلانی، بخاری از امیرالمؤمنین علیه السلام 29 حدیث نقل کرده، از حضرت زهرا علیها السلام فقط یک حدیث، ولی از عمر بن الخطاب 60 حدیث، از عایشه 242 حدیث، و از ابوهریره 446 حدیث⁽¹⁾

بلکه گویند: یک چهارم دین از عایشه به آن ها رسیده است.⁽²⁾ ذهبی تعداد روایات او را بیش از 2200 می داند.⁽³⁾

بخاری حاضر نیست از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کند،⁽⁴⁾ ولی از خوارج، نواصب اهل بدعت و... روایت ها نقل می کند⁽⁵⁾ از ابوهریره - که حال او بر همگان معلوم است و مدت مصاحبته او با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو سال هم نمی رسد! - در مجموع کتب تسعه سالان 8740 روایت نقل شده که بیش از یک هفتم روایات آن است!⁽⁶⁾

محمد شاه ولی الله دهلوی (متوفی 1176) در ضمن مطلبی می نویسد:

اکثر اهل اسلام مالکیان و حنفیان و شافعیان اند و اصل مذهب ایشان معتمد است بر مسائل اجتماعیه فاروق. بجز در مسائل چند بر آثار مرتضی [علیه السلام] اعتماد ندارند [...] و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی [علیه السلام] به ظهور نیامد![!] پس انتفاع به شیخین

ص: 1684

1- رجوع شود به مقدمه فتح الباری: ذکر عدّة ما لکل صحابی فی صحيح البخاری 474-478.

2- قال الحاکم: فحمل عنها ربع الشريعة. (عمدة القاري للعيني 1/6)

3- مسنن عائشة يبلغ ألفين ومئتين وعشرة أحاديث. (سیر اعلام النباء 2/139)

4- میزان الاعتدال 1/414.

5- رجوع شود به کتاب: الامام البخاری للهراشی 2/272-347، کتاب العتب الجميل، سیری در صحیحین، دلائل الصدق و....

6- مراجعه شود به أضواء على السنة المحمدية 200، کتاب أكثر ابو هريرة 43، مجله علوم حدیث، شماره 47، مقاله: روایات اهل بیت علیهم السلام در صحاح اهل سنت

اعظم است از انتفاع ایشان به مرتضی [علیه السلام] بلکه مقرر است که به کثرت اتباع ثواب به متبع می رسد و اتابع شیخین اهل سنت
اند که غالب و فاش در بلاد اسلام ایشان اند [\(1\)](#)

ص: 1685

1- قرة العينين 169

7- نیاز به نص در امامت و انکار آن

وجه نیاز به پیامبر و امام

بدون شک بشر برای رسیدن به کمال و سعادت دنیا و آخرت نیاز به راهنمایی از جانب پروردگار دارد؛ از این روی نیاز به پیامبران علیهم السلام و تعیین آن‌ها از جانب پروردگار امری روشن بشمار می‌رود.

پس از رحلت هر یک از رسولان الهی علیهم السلام این نیاز باقی است و باید کسی باشد که وارث علم و دانش آن پیامبر بوده و با تأیید الهی به عصمت، لیاقت جانشینی او را داشته باشد تا عهده دار وظایف او گردد، مرجعی باشد برای حل مشکلات و اختلافات، تبیین حقائق، اجرای احکام و اقامه حدود، حفظ مرزها و....⁽¹⁾

اشتراط عصمت و دانش الهی در امام

بنابر تعریف شیعه و سنی، امامت عبارت است از ریاست بر همه مردم و پیشوای بودن در امور دین و دنیا به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای که تبعیت از امام.

ص: 1687

1- پاسخ این توهمندی که: اگر مسلمانان از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنند نیازی به نصب امام از جانب خدا نخواهند داشت صفحه 1711 خواهد آمد.

بر همه لازم باشد. (۱) بنابر این چگونه ممکن است کسی که از دانش الهی و از عصمت بی بهره باشد در چنین جایگاهی قرار گیرد؟! شاید ندانسته یا به اشتباه و بلکه دانسته و عمداً وظیفه اش را بجایاورد، دستور به انجام منکرات داده و یا مردم را از کارهای شایسته باز دارد امکان این امر کافی است که اعتقاد جامعه از چنین کسی سلب شود چه رسید به وقوعش و این نقض غرض است

انتخاب یا انتصاب؟

با توجه به اشتراک وجه نیاز به پیامبر و امام و اشتراط عصمت در هر دو، روشن است که همان گونه که مردم دخالتی در انتخاب پیامبران ندارند، در انتخاب امام نیز نمی توانند سهمی داشته باشند و اظهار نظر کنند؛ زیرا جز خداوند کسی از وجود صفت عصمت در افراد اطلاع ندارد.

علاوه بر آن، واگذار نمودن امر به مردم باعث اختلاف، نزاع، کشمکش، خوبنیزی و... خواهد شد چنان که در سقیفه و پس از آن تا امروز شاهد آن بوده و هستیم

آیا معقول است که خدای حکیم و مهربان که به آن چه مورد نیاز بشر بوده - در تکوین و تشریع حتی به اموری که نزد ما ساده و بی ارزش است - اهمیت داده و آن را بیان نموده در مورد امر مهم و عظیمی که صلاح دین و دنیای اجتماع به آن بستگی دارد اهمال ورزیده باشد؟!

آیا ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله که همیشه هنگام مسافت کسی را در مدينه به جای خویش می گمارد تا مردم سرگردان نشوند هنگام سفر آخرت امت را به حال خویش واگذارد؟!

ص: 1688

1- رجوع شود به شرح المواقف 8/354، شرح المقاصد 5/232، کفاية الموحدین 2/2-3.

برای یک مسلمان عادی قبیح است که بدون وصیت از دنیا برود و برای خانواده و فرزندانش سرپرستی تعیین نکند چگونه ممکن است رئیس عقلای عقلای عالم نسبت به امت که فرزندان او بشمار می‌آیند کوتاهی نماید؟!

آیا ابوبکر پس از دو سال خلافت، این مطلب را درک کرد که برای ادامه مسیری که در پیش گرفته، تعیین جانشین لازم است ولی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن همه خون جگر خوردن از این نکته غفلت نمود؟!

عاشه پس از ضربت خوردن عمر برای او پیغام می‌فرستد که این امت را بدون سرپرست رها نکن که من خوف فتنه دارم!⁽¹⁾

و پسر عمر به پدرش می‌گوید: اگر چوپانی گوسفندان یا شترانش را رها کند بدون آن که کسی را به جای خویش بگمارد می‌گویی: در انجام وظیفه اش کوتاهی کرده است نیاز مردم به رهبر بیش از نیاز گله گوسفند و شتر به چوپان است! در پیشگاه خداوند چه پاسخی داری که برای خویش جانشینی تعیین نمی‌کنی؟!⁽²⁾

پس نیاز به نصب امام امری روشن و برای همه قابل درک است!

سد رگمی و چاره اندیشی برای فرار از مخمصه!

عده‌ای از آن جهت که نیاز به نصّ را امری روشن دیدند و نیز برای مقابله با شیعه برای توجیه رفتار صحابه در خلافت ابوبکر ناچار شده‌اند ادعای نصّ نمایند⁽³⁾ و برخی امری بین انتخاب و انتصاب را پذیرفته و گفته‌اند:

ص: 1689

1- الإمامة و السياسة 28/1 (تحقيق الرئيسي) ، 1/ 41 - 42. (تحقيق الشيري)

2- الرياض النصرة 2/ 414

3- ابن حجر مکّی (متوفی 974) - برخلاف کلام خودش در المنح المکیة 543 - در صواعق می نویسد: الفصل الثالث في النصوص السمعية الدالة على خلافته - يعني خلافة أبي بكر - من القرآن والسنة... إلى أن قال: وأما النصوص الواردة عنه [صلی الله علیه و آله] المصرّحة بخلافته والمشيرة إليها فكثيرة جداً. (الصواعق المحرقة 16، 20) وفي المواقف للإيجي 3/ 619 وشرح المواقف: 8/ 363 هذه النصوص التي تمسّكوا بها في إماماة علب رضى الله عنه [عليه السلام] معارضة بالنصوص الدالة على إماماة أبي بكر. و نیز رجوع شود به المواقف 3/ 603 ، مجموعۃ الفتاوی لابن تیمیة 35/ 47

[1] ولی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده و آن را ستد،

[2] فرمان به اطاعت از او و واگذار کردن امر خلافت به او داده،

[3] و مردم را به بیعت با او ارشاد نموده بود [\(1\)](#)

اشکال

گذشته از آن که هر دو ادعا با آن چه جمهور اهل تسنن پذیرفته اند سازگار نیست و تنافی روشن دارد، [\(2\)](#) اشکال هر دو مطلب آن است که:

اگر امر به این کیفیت بود چرا ابوبکر در سقیفه بدان استناد نکرد؟!

چرا به انصار پیشنهاد خلافت عمر و ابو عبیده را می داد؟!

چرا عمر و ابو عبیده این مطالب مهم را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نکردند تا اختلاف بر طرف شود و سعد بن عبادة بیعت نماید؟! [\(3\)](#)

ص: 1690

1- وقال ابن تیمیة: وَ التَّحْقِيقُ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ - وَ هُوَ الَّذِي يَدْلُلُ عَلَيْهِ كَلَامُ أَحْمَدَ: أَنَّهَا انْعَدَدَتْ بِاِختِيَارِ الصَّحَابَةِ وَ مُبَايَعَتِهِمْ لَهُ، وَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَ بِوُقُوعِهَا عَلَى سَيِّلِ الْحَمْدِ لَهَا وَ الرِّضَى بِهَا؛ وَ أَنَّهُ أَمَرَ بِطَاعَتِهِ وَ تَقْوِيَضِ الْأَمْرِ إِلَيْهِ، وَ أَنَّهُ دَلَّ الْأُمَّةَ وَ أَرْشَدَهُمْ إِلَى يَبْعَتِهِ، فَهَذِهِ الْأَوْجُهُ الْثَّلَاثَةُ: الْخَبْرُ وَ الْأَمْرُ وَ الْإِرْشَادُ، ثَابَتُ مِنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (مجموعۃ الفتاوی لابن تیمیة) [\(48/35\)](#)

2- رجوع کنید به صفحه 1695

3- بعث - ای ابوبکر - إليه - ای إلى سعد - ان أقبل فبایع فقد بایع الناس وبایع قومك ، فقال: أما والله [لا والله] حتى أرميكم بما في کناتی من نبل ، وأخضب منکم سنان رمحی ، وأضریکم بسیفی ما ملکته یدی ، وأقاتلکم بأهل بیتی و من أطاعنی منق-ومی ، ولا أفعل ، وأیم الله ! لو أن الجن اجتمعت لكم مع الإنس ما بایعکم حتى اعرض على ربی ، وأعلم ما حسابی . فلماً أتی ابوبکر بذلك قال له عمر: لا تدعه حتى یبایع ، فقال له بشیر بن سعد: إنه قد لج و أبی ، فليس بیايعکم حتى یقتل ، وليس بمقتول حتى یقتل معه ولده و أهل بیته و طائفه من عشيرته ، فليس تركه بضارکم إنما هو رجل واحد، فتركوه و قبلوا مشورة بشیر بن سعد و استتصحوه لما بدا لهم منه . و كان سعد لا يصلی بصلاتهم، ولا یجمع معهم ، ولا یحج معهم ، و یفیض فلا یفیض معهم یا فاضتهم، فلم یزل كذلك حتى هلك ابوبکر . (رجوع شود به تاریخ الطبری 459/2 ، الرياض النصرة 1/242 ، المنظم 4/68 ، نهایة الارب 19/29 - 38 و منابع دیگر در الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام) [\(80\)](#)

چرا ابوبکر تا آخرین لحظات نگران بود که:

ای کاش من در سقیفه امر را به عمر یا ابو عبیده و آگذار کرده بودم!

ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدم خلافت از آن کیست تا با اهله نزاع نمی شد

ای کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودم که آیا انصار بهره ای از خلافت دارند؟ (۱)

ص: 1691

1- وددتُ أني يوم سقيفةبني ساعدة كنت قدفت الأمر في عنق أحد الرجلين أبي عبيدة أو عمر، فكان أميراً وكنت وزيراً... وددتُ أني كنت سأله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لمن هذا الأمر فلا ينزعه أحد [سأله في من هذا الأمر فلا ينزعه - أو فلا نزعه - أهله] ، وددتُ أني كنت سأله هل للأنصار نصيب [شيء / سبب]؟ ابن عساكر (متوفى 571) كفته: جماعتي از مشایخ ما آن را روایت کرده اند. (تاریخ دمشق 417/19 - 422، با اسناد متعدد) و گذشته از اعتبار الأحادیث المختار، حافظ سعید بن منصور (متوفی 632) و ضیاء مقدسی (متوفی 643) تصریح به اعتبار آن کرده اند. (جامع الأحادیث الكبير 13/100 - 101، کنز العمال 5/633) به نقل از کتاب السنن سعید بن منصور، الأحادیث المختارة 10/88-90 ورجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام 161-165 به نقل از تاریخ الطبری 2/619 و منابع دیگر) البته برخی به جهت علوان بن داود در سنده آن اشکال کرده اند ولی گذشته از آن که ابن حبان علوان را در ثقات ذکر کرده اعلام اهل تسنن و رجال بخاری و مسلم از او روایت کرده اند. (رجوع شود به إحراق بیت فاطمه علیها السلام 184 - 186) نگارنده گوید: ابوبکر نمی توانست پیش بینی کند که همین آرزو هایی که بر خلاف میلش اظهار می کند، در آینده سندی محکم برای مخالفین او خواهد شد و ریشه تمام فضائل جعلی و روایاتی که هوا دارنش برای او می سازند می زند و گرنه سکوت را بر سخن ترجیح می داد!

و چرا عمر بیعت با ابوبکر را امری ناگهانی می دانست که خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد و می گفت: اگر کسی به چنین کاری دست زد باید بیعت کننده و کسی که با او بیعت کرده هر دو کشته شوند؟! [\(1\)](#)

ابن اثیر در شرح کلام عمر می نویسد:

مراد از فلتة امر ناگهانی است، این بیعت هم جای آن داشت که باعث شر و فتنه شود ولی خدا حفظ کرد! علت مبادرت به بیعت با ابوبکر چیزی جز خوف پراکندگی و تفرقه نبود.

و برخی گفته اند: مراد از فلتة اختلاس و ربودن است یعنی در سقیفه هر کسی می خواست عهده دار خلافت شود (و آن را از دست دیگران برباید) لذا نزاع و تشاخر در آن فراوان شد و ابوبکر آن را از چنگ دیگران درآورد و خودش متولی آن گردید !!! [\(2\)](#)

ص: 1692

1- إن بيعة أبي بكر كانت فلتة فتمت... إلا أن الله وقى شرّها ، فمن بايع رجالاً غير مشورة فإنه لا يتابع هو ولا الذي بايعه تغرة أن يقتلا. قال الذهبي: متفق على صحته. (تاريخ الإسلام للذهبي 8/3 ورجوع شود به مسند احمد 1/55، صحيح البخاري 26/8 ، الجمجم بين الصحيحين 1/103، المصنف لابن أبي شيبة 7/661 و 8/570 - 571 ، المصنف لعبدالرزاق 5/441 - 445 ، ابن حبان 2/148 ، الثقات لابن حبان 2/156 ، السنن الكبرى للنسائي 4/272- 273 تاريخ الطبرى 2/445- 446 ، العقد الفريد 4/155 - 157 ، تاريخ العقوبي 2/158 ، الملل والنحل 1/24 ، البداية والنهاية 5/265- 266 ، سبل الهدى والرشاد 11/127 ، الكامل لابن 257 ، تاريخ العقوبي 2/158 ، الملل والنحل 1/24 ، البداية والنهاية 5/265- 266 ، سبل الهدى والرشاد 11/127 ، الكامل لابن اثیر 2/327 ، منهاج السنة 5/469 ، 473 و 8/277 ، مجمع الزوائد 6/5 ، الفائق للزمخشري 50 ، كنز العمال 5/649 ، 651 ، جامع الأحاديث للسيوطى 13/263 ، شرح ابن أبي الحميد 2/23 ، 26 ، 29 ، و 19/31 و 11/13 و 12/147 و 13/164 و 17/224 و 20)/21

2- قال مجذ الدين ابن الأثير الجزري: حديث عمر: إن بيعة أبي بكر كانت فلتة وقى الله شرّها. أراد بالفلترة: الفجأة. ومثل هذه البيعة جديرة بأن تكون مهيبة لشرّ و الفتنة فعصم الله من ذلك وقى. و الفلترة: كل شيء فعل من غير رؤية ، وإنما بودر بها خوف انتشار الأمر. وقيل: أراد بالفلترة الخلسة. أي إن الإمامة يوم السقيفه مالت إلى تولّها الأنفس ، ولذلك كثر فيها التشاخر ، فما قلّدها أبو بكر إلا انتزاعاً من الأيدي و اختلاساً. (النهاية) 3/467، لسان العرب 2/67

شیعه بر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از روز اول که در جمع بستگانش پیامبری خویش را اعلام نمود تاروز غدیر که رسماً از مردم بیعت گرفت، و پس از آن، بارها به امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح فرموده بود. و گذشت که این مطلب با اسناد فراوان و معتبر در منابع عامه آمده است.

در مقابل، مخالفان ادعا می کنند که صحابه بر انتخاب ابوبکر اجماع و اتفاق نظر داشتهند، (۱) در حالی که واقعیت تاریخی مسلم که خود بدان اعتراف کرده اند آن است که یکی دونفر با او بیعت کردند و بعضی دیگر آن را پذیرفتند و جمع بسیاری، مانند امیرالمؤمنین، حضرت زهرا علیها السلام، یاران اهل بیت، سعد بن عباده و... زیر بار آن نرفتند و مخالفت خویش را صریحاً آشکار نمودند. (۲) پس گذشته از آن که اجماع حجت نیست، اصلاً اجماعی در کار نبوده و ادعای آنان با دلیلشان مطابقت ندارد لذا مجبور شده اند بگویند در انعقاد امامت، بیعت یک نفر از اهل حل و عقد کافی است. (۳)

ص: 1693

1- وذلك منفي بقوله صلی الله علیه و آله: لا تجتمع أمتي على ضلاله ، و ما ذكرناه في المصير إليه دفع لهذا المحذور. (الرياض النضرة 1
(229-228

2- رجوع شود به الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام 85: «التخلف عن بيعة أبي بكر والإنكار عليه».

3- در موافق الصحابة لمحمد محزون 2/88 پس از بیان عدم نیاز به عدد خاص از احکام السلطانیة ماوردی (متوفی 429 یا 450 کفایت 5 بلکه 3 نفر را نقل کرده است. ولی قاضی ایجی (متوفی 756) در موافق و شارح آن قاضی جرجانی (متوفی 816) گفته اند: و إذا ثبت حصول الإمامة بالاختيار والبيعة فاعلم أن ذلك لا يفتقر إلى الإجماع؛ إذ لم يقم عليه دليل من العقل أو السمع، بل الواحد والاثنان من أهل الحل و العقد كافٍ؛ لعلمنا أن الصحابة مع صلاتتهم في الدين اكتفوا بذلك كعقد عمر لأبي بكر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان، ولم يشتروا اجتماع من في المدينة فضلاً عن إجماع الأمة، هذا ولم ينكر عليهم أحد، وعليه انطوت الأعصار إلى وقتنا هذا. (المواقف 3/ 590 - 591 ، 593 - 594 ، شرح المواقف 8/ 352 - 353) و نفتازانی (متوفی 793/792) می گوید: و تتعقد الإمامة بطرق: أحدها بيعة أهل الحل و العقد من العلماء و الرؤساء و وجوه الناس الذين يتيسر حضورهم من غير اشتراط عدد و لا اتفاق من في سائر البلاد، بل لو تعلق الحل و العقد بواحدٍ مطاع كفت بيعته. (شرح المقاصد 2/272) و نیز گفته: المقبول عندنا... هو اختيار أهل الحل و العقد و بيعتهم من غير أن يشترط إجماعهم على ذلك ولا عدد محدود، بل ينعقد بعقد واحدٍ منهم. (شرح المقاصد 2/281

والبته روشن است که آن ها برای گرفتن خلافت از پیش برنامه ریزی کرده بودند و گر نه چرا عمر هنگام حرکت به سوی سقیفه فقط ابوبکر را صدازد و با دیگران صحبتی نکرد؟!

چرا در سقیفه ابوبکر و عمر و ابو عبیده به یک دیگر تعارف می کردند و هر کدام دیگری را می ستود که لیاقت خلافت دارد؟!

مگر اختیار مسلمانان به دست این سه نفر بود؟!

پس بازگشت آن ها از لشکر اسامه و بی اعتنایی به فرمان و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت با بجای گذاشتن سند مکتوب - به شرحی که خواهد آمد - انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله برای مشغول کردن اذهان عموم مردم ،

و... همه برای اجرای نقشه هایی بود که از پیش طرحش ریخته شده بود! [\(1\)](#)

ص: 1694

1- رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمة 54 - 59.

*شباهات مخالفان و پاسخ آن (1)

جمهور اهل تسنن منکر آن هستند که پیامبر صلی الله علیه و الہ برای جانشینی برای خویش انتخاب و به خلافت او تصریح کرده باشد (2) و در برابر استدلال شیعه به نصّ شباهاتی را مطرح کرده اند که به نقل و پاسخ آن می پردازیم.

1. الف) اگر چنین اتفاقی افتاده بود به صورت طبیعی بین مردم مطرح و فراوان نقل میشد و همه آن را می دانستند. (3)

ب) در جوامع روایی چنین نصّی نقل نشده است. (4)

ص: 1695

1- برخی در دفتر نخست پس از حدیث غدیر بویژه صفحه های 357 - 411 گذشت.

2- ذهب جمهور أصحابنا والمعترلة والخوارج إلى أن النبي [صلى الله عليه وآلہ] لم ينص على إمام بعده. (شرح المقاصد للتفتازانی 283/2) وقال ابن تیمیة فی ضمن کلام له: بالاختیار، وهو قول جمهور و الفقهاء و أهل الحديث و المتكلمين. (مجموعۃ الفتاوی 47/35) قالوا: من الصحيح المجمع عليه أن النبي [صلى الله عليه وآلہ] لم ينص على امامية واحد بعينه. (بيان الإسلام / القسم الثالث 99/4) قال عمر: إن أستخلف فقد استخلف من هو خير مني أبو بكر ، وإن أترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلی الله علیه وآلہ (صحیح البخاری 8/125 - 126) وفي لفظ: وإن أترككم فقد ترككم من هو خير مني.... (صحیح مسلم 4/6) وقال:.... فإن رسول الله صلی الله علیه وآلہ لم يستخلف. (صحیح مسلم 5/6).

3- نهاية العقول 4/417 - 419 ورجوع شود به منهاج السنة 7/440 - 441 وفي شرح المواقف 8/359: عدم النص الجلي معلوم قطعاً لأنَّه لو وجد لتوادر. وفي شرح المقاصد 5/259 لو كان نص جلي ظاهر المراد في مثل هذا الأمر الخطير المتعلق بمصالح الدين و الدنيا لعامة الخلق لتوادر واشتهر فيما بين الصحابة. وقال:... روایات و ایارات ریما تقید باجتماعها القطع بعدم النص و هي كثيرة جداً... (رجوع شود به شرح المقاصد 5/258، 262، 267) قال ابن حجر المکی: إن الذي دلت عليه صرائح السنة، وقع عليه إجماع من يعتد به أنه صلی الله علیه وآلہ لم يوص في أمر الخلافة بشيء صريح و إلا لھلکت الأمة. (المنح المکیة 543) وفي بيان الإسلام / القسم الثالث 4/100: إننا لنجزم بأن مسألة الإمامة لو كان فيها نص من القرآن أو الحديث لتوادر واستفاض و لم يقع فيها ما وقع من الخلاف .

4- نهاية العقول 4/448 ورجوع شود به منهاج السنة 7/441 - 440.

پاسخ الف)

اولاً: این مطلب نقض می شود به عباداتی مثل نماز و زکات و... که همه صحابه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را در این امور مشاهده کردند ولی منتشر و مشهور نشد و در آن اختلاف نمودند و هم چنین بسیاری از معجزات مانند شق القمر.

ثانیاً: این اتفاق افتد و جانشین تعیین شده و همه آن را دانسته اند ولی با آن مخالفت و سعی در کتمان آن شده و در عین حال فراوان نقل شده است.

توضیح بیشتر در این زمینه در پاسخ از شبهه سوم خواهد آمد.

پاسخ ب)

نص فراوان نقل شده و چنان که گذشت عده ای از علمای اهل تسنن به تواتر حدیث غدیر تصریح کرده اند ولی برخی آن را کتمان، برخی آن را انکار یا تضعیف و بعضی دیگر به توجیه آن پرداخته اند.[\(1\)](#)

2. زمان مناسب برای اعلام نص برخلافت، خطبه حجّة الوداع بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را شاهد گرفت که آن چه را مأموریت داشت به آنان ابلاغ نمود و در آن نامی از خلیفه پس از حضرت برده نشده است.[\(2\)](#)

پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در حجّة الوداع ایراد فرمود چنان که به نقل معتبر از ترمذی و دیگران گذشت [\(3\)](#) و از حاضرین خواست که آن را به غائیین برسانند و اطلاع دهند ولی این فرمان اجرا نشد بلکه آن را انکار، کتمان و یا تحریف

ص: 1696

1- برای نمونه رجوع شود به واکنش های مخالفان در برابر غدیر دفتر نخست صفحه 346.

2- بیان الإسلام / القسم الثالث / 4 / 100.

3- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1647 ، روایت شماره 1101 به نقل از سنن الترمذی 5 / 328.

نمودند و به گونه‌های مختلف به مقابله با آن برخواستند به شرحی که گذشت [\(1\)](#)

و هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حدیث «الائمه بعدی اثنا عشر» را نیز در حجّة الوداع بیان فرمود و مراد از «عترت» - در حدیث تقلین - روشن گشت ولی چنان که تحت عنوان «آشوبی دیگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد برخی مانع از شرح و بیان بیشتر مطلب شدند، همان‌گونه که در رزیّه يوم الخميس مانع نوشتن نوشتاری شدند که ضامن امنیت امت از گمراهی بود.[\(2\)](#)

اما این که در خطبه حجّة الوداع نامی از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برده نشد وجهش در ضمن خطبه غدیر بیان شده که غالب اهل تسنن از نقل آن استنکاف ورزیده اند ولی در برخی از منابع آنان [\(3\)](#) و منابع شیعه آمده است.[\(4\)](#)

ص: 1697

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1658 - 1685 واکنش های مخالفان در برابر حدیث تقلین

2- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1706: «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله »

3- در دفتر نخست صفحه 383 به نقل از کتاب الولاية طبری گذشت که حضرت در خطبه غدیر فرمود: «وقد أمرني جبرئيل عن ربّي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كلّ أبیض وأسود: انّ أبی بن أبی طالب أخي ووصيّي و الخليفي والإمام بعدی، فسألت جبرئيل أن يستعنّي لی من ربّي لعلمي بقلة المتقين وكثرة المؤذين لی واللائمين. ودر دفتر پنجم پاورقی صفحه 1934 خواهد آمد:... فكره رسول الله صلی الله علیه و آله أن يحدّث الناس بشيء منها إذ كانوا حديثي عهد بالجاهلية... فقال: «يا أيها الناس إن الله أرسلني إليکم برسالة وإنني ضفت بها ذرعاً مخافة أن تتهمنوني و تكذّبونوني حتى عاتبني ربّي فيها بوعيد أنزله علیّي بعد وعيد»، ثم أخذ ييد علی [علیه السلام] فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما، ثم قال: «أيها الناس ، الله مولاي ، وأنا ، مولاکم، فمن كنت مولاہ فعلى مولاہ اللهم وال من والاہ ، وعاد من عاده ، و انصر من نصره ، و اخذل من خذله». و أنزل الله: (اليوم أكمّلت لكم دينكم). (شواهد التنزيل 1 / 256 - 258)

4- «... إن جبرئيل هبط إلى مراراً ثلاثةً يأمرني عن السلام ربّي - و هو السلام - أن أقوم في هذا المشهد فأعلم كلّ أبیض وأسود أنّ علی بن أبی طالب أخي ووصيّي و الخليفي والإمام بعدی... وسألت جبرئيل أن يستعنّي لی عن تبليغ ذلك إليکم - أيها الناس - لعلمي بقلة المتقين وكثرة المنافقين وإدغال الآئمين وختّل [أي خديعة] المستهزئين بالإسلام...». (رجوع شود به الاحتجاج 1 / 73 ، التحصین للسید ابن طاووس رحمه الله 581، اليقین للسید ابن طاووس رحمه الله 349، روضة الواقعین للفتال النیسابوری رحمه الله 92 ، نهج الإیمان لابن جبر رحمه الله 96 ، العدد القویة لعلی بن یوسف بن المطهر رحمه الله 172 ، بحار الانوار 37 / 206 - 207)

3. این که صحابه با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده باشند طعن در بزرگان صحابه بلکه لازمه اش ارتداد آن هاست و این با آیات مدح و ثنای صحابه و با احترام پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنان سازگار نیست. (1)

ملا علی قاری (متوفی 1014) می نویسد:

از امارات ساختگی بودن روایت آن است که ادعا شود امری ظاهر از پیامبر در حضور صحابه واقع شده ولی آن ها بر کتمان آن اتفاق نموده و آن را انجام نداده اند مانند ادعای دروغ پرداز ترین گروه - اشاره به شیعه - که پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور همه صحابه - هنگام بازگشت از حجۃ الوداع - دست علی [علیہ السلام] را گرفت و اورا معرفی کرد و فرمود: «این وصی من، برادر من و جانشین پس از من است، به سخن او گوش دهید و فرمان بردار او باشید» ولی صحابه اتفاق بر کتمان آن نموده و با آن مخالفت کرده و دیگری را سرکار گذاشتند. (2)

پاسخ

تمام تکیه مخالفان بر عدالت صحابه است (3) ولی چنان که پیش از این گذشت

ص: 1698

1- رجوع شود به نهاية العقول 4/ 433- 434 ، شرح المقاصد 5/ 261- 258 وقال التفتازاني: و من ادعى النص الجلي فقد طعن في
كبار المهاجرين والأنصار عامة بمخالفة الحق و كتمانه. (شرح المقاصد 5/ 261).

2- الموضوعات الكبرى 413.

3- قال الرazi: اعلم أن اعتماد أصحابنا في هذا الباب على حجّة واحدة وهي أن آيات القرآن دالّة على سلامه أحوال الصحابة وبراءتهم من المطاعن، وإذا كان كذلك وجب علينا أن نحسن الظنّ بهم إلى أن يقوم دليل قاطع على الطعن فيهم، وأما هذه المطاعن التي ذكرتموها فمروية بالأحاديث. (المحضر 4/ 349 - 350)

خطای صحابه در کتمان نصّ بر امیرالمؤمنین علیه السلام و پذیرفتن خلافت ابوبکر و امور دیگر امری عادی است و هیچ دلیلی بر عصمت یا لزوم پیروی از آنان وجود ندارد. (۱) مدعای شیعه از آیات قرآن که در مذمت برخی از صحابه نازل شده و حاکی از رفتار ناپسند آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله است و هم چنین از کلمات آن حضرت درباره صحابه به بهترین وجه قابل اثبات است، چنان که گذشت و به یاری خدا تحت عنوان: «مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله» خواهد آمد.

پیش از این در مورد رد شمس گفتیم که روایت معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام اهمیتی که دارد و بازگشت خورشید در آسمان که همه آن را دیده اند، با وجود اعتراف بزرگان اهل تسنن به صحت و اعتبار آن، به جهت اشتمالش بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد مناقشه اشکال، تکذیب، انکار، تضعیف، کتمان و... قرار گرفته و سعی و تلاش تمام بر مخالفت با آن بکار گرفته شده و ناقل آن متهم به رفض گردیده و جز عده ای قلیل، همه از نقل آن خودداری کرده اند تا به دست فراموشی سپرده شده، با توجه به این مطلب، آیا کتمان و انکار نص صریح بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بعید است؟!

۴. صحابه به شدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشته و کمال اهمیت را برای امر و نهی آن حضرت قائل بوده اند به خاطر او از وطن هجرت کرده جان فشانی نموده و حتی با خویشان خویش جنگیده اند و این رفتار آن ها حاکی از اعتقاد راسخ آن ها به دین و پاداش و عقاب است. (۲)

پاسخ

ص: 1699

۱- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 247 و 375 - 378

۲- نهاية العقول 433/4 - 434 و رجوع شود به شرح المواقف 359/8، شرح المقاصد 258/5 - 261

این مطلب درباره همهٔ صحابه نیست؛ زیرا عده‌ای از آنان منافق بوده‌اند. (1)

علاوه بر آن، کلام خدای تعالی در قرآن - آیه ۱۴۴ سوره آل عمران - دلالت بر ارتداد و بازگشت عده‌ای از آنان به کفر جاهلی دارد به شرحی که خواهد آمد

مالک بن انس روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شهدای اُحد فرمودند: «من برای آنان گواهی خواهم داد [که آن‌ها با ایمان بودند]». ابوبکر گفت: مگر ما برادران آن‌ها نیستیم؟ ما نیز مانند آن‌ها اسلام آورديم و جهاد نموديم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری! لیک نمی‌دانم پس از من چه خواهید کرد»؟! (2)

مسلم می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود»؟ عبدالرحمان بن عوف گفت: آن گونه که خدا فرمان داده. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا برخلاف آن! بر یک دیگر فخر فروشی کرده، حسادت ورزیده با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه ورزی وعداوت خواهید کرد». (3)

این روایت به روشنی حاکی از عدم اعتقاد راسخ جمعی از آن‌ها به دین است!

۵. اصلاً صحابه خودشان فضائل و مناقب علی علیه السلام را نقل کرده‌اند چگونه ممکن است با او دشمنی داشته باشند؟ (4)

پاسخ

ص: 1700

۱- رجوع شود به آن چه صفحه ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ درباره صحابه گذشت. ابن ابی مليکه گوید: من نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کردم که همگی از تفاق می‌هراستند. (صحیح البخاری 17/1)

۲- کتاب الموطأ 462 (تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، چاپ دار إحياء التراث العربي، بيروت، سنه 1406 هجري، 1985 ميلادي).
تذکر: این روایت از برخی چاپ‌های کتاب الموطأ حذف شده است! (الإمام على بن أبي طالب عليه السلام للرحماني الهمданى 557)

۳- صحیح مسلم 8/213 - .213

۴- نهاية العقول 4/433 - 434

این لطفی است الهی که گاهی دشمنان در شرایطی قرار گرفته اند که ناخواسته فضائل مولا را بر زبان جاری و به حقیقت اعتراف کرده اند که «الفضل ما شهدت به الاعداء»، پس نقل فضائل دلالت بر دوستی و محبت آنان ندارد. [\(1\)](#)

6. روابط حسنی ای که امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا داشته نیز حاکی از عدم وجود نص است [\(2\)](#)

پاسخ

روابط حسنی ای بین امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا وجود نداشته است. گرچه بعضی با تمسک به پاره ای از شباهات در صدد اثبات حسن روابط متقابل اهل بیت علیهم السلام و خلفا هستند ولی شواهد بسیار بر خلاف این مطلب گواهی می دهد که نگاهی اجمالی به وقایع تاریخی برای قضاوت اهل انصاف کافی است.

هجوم به خانه وحی، اکراه و اجبار امیر مؤمنان علیه السلام بر بیعت با ابوبکر، غصب و مصادره فدک، تظلم و اعتراض امیر مؤمنان علیه السلام، تظلم و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه وغیر آن، وصیت به دفن مخفیانه و شبانه و... که در منابع معتبر فریقین وجود دارد، بیان گر بخشی از این روابط است! [\(3\)](#)

7. اگر نصی در کار بود چرا علی علیه السلام به آن احتجاج نکرد چرا فرمان پیامبر صلی الله علیه وآلہ را امثال نکرد و از حق خویش دفاع ننمود؟! [\(4\)](#)

ص: 1701

1- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2649 عنوان: «عدم صداقت در نقل فضائل».

2- نهاية العقول 4/ 448.

3- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2511 عنوان: «بی احترامی به امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلفا».

4- شرح المواقف 8/ 354 ، 359. قال ابن حجر - نقلًا عن القرطبي :-... أَنْ عَلِيًّا [علیه السلام] لَمْ يَدْعُ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، وَلَا بَعْدَ أَنْ وَلِيَ الْخِلَافَةِ، وَلَا ذَكْرَهُ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ، وَهُؤُلَاءِ تَنَصَّوُ عَلَيْهِ [علیه السلام] مِنْ حِيثِ قَصْدُوا تَعْظِيمَهُ؛ لِأَنَّهُمْ نَسْبُوهُ مَعَ شَجَاعَتِهِ الْعَظِيمِيِّ وَصَلَابَتِهِ فِي الدِّينِ إِلَى الْمَدَاهِنَةِ وَالنَّقِيَّةِ وَالْإِعْرَاضِ عَنْ طَلْبِ حَقِّهِ مَعَ قَدْرَتِهِ عَلَى ذَلِكَ. (فتح الباري 269/ 5)

و به بیانی دیگر: ادعای وجود نصّ، اتهام اهل بیت علیهم السلام است به خیانت در امانت؛ زیرا آن را اظهار نکردند [\(1\)](#)

امیرالمؤمنین علیه السلام در سقیفه حضور نداشت تا به نص احتجاج نماید ولی پس از آن ایشان حضرت زهرا علیها السلام و یاران اهل بیت علیهم السلام به صراحت متذکر حدیث غدیر و دیگر نصوص خلافت شده و فراوان به آن استدلال و احتجاج نموده اند. [\(2\)](#)

البته بسیاری از عامّه - به جهات گوناگون - از نقل و انتشار آن امتناع کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از خویشتن دفاع نمود ولی مبارزه نکرد؛ [\(3\)](#) زیرا بنابر دستور پیامبر صلی الله علیه و آله - به جهت نداشتن نیرو و یاور به اندازه کافی - وظیفه مبارزه نداشت. [\(4\)](#)

ص: 1702

1- بیان الإسلام / القسم الثالث / 4/100 .

2- هنگامی که خواستند از حضرت به زور بیعت بگیرند فرمود: «لیبعتی کانت قبل بیعة أبي بكر، شهدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وأمر الله بها، أو ليس قد بایعني؟!» (مثال النواصب 139 (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی) وقال عليه السلام: «وَاللهِ مَا خفتُ أَحَدًا يَسْمُو لَهُ وَيَنْأِزُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِيهِ وَيَسْتَحْلِلُ مَا اسْتَحْلَلَتْهُ، وَلَا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمْ لِأَحَدِ حَجَّةَ، وَلَا لِقَائِلِ مَقْلَأً، فَأَنْشَدَ اللَّهُ رَجُلًا سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمْ يَقُولُ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالَّمَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ).. أَنْ يَشَهِدَ بِمَا سَمِعَ»... (الاحتجاج 1/74، بحار الانوار 186/28) قال الجزري الشافعی (المتوفی 833): حَدَّثَنَا خَاتَمُ الْحَفَاظِ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَقْدَسِيِّ.. فاطمة بنت رسول الله [صلی الله علیه و آله] قالت: أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمْ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ) وَقَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»؟! (أسنى المطالب 50-51)

3- روی الزبیر بن بکار عن محمد بن إسحاق: إن أبا بکر لمّا بُویع افتخرت تیم بن مرّة !! قال: و كان عامّة المهاجرين و جلّ الأنصار لا يشکون أنّ علياً [علیه السلام] هو صاحب الأمر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال الفضل بن العباس: يا معشر قریش! و خصوصاً يا بنی تیم! إنکم إنما أخذتم الخلافة بالنبیة و نحن أهلها دونکم.... و إنما نعلم إنّ عند صاحبنا عهداً هو ينتهي إليه. (شرح ابن أبي الحدید 6/21)

4- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1480 - 1484: نکته سوم: «تشخیص پیمان شکنی امت» !

8. رازی می گوید: اگر نصی بر خلافت بود انصار آن را مطرح می کردند. نگویی: آن ها از ترس مهاجران آن را مطرح نکردند.

زیرا می گوییم: از مهاجران جز ابوبکر، عمر، ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه کسی در سقیفه حضور نداشت.

گذشته از آن، اهلیت علیهم السلام و یارانشان با آنان (هم عقیده) بودند. [\(1\)](#)

پاسخ

این که کار به نزاع و اختلاف کشید به جهت دواعی نفسانی و انگیزه های نادرست مخالفان بود نه فقدان نصی یا عدم اطلاع از آن! لذا انصار- به اعتراف اهل تسنن - با وجود اطلاع از الائمه من قریش» [\(2\)](#) باز داعیه «منا أمیر...» داشتند!

گذشته از آن در منابع عامه آمده: فقالت الانصار - أو بعض الانصار: لا نبایع إلّا علیّاً علیه السلام. [\(3\)](#) که می تواند اشاره ای به نصی بر آن حضرت باشد

شواهدی وجود دارد که آن ها تردیدی نداشتند که امیر المؤمنین علیه السلام خلافت را بر عهده خواهد گرفت و این نیز ناشی از وجود نصی است. [\(4\)](#)

ص: 1703

1- نهاية العقول 4/436

2- ذكر اين مطلب از باب الزام است رجوع شود به همين دفتر صفحه 1713-1714.

3- تاريخ الطبرى: 3/202.

4- قال يعقوبي: و كان المهاجرين والأنصار لا يشكّون في علي عليه السلام، فلما خرجوا من الدار قام. الفضل بن العباس ، و كان لسان قریش - فقال: يا عشر قریش! إله ما حقّت لكم الخلافة بالتمویه، ونحن أهلها دونكم، وصاحبنا أولى بها منكم. (تاریخ الیعقوبی 124/2) وروی الزبیر بن بکار عن محمد بن إسحاق أنه قال: و كان عامة المهاجرين و جل الأنصار لا يشكّون أنّ علياً [عليه السلام] هو صاحب الأمر بعد رسول الله صلى الله عليه وآلـه وسلم. (شرح ابن أبي الحديد 6/21) وروی - أيضاً - الزبیر بن بکار ضمن روایة: قال زید بن أرقـم: إنـا لنـعلـم أـنـ من قـرـیـشـ مـنـ لـوـ طـلـبـ هـذـاـ الـأـمـرـ لـمـ يـنـازـعـهـ فـيـهـ أـحـدـ.. عـلـيـ بـنـ أـبـيـ طـالـبـ عـلـيـهـ السـلـامـ. (شرح ابن أبي الحديد 6/20)، بعضـیـ اـینـ کـلامـ رـاـ بهـ منـذـرـ بـنـ أـرقـمـ نـسـبـتـ دـادـهـ اـنـدـ. (تاریخ الیعقوبی 2/123) وذکر الواقـدـیـ أـنـ زـیدـ بـنـ أـرقـمـ قـالـ - عـقـیـبـ بـیـعـةـ السـقـیـفـةـ لـعـبدـ الرـّحـمـنـ بـنـ عـوـفـ - : يـاـ بـنـ عـوـفـ! لـوـلـاـ أـنـ عـلـيـ بـنـ أـبـيـ طـالـبـ وـغـیرـهـ مـنـ بـنـیـ هـاشـمـ اـشـتـغـلـوـ بـدـفـنـ النـبـیـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ السـلـامـ وـ بـحـزـنـهـمـ عـلـیـهـ فـجـلـسـوـ فـیـ مـنـازـلـهـمـ مـاـ طـمـعـ فـیـهـ مـاـ طـمـعـ !!كتـابـ الرـّدـةـ لـلـوـاقـدـیـ 45؛ الفتـوحـ لـابـنـ أـعـشـمـ الـکـوـفـیـ 1/12)

اما این که رازی می‌گوید خوفی در کار نبوده است

این انکار نصّ صریح است؛ زیرا در صحیح بخاری - مهم ترین کتاب روایی اهل سنت - از عایشه نقل کرده است که او در بیان حکایت سقیفه و بیعت مردم با پدرش ابوبکر می‌گوید:

لَقَدْ خَوْفَ عُمَرُ النَّاسَ، وَ إِنَّ فِيهِمْ لِنِفَاقًا، فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ. یعنی: عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید؛ در میان آن‌ها (نسبت به پذیرفتن خلافت ابوبکر) دور رویی بود و خداوند به واسطه تهدید عمر، مردم را از دور رویی و نفاق بازگرداند! (۱)

استناد به اتفاق و عدالت صحابه و توجیه رفتار آنان

از آن چه گذشت روشن شد که تمام اهتمام مخالفان بر توجیه رفتار صحابه است و چون اصل مسلم نزد آنان عدالت صحابه است، هر چه با آن تنافی داشته باشد انکار نموده و به تضعیف و تأویل و توجیه آن می‌پردازند !! از این روی از واقعیت‌های تاریخی چشم پوشیده یا آن را انکار می‌کنند.

لجبازی و مکابره آنان با رجوع به کتب کلامی به روشنی دیده می‌شود که برخلاف موازین علمی در صدد توجیه رفتار صحابه بوده و می‌خواهند به هر طریقی که شده بر انتخاب آن‌ها صحه بگذارند و آن را تأیید کنند.

ص: 1704

1- صحیح البخاری 193/4 - 195

به عنوان نمونه رجوع فرمایید به واکنش هایی که مخالفان در برابر حدیث غدیر داشته اند.[\(1\)](#)

قاضی باقلانی (متوفی 403) می گوید:

اگر مراد از «مولی» در حدیث غدیر «اولی» باشد لازمه اش امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است و از آن روی که امت اتفاق دارد بر بطلان این مطلب و قائل آن را خارج از دین می داند، [\(2\)](#) ثابت می شود که مقصود پیامبر چنین مطلبی نبوده است. [\(3\)](#)

وقاضی عبدالجبار اسدآبادی (متوفی 415) می نویسد:

اگر حدیث غدیر ظهر در معنایی داشته باشد که شیعه می گوید، باز لازم است حمل بر معنایی شود که ما می گوییم به دلیل آن که خلافت ابوبکر ثابت است به بیانی که خواهد آمد (پس این قرینه می شود برای فهم مدلول حدیث)! [\(4\)](#)

ص: 1705

-1- به عنوان مثال در دفتر نخست، صفحه 366 گذشت که: روایات معتبر - که در صحیحین و دیگر صحاح اهل تسنن فراوان آمده - دلالت بر رجوع امیرالمؤمنین علیه السلام از یمن و حضور در حجۃ الوداع دارد، ولی عده ای گفته اند: اصلاً هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجّ، علی علیه السلام در یمن بود و همراه آن حضرت نبود. (رجوع شود به نهایة العقول 4/482، شرح المواقف 8/361) قد قال بعض الشيوخ بيغداد بتکذیب غدیر خم وقال: إن على بن أبي طالب [عليه السلام] كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم بغدیر خم. (معجم الادباء 18/84)

-2- پاسخ این مطلب در دفتر نخست صفحه 417 - 418 گذشت.

-3- فلما أجمعـت الأمة عـلـى فـسـاد ذـلـك و إخـرـاج قـائـلـه مـن الدـيـن ثـبـت أـنـه صـلـى اللـهـ عـلـيـهـ وـآلـهـ لـمـ يـرـدـ بـ: «فـمـنـ كـنـتـ مـوـلـاـهـ»: مـنـ كـنـتـ أـولـىـ بـهـ، وـلـمـ يـرـدـ بـقولـهـ: «فـعـلـىـ مـوـلـاـهـ» أـنـهـ أـولـىـ بـهـ. (تمهید الأولئ 453)

-4- لو كان الظاهر ما ذكره لوجب صرفه إلى ما ذكرناه بدلالة ثبوت إمامـة أـبـي بـكـرـ عـلـىـ مـا نـبـيـنـهـ. (المـعـنـىـ 2/ قـ 1ـ 151)

* دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله (۱)

یکی از دلائل قوی متنین و روشن بر مخالفت اصحاب با فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله قضیه ای است که پیش از رحلت آن حضرت اتفاق افتاده و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم هم به ثبت رسیده، (۲) البته با تحریف فراوان اعم از حذف قرائت مهم و تغییر و تبدیل الفاظ!

خلاصه مطلب بنابر روایات معتبر اهل تسنن آن که: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست نوشه ای برای امت باقی بگذارد که گمراه نشوند و فرمود: «هَلَّمُوا أَكْتَبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ»، عمر که از این سخن به شدب ناراحت شده بود (۳) گفت: این مرد هذیان می‌گوید (۴) قرآن برای ما کافی است.

ص: 1706

۱- البته آن ها در بازگشت از لشکر اسماعیل بلکه در مورد امارت اسماعیل نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند که: «أمر عليهم أسمامة بن زيد فطعن بعض الناس في إمارته، فقال النبي صلی الله علیه و آله: إن تعطنوا في إمارته فقد كنتم تعطنون في إماراة أبيه من قبل!»! (صحیح البخاری 213/4 و 145/5 و 217/7 و 8/117، صحیح مسلم 131/7) ولی این مطلب با جواب مخالفش به روشنی در همه منابع مهم و معتبر مخالفان منعکس نشده است. (رجوع شود به الملل والنحل 1/23، شرح ابن أبي الحديد 52/6، بحار الانوار 430/30، الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام 59 - 60)

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به: تشیید المطاعن 21/4 - 258 و 147/16 - 158

۳- خود عمر گفته: فَكَرَهْنَا ذَلِكَ أَشَدَّ الْكُرَاهَةِ! (المعجم الاوسط للطبراني 288/5 ، جامع الأحاديث للسيوطی 13/263 ولی در کنز العمال 5/644 این عبارت حذف شده است !)

۴- نسیم الرياض ، شرح الشفا لشهاب الدين أحمد الخفاجي 1/262 البته دیگران برای حفظ وجهه عمر از او نام نبرده و لفظ (قالوا) بکار برده و گفته اند: فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه و آله، وفي رواية: إن رسول الله صلی الله علیه و آله يهجر. (صحیح بخاری 4/31، صحیح مسلم 5/75 و رجوع شود به الطبقات لابن سعد 2/242 - 244) و گاهی جمله را به صورت استفهامی: (أَهْجَرْ؟) نقل کرده اند. (صحیح بخاری 137/5 - 66 و 4/65 - 36) و یا کلام او را به (غلبه الوجع) تغییر داده و احياناً - پس از تغییر عبارت! - به نام عمر نیز تصریح نموده اند! (صحیح بخاری 1/36 - 37 و 5/138 و 9/161 و 8/161 ، صحیح مسلم 5/75) بنابر نقل علامه حلی علیه السلام در نهج الحق 333 ، حمیدی در جمع بین الصحيحین آن را این گونه روایت کرده: فقالوا: ما شأنه؟ فقالوا: ما شأنه؟! هجر؟ استفهموه. الصحيحین 9/2 - 10 (چاپ دار ابن حزم بیروت) آمده است: فقالوا: ما شأنه؟! هجر؟ استفهموه.

با مخالفت صريح عمر، (1) حاضرين در مجلس با يك ديگر اختلاف نموده و به نزاع و خصوصت و کشمکش پرداخته ، هياهو ، سرو صدا ، جار و جنجال و داد و فريادشان بلند شد. (2) جمعی از صحابه به تأييد عمر پرداخته و بعضی با او مخالفت نمودند. (3) اختلاف و نزاع آن ها به طول انجامید، (4) برخی از بانوان برآشفته و گفتند: مگر نمی شنويد حضرت چه می فرماید؟! عمر می گويد: من به آن ها گفتم: شما از همان طيفی هستید که می خواستند یوسف را به گناه مبتلا کنند ، هنگام بيماري پمامبر به ديدگان خوش فشار می آوريد (تا اشك

دروغين

ص: 1707

1- ان النبي صلی الله عليه و آلہ دعا عند موته بصحيفة ليكتب فيها كتاباً لا يضلون بعده، فخالف عليها عمر بن الخطاب حتى رفضها.
(رجوع شود به مسند أحمد 3/346، مسند أبي يعلى 3/395 - 394، مجمع الزوائد 4/214 - 215 و 9/33 - 34 ، سبل الهدى و الرشاد 12/247 - 248)

2- فتنازعوا... فاختلفوا و كثروا اللغط. (الصحيح البخاري 1/37) فاختلف [أهل البيت و اختصموا... أكثرها اللغط [اللغو] - و الاختلاف. (رجوع شود به صحيح البخاري 5/138 و 7/161 و 8/161 ، صحيح مسلم 5/76) نگارنده گويد: در لغت آمده: اللغط: صوت و ضجّة لا يفهم معناها. (النهاية لابن الأثير 4/257) اللغط - بالتحريك -: الصوت والجلبة. (الصحاح للجوهري 3/1157) **اللغط و اللغة: الأصوات المهمة المختلطة و الجلبة لا تفهم.** (لسان العرب لابن منظور 7/391)... أصوات مبهمة لا تُفهم. (تاج العروس للزبيدي 10/399)

3- فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله صلی الله عليه و آلہ كتاباً لن تضلوا بعده ، و منهم من يقول ما قال عمر! (الصحيح البخاري 8/161 ، صحيح مسلم 5/76 ، مسند أحمد 1/325) فمن قائل يقول: القول ما قال رسول الله صلی الله عليه و آلہ ، و من قائل قال: القول ما قال عمر. (السيقية و فدك للجوهري 75-76 ، شرح ابن أبي الحديد 6/51)

4- مسند أحمد 1/325 ، صحيح البخاري 5/138 و 8/161 ، صحيح مسلم 5/76.

بریزید) ، و هنگام سلامتی اش بر او مسلط می شوید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با آن ها کاری نداشته باشید، آن ها از شما بهتر هستند. (1)

بنابر روایتی، زنی گفت: وای بر شما ببینید پیامبر صلی الله علیه و آله چه می فرماید! یکی از حاضرین به او گفت: بی عقل ساكت باش! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی خرد شما هستید. (2) بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک و خشمگین گردید ، (3) و بنابر نقلی غمناک شد (4) و به عمر فرمود: «مرا محزون نمودی» (5) و سپس - با آن که حضرتش در حسن خلق و کرامت و بزرگواری سرآمد بود - آن ها را بیرون کرده و فرمود: «بلند شوید و بیرون روید؛ سزاوار نیست که نزد پیامبر نزاع و مشاجره کنید. (6)

ابن عباس هنگام نقل این مطلب چنان می گریست که ریگ های زمین از اشک او خیس می شد (7) و می گفت:

مصیبت واقعی همان بود که با نزاع، کشمکش، هیاهو و سر و صدا مانع نوشتن آن مطلب شدند (که از گمراهی امت جلوگیری می کرد). (8)

ص: 1708

-
- 1- دعوهنْ فِإِنَّهُ خَيْرٌ مِنْكُمْ. (کنز العمال 5/ 644 ، جامع الأحاديث 13/ 263 به نقل از المعجم الأوسط ، ولی در المعجم الأوسط 288/5 لفظ: «دعوهنْ» حذف شده است)
 - 2- أَتَمْ لَا أَحَلَّمُ لَكُمْ. (المعجم الكبير 11/ 30)
 - 3- السقيفة و فدك للجوهري 75- 76 ، شرح ابن أبي الحميد 6/ 51
 - 4- فلماً أَكْثَرُوا اللُّغْطَ وَالْخُلَافَ وَغَمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... (مسند أحمد 1/ 324 - 325)
 - 5- المعجم الأوسط للطبراني 288/5 ، جامع الأحاديث للسيوطی 13/ 263
 - 6- صحيح البخاري 1/ 37.
 - 7- صحيح البخاري 4/ 66، صحيح مسلم 5/ 75، مسند الحمیدی 1/ 242، التمهید لابن عبد البر 1/ 169 ، إمتع الأسماع 14/ 448 - 449، سبل الهدی و الرشاد 12/ 247
 - 8- إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلی الله علیه و آله وبين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغطتهم. (مسند أحمد 336- 325/ 1، صحيح البخاري 5/ 138 و 8/ 9 و 161، صحيح مسلم 76/ 5)

1. کلماتی که از عمر صادر شد

2. تأیید او از جانب جمیع از صحابه

3 سرو صدا و کشمکش در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله

هر سه مورد، نافرمانی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از صحابه صادر شد.

پس روشن شد که اگر صحابه، مانند عمر و یارانش، حاضر شوند که در برابر خود پیامبر صلی الله علیه و آله بایستند و جبهه گیری کنند، مخالفت آنان با جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ استبعادی ندارد.

البته لازم به تذکر است که:

الف) شکنی نیست که این درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا بوده است؛

زیرا (وَ مَا يَنْطَقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم (53): 3 - 4].

ب) خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند که عده ای با این فرمان مخالفت می کنند

ج) این فرمان از روی عمد صادر شد تا هویت این افراد برای امت روشن گردد و مخالفت صریح آنان به ثبت رسد و دلیلی باشد برای حق جویان و نافرمانی صحابه بعید و محال شمرده نشود.

پس فرمان به آوردن قلم و کاغذ در ابتدا و رها کردن آن در آخر خودش موضوعیت داشته و هدف اصلی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

وبه بیانی دیگر مخالفت صحابه با این فرمان و ثبت آن در منابع فریقین به گونه ای دیگر، جایگزین همان نوشته شد !!! [\(1\)](#)

ص: 1709

1- فقال رجل منهم: إن رسول الله يهجر ، فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقال: «إنِي أَرَاكُمْ تَخَالَفُونِي وَأَنَا حَيٌّ فَكِيفَ بَعْدِ مَوْتِي؟! فَتَرَكَ الْكَتْفَ». (كتاب سليم بن قيس 794 / حديث 27)، وفي بحار الأنوار 22 / 498: «إِنِي لَأَرَاكُمْ تَخَالَفُونِ وَأَنَا حَيٌّ فَكِيفَ بَعْدِ مَوْتِي؟!» سید هاشم بحرانی در غایة المرام 6/99 همین مطلب را از سیر الصحابة به این سند نقل کرده: و حدّثني محمد بن علي ، قال: سمعت أبا إسحاق يزيد الفراء ، عن الصباح المزنی ، عن أبان بن أبي عیاش ، قال: سمعت الحسن بن أبي الحسن ، قال: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام ، ثم سمعته بعینه من عبد الله بن عباس بالبصرة:... وقال [رجل من قریش]: إن رسول الله صل الله علیه و آله يهجر ، فسمعه رسول الله صل الله علیه و آله فغضب ، وقال: إنکم تختلفون و أنا حی:...» در تعلیقه موسوعة عبد الله بن عباس للسید محمد مهدی الخرسان 1/249 آمده: فی کشف الظنون 2/1013 (طبع المعارف ، التركیة): سیر الصحابة و الزهاد و العلماء العباد، لأبی محمد

عبد السلام بن محمد الخوارزمي الأندر سقاني... أخذه من مائة مجلد. ووردت ترجمته في هدية العارفین 1/569.

البته بنابر روايات شیعه، این نامه پس از رفتن دیگران نوشته شد. (1)

اما این شبھه مخالفین که:

پس از نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) [المائدة (5): 3] و بیانات پیامبر صلی الله علیه وآل‌ه نیازی به این نوشته نبود. (2)

پاسخش آن است که:

ص: 1710

1- قال أمير المؤمنين عليه السلام فإنكم لما خرجتم... دعا صلی الله علیه وآل‌ه بصحيفة فاملی علی ما أراد أن يكتب في الكتف، وأشهد على ذلك ثلاثة رهط سلمان وأبا ذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة، فسماني أولهم، ثم ابني هذين - وأشار بيده إلى الحسن والحسين - ، ثم تسبعة من ولد ابني الحسين [عليهم السلام]. (كتاب سليم 658 - 659 (حديـث چهارم) احتجاج 1/ 153- 154 ، بحار الانوار 425/31)

2- رجوع شود به دلائل النبوة للبيهقي 185/7 ، تحفه اثنا عشریه 285، تشید المطاعن 4/42-49. وقال ابن تیمیة: و من توهم أن هذا الكتاب كان بخلافة على فهو ضالٌ باتفاق عامة الناس علماء السنة و الشيعة [!!] ، أما أهل السنة فمتفقون على تقضيل أبي بكر و تقديميه و أما الشیعه القائلون بأن علیاً كان هو المستحق للإمامه ، فيقولون: إنه قد نصّ على إمامته قبل ذلك نصّاً جلياً ظاهراً معروفاً ، و حينئذ فلم يكن يحتاج إلى كتاب. (منهاج السنة 6/25)

اولاً: این تکرار همان حرف عمر در برابر فرمایش پیامبر صلی الله علیه و الہ است که باعث ناراحتی آن حضرت گردید ، کسانی که آن روز نبودند که به یاری عمر شفافته و در برابر آن حضرت باستند الان با این سخن، راه او را ادامه می دهند!

ثانیاً: دستورات کتاب و سنت ضامن اجرایی می خواهد و باید کسی مثل پیامبر صلی الله علیه و الہ - مصون از خطأ و گناه - با درک صحیح از کتاب و سنت آن را اجرا نماید

ثالثاً: نیاز قرآن و سنت به شرح و بیان - به جهت اشتمال متشابهات بر مجملات و... - امری بدیهی است تا هر کسی آن را مطابق میل خویش تفسیر نکند پس دستیابی به حقیقت بدون راهنمای الهی ممکن نیست. [\(1\)](#)

رابعاً: آیا از زمان پیامبر صلی الله علیه و الہ تا کنون قرآن و سنت بدون رهبری امام معصوم برای هدایت جامعه و رفع نزاع و اختلاف مردم و هدایت آن ها کافی بوده؟! پس این همه اختلاف چیست؟!

خامساً: بجای گذاشتن یک سند رسمی مکتوب با گواهی صحابه برای تعیین امامان هدایت - که در حجه الوداع با لفظ: «عترت» در حدیث تقلین و با عبارت: «إِنَّا عَشَرَ خَلِيفَةً» و مانند آن به آنان اشاره اجمالی شده بود و در غدیر به تفصیل معرفی شده بودند - می توانست مانع هر ادعای بی جایی باشد؛ [\(2\)](#) ولی عمر با نسبت هذیان دادن به آن حضرت پیشاپیش آن را از اعتبار ساقط کرد!

ص: 1711

1- در این زمینه رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه 228

2- مانند روایتی که به دروغ نسبت دادند که پیامبر صلی الله علیه و آلہ فرموده: لَا يَجْتَمِعُ لِأَهْلِ بَيْتِي الْخِلَافَةُ وَ النُّبُوَّةُ. (رجوع شود به شرح ابن أبي الحدید 1/189 ، بحار الأنوار 211/27 و 28/125 ، 274، 276، 295 و 30/31 و 356/44 و 99/100 و 82/266) [\(267\)](#)

نظیر این غوغای آشوب پیش از آن نیز در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده بود. آن قضیه زمانی بود که در حجّة الوداع حضرت فرمود: «الائمه بعدی اثنا عشر» پس از من دوازده امام یا خلیفه یا... خواهد بود. (1)

راویان این حدیث را به گونه‌های متفاوت نقل کرده اند تا جایی که - با قطع نظر از قدر متیقن مفهوم آن - فهم مقصود آن برای محدثین مشکل شده است! (2)

ص: 1712

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1659 - 1660.

2- به یاری خدا در دفتر ششم صفحه 2245 در تطبیق بی جا و تحریف آن بحثی خواهیم داشت قال أبو الفرج ابن الجوزی: قد أطلتُ البحث عن معنی هذا الحديث ، و طلبه مظاہن ، و سألت عنه فما رأيت أحداً وقع على المقصود به ، وألفاظه مختلفة ، ولا أشك أن التخليل فيها من الرواية. (کشف المشکل 1/ 449- 450) وقال ابن بطال - نقاًلاً عن المهلب - لم ألق أحداً يقطع في هذا الحديث، يعني بشيء معين. (فتح الباري 13/ 182) برخی گفته اند: مراد از آن وجود 12 خلیفه در سرتاسر اسلام تا روز قیامت است و توالي زمان آن ها لازم نیست. برخی آن را مربوط به 12 خلیفه پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام دانسته اند. و برخی دیگر آن را برابر برخی از خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و تطبیق نموده اند، گرچه به حیص و بیض فراوان افتاده اند! (رجوع شود به فتح الباری 13/ 184 ، عمدة القاري 16/ 74) ابن تیمیه آن را مربوط به خلفاء راشدین، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش و عمر بن عبدالعزیز می داند! (منهاج السنة 8/ 238) ابن حجر عسقلانی ترجیح می دهد که مراد خلفاء راشدین سپس خلفای بنی امية تا ولید بن یزید ابن عبدالملک باشند. (فتح الباری 13/ 184) ابن کثیر این مطلب را از بیهقی نقل کرده و گفته: جماعتی این نظریه را پذیرفته اند. سپس در آن اشکال نموده که خلفاً تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک بیش از 12 نفر هستند و سپس افزوده: ولید فاسق بوده و آثاری در مذمت او روایت شده است! (البداية و النهاية 6/ 279) ابن کثیر در جایی دیگر نقل کرده که او در مراسم حجّ خمر و آلات لهو و لعب همراه داشت و می خواست بر بام کعبه با همراهانش محفلی داشته باشد ولی از ترس مردم آن را کنار گذاشت. عمومیش هشام به او می گفت: من نمی دانم تو مسلمانی یا نه؟ هیچ منکری نبوده مگر آن که علناً آن را مرتکب شده ای. (البداية و النهاية 10/ 3) مطلب دیگری که ابن کثیر - در ادامه مطلب اول - نقل کرده و نقل آن خالی از لطف نیست آن که: در توراتی که در دست اهل کتاب است آمده: خدای تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را به فرزندش اسماعیل علیه السلام و ذریه با برکت او و 12 شخص با عظمت از نسلش بشارت داده است. ابن کثیر ادامه می دهد: بسیاری از یهودیان که به دین اسلام مشرف شده اند به غلط افتاده و گمان کرده اند که این 12 نفر همان امامانی هستند که راضیان می گویند لذا از آنان پیروی نموده اند!! (البداية و النهاية 6/ 280)

مهم آن است که در روایات معتبر آمده جمعیت هنگام شنیدن این سخن بر آشفت و به جنب و جوش افتاد. فریاد الله اکبر در فضای پیچید! هیاوه، جار و جنجال و سر و صدای آن ها بلند شد به گونه ای که دیگر صدای پیامبر صلی الله علیه وآلہ وہمہ مردم نمی رسید! (۱)

ص: 1713

1- عن جابر بن سمرة ، قال: خطبنا رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم فقال: إن هذا الدين لا يزال عزيزاً إلى اثنى عشر خليفة» ، قال: ثم تکلم بكلمة لم أفهمها ، وضجّ الناس ، فقلت لأبي: ما قال؟ قال: «كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ» (مسند أحمد 93/5) وفي لفظ: قال: خطبنا رسول الله صلی الله علیه وآلہ-عرفات - وقال المقدمي:... بمنى - فسمعته يقول: «لَنْ يَزَالْ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا ظَاهِرًا حَتَّى يَمْلُكَ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ...» ثم لغط القوم ، وتكلّموا فلم أفهم قوله بعد «كُلُّهُمْ» ، فقلت لأبي: يا أبا طالب ما بعد «كُلُّهُمْ»؟ قال: «كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ» . (مسند أحمد 99/5 المعجم الكبير للطبراني 2/196) وفي لفظ آخر: ثم قال كلمة أصمّنيها الناس ، فقلت لأبي: ما قال؟ قال: «كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ» . (مسند أحمد 98/5 ورجوع شود به 5/101) وفي رواية مسلم: فقال كلمة صمّنيها الناس. (صحيح مسلم 4/6) وفي رواية ابن حبان: تکلم بكلمة أصمّتيها الناس. (صحيح ابن حبان 15/45) قوله: بكلمة أصمّنيها الناس ، أي شغلوني عن سماعها فكأنهم جعلوني أصمّ. (النهاية لابن الأثير 3/127 لسان العرب 12/343) وفي روایات أخرى: فارتقطعت الأصوات. (الأحاديث المثنوي 3/127) فكبّر الناس ، وضجّوا. (مسند أحمد 98/5 ، سنن أبي داود 2/309 ، تاريخ بغداد 2/124 ، الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي 95 ، فتح الباري 13/181) فجعل الناس يقومون ويقعدون. (مسند أحمد 5/99) فقال كلمة لم أسمعها. (صحيح البخاري 8/127) ثم تکلم بكلام خفي علىي ، كلمة لم أفهمها. (صحيح مسلم 6/3)

عبارت های: (وضجّ الناس)، (تكلّم بكلمة أصمنيها)، (لغط الناس و تكلّموا ، فلم أفهم قوله) (فكبّر الناس ، وضجّوا)، (يجعل الناس يقumen ويقددون) و تعابير مشابه همه حاکی از اعتراض ، شورش و آشوبی است که صحابه برقا نموده بودند ، و دلیل آن نیز روشن است که کلام در تعیین خلیفه و امام بوده است ! [\(1\)](#)

گرچه غالب روایات اهل تسنن حاکی از آن است که مطلبی که پیامبر صلی الله علیه وآلہ فرمود و برخی آن را نشینند عبارت «کلّهم من قریش» بوده ، ولی برخی بر این باور هستند که حضرت فرموده: «کلّهم من بنی هاشم» - و همین باعث خشم و آشوب آنان گردید! - و اگر حضرت عبارت «کلّهم من قریش» را فرموده باشد، مقدمه ای برای ذکر عبارت: «کلّهم من بنی هاشم» بوده است.[\(2\)](#)

ص: 1714

1- واجهته فنات من الناس بالضجيج والفووضى ، إلى حدّ أنه لم يتمكّن من إيصال كلامه إلى الناس. وقد صرّح بعدم التمكّن من سماع كلامه كل من أنس ، وعبدالملك بن عمير ، وعمر بن الخطاب ، وأبي جحيفة ، وجاير بن سمرة. (الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام للسيد جعفر مرتضى العاملی 90/7-92)

2- و الحقّ ، لا- يستبعد أن تكون تتمة الكلام - على وجه الحقيقة - هي جملة: «کلّهم من بنی هاشم» التي أثارت الهياج ، وعلا كلام كثريين عند سماعها ، فلم يذعنوا لها ، وأبوا قبولها ، و النقطة التي تزيد من قوّة هذا الاستنتاج هي مشهد السقيفة و ما جرى في ذلك اليوم من حوادث ، ففي صراع يوم السقيفة لم يستند أي من أطراف اللعبة على مثل هذا الكلام ، ولم يذكر أحد أنه سمع النبيّ صلی الله علیه وآلہ، يقول: «کلّهم من قریش» ب رغم أنّ هذا الكلام كان يمكن أن يكون مؤثراً في حسم الموقف. لهذا كله يمكن القول أنّ تتمة الحديث النبوی كانت: «کلّهم من بنی هاشم» لا غير ، ثمّ بمرور الوقت وعندما حانت لحظة تدوين الحديث قدرّوا أنّ من المصلحة استبدال «کلّهم من بنی هاشم» بتعديل «کلّهم من قریش» ! مهما يكن الأمر ، ينطوي هذا الحديث بقوله الكثيرة و طرقه المتعددة التي أيدّها محدثو أهل السنة أيضاً ؛ ينطوي على رسالة واحدة لا غير هي الإعلان عن ولاية عليّ بن أبي طالب و أولاده ، و التصریح بخلافة على عليه السلام بعد النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم بلا فصل . و من ثمّ فهو دليل آخر على السياسة النبویة الراسخة في تحديد مستقبل الحكم وقيادة الأمة من بعده . (موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنّة والتاريخ للريشهري 2 / 53) قال السيد جعفر مرتضى العاملی: ما ذكرته الروایات من أنه صلی الله علیه وآلہ قد قال: «کلّهم من قریش» موضع شك وريب . و ذلك لأن ما تقدّم من حقيقة الموقف الظالم لقریش و مَنْ هم على رأيهما ، و خططهم التي تستهدف تقويض حاكمية خط الإمامة، يجعلنا نجزم بأن العبارة التي لم يسمعها جابر بن سمرة ، وأنس ، وعمر بن الخطاب . و عبد الملك بن عمیر ، وأبو جحيفة ، بسبب ما أثاره المغرضون من ضجيج هي كلمة: «کلّهم من بنی هاشم» كما ورد في بعض النصوص ، وهي الروایة التي استقرّ بها القندوزي الحنفي ، على أساس: أنهم «لا يحسنون خلافة بنی هاشم». إلا يكون صلی الله علیه وآلہ قد قال الكلمتين معاً ، أي أنه صلی الله علیه وآلہ قال: «کلّهم من قریش ، کلّهم من بنی هاشم». ويكون ذكر الفقرة الأولى توطئة وتمهيداً لذكر الثانية: فشارت ثائرة قریش وأنصارها ، وعجّوا وضجّوا ، وقاموا وقعدوا... !! وإن قریشاً ، ومن يدور في فلكها لم يكن يغضّبهم قوله صلی الله علیه وآلہ: «کلّهم من قریش» بل ذلك يسرّهم ، ويفرّحهم؛ لأنّه هو الأمر الذي ما فتئوا يسمعون إليه بكل ما أوتوا من قوة و حول ، يخططون و يتآمرون ، ويعادون و يخالفون من أجله ، وعلى أساسه ، فلماذا الهياج و الجيج ، ولماذا الصخب والعجيج ، لو كان الأمر هو ذلك؟ ! (مجلة تراثنا 21 / 147-148) در همین زمینه رجوع شود به جواهر التاريخ (السيرة النبوية) للشيخ الكوراني 3/229.

ففي رواية عبد الملك بن عمير، عن جابر بن سمرة، قال: كنت مع أبي عند النبي صلى الله عليه وآله فسمعته يقول: «بعدي إثنا عشر خليفة» ، ثم أخفى صوته ، فقلت لأبي: ما الذي أخفى صوته؟ قال: قال: «كلهم منبني هاشم»

وعن سماك بن حرب مثل ذلك. [\(1\)](#)

مؤيد اين مطلب خطبه 144 نهج البلاغه است که امير المؤمنین عليه السلام فرمود:

ص: 1715

1- ينابيع المودة 3/290 به نقل از مودّة القریبی ، المودة العاشرة.

إن الأئمة من قريش غرسوا في هذا البطن من هاشم، لا تصلح على سواهم، ولا تصلح الولادة من غيرهم (1) امامان (و پیشوایان دوازده گانه دین) که از قریش هستند در این تیره از بنی هاشم می باشند (اشاره به خویش و فرزندان معصومش علیهم السلام ، این مقام شایسته دیگران نیست و غیر آنان صلاحیت آن جایگاه را ندارند

تذکر

همان گونه که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برخی کلام عمر را بر کلام آن حضرت ترجیح دادند این مطلب تبدیل به فرهنگی شد که در کنار کلام پیامبر صلی الله علیه و آله کلام شیخین ذکر شود یا حتی بر کلام آن حضرت ترجیح داده شود، چنان که گذشت:

ابن عباس می گوید: (شما چنان مورد قهر خداوند قرار گرفته اید که) نزدیک است بر شما سنگ بیارد من می گویم: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرماید شما در پاسخ من می گویید ابو بکر و عمر چنان گفته اند!! (2)

صحابه در آیه قرآن و روایات

از آن چه گذشت معلوم شد که نمی توان با استناد به آیاتی که در مدح برخی از صحابه نازل شده همه آنان را ممدوح بدانیم؛ زیرا در مقابل، آیات فراوان دیگر در مذمت برخی از صحابه نازل شده و پرده از حقیقت کار آنان برداشته است.

خداآوند در قرآن می فرماید:

ص: 1716

1- نهج البلاغة 27/2

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 35-36.

آنان بر تو منت می نهند که اسلام را پذیرفته اند. آنان ایمان خود را سپر خویش قرار داده اند. آن ها پیامبر صلی الله علیه و آلہ را اذیت نموده و می گویند او اذن است - یعنی هرچه می شنود می پذیرد. - بر کیفیت تقسیم صدقه ها عیب جویی می کنند نسبت به خداوند بد گمان هستند با کافران رفاقت دارند. برای دشمنان جاسوسی می کنند. با بی رغبتی و برای ریا نماز می گزارند از مردم می هراسند. از شرکت در جنگ می ترسند. برای فرار از جنگ عذر و بهانه می آورند و آن گاه از این که جان سالم بدر برده اند شادمان هستند به دروغ سوگند یاد می کنند به منظور مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آلہ توطئه شبانه دارند. در قلب های آن ها مرض است. می خواهند بر خداوند نیرنگ زند. در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنند ولی در خلوت با شیطان ها [و کافران] می گویند: ما با شماییم ما مؤمنان را به مسخره گرفته ایم. [\(1\)](#)

مگر برخی از صحابه - العیاذ بالله - نسبت دزدی به پیامبر صلی الله علیه و آلہ ندادند? [\(2\)](#)

مگر بعضی ناموس آن حضرت را به فحشا متهم نساختند؟ [\(3\)](#)

مگر آنان نبودند که پیامبر صلی الله علیه و آلہ را در میان خطبه نماز جمعه رها کرده و در پی لهو و تجارت رفتند? [\(4\)](#)

ص: 1717

- 1- مراجعه شود به سوره بقره آیات 8-18؛ سوره آل عمران 167-168؛ سوره نساء 60-63، 66، 63، 72، 77، 81، 88، 108، 137؛ سوره توبه 145، 25، 38، 42-45، 69-73، 90، 93-98؛ سوره احزاب 10-110، 101، 107؛ سوره حجرات 17؛ سوره حمید 13-60، 61-73؛ سوره محمد صلی الله علیه و آلہ وسلم 20، 25-26، 29-30؛ سوره فتح 6؛ سوره مجادله 14-19؛ سوره حشر 11؛ سوره صافع 2-3؛ سوره جمعه 11؛ سوره منافقین؛ سوره تحریم 9.

2- مراجعه شود به سوره آل عمران آیه 161

3- مراجعه شود به سوره نور آیات 11 به بعد.

4- مراجعه شود به سوره جمعه آیه 11

بلکه نزول آیات در مذمت برخی اصحاب در سوره مبارکه توبه موجب شده بود تا بعضی از آنان - مانند عمر بن الخطاب - از سوره توبه بهراسند. سیوطی از ابن عباس نقل می کند که عمر می گفت: سوره توبه به عذاب نزدیک تر است؛ این سوره مردم را رها نکرد تا آن که نزدیک بود کسی را بی عیب نگذارد.[\(1\)](#)

هم چنین او نقل می کند که عمر می گفت:

قبل از آن که نزول سوره توبه به پایان رسد، گمان داشتیم که کسی از ما باقی نخواهد ماند، مگر آن که در مذمت او چیزی نازل شود؛ کار به جایی رسید که این سوره را فاضحه (یعنی رسواکننده) نامیدند [\(2\)](#)

صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

خداآوند تعالی در قرآن فرموده است: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ فَإِنْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ اتَّقْلَبُتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يُنَقِّلْبَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَصْدِرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيْجُزِي الشَّاكِرِينَ). [آل عمران (3): 144] از این آیه استفاده می شود که برخی از همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شهادت آن حضرت راه انحراف در نور دیده و به پیشینه زشت و تاریک و کفر جاهلیت خویش باز می گردند. [\(3\)](#)

ص: 1718

1- جامع الأحاديث 47/14 ، احاديث شماره 2012-2013 ، کنز العمال 2/420.

2- منابع پیشین.

3- در خطبه فدکیه آمده است که حضرت زهرا عليها السلام فرمود: أَئِنْ ماتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ سَلَّمَ أَمْتَمْ دِينِهِ... وَ تَلَكَ نَازِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كَتَابَ اللَّهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ أَنْبَأَكُمْ بِهَا قَبْلَ وَفَاتَهُ فَقَالَ: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...): یعنی آیا پیامبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت بایستی دین او را ضایع کنید؟!... آری این فتنه و مصیبیتی است که در قرآن به آن اشاره شده است، سپس حضرت آیه فوق را قرائت فرمود. (شرح ابن أبي الحديد 213/16)

در آیه ای دیگر می خوانیم: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ). [[البقرة: 253]] این آیه حکایت از آن دارد که از در گذشت پیامبران علیهم السلام بین یارانشان اختلاف افتاده و گروهی کافر شده اند.

حال اگر این آیه را با روایاتی همراه کنیم که شیعه و سنتی بر نقل آن اتفاق دارند که هر چه در امت های گذشته روی داده است، در امت اسلام نیز واقع می شود (1) نتیجه چه خواهد شد؟! جز آن که جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پس از رحلت آن بزرگوار از دین خارج شده و گمراه شده اند.

اهل تسنن به سند صحیح روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخی از اصحاب من، پس از آن که از آن ها جدا شوم دیگر مرا نخواهند دید. (2)

از واضح ترین دلائل، روایات باب حوض کوثر است. بسیاری از دانشمندان

ص: 1719

1- لتبغن سنن من كان قبلكم شبراً شبراً و ذراعاً بذراع حتى لو دخلوا جحر ضبّ تبعتموهם. رجوع شود به صحيح البخاري 4/144 و 8/151، صحيح مسلم 57/8، الجمع بين الصحيحين 2/437، سنن الترمذی 3/321، مسنون أحمد 2/327، 450، 511، 527 و 3/84، 89 و 5/218، 210، 218، 218، 218، 340، المستدرک 1/37، 129 و 4/455، کنز العمال 1/211 و 11/133 - 134، النهاية لابن أثیر 1/357 و 4/28، لسان العرب 3/503، تاج العروس 5/389. روایاتی که بر مطلب فوق دلالت دارد در بسیاری از کتب شیعه نیز آمده و در مصادر ذیل حکم به صحت آن شده است: إعلام الوری 476 کشف الغمہ 2/545، مختصر بصائر الدرجات 205 تأویل الآیات 402، الصوارم المهرقة 195.

2- إن من أصحابي من لا يراني بعد أن أفارقه. (رجوع شود به مسنون أحمد 6/290، 317، مسنون إسحاق ابن راهويه 4/140، المعجم الكبير للطبراني 23/319 تاريخ مدينة دمشق 35/268، الاستيعاب 2/849، الواقفي بالوفيات 18/126، سیر أعلام النبلاء 1/82) قال الهیثمی: رواه البزار و رجاله رجال الصحيح (مجمل الزوائد 9/72 و رجوع شود به سلسلة الأحادیث الصحیحة للالبانی 6/1202 شماره (2982

اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرده اند که:

در قیامت عده ای را از من جدا کرده و در جرگه اصحاب شمال قرار خواهند داد. من خواهم گفت: پروردگار! اینان یاران و اصحاب من هستند. خطاب می رسد: تو نمی دانی که آن ها پس از تو چه کرده اند! هنگامی که از آنان جدا شده ای به گذشته خویش [کفر و جاهلیت [باز گشته اند. [\(1\)](#)

در روایات تصریح شده که:

الف) این افراد از صحابه هستند

ب) و تعداد بسیار کمی از آنان نجات خواهند یافت! [\(2\)](#)

ص: 1720

1- رجوع شود به صحيح البخاری 110/4، 142 - 143 و 5 / 191 ، 192 - 207 و 7 / 240 ، 195 - 209 و 8 / 87؛ صحيح مسلم 1 / 150 - 149 و 66 - 68 و 8 / 157؛ مسنند احمد 1 / 235، 253، 257 و 39 ، 18/3 ، 384 و 6 / 121؛ السنن للنسائي 4 / 117؛ سنن الترمذی 38/4 و 4/5؛ سنن ابن ماجة 2 / 1440؛ المستدرک 2 / 447 و 4 / 75 - 74/4؛ مجمع الزوائد 3 / 85 و 10 / 364 - 365؛ البداية والنهاية 2 / 116؛ الدر المتنور 2 / 349؛ کنز العمال 1 / 387 و 4 / 543 و 11 / 132، 176 - 177 و 14 / 417، 358 - 419.

434

2- اما این که از صحابه هستند رجوع شود به صحيح البخاری 7 / 206 - 209 باب في الحوض... : * أنا فَرَطْكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلِيَرْفَعَنَّ رِجَالَ مِنْكُمْ ثُمَّ لَيُخْتَلَجُنَّ دُونِيِّ، فَأَقُولُ: يَا رَبَّ أَصْحَابِيِّ! فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدثَنَا بَعْدَكَ [قوله: «لَيُخْتَلَجُنَّ»] أَيْ يُنْزَعُونَ أَوْ يُجْذَبُونَ مَنِّي. (فتح الباري 11 / 408) * لِيَرْدَنَّ عَلَيِّ نَاسٌ مِّنْ أَصْحَابِيِّ الْحَوْضَ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ اخْتَلَجُوهَا دُونِيِّ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِيِّ! فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحَدثَنَا بَعْدَكَ. * إِنِّي فَرَطْكُمْ عَلَى الْحَوْضِ... لِيَرْدَنَّ عَلَيِّ أَقْوَامٌ أَعْرَفُهُمْ وَيَعْرُفُونِي، ثُمَّ يَحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِّنِّي! فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدثَنَا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سَحْقًا سَحْقًا لِمَنْ غَيْرُ بَعْدِي * يَرْدَنَّ عَلَيِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِّنْ أَصْحَابِيِّ، فَيُجْلُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبَّ أَصْحَابِيِّ! فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لِكَ بِمَا أَحَدثَنَا بَعْدَكَ؛ إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرِيِّ [قوله: «فَيُجْلُونَ»] أَيْ يُصْرَفُونَ، وَفِي رَوْاْيَةِ «فَيُحَلَّوْنَ»... وَمَعْنَاهُ يُطْرَدُونَ. (فتح الباري 11 / 413) اما این که تعداد بسیار کمی از آنان نجات خواهند یافت در روایتی آمده:... فلا اراه يخلاص منهم إلآ مثل همّ النعم. (صحيح البخاري 7 / 209) [قوله: «الْهَمَّ لِلْإِبْلِ بِلَا رَاعٍ... وَالْمَعْنَى: أَنَّهُ لَا يَرْدَهُ مِنْهُمْ إلآ القَلِيلُ؛ لَأَنَّ الْهَمَّ لِلْإِبْلِ قَلِيلٌ بِالنَّسْبَةِ لِغَيْرِهِ. (فتح الباري 11 / 414)]

پس آیات و روایات به روشنی دلالت بر گمراهی بسیاری از صحابه دارد. و پیش از این گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله با گریه به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

(ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُبَدِّوْنَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ).

یعنی: (گریه می کنم که) گروهی از تو کینه ها در دل دارند و آشکار نخواهند کرد تا آن که من از دنیا بروم.

امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: یار رسول الله آیا شمشیرم را بر دوش ننهم و آن ها را نابود نمایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه صیر می کنی»، عرض کرد: اگر صیر کردم (چه می شود)؟! فرمود: «با مشقت و سختی رویرو می شوی»، عرض کرد: با دین سالم؟ فرمود: «آری»، عرض کرد: در این صورت باکی ندارم.

و فرمود: «أَمَا إِنَّكَ سَتَلْقَى بَعْدِي جَهَدًا» یعنی: پس از من به زحمت می افتد (و از امت رنج فراوان خواهی دید.)

و فرمود: «إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بَكَ بَعْدِي» یعنی امت پس از من به تو نیرنگ می زند (و خیانت و پیمان شکنی خواهند کرد). [\(1\)](#)

ص: 1721

1- رجوع شود به همین دفتر صفحه 1473-1477 ، روایات شماره 934-938.

آیا آن چه اصحاب سقیفه بر سر امیر مؤمنان علیه السلام آورده بخشی از همان کینه رنج و زحمت و نیرنگی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود؟؟

(فَمَا لِكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [یونس (10): 35] !؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

بر حذر باش از کسانی که کینه هایی از تو در دل دارند و آشکار نخواهند کرد مگر پس از رحلت من، آن ها کسانی هستند که خدا و لعنت کنندگان لعنثیان می کنند.

سبس حضرت به گریه افتاد، گفتند: یا رسول الله چرا گریه می کنی؟ فرمود:

جبرئیل به من خبر داد که آن ها به علی ستم روا داشته، او را از حقش محروم نموده، با او جنگیده و پس از او فرزندانش را به قتل رسانده و به آنان نیز ستم می کنند.[\(1\)](#)

ص: 1722

1- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 1375 روایت شماره 1997 - 1998

8- نقیک در حجت

اشاره

بارها در کتب مخالفان دیده شده که به شیعیان اشکال می‌کنند:

اگر شما به احادیث فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و... که در منابع عامه آمده استدلال و احتجاج می‌کنید باید بقیه روایات آنان را - از جمله آن‌چه در فضائل خلفا و صحابه نقل می‌کنند - پذیرید. [\(1\)](#)

ص: 1723

1- محدث دھلوی می‌نویسد: چون شیعه را در این مقام الزام اهل سنت منظور است بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان، این مقصود حاصل نمی‌شود و به یک روایت ایشان الزام نمی‌خورند. (تحفه اثنا عشریه 205) و نیز می‌گوید: چون شیعه در این مقام تمسک به روایات اهل سنت والزام ایشان [را] منظور دارند لابد جمیع روایات ایشان را قبول باید کرد. (تحفه اثنا عشریه 217) و قال ابن تیمیه: ما یرویه... أتقبلونه مطلقاً؟ أتدركونه إذا كان لكم [لا-عليكم] و تردونه إذا كان عليكم؟... فقد رروا أشياء كثيرة تناقض مذهبكم. (منهج السنة 38/7، 40)... وقال: ينقولون ما يجدونه موافقاً لأهوائهم ولو أنهم ينقولون ما لهم و عليهم من الكتب التي ينقولون منها لاتتصف الناس منهم لكنهم لا يصدقون إلا بما يوافق قلوبهم. (منهج السنة 6/ 379 - 380) و قال ابن روزبهان: و الشیعة ينقولون الأحادیث من کتب أصحابنا مما یتعلق بفضائل أهل البيت، و یسکتون عن فضائل الخلفاء وأکابر الصحابة؛ ليتمشی لهم الطعن والقدح، وهذا غایة الخيانة في الدين. وأیة خيانة أعظم من أنّ رجلاً ذکر بعض کلام أحد مما یتعلق بشیء و ترك البعض الآخر بما یتعلق بعین ذلك یتعلق بعین الشيء ليتمشی به مذهب و معتقد؟! و نعوذ بالله من هذه العقائد الفاسدة. (إحقاق الحق 210-211 ، دلائل الصدق 6 / 483 به نقل از ابطال الباطل)

آنان که از نعمت خرد بهره مند هستند اعتراف و اقرار هر کسی را علیه خودش می پذیرند؛ لیکن در آن جا که در جهت منافع خود سخنی داشته باشد، بدون دلیل و برهان نخواهند پذیرفت ما نیز به مطالب و روایاتی از اهل تسنّن که - بر خلاف عقیده آن‌ها - باور شیعه را بازگو می دارد استدلال می کنیم پس این مطلب از آن جهت تمام است که وقتی اعتبار روایتی نزد مخالفان تمام باشد، ما می توانیم به آن احتجاج کنیم.

بلکه گاهی به بخشی از حدیث استدلال می شود با آن که بخش دیگر همان حدیث مورد قبول واقع نشده؛ زیرا تفکیک در حجیت امری شایع است یعنی ممکن است یک روایت متضمن دو یا چند مطلب باشد که ما فقط آن چه را که متضمن اعتراف مخالفان علیه خودشان باشد بپذیریم و بدان بر آنان احتجاج استدلال نماییم بدون آن که بقیه آن روایت را قبول کنیم.

و گاهی احتجاج به روایت از باب الزام خصم است و ما اصلًا به مضمون آن ملتزم نمی شویم.

پس مراد از تفکیک در حجیت آن است که هرگاه روایت معتبری متضمن مطلبی باشد که از دلیل دیگری معلوم شود آن مطلب قابل التزام نیست، در این موارد آن قسمت استثنای شده و به بقیه مطالب آن روایت استناد می شود. چنین روشنی را در برخورد با روایات فقهی و کلامی و تاریخی و... می توان دید؛ که جهت مذکور موجب بی اعتبار شدن اصل روایت نمی شود.

فهرست اجمالی دفتر اول

پیش گفتار...7

بخش اول: حکمت اهتمام به فضائل و مناقب...17

بخش دوم: کثرت و شهرت فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن...37

بخش سوم: برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل...65

بخش چهارم: چهل فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام از احادیث معتبر عامه...85

1. علی علیه السلام بهترین خلق خدا...85

2. حق با علی علیه السلام است!...188

3. قرآن با علی علیه السلام است!...224

4. علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله...230

5. حدیث غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام...254

6. حدیث منزلت...434

فهرست اجمالی دفتر دوم

7. تقدم در اسلام دانش و بردباری از صفات بارز علی علیه السلام...483

8. تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت...581

9. علی علیه السلام تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله...607

10. علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله...631

11. علی علیه السلام هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضایات...713

12. علی‌علیه‌السلام تنها یار بستشکن... 723

13. علی‌علیه‌السلام پرچم دار خیر و دوست خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله... 727

14. بازگشت خورشید برای علی‌علیه‌السلام... 779

15. تبلیغ سوره برائت / فقط علی‌علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است!... 795

16. بازگذاشتن درب خانه علی‌علیه‌السلام به فرمان خدا... 831

امتیاز ویژه امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام مکث در مسجد و مرور از آن در هر حال... 881

17. تنها یار ثابت قدم... 895

18. علی‌علیه‌السلام مجری عدالت و سخت‌گیر در راه خدا... 903

19. پیوند آسمانی... 915

20. ترجیح امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بر همه گذشتگان و آیندگان... 927

21. هر چه از خدا برای علی‌علیه‌السلام خواستم داد!... 933

22. نگاه به امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام عبادت است!... 937

فهرست اجمالی دفتر سوم...

23. نافرمانی علی‌علیه‌السلام نافرمانی خداست!... 947

24. جدایی از علی‌علیه‌السلام جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله... 957

25. مبارزات علی‌علیه‌السلام بر تأویل قرآن... 961

26. علی‌علیه‌السلام سرافراز در آزمایش الهی... 971

27. علی‌علیه‌السلام همتای پیامبر صلی الله علیه و آله... 981

28. جنگ با علی‌علیه‌السلام و خاندانش یعنی جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله... 987

شواهد فضیلتهای اخیر: تأیید مبارزات امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام... 999

فهرست تفصیلی دفتر چهارم

29. آزار علیٰ علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیہ وآلہ... 1316

اعتبار سند روایت... 1363

واکشن مخالفان: جعل روایت... 1364

شواهد روایی... 1365

ص: 1726

اختصاص امیر مؤمنان علیه السلام به فضیلت گذشته و اعتراف عمر به آن... 1365

خروج از ایمان با اذیت علی علیه السلام... 1366

واکشن مخالفان نسبت به روایت گذشته و منکر دانستن متن آن... 1369

30. دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله... 1371

اعتبار سند روایت... 1371

مفاد حدیث... 1372

نتیجه گیری... 1372

واکشن مخالفان: توجیه بیجا... 1373

شواهد روایی... 1374

31. حب و بعض علی علیه السلام میزان تشخیص ایمان و نفاق... 1379

اعتبار سند روایت... 1381

تألیف مستقل در حدیث... 1382

مفاد روایت... 1382

واکشن مخالفان... 1384

واکشن اول: این حدیث از مشکل ترین روایات است!... 1384

واکشن دوم: تحریف معنوی: تلاش ذهبی در توجیه دلالت روایت... 1390

واکشن سوم: چرا بخاری آن را نکرده؟!... 1391

واکشن چهارم: تلاش بیشتر ابن تیمیه برای تضعیف روایت... 1392

واکشن پنجم: ادعای موضوعیت نداشتن حب و بعض امیر مؤمنان علیه السلام... 1393

الف) ادعای بیجا اشتراک!... 1393

ب) حکمت تراشی و توجیهی دیگر برای مدلول حدیث!... 1395

پاسخ یاوه های عسقلانی از زبان حضرموتی...1397

پاسخ دندان شکن به مدعیان اشتراک...1402

شواهد روایی...1405

واکنش نسبت به شواهد: این احادیث ساختگی، ضعیف و نادرست است!...1408

داستانی شنیدنی در خروج از ایمان با کینه علی علیه السلام...1410

ص: 1727

32. علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت / دشمن علی علیه السلام دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله... 1413

اعتبار سند... 1414

واکنش مخالفان... 1415

واکنش اول: ایجاد شک و تردید... 1415

واکنش دوم: انکار و تکذیب!... 1416

واکنش سوم: منکر دانستن حدیث!... 1417

واکنش چهارم: کتمان از روی ترس!... 1419

واکنش پنجم: ادعای ساختگی بودن آن به دروغ!... 1420

واکنش ششم: ادعای تفرد راوی به آن... 1421

سنجهش نظریه ذهبي و ابن الجوزي!... 1421

شواهدی دیگر... 1422

33. حب و بغض علی علیه السلام حب و بغض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله... 1425

اعتبار سند روایت... 1425

مفاد روایت... 1426

شواهد روایی... 1426

34. مرگ جاهلی برای دشمن علی علیه السلام... 1429

اعتبار سند روایت... 1430

واکنش مخالفان... 1430

واکنش اول: خدشه در سند روایت... 1430

واکنش دوم: اشکال در دلالت و... 1431

شواهد روایت... 1431

35. عذابی سخت برای دشمن علی علیه السلام... 1433

اعتبار سند روایت... 1434

واکشن مخالفان... 1434

شواهد روایت... 1435

ص: 1728

36. شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام...1437

اعتبار سند روایت...1437

شواهدی دیگر...1438

واکنش مخالفان...1442

37. اسرار نهانی / همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات...1447

سند روایت...1448

مفاد حدیث...1448

واکنش مخالفان: جعل روایت برای دیگران!...1449

الف) در برابر همراهی تا آخرین لحظات...1449

ب) جعل روایت در برابر شواهد تبادل اسرار نهانی...1451

شواهد روایی...1453

الف) شواهد همراهی تا آخرین لحظات...1453

ب) شواهد تبادل اسرار نهانی...1469

چند نکته: مهم درباره شاهد ششم و رو روایات پس پس از آن...1478

نکته اول: تعیین وظیفه!...1478

نکته دوم: دین سالم!...1479

نکته سوم: تشخیص پیمان شکنی امت!...1479

38. علی علیه السلام تنها وصی پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت...1487

اعتبار سند روایات وصیت...1489

تألیف مستقل...1489

واکنش مخالفان...1490

واکشن اول: انکار وصیت... 1490

واکشن دوم: تضعیفات سندی... 1492

واکشن سوم: تحریف لفظی... 1494

واکشن چهارم: تحریف معنوی... 1495

واکشن پنجم: حذف و کتمان روایت... 1497

ص: 1729

واکنش ششم: جعل روایت در برابر روایت وصیت... 1497

روایاتی دیگر در وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام... 1498

تجهیز پیامبر صلی الله علیه وآلہ... 1512

شواهد تجهیز... 1514

واکنش مخالفان در برابر روایات تجهیز... 1516

واکنش اول: منکر دانستن... 1516

واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران... 1516

واکنش سوم: جعل حدیث: دستور ابوبکر!... 1517

واکنش چهارم: آرزوی بازگشت زمان!... 1518

39. علی علیه السلام پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه وآلہ... 1519

اعتبار سند روایت... 1519

مفاد روایت... 1520

شواهد روایی... 1521

واکنش مخالفان... 1525

واکنش اول: منکر دانستن متن... 1525

واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران... 1525

40. علی علیه السلام در قیامت... 1527

اولین کسی که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه وآلہ وارد می شود... 1527

شواهد روایی دیگر... 1528

همراه با پیامبر صلی الله علیه وآلہ... 1531

ساقی کوثر... 1536

واکشن مخالفان...1541

واکشن اول: جعل روایت در برابر آن...1541

واکشن دوم: تحریف معنوی...1541

ص: 1730

پرچم دار پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت... 1542

علی علیه السلام دارای گنج بھشتی... 1549

اعتبار سند روایت... 1549

توضیح مفاد روایت... 1550

واکنش مخالفان... 1551

واکنش اول: حذف و تقطیع... 1551

واکنش دوم: انکار صحت... 1552

پیوست ها 1724-1553

1. ضمائم برخی از فضیلت های گذشته... 1553

علی علیه السلام تنها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله... 1553

علی علیه السلام تنها وارث پیامبر صلی الله علیه و آله... 1558

باقیمانده حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله... 1560

واکنش مخالفان در برابر فضائل گذشته... 1560

واکنش اول: تحریف لفظی روایت... 1560

واکنش دوم: تحریف معنوی روایت... 1561

واکنش سوم: منکر دانستن روایت... 1561

واکنش چهارم: تضعیف سندی... 1562

واکنش پنجم: جعل روایت در برابر روایات وراثت و وزارت... 1562

اعتراف ابو بکر به فضیلت هشتم: تنها پاسخ مثبت... 1563

تحریف روایت گذشته در مصادر اهل تسنن... 1566

علی علیه السلام برگزیده و امین پیامبر صلی الله علیه و آله... 1569

همسری برترین بانو... 1570

مطلوب اول: همسری فاطمه عليها السلام... 1570

مطلوب دوم خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه وآلہ... 1571

ص: 1731

مطلوب سوم: پدر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله... 1571

مطلوب چهارم: برتری حضرت فاطمه علیها السلام... 1577

نتیجه گیری از روایات... 1580

نکته اول: تنها همتای فاطمه علیها السلام... 1580

نکته دوم: فاطمه علیها السلام میزان شناخت حق از باطل... 1580

نکته سوم معرفی خلیفه با رفتار عملی... 1583

خبر از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام... 1584

واکش مخالفان: تحریف روایت... 1585

2. اظهار علاقه ویژه به امیر المؤمنین علیه السلام را در قالب دعا... 1589

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سلامتی و شفای علی علیه السلام... 1589

خوشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و خاندانش... 1594

اشتیاق پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار جمال علی علیه السلام... 1595

دعا هایی که با هیچ چیز قابل قیاس نیست!... 1596

خدا بر علم و دانشت بیفزاید!... 1597

دعا های شب زفاف امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهمما السلام... 1599

دعا هایی دیگر... 1600

3. برخی از ویژگی های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقار... 1605

سندهای روایت... 1606

روایتی مشابه / تحریف به حذف... 1607

فضای بیان روایت توسط سعد... 1609

شواهد روایت سعد... 1609

واکنش مخالفان نسبت به ویرگی سوم: مباھله...1615

واکنش اول: کتمان فضیلت اهل بیت علیهم السلام و نقل روایتی ساختگی...1615

واکنش دوم: حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام از روایات...1616

واکنش سوم: تلاش برای کم رنگ کردن مطلب...1618

واکنش چهارم: تحریف معنوی...1622

ص: 1732

واکنش پنجم: حدیثی ساختگی دربار همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در مباحثه... 1624

4. ویژگی های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس... 1625

اعتبار سند روایت... 1628

اشاره به برخی از نکات مهم این روایت... 1631

واکنش مخالفان... 1635

واکنش اول: تضعیف بیجای سندی و... 1635

واکنش دوم: منکر دانستن بخشی از متن... 1635

واکنش سوم: این مطالب فقط به این سند نقل شده... 1637

5. ویژگی های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر... 1641

دلالت روایت... 1641

اعتبار سند روایت... 1642

تذکر... 1644

واکنش مخالفان... 1644

واکنش اول: حکم به ساختگی بودن روایت... 1644

واکنش دوم: تحریف لفظی... 1645

6. حدیث ثقلین... 1647

تألیف مستقل در حدیث... 1650

اشاره به مفاد حدیث ثقلین از زبان عامت!... 1650

چند تذکر لازم درباره مفاد حدیث ثقلین... 1653

واکنش مخالفان... 1658

واکنش اول: کتمان... 1658

واکشن دوم: انکار بیان حدیث تقلین در حجه الوداع... 1659

واکشن سوم: منکر دانستن آن... 1660

واکشن چهارم: بهانه تراشی تفرد مسلم به نقل آن!... 1661

واکشن پنجم: تضعیف بیجا و چشم پوشی از اسناد معتبر... 1661

ص: 1733

واکنش ششم: تحریفات لفظی...1663

الف) اسقاط حدیث ثقلین از خطبه حجه الوداع...1664

ب) اسقاط بخش «و عترتی» از خطبه...1665

ج) تبدیل «و عترتی» به «و سنته نبیه»...1665

د) تبدیل «تمسک» به اهل بیت علیهم السلام به «توصیه به رعایت حقوق» آنان...1666

تذکر چند نکته...1669

واکنش هفتم: تحریفات معنوی...1671

واکنش هشتم: جعل روایت در برابر حدیث ثقلین...1682

واکنش نهم: مخالفت عملی با حدیث ثقلین...1683

7. نیاز به نص در امامت و انکار آن...1687

وجه نیاز به پیامبر و امام...1687

اشتراط عصیمت و دانش الهی در امام...1687

انتخاب یا انتصاب؟...1688

سر درگمی و چاره اندیشی برای فرار از مخصوصه!1689

رهبری جامعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله...1693

شبهات مخالفان و پاسخ آن...1695

استناد به اتفاق و عدالت صحابه و توجیه رفتار آنان...1704

دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله...1706

آشوبی دیگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله...1712

صحابه در آیینه قرآن و روایات...1716

صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله.....1718

8. نقیک در حجیت... 1723

فهرست... 1725

ص: 1734

بسمه تعالیٰ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذرورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز پیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغه‌داری خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021-88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعة و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

